

الانفاضة والجمعة

بسم الله الرحمن الرحيم

لؤلؤة العلماء وخير المحدثات الشهيرة

في بيان الحجة على العاصية وبيان النجاة

المترجمة

لجنة إفتاء مصر

العام ١٤٠٠ هـ

إتجهوا إلى قلوبكم فما أنتم إلا على الله

أولاد قلوبكم

طبعة ١٤٠٠ هـ

کتاب

الإيقاظ من المحجعة

کتابخانه

کتابخانه عمومی کتب و نشر اسلامی

شماره ثبت ۰۱۷۲۷۹

تاریخ ثبت

بَابُ مَا زِيَّ عَلَى الْحَجَّةِ

لمؤلف الغلام الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد الجليل الحنفی العارف رضي الله عنه

المؤلف

صححه واشرف على طبعه

الفاضل المنيع الحاج السيد رشيد المجلد

بترجمة فارسی بقلم فاضل محترم آقای احمد حقیقی

انتشارات نوید



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شناسنامه کتاب :

نام کتاب :	الایقاظ من الہجعه
تالیف :	شیخ محمد بن الحسن الحر عاملی
ترجمہ :	فاضل محترم آقای احمد جنتی
فیلم وزیننگ :	طراوت
چاپ :	بوذرجمہری
صحافی :	عابدینی
تیراژ :	۳۰۰۰ جلد
تاریخ چاپ :	آذرماہ ۱۳۶۲

انتشارات نوید، تهران - خیابان ناصر خسرو، کوچہ حاج نایب

بقلم سید هاشم رسولی (مصحح کتاب)

بسم الله والحمد

از موضوعاتی که از صدر اسلام تا بحال مورد بحث و گفتگو بین شیعه و سنی است موضوع رجعت است که در تمام ادوار علمای شیعه در يك طرف معتقد بآن و سنیان در طرف دیگر منکر آن بوده اند، گواينکه بين دانشمندان شیعه هر باره کیفیت رجعت اختلاف نظر و عقیده پیدا شده؛ ولی در اصل موضوع اتفاق دارند، و در اثبات مطلب رسائل و کتابهای بسیاری نوشته شده که این کتاب یکی از آنها است، و چون بحث در پیرامون این موضوع و اثبات آن از روی ادله و جواب از شبهات منکرین از وضع این مقدمه خارج است، لذا در این رشته بحثی نمی کنیم و برای پی بردن خواننده محترم ب اهمیت موضوع بد ذکر نام قسمتی از کتابهایی که در این باره تألیف شده باز کر نام مؤلفین آنها مبادرت ورزیده و پس از آن بخواست خداوند متعال بمنظور اداء شمه از حقوق مؤلف عالیه مقام شرح حال مختصری از آن عالم جلیل القدر نقل می کنیم.

* * *

کتابهایی که در اثبات رجعت نوشته شده بر دو نوع است نوع اول: آنها که مستقلاً در کیفیت رجعت و ذکر ادله آن از روی کتاب و سنت تدوین شده که جامعترین آنها شاید همین کتاب «الایقاظ من الهجعة...» باشد که بر ۱۲ باب (بعدد ائمه طاهرین) مرتب شده و در هر بابی مؤلف محترم بنحوی اثبات مطلوب را نموده و در آخر کتاب چنین گوید:

« ما در این کتاب بیش از ۶۷۰ حدیث و دلیل و آیه ذکر کردیم و گمان نمی رود در هیچیک از مسائل اصول و فروع اینقدر دلیل یافت شود ».

نوع دوم کتابها و رسائلی است که فقط در رد مخالفین و یا نوشته‌های آنان تدوین شده و در این نوع از کتابهای «الامامیه و الرجعة» تألیف میرزا عبدالقادر همدانی و کتاب «لائل الرجعة» نوشته شیخ حسن علامی کرمانشاهی میتوان نام برد، که این هر دو در رد بر کتاب «اسلام و رجعت» شریعت سنگلجی نگاشته شده؛ و مادر اینجا قسمتی از هر دو نوع را بترتیب حروف تهجی نقل می نمائیم:

۱- «اثبات الرجعة» تألیف محدث متبحر جلیل القدر مرحوم علامه ملا محمد باقر مجلسی متوفای سال ۱۱۱۱ و مؤلف کتاب بحار الانوار و سایر تألیفات عدیده در این کتاب مؤلف محترم ۱۴ حدیث در باره رجعه و وقایع آخر الزمان و ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف و احوال آنبزرگوار نقل نموده و تحقیقات رشیده نیز در هر حدیثی فرموده و در آخر آن دعای معروف بدعای عهد را نقل نموده است (۱).

۲- «اثبات الرجعة» تألیف مرحوم علامه بزرگوار آقا جمال خونساری متوفای سال ۱۱۲۵. مؤلف از علمای شهر شیعه و در فقه امامیه تألیفاتی داشته و نزد فقهاء اسلام مقام ارجمندی را دارا است (۲).

۳- «اثبات الرجعة» تألیف شیخ حسن بن سلیمان حلی صاحب کتاب «مختصر البصائر» که از محدثین عالیقدر شیعه در قرن هفتم هجری بوده است.

۴- «اثبات الرجعة» تألیف آیه الله علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی متوفای سال ۷۲۶ از فقهای بزرگ امامیه و دارای تألیفات عدیده در اصول و فقه و سایر فنون.

(۱) مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار نیز در باره رجعت بابی معتقد فرموده و در حدود ۲۰۰ حدیث در اثبات مطلب ایراد نموده است. (ع)

(۲) مطابق گفته علامه بزرگوار آقای آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعة مرحوم آقا جمال ابن کتاب را بنام شاه سلطان حسین در سال ۱۱۰۶ تدوین فرموده است.

۵ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی متوفای سال ۹۴۰ از علمای نامی شیعه امامیه .

۶ - « اثبات الرجعة » تألیف میر محمد عباس بن علی اکبر موسوی تستری مفتی لکهنو متوفای سنه ۱۳۰۶ .

۷ - « اثبات الرجعة » تألیف ملا سلطان محمود بن غلام علی الطنبی از محدثین عالیقدر قرن یازدهم هجری و از شاگردان مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه .

۸ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ شرف الدین یحیی بحرانی شاگرد محقق کرکی و مؤلف کتاب « اسامی العشایخ فی ذکر علماء الشیعة » .

۹ - « اثبات الرجعة » تألیف میرزا حسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی قمی مؤلف کتاب « شمع الیقین » و « زواهر الحکم » و غیره .

۱۰ - « اثبات الرجعة » تألیف قاضی معاصر شیخ محمد رضا طبسی نزیل نجف اشرف، مؤلف از فضلاء مبرز و نویسنده گان نامی است .

۱۱ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ سلیمان بن احمد آل عبدالجبار قطیفی نزیل مسقط متوفای سال ۱۲۶۶ (۱) .

۱۲ - « اثبات الرجعة » تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲۶۰ و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام و از فقهاء و متکلمین عالی قدر عصر خود بوده است (۲) .

(۱) در الذریعة کتاب دیگری نیز بنام « اثبات الرجعة و وجوبها من التلاوة والسنة »

نقل شده لکن چون نامی از مؤلف آن در آورده لذا از ذکر آن در اینجا خودداری شد

(۲) شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی در باره او در کتاب فهرست چنین

گوید : « الفضل بن شاذان النیشابوری فقیه متکلم جلیل القدر له کتب ... کتاب فی

اثبات الرجعة ... » و نجاشی در کتاب رجال خود چنین گوید : « الفضل بن شاذان بن

الجلیل أبو محمد الازدی النیشابوری کان أبوه من اصحاب یونس و روی عن أبی جعفر

۱۳- «ارشاد الجبهة المصرين على انكار الغيبة والرجعة» منسوب بمرحوم ملا محمد هاشم هروي خراسانی از علماء و محدثین قرن یازدهم هجری .

۱۴- «الامامية والرجعة» تألیف میرزا عبد الله رزاق همدانی از فضلاء معاصر (۱) .

۱۵- «الایقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة» همین کتاب شریفی که اکنون در دست شما است .

۱۶- «بشارة الفرج» تألیف ملا محمد بن عاشور کرمانشاهی مؤلف کتاب «اعتذار الحقیق» نویسنده از فضلاء زمان فتحعلی شاه قاجار بوده است (۲)

۱۷- «تفريغ الكربة عن المنتقم لهم في الرجعة» تألیف سید جلیل محمود بن فتح الله حسینی کاظمی متوفاي سال ۱۲۸۵ . نویسنده از معاصرین مرحوم شیخ حر عاملی (مؤلف همین کتاب) بوده و مرحوم شیخ اشاره بنام این کتاب و مؤلف محترم آن کرده است (۳) .

... الثاني ايضاً ، وكان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء والتكلمين ، وله جلالة في هذه الطائفة وهو في قدره أشهر من أن يصفه ، و ذكر الكحي انه صنف مائة وثمانين كتاباً وقع البنا ... كتاب اثبات الرجعة ، كتاب الرجعة ... «از این کلام استفاده میشود که دو کتاب در رجعت تألیف کرده است و کتاب رجعت پس از این ذکر خواهد شد .

(۱) همانطور که قبلاً گفته شد این کتاب در دهر رساله «اسلام و رجعت» سنگلجی نوشته شده است .

(۲) مؤلف الذريعة کتابی هم بنام «تحقیق الرجعة» ذکر میکند ولی چون نامی از مؤلف آن نبرده از ذکر آن خودداری شد .

(۳) آنجا که در اول کتاب گوید «قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة في اثبات الرجعة ...» .

۱۸ - «الجواهر المنضودة فی اثبات الرجعة الموهودة» تألیف شیخ احمد بیان اصفهانی از فضلی معاصرو متولد سال ۱۳۱۴ قمری .

۱۹ - «حیة الاموات بعد الموت» تألیف شیخ احمد بن ابراهیم بحرانی متوفای سال ۱۱۳۱ .

۲۰ - «دحض البدعة من انکار الرجعة» تألیف شیخ محمد علی بن حسنعلی همدانی معروف بسنقری ، از علماء قرن ۱۳ هجری و کتاب دیگری نیز بنام «خصائص الزهراء» تألیف کرده است .

۲۱ - «دلائل الرجعة - یا ایمان و رجعت» این کتاب بنام میرزا غلامعلی عقیقی کرمانشاهی منتشر شده لکن به گفته صاحب الذریعة مؤلف حقیقی کتاب آقای شیخ حسن علامی کرمانشاهی فاضل معاصر است که نام خود را مستور داشته (۱)

۲۲ - «الرجعة و أحادیثها المنقولة عن آل العیمة» تألیف سید احمد بن المحسن از احفاد میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام و از علماء قرن ۱۳ هجری بوده است .

۲۳ - «الرجعة وظهور الحجة» تألیف سید جلیل میرزا محمد مؤمن استرآبادی داماد مرحوم ملا محمد امین استرآبادی است که در سال ۱۰۸۸ هـ از نوشتن این کتاب در مکه معظمه شهید گشته .

۲۴ - «الرجعة» تألیف محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی صاحب کتاب تفسیر و از معاصرین ثقة الاسلام شیخ کلینی بوده است .

۲۵ - «الرجعة» تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲۶۰ (۲)

۲۶ - «الرجعة» تألیف رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه مشتهر بصندوق متوفای سال ۳۸۱ و صاحب تألیفات کثیرة .

(۱) این کتاب نیز مانند کتاب «الامامة والرجعة» در رد بر «اسلام و رجعت» سنگلجی نگاشته شده .

(۲) در تحت شماره ۱۲ ترجمه فضل بن شاذان در پاورقی گذشت و از کلام نجاشی معلوم گردید که این کتاب (الرجعة) غیر از کتاب اثبات الرجعة او است .

- ۲۷ - «الرجعة» تألیف شیخ ملا حبیب الله کاشانی متوفای سال ۱۳۴۰ .
- ۲۸ - «رسالة فی اثبات الرجعة» تألیف ملا محمد بن هاشم سرابی تبریزی از علماء معاصر. این کتاب در سه جزء بطبع رسیده است .
- ۲۹ - «النجعة فی اثبات الرجعة» تألیف علامه بزرگوار سیدعلی نقی لکهنوی این بود فسمتی از رسائل و کتبی که ما بنام آنها دست یافتیم و فرصت مراجعه بکتاب مفصله که در این باره تدوین شده پیدا نکردیم و گرنه از حوزه ها و رسائل دیگری نیز در موضوع رجعت ذکر شده که اکنون نام آنها در دست ما نیست و زحمت تتبع بیشتر را در این باره بعهده اهل تحقیق میگذاریم . و اینک بشرح حال مختصری از مؤلف کتاب می پردازیم .

شرح حال مؤلف

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن خرمشاهی معروف بشیخ حر در شب جمعه هشتم ماه رجب بسال ۱۰۳۳ در قریه مشغری (۱) از قراء جبل عامل (۲) (بخشی از لبنان) بدنیا آمد .

وی دوران کودکی را در دامان پدر گذرانده سپس در محضر پدر بزرگوار وجد مادری خویش مرحوم شیخ عبد السلام (که مرد و از دانشمندان نامی آن سامان بودند) شروع بفرا گرفتن خط و آموختن مقدمات کرد و در مدت کمی سرآمد اقران خویش گشت .

- (۱) مشغری : - بفتح میم و سکون شین و فتح فین و الف مقصوره - این قریه در دامن کوهی واقع شده و بخوشی آب و هوا و فراوانی میوه معروف است .
- (۲) جبل عامل ناحیه کوهستانی لبنان است که بجهت انتساب به عامله - یکی از اولاد سبا - باین نام معروف گشته . و از تاریخ ابوالفدا نقل کنند که بنی عامله از قبایل یمانی (منسوب ب یمن) است که پس از سیل هرم یشام کوچ کردند و نزدیکی دمشق در کوهستانی که معروف بجبل عامله شد سکنی گزیدند .

بلاد جبل عامل در زمان قدیم محل اقامت شیعیان آن حدود بوده و جمع زیادی از علمای شیعه مانند شهید اول و شیخ بهائی و دیگران از این بلاد برخاسته اند که اسامی آنها -

آنگاه بقریه جبع (۱) که در نزدیکی مشغری است رهسپار و در آنجا از محضر علمای بزرگ آن بلد مانند شیخ حسین ظهیری و شیخ زین الدین نواده شهید ثانی و شیخ محمد حر عموی خود و دیگران (که در محل خود نام آنها ذکر خواهد شد) در علوم مختلف کسب فیض کرده و در حدود ۳۰ سال در این بلاد توقف کرد و طی این مدت گذشته از مشاغل علمی و تدوین کتاب دوم مرتبه به حج مشرف شد و دوبار نیز بقصد زیارت عتبات عالیات بعراق مسافرت فرمود.

تا آنکه در سال ۱۰۷۲ بعزم زیارت مرقد منور حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء بصوب مشهد حرکت کرد و پس از ورود باین شهر و زیارت مرقد مطهر چون محیط این کشور را برای رسیدن به هدف مقدس خود یعنی ترویج دین مبین و مذهب حق و نشر احادیث اهل بیت مناسبتر دید لهذا تصمیم بر اقامت در آنجا گرفت و باین ترتیب از وطن اصلی بدانجا هجرت فرمود و بافاده و ادامه کار تألیف و تدوین و جمع احادیث پرداخت و روی هم رفته عوامل زیادی موجب این هجرت و ترك وطن مألوف شد که از آن جمله رقابت شدید بین سلاطین صفوی و عثمانی بود، که کار این رقابت از جنگ و قطع روابط گذشته بآداب و رسوم مذهبی کشیده بود، و منشأ پیدایش بسیاری از رسوم دینی امروز همین رقابت شدید آن روزها بوده است و روی این جهت شیعیان بلاد جبل عامل که در تحت سلطه سلاطین عثمانی بودند سخت تحت فشار تعصب سنیان و دچار تقیة شدیدی بودند و بالعکس سلاطین صفویه در کشور ایران جداً طرفدار و پشتیبان آنها بوده و عموماً علما را در کارها دخالت میدادند، و احیاناً بدون مشورت آنها کاری را انجام

دا مرحوم مؤلف در جزء اول کتاب امل الامل با شرح حال آن ها مفصلاً ذکر کرده است.

(۱) جبع: بضم جیم و فتح باء موحد. این قریه یکی از قراء بسیار آباد جبل عامل و محل سکونت آل حراست و قبر جمعی از علماء مانند صاحب معالم و صاحب مدارك و شیخ حسین ظهیری در آنجا است.

نمیدادند و از وزارت مرحوم سلطان العلماء (صاحب حاشیه بر معالم) در سلطنت شاه عباس و وزارت شیخ علی خان زنکنه در زمان شاه سلیمان میتوان با اهمیت علماء در آن زمان پی برد و روی هم رفته تمام عوامل برای پیشرفت هدف عالی مرحوم شیخ حر عاملی مهیا بود ؛ و لذا شیخ يك سره جلاء وطن کرده و اقامت در ایران را بر مراجعت ترجیح داد ، و کم کم کار این هجرت به بستگان و برادران شیخ نیز سرایت کرده آنها نیز از جبل عامل بخراسان کوچ کردند ، و تا پایان عمر در آن سامان رحل اقامت افکندند شیخ در زمانی بایران وارد شد که مرحوم علامه مجلسی در اصفهان (پایتخت آنروز ایران) حوزه درس مهمی داشت و بطور کلی سرآمد علمای آن عصر بود . و چون مرحوم علامه مجلسی بلکه عموم علمای آن زمان همذوق با شیخ بودند و اصولاً این عصر را میتوان قرن طلایی نشر حدیث نامید لذا برای شیخ فرصتی بهتر و محیطی مناسبتر از این پیدا نمی شد ، و از روی طیب خاطر يك سره مد از وطن کنده و مجاور قبر مطهر حضرت ثامن الائمه گشته و بنشر احادیث همت گماشت . چندی از توقف شیخ در طوس نگذشت که نبوغ علمی و تبحر او در حدیث و فقه موجب شد که دانشمندان در مقابل او خاضع گردند و خانه شیخ مرجع خاص و عام و محل افتاء و استفتاء شود ، تا آنجا که منصب شیخ الاسلامی و قاضی القضاة آن ناحیه از طرف پادشاه وقت بدو تفویض گردید (۱) .

مرحوم شیخ در طی توقف در مشهد دو مرتبه دیگر (و بعضی گویند سه مرتبه) به حج و زیارت قبور ائمه عراق مشرف شد (۲) و در یکی از این سفرها در مراجعت

(۱) بعضی احتمال داده اند که تفویض این دو منصب بشیخ بر حسب پیشنهاد مرحوم علامه مجلسی پس از سفر شیخ باصفهان و ملاقاتهایی که بین شیخ و مجلسی واقع شد انجام گرفته و بطور مسلم نظر علامه مجلسی در این باره دخالت داشته است .

(۲) درباره یکی از این سفرها اشعاری سروده که قسمتی از آن چنین است

وحرکنا شوق الزیارة فانت
لناهم لا ترهب المطلب الوعرا

نیر و نیری ننتهی صاحب الاسرا
فاکرم به قعداً واکرم به مسری

بقیه در صفحه بعد

باصفهان وارد شد ، مرحوم علامه مجلسی و سایر علماء مقدم شیخ را گرامی داشته و تجلیل شایانی از وی نمودند تا آنجا که شاه وقت (شاه سلیمان صفوی) را بدیدن از شیخ و ادا نمودند و بدین ترتیب ملاقاتهایی بین شاه و مرحوم شیخ واقع شد و گفتگوهای بین آنها رد و بدل شده که بعضی از آنها خالی از لطف نیست (۱) .

خاطرات زندگی شیخ

شیخ در باب سی و سوم کتاب اثبات الهداة قسمتی از خاطرات زندگی خویش را ضمن چند داستان نقل میکند که ما عیناً قسمتی از ترجمه آنها را بفارسی در اینجا ذکر میکنیم .

از جمله اینکه میفرماید: در دوران کودکی آنزمانیکه که حدود ده سال پیش نداشتم گرفتار مرض بسیار سختی شدم بطوریکه بستگانم از سالم شدنم مأیوس و یکسره دست از من شسته شروع بگریه و زاری نموده مہیای عزرا شدند ، و یقین داشتند که من همان شب خواهم مرد ، در همان موقع من در بین خواب و بیداری بزیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوازده امام مشرف شدم و با آنان سلام کرده با يك يك مصافحه کردم ، و خوب نظر دارم که بین من و حضرت صادق علیه السلام کلامی رد و بدل شد که اکنون بخاطر ندارم ، جز اینکه میدانم آنحضرت در حق من دعا فرموده ، چون بحضرت صاحب الزمان رسیدم بر آنحضرت سلام کرده و پس از مصافحه شروع بگریه .

تذکره از صفحه قبل

وطیبة قصدی و الغری و کربلا	ومن بعدھا الزور و طوس و سامرا
ققاح لنا من طیبة طیب عرفها	و لاح لنا نور و نور بها سری
و عجبنا فزونا با لغری اما منا	وفی کربلا و الشوق لی بالسری
و نلنا بسامرا خیر مشوبة	فیالبت عاد القرب لی والا سی مرا
وفی زورۃ الزوراء لما تیسرت	لنا لم نخف من زور قول امرء آزری
وعدنا الی طوس برغم المدی وقد	أقمتا بها اذ کان ذاک بنا احری

(۱) برای توضیح بیشتری بروضات الجنات ص ۶۱۸ مراجعه شود.

نموده و عرض کردم: ای مولای من میترسم قبل از اینکه بهره خود را از علم و عمل برگیرم در این مرض بمیرم، حضرت (نظری بمن نموده) فرموده: ترس بخود راه مده که در این مرض نخواهی مرد و خدا ترا از این مرض نجات داده عمر طولانی خواهی کرد؛ سپس قدحی که در دست او بود بمن مرحمت نموده از آن نوشیدم (و در همان حال از خواب بیدار شده) مرضم بکلی زائل گردید برخواستم نشستم بستگانم که این حال را دیده سخت در شکفت شدند ولی من تا چند روز جریانی که دیده بودم برای آنها نقل نکردم.

و از جمله اینکه در مشهد مقدس رضوی علیه السلام در خواب دیدم که میگویند حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف داخل شهر شده و پس از تفحص منزل حضرت را پیدا کرده بر او داخل شدم و آنحضرت در طرف مغرب مشهد در باغی که در آن عمارتی بود نزول اجلال فرموده بوده؛ پس من در حالیکه در کنار حوضی نشسته بودم و قریب بیست نفر در نزد او حضور داشتند بر آنحضرت وارد شدم و ساعتی با آن بزرگوار گفتگو کردیم تا وقتی که غذا آوردند و شروع به خوردن کردیم، و با آنکه غذا اندک بود بسیار غذای لذیذی بود و همگی خورده سپر شدیم و از آن چیزی کم نشد، پس از فراغت از غذا وقت کردم در اصحاب آنجناب دیدم از چهل نفر تجاوز نمی کنند، با خود گفتم: این بزرگوار با این لشکر اندک خروج کرده کاش میدانستم آیا سلاطین زمین چگونه اطاعت او را خواهند کرد، و با این لشکر کم اگر با آنجا جنگ کند چگونه بر آنها غلبه میکند (بمحض اینکه این فکر در قلب من خطور کرد) آنحضرت نگاهی بمن کرده لبخندی زد و فرمود: از کمی یاور بر من خوف نداشته باش زیرا من کسانی دارم که اگر بآنها امر کنم تمام دشمنانم سلاطین و غیر آنها را (بدون جنگ) نزد من حاضر کرده آنها را گردن زنند و ما يعلم جنود ربك الا هو، یعنی لشکریان خدا را کسی جز او نمی داند.

از این بشارت خورسند شد و دوباره شروع به گفتگوی با آن حضرت کردیم سپس آنجناب بر خواسته باطاق خواب رفتند و آنان که حاضر بودند متفرق

شده از باغ خارج شدند؛ من هم بدنبال آنها روان شدم لکن گاهگاهی بعقب سر خویش نگاه میکردم و با خود میگفتم اینکاش حضرت صاحب الزمان خدمتی بمن رجوع میکرده‌اند و مرا بیند عطا و خلعتی مفتخر میفرمودند؛ در همین فکر تا در باغ آمدم (بآنجا که رسیدم) دلم حاضر نشد که از باغ خارج شوم لذا همانجا نشستم ناگاه دیدم غلامی بنزد آمد پاره سبندی که از پنبه و حریر بود با مقداری پول برایم آورد و گفت آقا میفرمایند: این است آنچه میخواستی و همین زودی خدمتی نیز بتو رجوع خواهیم کرد از باغ خارج شو.

و از آن جمله اینکه دفعه دیگری آنحضرت را در خواب دیدم و با عجله خود را بآنجناب رسانده سلام کردم و خواستم از فرج و ظهور آن بزرگوار سؤال کنم که چه وقت است؟ قبل از آنکه این پرسش را بکنم فرمود: انشاء الله نزدیک است (پس این آیه را خواند): «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی ای پیغمبر بگو آنها که در آسمان و زمینند غیب نمیدانند مگر خدا، پس از آن مسائل بسیاری بقلبم عطور کرده که قبل از سؤال حضرت جواب آن‌ها را بمن فرمود. و از آن جمله اینکه در کاظمین خواب دیدم که آنجناب در منزل مرده‌ی بنام ابراهیم وارد شده و من حضور آنحضرت شرفیاب شده و خواستم از او خواهش معجزه کنم، حضرت پیش از اظهار این خواهش فرمود: اکنون وقت معجزه خواستن نیست چون هنوز خروج نکرده‌ام پس از آنکه خروج کردم هر چه خواهید پرسش کنید؛ از آن پس ساعتی گفتگو کرده‌یم و پس از گفتگو حضرت امر با حضار اسبانی برای سواری فرموده حاضر کرده‌ند و با عده کثیر از ده نفر سوار شدند، قبل از سوار شدن فرمود: نزد ما زین اسبی است که ما بدان احتیاج نداریم و آنرا بشیخ - و بمن اشاره فرمود - بده شدیم تا بدان تبرک جوید، من باخود گفتم: چگونه بزینی که از صاحبش اعجازی ندیدم تبرک جویم؟ بمن متوجه شده باتبسم فرمود: اکنون احتیاجی باعجاز نیست و از این زین برکت و اعجازی خواهی دید، ناگهان بیدار شدم و پس از آن در خطرهای عظیمه و مهالك شدیده واقع شدم و خداوند ببرکت

آن حضرت نجاتم داد.

و از آن جمله روز عیدی در فریة خودمان «مشغری» با جمعی از طلاب و صلحاء نشسته بودیم من بدانها رو کرده گفتم: کاش میدانستیم سال آینده چنین روزی کدام يك ازما زنده و کداميك مرده است؟ یکی از آن جماعت که نامش شیخ محمد و همدرس بامای بود گفت: من که یقین دارم که بعد سال آینده و سال بعد از آن و بعد از آن و هم چنین تا بیست و شش سال دیگر زنده هستم و این سخن را از روی یقین بدون مزاح میگفتم، (از روی تعجب) بدو گفتم: مگر تو علم غیب داری؟ گفت: نه ولی من سخت مریض شدم و در همان مرض حضرت مهدی علیه السلام را در خواب دیدم بدو عرض کردم: مولای من سخت مریضم و می ترسم در این مرض بمیرم و عمل صالحی که خدا را بدان ملاقات کنم ندارم، حضرت فرمود: نترس که تو در این مرض نخواهی مرد و خدا تو را شفاعت دهد بیست و شش سال دیگر در دنیا زندگانی خواهی کرد، و پس از این کلام کاسه که در دست داشت بمن مرحمت فرموده از آن نوشیدم و مرض من بکلی رفع شد و از این جریان برای من قطع حاصل شد که خواب شیطانی نبوده، و تا بیست و شش سال دیگر زنده خواهم بود، وقتی من کلام او را شنیدم فوراً تاریخ آن روز را یاد داشت کردم و این قصه در سال ۱۰۴۹ بود و از این داستان دیر زمانی گذشت و در سال ۱۰۷۲ بمشهد منتقل شدم و پس از مدتی در سال آخر متوجه شدم که مدت (این مرد) سر آمده بتاریخ مراجعه کرده‌ام بیست و شش سال تمام گذشته، با خود گفتم: قاعدتاً باید آن مرد فوت شده باشد، یکی دو ماه نگذشت که نامه از برادرم که در آن بلاد بود برایم آمد که در آن نوشته بود که آن مرد فوت کرد.

این بود ترجمه قسمتی از این داستانها که مربوط بخاطرات مرحوم شیخ حر عاملی است و مجملاً بجز آنچه رابطه با اهل بیت عصمت و ائمه اطهار علیهم السلام داشته خاطره دیگری از شیخ در دست نیست و این خود ارادت و اخلاص عجیب این عالم جلیل را نسبت بساحت قدس موالیان عظامش می‌رساند، و این علاقه عجیب

مهمترین عامل پشتکار و توفیق و تحمل زحمات طاقت فرسای او در جمع کلمات و اشادیث آنان بوده و گرنه تدوین کتابهای مانند وسائل الشیعه و اثبات الهداة کار هادی و آسانی بنظر نمیرسد، و این اخلاص عجیب شیخ را نیز از اشعار و قصائدی که در مدح ائمه اطهار سروده و حاکی از احساسات درونی است میتوان درک کرد و ما برای نمونه چند قطعه از آن اشعار را ذکر میکنیم.

از آنجمله فرماید :

انا اودی عشراً مع اثنين مع	ان جميع الانام اضحوا فدائي (۱)
عدد الا عين اللواتي تفجرن	لموسى وعدة النقباء
وافقوا عدة حوارى عيسى	بعد الاسباط مع بروج السماء
و در قصیده دیگری فرماید :	

قالهوى مهلك سوي حب قوم	برعوا فى العلى سناً و سناء
النبي المختار والعتره الاطهار	أزكى الورى علا و ارتقاء
شرفوا سائر البطاح عموماً	و خصوصاً قد شرفوا البطحاء
در جای دیگر فرموده :	

ان حبی لآل بیت رسول	الله ينسنى الهوى و الحبيب
در قصیده طویله دیگری گوید :	

رجائی فی يوم المعاد ع	نبی غزیر الفضل للمرسل سید
ومن بعده حبى على و ولده	فليس لهم مثل من الخلق يوجد
فكان باصحاب الكساء تمسكى	سؤالهم منى مغيب و مشهد
و در قصیده دیگری است :	

بطیبة و بطوس و الغری و سا	مراء و الطف او زوراء بغداد
قلبی ثوی و هووی بیغی شفاعتهم	والقلب لی حیث بهوی خیر مرتاد

(۱) برای استفاده از ترجمه فارسی این اشعار و قسمتی از اشعار بعدی بجلد سوم

اثبات الهداة مراجعه شود.

بحور علم رکبنافی سفینتها
در جای دیگر گوید :

انا الحر لکن برهم یستر قنی
و بالبرو الاحسان یستعبد الحر
و در قصیده دیگر فرموده :

و اعتدینا بالمرتضی و بنیه
فی البقیع و کربلا و غری
غرفات الجنان مال الیهن
ولعمری لو کان قلبی حدیداً

و در قصیده دیگر فرموده :

لی اربعة وعشر هم املی
القلب الی سواهم لم یعمل
از حبیبهم عندی خیر العمل
بل أصبح فی هواهم کالنمل

و در یکی از قصیده هائی که در باره امیر المؤمنین علیه السلام فرموده چنین گوید :

و انی له عبدو عبد لعبد
و حاشاء ان ینسی غداً عبده الحرا

و در قصیده که ۸۰ بیت و بدون الفاست چنین گوید :

ولیتی علیّ حیث کنت ولیه
لعمرك قلبی مفرم بمحبتی
و هم مهجتی هم منیتی هم ذخیرتی
و کل کبیر منهم شمس منبر
و کل کمی منهم لیث حربه
بذلت له جهدی بمدح مذهب
و کلفة فکری حذف حرف مقدم
و مخلصه بل عبد عبد لعبد
له طول عمری ثم بعد لولده
و قلبی بحبهم مصیب لرشده
و کل صغیر منهم شمس مهد
و کل کریم منهم غوث و هده
بلیغ و مثلی حسبه بذل جهده
علی کل حرف عنده حی لمجده

و غیر از اینها از اشعار بسیاری که در مدح ائمه معصومین (ع) سروده و در دیوان او ثبت است

خاندهان شیخ

نسب شریف شیخ بحر بن یزید ریاحی (شهید وقعه طغ) منتهی میشود و معروف شدن خاندان شیخ بآل حرنیز بهمین مناسبت است، و در بین این خاندان جلیل دانشمندان بسیاری نشو و نما کرده اند که ما بذکر چند تن از آنان اکتفا می کنیم :

۱- پدر مرحوم شیخ یعنی شیخ حسن بن علی بن محمد بن حسین حر عاملی یکی از بزرگان این خاندان و از علماء نامی شیعه امامیه است که صرف نظر از دارا بودن علوم مختلفه از شعر و ادب نیز بهر قوافی و کاملی داشته و قسمتی از اشعار او را مؤلف در کتاب امل الامل ذکر کرده است، این عالم جلیل در سال ۱۰۶۲ بعزم زیارت مرقد حضرت رضا علیه السلام از «جبع» بسمت طوس حرکت کرد ولی قبل از رسیدن بمشهد در بسطام طی کسالت مختصری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت و جنازه وی توسط یکی از فرزندان (شیخ زین العابدین) که در این سفر همراه او بود بمشهد منتقل و در سمت پائین پا در رواق مطهر بخاک سپرده شده، قضا را شیخ در این جریان حضور نداشت و برای دومین بار بحج مشرف شده بود، و خبر فوت پدر در منی بدورسید و بقول خود عید اضحی از این مصیبت براو عاشوراشد.

تأثیر مرگ پدر در روحیه شیخ بسیار شدید بود و تأثرات روحی او از اشعاری که در رثاء پدر بروده معلوم می شود که از آن جمله است :

كنت ارجو والآن خاب رجائي	فصرت همتي و طال عنائي
عز مني العزاء في الدهر اذ	اودي ابي صرفه فذل ابائي
أخبروا عنه في المنى والمنى	تدنو و صرف المنون عني نائي
فمنى كربلا عندي وعيد	النحر اضحى كيوم عاشوراء
لپس شيء من الجواهر أغلى	ثمناً من جواهر الفضلاء
فلهذا هم أقل بقاء	ليتهم خصوا بطول البقاء

لاتلمنى على البكاء عسى أن يذهب اليوم بعض وجدى بكائى

۲- عموى والد شيخ : محمد بن محمد بن حسين حر عاملى از فقهاء و محققين و ادباء بزرگ عصر خود و از شاگردان شيخ بهائى و صاحب مدارك و صاحب معالم بوده و دارای تألیفات بسيارى است كه از آن جمله است كتاب « نظم تلخيص المفتاح فى علوم البلاغة » و رسالة در اصول ؛ و رسالة در عروض و غيره ؛ وفات او در سال ۹۸۰ بوده است .

۳- جد پدرى شيخ : محمد بن حسين حر عاملى از فقهاء مبرز و از شاگردان شهيد ثانی و پدر عيال او بوده است .

۴- جد مادری شيخ (كه عموى والداو نیز بوده است) شيخ عبد السلام بن محمد بن حسين حر عاملى عالم جليل القدرى كه در زهد و ورع كم نظير و حافظ تمام قرآن بوده است ، و در نزد پدر و برادرش شيخ على و صاحب مدارك و صاحب معالم تلمذ كرده و صاحب تألیفات زيادى در فقه و اصول و فنون مختلفه ديگر بوده است ، و از تألیفات او است كتاب « ارشاد المتيف الى الجمع بين اخبار النقص » اين بزرگوار در سن ۸۰ سالگى نابينا گشته و پس از ده سال از اين سانحه در سال ۱۰۴۱ در قرية مشغري از دنيا رفت و در همانجا بخاك سپرده شد (۱)

۵- عموى شيخ : حسين بن على بن محمد بن حسين حر عاملى از فقهاء عالقدر و از شاگردان صاحب معالم و صاحب مدارك بوده و چون كار بر شيعيان جبل عامل در آن زمان مشقت بود ، و در مضيقه تعصبات اهل سنت فرار گرفته بودند (همانطور كه قبلا گفته شد) اين عالم جليل از بلاد خویش باصفهان هجرت فرمود و روى سابقه ديرينه

(۱) مرحوم شيخ در رثاء او اشعار زيادى سروده كه از آنهاست :

آه مما جنت يد الموت فى	أكمل أهل العلى و خير إلا نام
زاهد عابد تقى تقى	طاهر النفس عالم علام
كان يدعى عبد السلام فاضحى	سيدا مالكا لدار السلام
قدس الله روحه و سقاه	من غمام الرضوان غيث السلام

که با مرحوم شیخ بهائی داشت بر او وارد شد و شیخ بهائی نیز مقدمش را گرامی داشته تا آخر عمر معزز آنزد وی بسربرد.

۹-۶- چهار برادر شیخ (شیخ زین الدین، شیخ زین العابدین، شیخ احمد، شیخ علی) که هر یک از علماء مبرز و دانشمندان نامی شیعه بوده و هر کدام بنوّه خود خدمات شایانی از راه تألیف و تصنیف و سایر مشاغل علمی بشیعه نموده‌اند؛ کتاب شرح اثنا عشریّه شیخ بهائی و رساله در هیئت از تألیفات شیخ زین الدین است و کتاب در السلوک (۱) و حاشیه بر مختصر نافع و جواهر الکلام فی الخصال المحموده فی الانام، تألیف شیخ احمد است.

و بالجمله بیت شیخ بیت علم و دانش و منشأ علماء و دانشمندان بوده است در اعقاب و احفاد شیخ نیز علمای بسیاری بوده‌اند که از آنجمله است:

۱- فرزند شیخ یعنی حسن بن محمد حر عاملی که نزد پدر تلمذ کرد و پس از او بکار مراجعات مردم مبادرت نمود و کتابی در شرح هر کتاب هدایه (تألیف شیخ) نوشته و دیوان شعری نیز دارد و گویند در کتابش پدر مدفون میباشد.

۲- فرزند دیگر شیخ احمد بن محمد از فقهاء بزرگ و دارای ذوق شعری هم بوده است و تعلیفه نیز بر کتاب شریف کافی نوشته است.

۳- فرزند دیگر شیخ: شیخ محمد رضا از فقهاء و محدثین عالیمقام و از علم تفسیر نیز بهره وافق داشته و سالها نزد پدر تلمذ کرده و در سال ۱۱۱۰ دار فانی را وداع و نزد پدر دفن شده.

و بالجمله در اعقاب شیخ نیز علماء بسیاری بوده‌اند که ما بهمین مقدار اکتفا نموده برای اطلاعات بیشتری خوانندگان را بر رساله سجع البلاهل (که در مقدمه

(۱) معنی قمی در کتاب فوائد الرضویه در احوالات شیخ عبدالسلام حر عاملی بمناسبتی این کتاب را از تألیفات شیخ علی دانسته و چنین گویند: «شیخ علی برادر شیخ حر عاملی در در سلوک فرموده: «ولی دیگران مانند صاحب الذریعه و غیره از مؤلفات شیخ احمد دانسته‌اند و شاید اشتباه در کتاب فوائد الرضویه از نسخا بوده است».

اثبات الهداة طبع شده) وفوائد الرضویه وروضات الجنات و سایر کتابها راهنمایی میکنند (۱)

اساتید و مشایخ اجازه شیخ

شیخ نزد جمعی از علماء آل حر و دیگران تلمذ کرده و با اجازه نقل حدیث از طرف آنان مجاز گشته که از آنجمله است :

- ۱ - پدر شیخ : مرحوم شیخ حسن حر عاملی
 - ۲ - شیخ محمد حر عاملی (عموی شیخ)
 - ۳ - شیخ عبد السلام (جد مادری شیخ)
 - ۴ - شیخ حسن ظهیری عاملی
 - ۵ - شیخ زین الدین نواده شهید ثانی
 - ۶ - شیخ عبد الله حرقوشی
 - ۷ - علامه بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی
 - ۸ - محمد بن مرتضی مشهور بنفیس کاشانی صاحب کتاب وافی
 - ۹ - ملا محمد طاهر قمی
 - ۱۰ - سید شرف الدین مشتهر بسید میرزا جزائری
 - ۱۱ - شیخ علی حفید شهید ثانی و مؤلف کتاب در العنثور و غیره
 - ۱۲ - آقا حسین خونساری شارح دروس
 - ۱۳ - محدث شهر سید هاشم توبلی بحرانی صاحب تفسیر برهان و غیره
- و جمعی دیگر از علماء که نام آنان در تاریخ زندگی شیخ ذکر شد.

شاگردان شیخ

چنانکه اشاره شد شیخ پس از آنکه حدود ۴۰ سال در بلاد خویش بافاده و استفاده مشغول بود بایران مهاجرت و در مشهد مقدس اقامت گزیده بنشر احادیث

(۱) مؤلف کتاب «جام گیتی نما» و فاضل معاصر حجة الاسلام شیخ عبد الغنی و

جمعی دیگر از علمای گذشته و معاصر از احفاد شیخ حر عاملی میباشند

و تعلیم پرده اخت ، و در مدت توقف در مشهد شاگردان بسیاری تربیت کرده که بسیاری از آنان کتب حدیث را نزد او فرائت کرده به کسب اجازه کتبی از طرف شیخ نائل شدند و از آنجمله است :

۱- شیخ مصطفیٰ خویزی نزیل مشهد رضوی که شیخ در اهل الاهل فرموده او تمام کتاب و سائل را بر من فرائت کرده .
۲- فرزندش شیخ : شیخ محمد رضا که سالها نزد پدر تعلیم کرده و به نقل حدیث مجاز گشت .

۳- فرزند دیگرش شیخ حسن حر عاملی
۴- سید محمد اعرجی نائینی مؤلف کتاب شرح بدایة الہدایة و صمدیہ در نحو و شرح زیارت جامعہ کبیرہ و تلخیص کتاب شافی
۵- سید محمد بن محمد بدیع رضوی مشهدی
۶- ملا محمد فاضل بن محمد مهدی مشهدی
۷- سید محمد بن علی موسوی عاملی که منصب قضاوت مشهد مقدس رضوی را داشته است .

۸- ملا محمد صالح قزوینی شهر بروغنی مؤلف کتاب ترجمہ صحیفہ کاملہ و عیون اخبار الرضا و غیرہ .

و از کسالتکه از شیخ اجازه حدیثی داشته اند

۱- علامہ بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی (ره) ، همانطور که در جلد ۲۵ بحار ص ۱۵۸ (مجلد اجازات) فرموده
۲- ملا محمد صالح هروی
۳- ملا محسن قزوینی مؤلف کتاب عوامل در نحو و زینة السالك در شرح الفیہ ابن مالک .

۴- ملا محمد تقی استرآبادی متوفای سال ۱۰۵۸ صاحب کتاب شرح فصوص
۵- ملا محمد تقی دهخوار قانی صاحب حاشیہ بر عده شیخ طوسی (فدہ)

۶ - علامه بزرگوار سید محمد حسینی جیلانی صاحب رساله در حکم صلوة

جمعه .

۷ - عالم جلیل شیخ محمود بن عبد السلام تعنی

۸ - شیخ ابو الحسن نباطی عاملی که او از مشایخ شیخ احمد جزائری است

۹ - علامه جلیل ملا محمد صادق مشهدی صاحب کتاب فهرست الکافی و غیر

از اینها از محدثین و علمای بزرگی که بکسب اجازه نقل حدیث از طرف شیخ

ناائل شدند .

تألیفات شیخ

مرحوم شیخ دارای تألیفات زیادی در فنون مختلفه میباشد که مؤلفات

او بالغ بر پنجاه کتاب است و چون ذکر تمام آنها از وضع این مقدمه (که مبنی

بر اختصار است) خارج میباشد لذا بذکر مقداری از آنها اکتفاء میشود .

۱ - کتاب « وسائل الشیعة الى تحصیل مسائل الشریعة » که با تألیف این کتاب

شریف معنت بزرگی بر فقهاء و مجتهدین شیعه گذارده و از این جهت حق بزرگی بر مکتب

فقهی شیعه دارد ، شیخ در تدوین و جمع احادیث آن زیاده از هفتاد کتاب از کتب

حدیثی شیعه را مورد استفاده قرار داده ، و بالغ بر بیست سال از عمر شریف خود را

در راه تألیف این کتاب سپری کرده است و بقول خود میگوید : « منع القلب فیها

راحة و الطرف سنة » و نظر بجا معینی که دارد پس از شیخ در تمام ادوار علمی

مورد استفاده و توجه خاص دانشمندان بوده و چندین مرتبه بچاپ رسیده است .

در اواخر عمر مرحوم شیخ در فکر نوشتن شرحی بر وسائل افتاد و این فکر

کم کم قوت گرفت و بمرحله عمل درآمد و مقداری از آن را نیز نوشت و آنرا بطوری

که در امل الامل میفرماید - : « تحریر وسائل الشیعة » نام نهاده و تا آنجائیکه

اطلاع در دست هست يك جلد آن را نوشته که نسخه خطی آن موجود است (۱)

ولی حال بقیه مجلدات روشن نیست و گمان نمیرود شیخ توانسته باشد در تنمۀ عمر

که حدود ۴ سال بیش نبوده این کتاب را تمام کرده باشد .

جمع دیگری از علماء شرحهائی بر این کتاب نوشته اند که از آن جمله است :

شرح کبیر مرحوم آیة الله سید حسن آل صدر الدین کاظمی .

شرح الوسائل علامه بزرگوار شیخ یوسف بحرینی حویزی .

مرحوم شیخ پس از فراغت از تألیف کتاب وسائل الشیعه فهرستی برای آن نوشته که در این فهرست عناوین ابواب و عده احادیث و مضمون آنها در هر باب ذکر شده و آن را بمن لایحضره الامام نامیده است که بعداً توسط یکی از شاگردانش بفارسی ترجمه و بمنزله رساله عملیه شیخ مورد استفاده مقلدین قرار گرفته است .

۲- «هدایة الامة الى احکام الائمة» این کتاب منتخبی از کتاب وسائل الشیعه است که مکررات و آسانید آن حذف شده و هر مطلبی را بعدد ۱۲ ختم فرموده است و شیخ در سبب تألیف آن چنین گوید : «که پس از نوشتن وسائل جمعی از من خواستار شدند که فهرستی بر آن نوشته و عناوین ابواب را باز کر احادیث هرویه در آن بیان سازم ، سپس درخواست نمودند که احکام مخصوصه را با احادیث داله بر آن در کتابی جمع آوری کنم تا کسانی را که حوصله مراجعه بتمام اخبار نیست وسیله کار باشد فجمعت لهم هذا الكتاب الذی مالف احسن منه فی هذا الباب الخ »

۳- «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» در این کتاب متجاوز از بیست هزار حدیث (صرف نظر از آیات مبارکات و اشعار بسیاری از شعرای عرب) در اثبات نبوت خاصه و امامت ائمه معصومین علیهم السلام جمع آوری شده و شیخ در تدوین و جمع آوری احادیث آن از ۱۹۲ کتاب از کتب شیعه (با واسطه و بدون آن) و هم چنین از ۲۴۷ کتاب از کتب عامه استفاده کرده و از آنها حدیث نقل میکند و رویهم رفته در تألیف این کتاب هم مانند وسائل الشیعه زحمات طاقت فرسایی را متحمل گردیده ، (۱)

(۱) این کتاب اخیراً در ۷ مجلد با ترجمه فارسی و تصحیح کامل تحت نظر نگارنده

- ۴- «جواهر السنية في الاحاديث القدسية» .
- ۵- «صحيفة ثانية سجادية» دعاهاى که در صحيفه اولی ذکر نشده .
- ۶- «فوائد طوسية» مشتمل بر فوائد کثیره و مطالب متنوعه .
- ۷- «فصول المهمة في اصول الاثمة» حاوی مطالب کلیه ماثورة از ائمه اطهار علیهم السلام .
- ۸- «أمل الامل» در علم رجال .
- ۹- «الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة» همین کتابی که اکنون در دست شماست .
- ۱۰- «بداية الهداية في الواجبات والمحرمات المنصوصة» در این کتاب از اول تا آخر احکام فقه بطور اختصار ذکر شده و در آن از احکام واجب ۱۵۳۵ و حرام ۱۴۴۸ حکم ذکر شده
- ۱۱- «اثنا عشرية في الرد على الصوفية» این کتاب را بر ۱۲ باب و ۱۲ فصل ترتیب داده و بطور کلی یکپارچه از حدیث در رد بر صوفیه در این کتاب نقل فرموده .
- ۱۲- «كشف التعمية في حكم التسمية» این کتاب را در جواز نام بردن حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت بنام «م ح م» تألیف کرده و یکی از نفیس ترین کتابهای است که در این باب نوشته شده و يك نسخه خطی آن که بنظر نگارنده رسیده در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است
- ۱۳- «رسالة في اثبات وجوب صلاة الجمعة» این کتاب را شیخ در رد بر کتابی که ملا محمد ابراهیم نیشابوری تألیف فرموده است، نگاشته .
- ۱۴- «نزهة الاسماع في الاجماع» در این کتاب اقسام اجماع و احکام آن بطور تفصیل ذکر شده
- ۱۵- کتابی در احوال صحابه که در آن احوال صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام جمع آوری شده است .
- ۱۶- کتابی در اثبات تواتر قرآن .

- ۱۷- کتابی در اخلاق . این کتاب مانند شرحی بر کتاب طهارة الاعراق، ابن مسکویه است که روایات ائمه معصومین را بر آن اضافه فرموده است .
- ۱۸- کتابی در تنزیه معصوم از سهو و نسیان ؛ این کتاب را ردیر کتابی که مرحوم شیخ صدوق در اثبات سهو آنان تألیف کرده نوشته است .
- ۱۹- کتابی در وصیت بغرزندش شیخ محمد رضا حر عاملی (که قبلاً نام او ذکر شد) این کتاب را بترتیب کتاب کشف المحجّة لثمره المہجّة تألیف سید بن طاوس تنظیم کرده است .

۲۰- کتابی در رد بر عامه

و کتب بسیار زیاد دیگری که ما بذکر همین مقدار اکتفا مینمائیم .
 شیخ دارای ذوق سرشاری در ادبیات بوده و از شعرائی بزرگ زمان خویش بشمار میرفته و اشعار بسیار زیادی در مدح ائمه اطهار علیهم السلام و مسائل علمی سروده که خود دیوانی جدا گانه است و ما مقداری از آن اشعار را قبلاً ذکر نموده و اینجا بذکر چند قطعه دیگر مبادرت میورزیم از آن جمله در غزلیات گوید :

و ذات خال خداها مشرق نور آکر کن الحجر الاسود

کعبه حسن و لها برقع من الحریر المحض و العسجد

قد اکسبت کل امرء فتنة حتی امام الحی و المسجد

کم نام اذ شاعدها جاهل بل هام فیها عالم المشهد (۱)

و نیز گوید :

سترت محاسنها الحسان بلؤلؤ و بجوهر و بفضة و بعسجد

هیئات ذاک الاستراظهر حسنها حتی لقد فتنت امام المسجد

و در مدح ائمه اطهار و ارادات خود بساحت قدس آنان فرماید :

انا حر عبد لهم فاذا ما شرفونی بالعتق عدت رقیقاً

انا عبد لهم فلو اعتقونی ألف عتق ماصرت يوماً عثیقاً

(۱) و لا یغنی مافی البیت الا خیر من اللطف

و در موعظه گوید :

لا تسكن قانعا من الدين بالدون وخذ في عبادة المعبود
واجتهد في جهاد نفسك وابذل في رضى الله غاية المجهود
وئيز فرمايد :

يا صاحب الجاه كن على حذر لا تك ممن يغتر بالجاه
فان عز الدنيا كذلها لا عز الا بصاعة الله
و كاهي احاديث قدسية و يا گفتارهای پيغمبر اکرم و ائمه عليهم السلام را
بنظم در آورده كه از آن جمله است :

فضل الفتى بالجود و الاحسان و الجود خير الوصف للانسان
اوليس ابرا هيم لما اصبحت امواله وقفاً على الضيفان
حتى اذا أفنى الله اخذ ابنته فسعى به للذبح و القربان
ثم ابتغى النمرود احراقاً له فسعى بمهجته على النيران
بالمال جاد و بابنته و بنفسه و بقلبه للواحد الديان
اضحى خليل الله جل جلاله ناهيك فضلاً خلة الرحمان
صح الحديث به فيالك رتبة تعلو با خمسها على التيجان
و أصل حديث بنا بر آن چه از مسعودي در كتاب اخبار الزمان روايت
شده چنین است :

« ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام انك لما سلمت مالك للضيفان ، و ولدك للقربان
و نفسك للنيران ؛ و قلبك للرحمان ، اتخذناك خليلاً . » (۱)

وفات شيخ

شيخ پس از آنكه عمر خویش را در خدمت بآثار اهل بيت معصومين عليهم السلام
السلام و تحكيم مباني مذهب جعفری گذراند بالاخره در شب بیست و يكم ماه
مبارك رمضان سال ۱۱۰۴ دارفانی را وداع گفته بسرای جاودانی شتافت و برادر

اوشیخ احمد مؤلف کتاب در السلوك بر جنازه اونماز خواننده در ایوان حجره از حجرات صحن شریف رضوی جنب مدرسه میرزا جعفر اورا دفن کردند و اکنون مقبره شیخ در یکی از زوایای مدرسه، زیر یکی از غرفه‌های صحن مطهر عتیق قرار دارد و در روی آن ضریح کوچکی است که مزار مؤمنین و دانشمندان است و جزاء الله عنا و عن المسلمین خیر الجزاء و جعل بحبوحه جنازه مقبره و مثواه و الحمد لله اولاً و آخراً

سیدهاشم رسولی محلاتی

۱۴ ذی قعد ۱۳۸۱



مرکز تحقیقات تاریخ و فرهنگ اسلامی

کتابهایی که در تدوین مقدمه مورد استفاده قرار گرفته

مؤلف	نام کتاب
شیخ حر عاملی	امل الامل
« «	وسائل الشیعه
« «	اثبات الهداة
سید محمد باقر خونساری	روضات الجنات
مامقانی	تنقیح المقال
آیه الله نجفی	رسالة سجع البلابل
محدث قمی	فوائد الرضویه
آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی	الذریعة
	نامه آستان قدس شماره ۱۱
شیخ طوسی	فهرست
میرزا محمد تقی نجاشی	رجال

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الدين عند الله الاسلام

من نمیخواهم در اثبات رجعت چیزی بنویسم، این مطلب بعهده این کتاب و امثال این کتاب است؛ میخواهم مطلب بالاتری بگویم که در پرتو آن مشکلات زیادی از قبیل رجعت - حل شود، و شبهه های بسیاری باطل گردد.

بشهادت صریح آیات متعدد قرآن، روح و جان و حقیقت دین عبارت از تسلیم و خضوع در برابر پروردگار است که گاهی بلفظ تسلیم و غالباً بلفظ اسلام تعبیر شده؛ دین نزد خدا؛ اسلام است. آل عمران ۱۹ هر که بجز اسلام دینی جوید هرگز از او پذیرفته نشود آل عمران ۸۵، چرا، هر که در برابر خدا گردن نهد و نگو کار باشد اجرش نزد خدای او است بقره ۱۱۲ نه پروردگار قسم! ایمان ندارند تا وقتی که ترا در مراعات خود حکم قرار دهند، پس از حکمی که میکنی در دل نگرانی نداشته باشند و بیچون و چرا گردن نهند، نساء، ۶۵ و آیات دیگر که بیش از چهل آیه است و همین قدر برای نمونه کفایت میکند البته دو نکته را نباید فراموش کرد: یکی اینکه این تسلیم و خضوع مراتب مختلف دارد که درجات ایمان بحسب آنها مختلف میشود، مثلاً یکی تا آنجا تسلیم است که در نهاد خود رأیی، و در دل اراده ای، و در سر شوری بجز خدا ندارد و در مقابل او با کمال صفا از همه چیز میگذرد، دیگری تنها دلش بوجدوی معترف است، و در این میان هم مراتب بی شماری است دوم اینکه این تسلیم هر کجا جلوه ای دارد و هر زمان بصورتی درمی آید؛ زمانی بشکل دین حضرت ابراهیم - «اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین» و گاهی بلباس آئین حضرت کلیم، و مدتی در قالب دستورهای حضرت مسیح، و دورانی بهیئت تعلیمات روحنحش پیغمبر اسلام ﷺ، و یثروز اقتضای مسالمت

و نرمی دارد، يكروز تقاضای جنگ و خونریزی، گاهی برده‌ها را مهر مینهد و گاهی زبان رامیکشاید، با اینکه يك حقیقت بیش نیست لکن: هر وقتی بتناسب اقتضائی دارد، و از جمله مظاهر این حقیقت است تسلیم در پیشگاه وحی و مطالبی که بعنوان اخبار از واقعه‌ای یا بنام دستور و قانونی، بوسیله کتابی یا از زبان پیغمبر و امامی بیان میشود؛ که چون این سلسله همه بخدا مربوط است و اینها وسائط میان خالق و مخلوق اند و از خود چیزی ندارند تسلیم در برابر آنان، تسلیم در برابر خداست و البته این مطالب با آنکه توجهی کاملاروشن و مورد تصدیق خواهد شد.

اما گاهی از دستگاه مربوط بوحی مطالبی صادر میشود که عقول عادی از درک حقیقتش عاجز میماند و چه بسا این کوتاهی فکری یا بلندی مطلب موجب شبهه و تردید میگردد، از طرفی موضوع را معنای وحی و جانشینان حق فرموده‌اند و از طرفی عقل معمولی از رسیدن بکنشش قاصر است از این رو بعضی که تهورشان زیاد و خردشان کم است از در انکار وارد میشوند و جمعی که احتیاطشان بیشتر است راه توجیه و تأویل پیش میگیرند. چنانکه در بحث معاد جسمانی، معجزات شفاعت، و امور مربوط بامام زمان علیه السلام نمونه این دو دسته بسیار است؛ ولی دسته سومی هستند که عقلشان نیرومند تر، تسلیمشان قوی تر، و فکرشان روشن تر است از طرفی با عقلشان نمی‌جنگند؛ اقرار میکنند که ما نمی‌فهمیم، و از طرفی از مطالب مسلم دین دست نکشیده میگویند چون از جانب خداست بآن ایمان داریم «والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب» و با توجه بدو جهت باید تصدیق کرد که افکار این طبقه عالی تر و دانششان بیشتر است؛ اول اینکه باید ارزش فکری و علمی بشر را در نظر گرفت و تاریخ علمی وی را بدقت مطالعه کرد و دید پایه‌های علوم بشری تا چه درجه‌ای ثبات و لرزان است، این همان بشری است که وقتی بهوس ستاره شناسی و اطلاعات آسمانی و زمینی افتاد زمین را ساکن کرد و مرکز عالم قرار داد؛ نه فلک پوست پیازی مقعر و محدب با آن تشکیلات بدورش چرخاند؛ ستاره‌ها را چون گل میخهای نقره باچکش او هام بجسم غیر قابل خرق و التیامش کوبید و آن دستگاه عجیب و غریب

هیئت را پراه انداخت؛ قرنهای متمادی دانشمندان بشر؛ آری دانشمندان ! مجامع علمی را از هیاهوی این فرضیه‌ها پر کردند ، بافکار بلند خود بالیدند ، بقدرت فکری نابغه‌هایی که این پایه‌ها را نهادند آفرینها گفتند ، وبروحشان درودها فرستادند ؛ مدت‌ها گذشت تا دیگران آمدند وزمین را با هزار ماجرا بحر کتدر آوردند ، پرده افلاک را دریدند گل میخها را از جسم بیجانیش بیرون کشیده در فضا معلق کردند ؛ فضای عالم را تجزیه کرده منظومه‌های شمسی ، پيشماري تشكيل دادند ووو .. این همان بشری است که از نظریه‌های علمیش گرفته تا صنعتش تا تجربیاتش تا عادات و رسومش هر روز طرحی تازه میریزد و بهزار زبان آنرا میستاید ، فردا خیره خیره بآن نگاه میکند و از نادرستیش فاء فاء میندود گاهی هم زار زار میگردد .

با توجه باین جهت معلوم میشود بشر هر چه علمش زیادتیر شود عاقبت جهلش بیشتر است و هر چه آیزین تر شود باز آنچه از نظرش پنهان است عملیاردها مرتبه زیاد تر است ، نشانه کوتاهی فکر همین است که گمان کند همه چیز را میداند یا دست کم آنچه میداند بیشتر است از آنچه نمیداند ، چنانکه بسیاری از دانشمندان وقتی که با وج دانش رسیدند بنا دانی خویش اعتراف کردند همانا اصفهانی - متوفای ۵۹۷ - گوید : «انی رأیت انه لایکتب انسان کتابافی یومه الا قال فی غده : لو غیر هذا لکان حسن ولوزید لکان یستحسن ولو قدم هذا لکان افضل ولو ترک هذا لکان اجمل ، و هذا من اعظم العبر ، وهو دلیل علی استیلاء النقص علی جملة البشر ، این جهت اول - با رعایت کمال اختصار -

جهت دوم توجه بعظمت وقدرت خدا است که نمیتوان آنرا بحدی محدود کرد و یا بحقیقتش پی برد ، خداوندی - که هر چه بشر بحقایق بیشتری میرسد خواه ناخواه در برابر عظمت و قدرتش انگشت حیرت میگذرد ، خدائی که در وصف قدرت و یا سایر صفاتش هیچ عبارتی شایسته تر و زیباتر از این نیست که بگویند عقل ما و صدها هزار درجه بزرگتر از ما کوچکتر از آن است که بتواند بآن واقف گردد ؛ البته هر کس کم و بیش این قدرت بزرگی را حس میکند

اگر انسان باین دو جهت توجه کامل کند بی اختیار بطور قطع و یقین در برابر آنچه از منبع وحی میرسد بدون چون و چرا گردن مینهد و این خود علامت متانت عقل است، و اگر تسلیم نشد نشانه این است که یا خویش را درست نشناخته و بیش از آنچه است تصور کرده، یا خدا را نشناخته و او را - نعوذ بالله - کوچک شمرده و این هر دو علامت سستی فکر است، مادر باره خود افراد انسان می بینیم اگر جمعی بنیوع فکری و عقلی یا تقدم صنعتی - شخصی یا گروهی - اقرار کردند فہراً در برابرش تسلیم و خاضع میشوند تا آنجا که اگر مطالب او را هم نتوانند باور کنند نقص را بخودشان متوجه میکنند، مثلاً يك نفر را که اول ریاضی دان دنیا میشناسند و بمقام علمیش اقرار دارند، می بینیم که نظریه هائی میدهد که همه در تصورش میمانند و چه بسا بمقلشان هم درست در نیاید، و اگر دیگری میگفت قطعاً مجنونش میشماردند و یادست کم بیدرتنگ ردش میکردند.

اما چون دانشمندی گفته جرئت انکارش را نمیکند و با کمال احتیاط بامید درك آن مبادور و برش میچرخند و در اطرافش تأمل میکنند؛ این نشانه تسلیم در برابر يك فکر بلند است، پس باید بآتهائی که در برابر خدا را نومیزند و مطالب وحی را اگر نفهمیدند با کمال ایمان میگویند: درست است و مانعی فهمیم، حق داد و بمقل متینشان آفرین گفت چنانکه خدایم ایشان را خردمند شمرده است ایشان می گویند: ما هزاران چیز دیدیم که اول بنظرمان محال یا بعید میآمد و بآنها بدیده - سحره - نگاہ میکردیم سپس علاوه بر اینکه واقع شد طولی نکشید بسیار هم هادی شد چنانچه بالعکس مطالبی اول بنظرمان صحیح و قطعی و انکارنا پذیر میآمد بعداً بطلانش روشن شد، ما که در برابر يك فرد بشر عادی که هزاران اشتباه از او می بینیم وقتی عظمت مقام علمیش را شناختیم نادانیها را بخودمان نسبت میدهیم و دعاوی درك نشدنی او را می پذیریم پس چرا در برابر آفریننده علم و قدرت و خالق اندیشه و خرد زانو نزیم و گردن ننهیم؟ خطوط ناخوانده و نقاط تاریک - که بشر در امید کشفش نشسته، در جهان بسیار است این هم یکی از آنها، ما بامید تسخیر ستارگان چشم بآسمان دوخته ایم، و در انتظار کشف اسرار حیات و

اطلاع بر حقایق عالم روز شماری میکنیم پس چرا بمحض اینکه يك عمر طولانی بنظرمان بعید آمد - با اینکه احتمال میدهیم سرانگشت علم بزودی راز این معما بگشاید - منکر شویم ؟!

اگر دیگران بگویند ممکن است داروی ضد مرگ کشف شود باور کنیم . اما اگر خدا وعده دهد يك مصلح جهانی را که برای روز بیجار کی ذخیره کرده بفرستد باشك و شبهه تلقی کنیم پس چرا بانتظار رسیدن وعده های خدا و فهمیدن رموز دین نشینیم و بجای افرار بکوتاهی فکرو نا رسائی عقل خویش - که با اندك تأملی روشن میشود لب بانکار گشائیم پادست بتأویل زنیم و توقع داشته باشیم همه چیز بفکرمان درست بیاید و هر حقیقت را بی مقدمه بفهمیم ؟ مخصوصاً نسبت باموری که راجع بعالم دیگر و یا ربط بین این عالم و آن عالم است که بکلی از حیطه دانش بشر بیرون است ، و راهی جز وحی آسمانی ندارد ، مگر بشر بحقیقت هر چیزی برده و تنها همین مطالب زیر پرده مانده ! مگر استبعاد هم در عالم عقل و منطق دلیلی است که بتواند در برابر کوچکترین دلیل تاچه رسد بوحی آسمانی مقاومت کند ؟! گویا با همه این بانگ و فریادها هنوز دوران استدلالهای «ایی بن خلف» سپری نشده ؟ او میخواست با يك استخوان پوسیده منکر قرآن شود ، امروز با این همه ترفیات علمی میخواهند با مطالبی از آن استخوان پوسیده تر حقایق ثابت دین را انکار کنند ، پیدا است سر جشمه هر دوستی ایمان و عدم تسلیم در برابر حق است ، و منشأ آن هم کم کردن خویش یا شناختن خدا است ؛ «فان لم يستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون» ؟ در این ترجمه مطالب واضح و رسا بیان شده ، تفسیر و توضیحات و تذکرات لازم مترجم در پراکنش اضافه گشته ؛ عبارات مبهم و مجمل کلمات مشکل ، بامراجعه مدارك ترجمه شده است .

احمد جنتی

فروردین ماه ۱۳۴۱

کتاب

الإيقاظ من المحجعة

بالبرهان على الحجعة

لمؤلف الغلام الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد الجليل العارف رضي الله عنه

المنوف بالله

صححه واشرف على طبعه

الفاضل المتبحر الحاج السيد رشيد المحمدي

بترجمة فارسي بقلم فاضل محترم آقای احمد حنفي

انتشارات نوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله محيي الاموات ، ومميت الاحياء ، الذي لاتعجز قدرته عن شيء من الاشياء ، الذي فضل الانبياء والارصياء علي جميع القبائل والعشائر ، وفضل بعدهم المؤمنين فبشرهم بأحسن البشائر ، ودخر لاهل العصمة وشيعتهم أشرف الكنوز و الذخاير ، وخصهم بأفضل المفاخر وأكمل المآثر ، وأتم لهم الفضائل الباطنة والظاهرة وجعل لهم البشارة في الحياة الدنيا والآخرة ، فوعدهم بالدولة الظاهرة والصلوة القاهرة ، والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين صلوة وسلاماً دائماً دائمين الى يوم الدين و بعد : فيقول الفقير الى الله الغني محمد بن الحسن الحر العاملي عامله الله بلطفه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدا را که مردگان زنده میکند ؛ و زندگان میبیراند ، چیزی از حیطه قدرتش بیرون نرود خداوندی که پیمبران و اوصیاء ابرهه طوائف بر تری داد ، و پس از آنان مؤمنان را فضیلت بخشید ، بهترین نویدها بدانها داد ، برای معصومین و شیعیان شان بالاترین گنجها اندوخت ، گزیده ترین فخرو والاترین مجد خاص آنها کرد ، فضیلت های ظاهر و باطن بر آنان تمام کرد ، در زندگی دنیا و آخرت بشادیشان داد ، دولت ظاهر و سلطنت قاهرشان وعده داد ، و تا قیامت درود بر روان تابناک معبد و آل پاکش باد سپس این بنده محتاج : محمد بن حسن حر عاملی - که خدا با لطف نهان و عیانش

الخفى والجلی : قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة اثبات الرجعة التي وعد الله بها المؤمنين ، والنبي والائمة الطاهرين ، سلام الله عليهم اجمعين وفيها اشياء غريبة مستبعدة لم يعلم من أين نقلها ليظهر انها من الكتب المعتمدة ، فكان ذلك سبباً لتوقف بعض الشيعة عن قبولها حتى انتهى الى انكار أصل الرجعة وحاول ابطال برهانها ودليلها ، وربما مال الى صرفها عن ظاهرها وتأويلها ؛ مع ان الاخبار بها متواترة والادلة العقلية والنقلية على امكانها ووقوعها كثيرة متظاهرة .

وقد نقل جماعة من علماءنا اجماع الامامية على اعتقاد صحتها واطباق الشيعة الاثنا عشرية على نقل احاديثها وروايتها وتأويلها معارضها على شذوذ وندور بالحمل على التقية اذ لا قائل بها من غير الشيعة الامامية و ذلك دليل واضح على صحتها وبرهان ظاهر على ثبوتها ونقل روايتها ، فالتمس مني بعض الاخوان جمع ما حضرني من اخبارها والكشف عن حقيقة اسرارها ، وما ورد فيها من احاديث الكتب المعتمدة من الروايات وما يمكن اثباته من كلام علماءنا الاثبات فرأيت ذلك من جملة المهمات يلزم

باي عمل کند - چنين گوید : که يکي از بزرگان اين دوره درباره رجعتي که خدا به پيغمبر و ائمه - عليهم السلام - و مؤمنين وعده داده ، کتابي نوشته و مطالب غريب و عجيبی در آن ثبت کرده است ، معلوم نيست اينها را از کجا آورده ، از کتابهاي معتبر است يا غير معتبر ، و اين باعث ترديد بعض شيعيان گشته تا آنجا که کار بانکار اصل رجعت کشيده و بفکر افتاده اند که ادله آنرا رد و يا تأويل کنند ، با اينکه اخبار در اين موضوع بحد توانر ، و دليلهاي عقل و نقل بر امکان وقوعش فراوان است ، بسياري از علمای ما مدعی اند که همه اماميه بصحتش معتقد اند و باتفاق احاديث آنرا نقل کرده اند و اگر خبر مخالفی هم يابند حمل بر تقيه ميکنند ، زيرا غير شيعه امامي کسی بدان عقیده مند نيست ، و اين خود دليل روشني بر صحت مطلب و نقل روايات آن است .

از اين دو بعضي از برادران در خواست کرده اند که من آنچه روايات در اين زمينه در اختيار دارم گرد آورم و پرده اين اسرار بردارم ، و هر چه حديث در کتابهاي معتبر هست و آنچه از کلمات دانشندان معتد شيعه قابل اثبات است همداجمع کنم .

نظر باینکه دیدم اين عمل از کارهاي مهم ، بلکه واجب است ، بمنظور خير خواهي

الفروض الواجبات فشرعت في جمعها اظهار النصيحة المؤمنين، و دفعاً للشبهات عن أحكام الدين مع ضيق الوقت و تراكم الاشغال و كثرة الموانع الموجبة للكلال و اشتغال البال و قلة وجود الكتب التي يحتاج ويحتاجون في مثل ذلك عليها ، وفيها حضر من ذلك كفاية ان شاء الله تعالى لذوى الانصاف ، الذين يتشكبون طريق البغي و الاعتساف ، فان الذى وصل اليها فى هذا المعنى قد تجاوز حد التواتر المعنوى ، و أوجب لاهل التسليم العلم القطعى اليقينى ، و قد سميت هذه الرسالة بالايقاز من الهجعة بالبرهان على الرجعة وسائلاً من الله التوفيق و التشديد ، راغباً من كرمه فى المعونة و التأييد راجياً منه جزيل الثواب ، و أن ينفع به فى الدنيا و يوم الحساب ، و هى مرتبة على أبواب اثني عشر تبر كأب هذا العدد الشريف .

الاول فى المقدمات .

الثانى : فى الاشارة الى الاستدلال على الرجعة وامكانها و وقوعها .

الثالث : فى جملة من الآيات القرآنية الدالة على ذلك و لو بانضمام الاحاديث

فى تفسيرها .

مركز تحقيق مكتبة نور محمد حسنى

مؤمنين و دفع شبهة از احكام دين بدان دست زدیم ، با اينكه وقت کم ، و کار زیاد ، و موانع خسته کننده بسیار ، و خاطر مشغول ، و کتابهای مورد نیاز و اعتماد در چنین امری اندک است ، ولى بخواست خدا همین مدار کى که در دست است برای مردم منصفى که خیال کجروى و انحراف ندارند کفایت میکند ، زیرا حدیثهایی که در این موضوع بدست ما رسیده از حد تواتر معنوى گذشت ، و برای آنان که در برابر حقیقت تسلیم اند موجب قطع و یقین است ، نام کتاب را «الایقاز من الهجعة بالبرهان على الرجعة» نهادم ؛ توفیق و سداد از خدا میطلبم ، و از کرمش کمک میخواهم ، امید است اجر فراوان و سود دنیا و آخرت عطا فرماید ، و بعدد دوازده تبرک جسته دوازده بابش کردم .

باب اول در مقدمات «دوم» در استدلال بر رجعت و امکان و وقوعش «سوم» در فستی

از آیات قرآن که بضمیمه تفسیر ائمه علیهم السلام دلیل بر رجعت است .

- الرابع في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة .
 الخامس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامم السابقة .
 السادس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الانبياء والاولياء السابقين .
 السابع في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول الاستبعاد
 عن الرجعة الموعود بها في آخر الزمان .
 الثامن : في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة
 في الجملة ليزول بها الاستبعاد المذكور
 التاسع : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة
 من الشيعة وغيرهم من الرعية .
 العاشر : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة
 من الانبياء و الائمة عليهم السلام .
 الحادي عشر : في انه هل بعد المهدي  دولة ام لا ؟

مكتبة كميني

- «چهارم» در اثبات اينكه آنچه در امتهاي گذشته واقع شده نظير شد در اين امت
 واقع شود .
 «پنجم» در اثبات رجعت در ساير امتهـا .
 «ششم» در اثبات رجعت در پيبران و اولياء گذشته .
 «هفتم» در اثبات رجعت در اين امت اجمالاً ، تا آن رجعت موعود آخر الزمان را بعيد
 شمارند .
 «هشتم» در اينكه ميان اين امت هم در باره پيبران و ائمه عليهم السلام اجمالاً رجعت
 بوده تا آن استبعاد بر طرف گردد .
 «نهم» در قسمتي از حديثهاي معتبر كه در رجعت مردم - از شيعة وغيره - وارد شده
 «دهم» در پاره اي از روايات معتبر در رجعت گروهى از انبياء و ائمه عليهم السلام .
 «يازدهم» در اينكه آيا بعد از حضرت مهدي عليه السلام دولتي هست يا نه ؟ .

الثاني عشر في ذكر شبهة منكر الرجعة و الجواب عنها ، والله ولي التوفيق
وبيده أزمة التحقيق .

الباب الاول

في المقدمات التي لا بد منها قبل الشروع في المقصود ليكون الطالب
لتحقيق هذه المسئلة على بصيرة في طلبه ، و نذكرها على وجه الاختصار اذ يكفي
التنبية عليها والاشارة اليها وهي اثنا عشرة .

الاولى في وجوب التسليم لعائمه عنهم (ع) والاحاديث في ذلك كثيرة جداً
ولابأس بايراد شيء منها .

روى الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب التسليم عن
عدة من اصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن احمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد
بن عثمان عن عبد الله بن يحيى الكاهلي ، قال : قال أبو عبد الله (ع) : لو ان قوماً
عبدوا الله وحده لا شريك له ، و أقاموا الصلوة و آتوا الزكاة و حجوا البيت وصاموا
شهر رمضان ، ثم قالوا الشيء صنعته الله وصنعه رسوله صلى الله عليه وآله : ألا

«دوازدهم» در بيان شبهة منكر رجعت و جواب آن

باب اول

در مقدماتی که پیش از شروع بمقصد باید تذکر داد تا اهل تحقیق با بصیرت وارد
مطلب شوند و آنها دوازده مقدمه است که بطور اختصار ذکر میشود ، زیرا اندک تنبیه
و اشاره ای کفایت میکند

اول در وجوب تسلیم در برابر آنچه از ائمه عليهم السلام وارد شده ، احادیث
در این باره بسیار زیاد است ، و اشاره بقسمتی از آنها ضرر ندارد .

شیخ کلینی در باب تسلیم از عبد الله بن يحيى کاهلی نقل میکند که حضرت صادق
عليه السلام فرمود : اگر جمعی خدای یگانه را بپرستند و نماز گرانند و زکوة دهند و
حج کنند ، و روزه ماه رمضان گیرند ولی در مقابل کاری که خدا و پیغمبر صلى الله عليه وآله

صنع خلاف الذي صنع كانوا بذلك مشركين ، ثم تلا هذه الآية فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً ، ثم قال : عليكم بالتسليم .

وعن علي بن محمد عن بعض أصحابنا عن الخشاب عن العباس بن عامر عن ربيع المسلي عن يحيى بن زكريا الأنصاري عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من سرّ أن يستكمل الايمان كله فليقل القول مني في جميع الاشياء قول آل محمد فيما أسرّ وأوما أعلنوا وفيما بلغني عنهم ومالم يبلغني .

« وفي باب معرفة الامام والرد اليه » الحسين بن محمد عن محمد بن الحسن بن علي عن أحمد بن عائد عن أبيه عن ابن اذينة عن غيره احدث عن أحدهما عليهما السلام قال : لا يكون العبد مؤمناً حتى يعرف الله ورسوله والأئمة كلهم وامام زمانه ويرد اليهم ويسلم له . وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن من ذكره عن محمد بن

كرده اند (بنحو اعتراض) بگویند : چرا چنین نکرد بهمین جمله مشرك شوند سپس این آیه خوانند : « نه ، بی‌رود گارت قسم : ایمان ندادند تا تردد مراعات خود حکم کنند سپس در دلهای خود از آنچه حکم کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا کردن نهند سورة نساء آیه ۶۵ .

و از يحيى بن زكريا انصاري نقل میکند که حضرت صادق عليه السلام فرمودند : هر که دوست دارد ايمان کامل داشته باشد بگوید : رای من در هر چیز رای آل محمد است ، چه آنها که نهان کرده اند و چه آنان که عيان گفته اند ، چه آنها که آگاه شده ام و چه آنها که خبر ندارم .

و از جمعی نقل میکند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام فرمودند : کسی بمقام ايمان نرسد تا خدا و پیغمبر و همه امامان و امام زمان خویش بشناسد و دین خود باو ارجاع کند ، و در برابرش گردن نهد .

و از ابن ابی لیلی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : شما مردمی

عبد الرحمن بن ابی لیلی عن أبیه عن أبی عبد الله علیه السلام قال: لا تكونون صالحین حتی تعرفوا ولن تعرفوا حتی تصدقوا ولن تصدقوا حتی تسلموا أبواباً أربعة، لا یصلح آخرها إلا بأولها، ضل أصحاب الثلاثة وتاهوا تبهاباً بعيداً.

اقول: والادلة العقلية والنقلية علی ذلك كثيرة.

الفایة: فی ان حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وانه لا یجوز انکاره

روی الكلینی فی باب ان حدیثهم صعب مستصعب، عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن جابر قال: قال أبو جعفر علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان حدیث آل محمد صعب مستصعب، لا یحتمله الا ملك مقرب أو نبي مرسل، أو عبد امتحن الله قلبه للإیمان، فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلا تلت له قلوبکم وعرقتموه فاقبلوه، و ما أشمازت منه قلوبکم و أنكرتموه فردوه إلى الله و إلى الرسول و إلى العالم من آل محمد، و انما الهلاك أن یحدث أحدکم

صالح و شاید نشوید تا معرفت پیدا کنید، و معرفت پیدا نکنید تا تصدیق کنید و تصدیق نکنید تا تسلیم شوید، اینها چهار در است که آخرش راست نیاید مگر باولش (یعنی صلاح معرفت، تصدیق، و تسلیم همه بهم پیوسته است) هر که بیش از سه قدم بر نداشت (و به در چهارم نرسید) سخت گمراه شد.

مؤلف گوید: دلیلهای عقلی و نقلی بر لزوم تسلیم در برابر ائمه علیهم السلام زیاد است.

مقدمه دوم: در اینکه حدیثهای اهل بیت سخت و دشوار است و (بمحض تفهیمیدن) انکارش جایز نیست.

کلینی در باب اینکه حدیثهای آنان سخت و دشوار است، از جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: احادیث آل محمد سخت و دشوار است جز فرشته ای مقرب یا پیغمبری مرسل، یا بنده ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد نپذیرد، پس اگر حدیثی از آنها نقل شد و دلان در برابرش نرم شد و توانستید تصدیق کنید بپذیرید، و اگر حدیثی را دلان نگرفت و نتوانستید بپذیرید بخدا و پیغمبر

بحديث لا يحتمله ، فيقول : والله ما كان هذا والانكار هو الكفر .

و رواء الصفار في بصائر الدرجات عن محمد بن الحسين ببقية السند .

۴ - وعن أحمد بن ادریس عن عمران بن موسى عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ذكرت التقية عند علي بن الحسين عليه السلام فقال : والله لو علم أبوذر مافي قلب سلمان لقتله ، ولقد آخى رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما فما ظنكم بسائر الخلق ؟ ان علم العلماء صعب مستصعب ، لا يحتمله الانبي مرسل أو ملك مقرب ، أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان ، قال : وانما صار سلمان من العلماء لانه امره منا اهل البيت فلذلك نسبته الى العلماء .

اقول : قوله : « لقتله » يحتمل وجوها ذكرها السيد المرتضى في الدرر و الفرر وغيره و أقربها ان الضمير المرفوع هائد الى العلم الذي في قلب سلمان ، و الضمير المنصوب عائد الى أبي ذر ، والمعنى ان أباذر لا يحتمل كل ذلك العلم فلو علمه لقتله علمه به .

و امام بر گردانید و انکار نکنید ، هلاک آنجا است که چنین حدیثی برای کسی نقل شود و بطور قطع بگوید : بغداد ! این طور نیست ، البته انکار کفر است .

و این حدیث را صفار هم در بصائر الدرجات نقل میکنند .

و از مسعدة بن صدقة نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : خدمت حضرت سجاد علیه السلام صحبت تقیه بیان آمد آنجناب فرمود : بغداد ! اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود میدانست او را میکشت ، با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آنها برادری ایجاد کرد ، دیگر شما نسبت بسایر مردم چه گمان دارید ؟ علم دانشمندان سخت و دشوار است ، چیزی بمبری مرسل ، یا فرشته ای مقرب ، یا بنده ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده باشد آنرا نپذیرد ، سلمان از این جهت از علما شد که یکی از ما اهل بیت بود ، لذا او را از دانشمندان حساب کردند .

مؤلف گوید : اینکه فرماید « او را میکشت » احتمالاتی دارد که مرحوم سید مرتضی در کتاب غرر و درر و غیره ذکر میکند ، و از همه مناسبتر این است که : اگر ابوذر علم سلمان را داشت در اثر اینکه تاب تحمل نداشت این علم سبب قتل ابوذر میشد

و یؤیده الحدیثان الآتیان ، الا ترى أن بعضهم جن و ذهب عقله بسبب حدیث واحد ، و بعضهم شاب رأسه و لحينه لاجل ذلك ولو لم ينس الحدیث لمات وقتله علمه .

وروی الشيخ الجلیل قطب الدین سعید بن هبة الله الراوندى فی کتاب نوادر المعجزات الذی جعله ملحقاً بکتاب الخراج و الجرایح و مضافاً الیه قال أخبرنی جماعة منهم أبو جعفر محمد بن علی بن الحسن النیسابوری و محمد بن علی بن عبد الصمد عن أبيه قال حدثنا أبو محمد احمد بن محمد المعمری عن محمد بن علی بن الحسين بن بابویه عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبي عمیر عن علی بن الحكم عن عبد الرحمن بن كثير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : أتى الحسين بن علی عليه السلام اناس من أصحابه فقالوا له : یا أبا عبد الله عليه السلام حدثنا بفضلک الذی جعل الله لکم ، فقال : انکم لا تطیفون ، فقالوا : بلی فقال : ان کنتم صادقين فلیتنح اثنان و أحدث واحداً فان احتمل حدتکم ، فتنحی اثنان فحدث واحداً فقام طائر العقل فخرج علی وجهه و ذهب و کلمه صاحباه فلم یرد علیهما و انصرفوا .

چنانکه دو حدیث بعدی هم شاهد همین مدعی است ، و همین جهت بود که بشنیدن یک حدیث مشکل یکی عقلش ربوده میشد ، و دیگری مویش سفید میگردد ، و اگر آنرا فراموش نمیکرد میبرد و همین علم سبب قتلش میشد .

قطب راوندی در کتاب نوادر - که ملحق بکتاب خراج است - از عبد الرحمن بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : عده ای از اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام خدمت آنجناب رسیده عرض کردند : آن فضائی را که خدا بشما عطا کرده برای مایان فرمائید ، فرمود : شما طاقت ندارید گفتند : چرا طاقت داریم فرمود : اگر راست میگوئید دو نفرتان کنار روید تا با یکی سخن گویم ، اگر وی تاب تحمل داشت برای شما هم خواهم گفت ، دو نفر کنار رفتند ، حضرت بآن یکی مطالبی فرمود ناگاه دیوانه وار برخاست راه خود پیش گرفت و رفت ، هر چه آن دو نفر با وی صحبت کردند جوابی نداد آنها هم برگشتند .

وبهذا الاسناد قال : أتى رجل الحسين عليه السلام فقال : حدثني بفضلکم الذی جعل الله لکم ، قال : انک لن تطیق حملہ ، قال : بلی حدثنی یا بن رسول الله فاننی احتمله ، فحدثه الحسين بحديث فما فرغ الحسين عليه السلام من حديثه حتی أبیض رأس الرجل ولحیته و أنسی الحديث ؛ فقال الحسين عليه السلام : ادر کته رحمة الله حين أنسی الحديث .

وروی الشيخ الاجل رئیس المحدثین ابو جعفر بن بابویه فی کتاب الامالی فی المجلس الاول عن علي بن الحسين بن شقير الهمدانی عن جعفر بن احمد بن يوسف الازدی عن علی بن بزرج الحنط عن عمرو بن الیسع عن شعيب الحداد قال : سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول : ان حديثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب أو نبي مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للإیمان ، أو مدينة حصينة فسلته عنها ، فقال : هی القلب المجتمع .

اقول : و الاحادیث فی هذا المعنی ایضاً كثيرة جداً .

الثالثة : فی عدم جواز التأویل بغير نص ودلیل .

ونیز از حضرت صادق علیه السلام نقل میکنند که : مردی خدمت حضرت امام حسین علیه السلام رسیده تقاضا کرد فضائل خاندان خود را بیان کنید ، فرمود : تو تاب تحمل نداری ، عرض کرد : چرا ، دارم بفرمایند حضرت سغنی فرمود که هنوز تمام نشده سرو دیش مرد سفید شد و حدیث را هم فراموش کرد ، حضرت فرمود : رحمت خدایش در یافت که فراموش کرد ، «تا آخر حدیث» .

شیخ صدوق در مجلس اول کتاب امالی از شعیب حداد نقل میکند گفت : شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : حدیث ما سخت و دشوار است ، بجز فرشته ای مقرب یا پیمبری مرسل یا بنده ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده باشد یا قلعه ای محکم تاب تحمل آنرا ندارد ، گفتم : قلعه محکم چیست ؟ فرمود : قلب مجتمع (یعنی دلی که از پیروی هواها دچار اوهام باطل و شبهه های گمراه کننده نشده باشد) .

مؤلف گوید : حدیث در این باره نیز بسیار زیاد است .

مقدمه سوم : در اینکه تأویل مطالب دین بدون دلیل محکمی جایز نیست .

روی الكلینی فی باب صفة العلم و فضله عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن أحمد بن خالد عن ابی البختری عن أبی عبد الله علیه السلام قال : ان العلماء ورثة الانبیاء الى أن قال : فانظروا علمكم هذا عن تأخذونه فان فینا أهل البیت فی كل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین .

و روی العامة و الخاصة بأسانید متعددة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام : انك تقاتل علی تأویل القرآن كما قاتلت علی تنزیله .

و روی جماعة من علمائنا منهم الرضی فی نهج البلاغة و الطبرسی فی الاحتجاج عن أمير المؤمنين علیه السلام انه قال : فی كلام له : انا أصبحنا نقاتل اخواننا فی الدین علی ما دخل فیہ من الزیغ و الشقاق و الشبهة و التأویل .

اقول : و الاحادیث فی ذاك ایضاً كثيرة جداً منها ما ورد فی تفسیر قوله تعالى «وما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم» و ردت احادیث كثيرة ان المراد بهم النبی و الائمة علیهم السلام .

شیخ کلینی در باب «صفت علم» از ابو البختری نقل میکند که : حضرت صادق علیه السلام فرمود : علما و ادب پیبرانند بشکرید این علوم را از که فرا میگباید که در هر طبقه ای در میان ما اهل بیت عادلانی هستند که تحریف گزافگویان ، و افترای مبطلان و تأویل جاهلان را از چهره دین مبر دارند .

سنی و شیعه بسندهای زیاد روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود : تو بتأویل قرآن میجنگی چنانکه من بتنزیل (و صریح آیات) قرآن جنگیدم .

جمعی از علمای ما از جمله سید رضی در نهج البلاغة و طبرسی در احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکنند که در ضمن کلامی فرمود : اکنون ما در اثر تحریفات و اختلافات ، و شبهه ها و تأویلاتی که در دین پیدا شده ، بابرادران دینی خود پیکار میکنیم **مؤلف گوید :** در این موضوع نیز حدیث زیاد است ، از جمله در تفسیر این آیه :

«تأویل قرآن جز خدا و ثابتهان در علم کسی نداند سورة آل عمران آیه ۷» حدیثهای زیادی وارد شده که مراد از ثابتهان در علم پیغمبر و ائمه علیهم السلام است .

الرابعة فی عدم جواز التعمق والتدقيق المنافی للتسليم .

روی الكلینی فی باب «دعائم الکفر وشعبه» عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم عن أبان بن أبی هاشم عن سلیم بن قیس الهلالی عن أمیر المؤمنین علیه السلام قال: بنی الکفر علی أربع دعائم علی الفسق و الغلو و الشک و الشبهة الی أن قال و الغلو علی أربع شعب علی التعمق بالرأی و التنازع فیہ و الزیغ و الشقاق ؛ فمن تعمق لم ینب الی الحق ، ولم یزد الا غرقاً فی الغمرات ولم تنحسر عنه فتنة الاغشیته اخرى ، وانخرق دینه فهو یهوی فی أمر مریج ، ومن نازع بالرأی و خاصم شهر بالفشل من طول اللجاج ، ومن زاعق بحث عنده الحسنة و حسنت عنده السيئة ، ومن شاق أو عرت علیه طرقه ؛ واعترض علیه أمره فضاقت علیه

مقدمه چهارم در اینکه تعمق و موشکافی (و اعتماد بفکر خود) بعدی که منافی تسلیم باشد (و بطوری که معهود عقاید و اعمال و افکر مستقل خود قرار دهد و اگر کلامی از آنکه مخالف آن دید تاویل کند) جایز نیست

شیخ کلینی در باب : « دعائم کفر » از سلیم بن قیس هلالی نقل میکند که علی علیه السلام فرمود : بایه های کفر چهار چیز است : فسق (یعنی خروج از فرمان خدا) غلو (یعنی مقامی را بیش از آنچه هست بالا بردن) شک و شبهه در امر دین ... و غلو چهار شعبه دارد : موشکافی و استقلال در رأی (بطوری که کلمات پیشوایان دین را هم تاویل کند) ، اختلافات در آراء ، انحراف و دشمنی پس هر که (بنحو مذکور) تعمق و موشکافی کند بحق باز نگردد و جز غرق شدن در گردابها نتیجه نگیرد ، و هیچ پرده ای از جلو چشمش عقب نرود جز اینکه پرده دیگری بیاید ، و دینش پاره پاره شود ، و همیشه در امور درهم و برهمی سرنگون باشد ، و هر که باتکلی رأی خویش (در امور دین) نزاع و مخاصمه کند از کثرت لجاجت و دشمنی بستی شهره شود ، و هر که منحرف شود ، زیبا در نظرش زشت ، و زشت زیبا آید ، و هر که ستیزه کند راهپایش ناهموار گردد ، و

مخرجہ اذ لم يتبع سبیل المؤمنین «الحديث» ورواه السيد الرضی فی نهج البلاغة .
 وفی باب «النسبة» عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسن بن سعید عن النضر
 بن سوید عن عاصم بن حمید قال: سئل علی بن الحسن عليهما السلام عن التوحید، فقال: ان الله
 عزوجل علم انه یكون فی آخر الزمان قوم متعمقون فانزل الله «قل هو الله أحد» و
 الایات من سورة الحديد الی قوله: «علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك
 وروی الحسن بن سلیمان بن خالد القمی عنهم علیهم السلام انهم قالوا نجی
 المسلمون وهلك المتكلمون، والاحادیث فی هذا المعنی ایضاً كثيرة .

الخامسة: فی وجوب الرجوع فی جمیع الاحکام الی اهل العصمة علیهم السلام
 روى الكلینی فی باب الضلال عن علی بن ابراهیم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن
 عبد الرحمن بن الحجاج عن هاشم صاحب البرید قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: اما والله انه شر
 علیکم أن تقولوا الشیء ما لم تسمعوه منا . وفی «باب من مات ولیس له امام» عن بعض أصحابنا

کاش دشوار، وراه برویش بسته شود، زیرا غیر از راه مؤمنان پیش گرفته، تا آخر حدیث»
 واین حدیث را سید رضی هم در نهج البلاغة نقل میکند .

و از عاصم بن حمید نقل میکند که: از حضرت سجاد علیه السلام راجع بتوحید
 پرسیدند، فرمود: خدای عزوجل میدانست که در آخر الزمان عده ای متعمق پیدا میشوند
 (که بغیال احاطه بهمة موجودات یا از محیط ادراکات خود فراتر نهاده، و بفکر احاطه
 بذات حق میافتند) لذا سورة قل هو الله، وآیات اول سورة حدید - تا وهو علیم بذات
 الصدور - را (برای معرفی خویش بقدر طاقت بشر) نازل فرمود، پس هر که دنبال اطلاع
 بیشتری نسبت بذات حق برود هلاک شود .

حسن بن سلیمان بن خالد قمی از ائمه علیهم السلام نقل میکند که فرمودند: آنها
 که تسلیم شوند نجات یافتند و آنها که بسخنان بیجا پردازند هلاک کردند. واحادیث در این
 زمینه فراوان است .

مقدمة پنجم در وجوب رجوع در همه احکام باهل عصمت علیهم السلام .

شیخ کلینی در باب «ضلال» از هاشم - بازرس کل (که شاید در دستگاه منصور بوده)
 نقل میکند که حضرت صادق علیهم السلام فرمود: بدانید بخدا قسم: اگر چیزی را
 از ما نشنیده از پیش خود بگوئید، برای شما شر بزرگی است .
 و در باب «من مات ولیس له امام» از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن مالک بن عامر عن المفضل بن زاید عن المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : من دان بغير سماع عن صادق الزمه الله التیة الى العنا ، ومن ادعى سماعاً من غیر الباب الذی فتحه الله تعالى فهو مشرک وذلك الباب المأمون علی سر الله المکنون .

اقول : والا حادیث فی ذلك أكثر من ان تحصی وأو فر من أن تستقصی قد تجاوزت حد التواتر بمراتب ، و الادلة العقلیة والنقلیة علی ذلك كثيرة .
العادة : فی وجوب العمل بما لا یحتمل التقیة من الا حادیث و ترك ما عارضه اذا وافق التقیة .

روی الكلینی فی باب اختلاف الحادیث عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن داود بن الحصین عن عمر بن حنظلة عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل انه قال له فان كان الخبران مشهورین عنک قد رواهما الثقات عنک ، قال : ينظر فما وافق حکمه حکم الكتاب و السنة

علیه السلام فرمود : هر که بدون شنیدن از ائمه امری را بنام دین بپذیرد خدا همیشه سرگردانش کند تا دچار رنج شود ، و هر که بقول غیر امام اعتماد کند و از غیر دری که خدا گشوده وارد شود مشرک است ، این همان دری است که بر سر پنهان خدا مأمون است (و رازهای الهی بوی سپرده شده) .

مؤلف گوید : حدیث در این باره از شماره بیرون و از حد تواتر بمراتبی افزون است و دلیلهای عقلی و نقلی بر این مطلب فراوان است .

مقدمه ششم : در وجوب عمل بحدیثهایی که احتمال تقیه ندارد ، و ترك حدیثهای معارض آنها ؛ اگر موافق تقیه باشد .

شیخ کلینی در باب « اختلافات حدیث » در حدیثی طولانی از عمر بن حنظله نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : اگر هر يك از دو خبر مخالفرا ، معتمدان از شما نقل کنند چه باید کرد ؟ فرمود : هر يك حکمش موافق قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، و مخالف سنیان است بگیری ، و آنرا که مخالف کتاب و سنت و موافق

و خالف العامة فیؤخذ به و یشترک ما خالف حکمه حکم الکتاب و السنة و وافق العامة .

قلت : رأیت ان کان الفقیهان عرفا حکمه من الکتاب و السنة و جدنا أحد الخبرین موافقاً للعامة و الآخر مخالفاً لهم ؟ قال : ماخالف العامة ففیه الرشاد « الحدیث » .

وروی الشیخ الجلیل محمد بن أبی جمهور اللخسائی فی کتاب غوالی اللثالی قال : روی العلامة مرفوعاً عن زرارة قال : سئلت ابا جعفر علیه السلام فقلت : یا تینا عنکم حدیثان متعارضان الی أن قال : انظر واما وافق منہما العامة فاترکهما وخذ بهما خالفهم فان الحق فیما خالفهم و الحدیث » .

اقول : و الاحادیث فی ذلك كثيرة جداً و قد روی ما یدل علی جواز الاخذ بالحدیث الذی ورد من باب التقیة و لکن ذلك غیر صریح فی وجود المعارض فیحمل علی عدم وجود معارض له ، أو علی عدم العلم بکونه من باب التقیة ، لعدم الاطلاع علی اعتقاد العامة فیه ، فیعمل بالمرجح الباقية .

سنیان است درها کنید ، گفتیم : اگر هر دو تقیه (که در مرافعه حکم میکنند) حکم واقع را از کتاب و سنت گرفته باشند و حکم یکی موافق سنیان و حکم دیگر مخالف آنها باشد چه کنیم ؟ فرمود مخالف سنیان را بگیر که هدایت در همان است « تا آخر حدیث » .

ابن ابی جمهور احسانی در کتاب غوالی از ذراره نقل میکند که گفت : از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم : اگر دو حدیث مخالف از شما نقل شد چه کنیم ؟ فرمود : به بینید هر يك موافق سنیان است و اگر گذارید و هر يك مخالف ایشان است بگیرید که حق در جهت مخالف آنان است « تا آخر حدیث » .

مواقف گوید : حدیث در این باب هم بسیار است ، و در بعضی احادیث است که عمل بآنچه موافق آنها است هم جایز است ولی شاید مراد جایی باشد که حدیثی مخالف آن نباشد ، یا جایی که در اثر عدم اطلاع بر رأی آنها نمیدانیم حدیث موافق آنها است یا مخالف ، از این جهت باید براههای دیگر حدیث صحیح را تشخیص داد .

اذا تقرّر هذا فاعلم ان أحادیث الرجعة لاتوافق العامة بوجه فیجب العمل بها ، و لا یظهر لهما ما یرض صریح أصلاً ، وعلی تقدیر وجوده یجب حمله علی التقیة قطعاً كما اشار الیه ابن بابویه .

السابعة فی وجوب الرجوع فی جمیع الاحکام الی رواة الحدیث فیما روه عنهم علیهم السلام .

روی رئیس المحدثین ابن بابویه فی کتاب کمال الدین ، و رئیس الطائفة الشیخ الطوسی فی کتاب الغیبة ، و أمین الدین ابو منصور الطبرسی فی کتاب الاحتجاج بأسانیهم الصحیحة عن مولانا صاحب الزمان علیه السلام انه کتب فی جواب مسائل اسحق بن یعقوب و أما الحوادث الواقعة فارجموا الی رواة حدیثنا فانهم حجّتی علیکم و انا حجة الله .

اقول : و الاحادیث الدالة علی وجوب الرجوع الی رواة أحادیثهم علیهم السلام عموماً و خصوصاً کثيرة جداً لاتحصی و یکنفی الاشارة الیهما من جملة ما رواه الكلینی فی باب اختلاف الحدیث بالاستناد السابق عن عمر بن حنظلة قال : سألت أبا عبد الله

بنابر این چون حدیثهای رجعت بهیچ وجه با سنیان موافقت ندارد باید آنها را پذیرفت ، علاوه حدیث معارض و مخالف صریحی هم ندارد ، اگر هم داشته باشد قطعاً باید حمل بر تقیة کرد ، چنانکه مرحوم صدوق نیز میفرماید .

مقدمه هفتم اینکه در همه احکام باید بر او بیان حدیث رجوع کرد و بعدیتهائی که از ائمه نقل میکنند عمل کرد .

شیخ صدوق در کتاب اکمال و شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در احتجاج بسندهای صحیح از حضرت صاحب الزمان علیه السلام نقل میکنند که در جواب سئوالهای اسحاق بن یعقوب نوشتند : و اما حوادث و اتفاقاتی که ، رخ میدهد ؛ بر او بیان حدیث ما رجوع کنید که آنان از جانب من بر شما حجت اند ، و من حجت خدا یم .

مؤلف گوید : حدیثی که بر وجوب رجوع بر او بیان حدیث عموماً یا خصوصاً دلالت میکند بقدری زیاد است که بشمار نیاید و اشاره ای بآنها کافی است ، و از جمله همان حدیث سابق است که عمر بن حنظله میگوید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : دو نفر از شبیهان بر

عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما الى السلطان أو الى القضاة أيحل ذلك ؟ فقال : من تحاكم اليهم في حق أو باطل فانما تحاكم الى الطاغوت ، وما يحكم له فانما يأخذ سحتاً وان كان حقاً ثابتاً الى أن قال : ينظران الى من كان منكم قدروى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا ، فليرضوا به حكماً ، فاني قد جعلته عليكم حاكماً ، فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينارد ، والراد علينا راد على الله ، وهو على حد الشرك بالله وروى ابن بابويه في الامالي في المجلس الرابع والثلاثين عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن محمد بن علي بن عيسى بن عبدالله العلوي العمري عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب قال : قال رسول الله اللهم ارحم خلفائي ثلثا قيل : يا رسول الله ومن خلفائك ؟ قال : الذين يأتون بعدي يبلغون حديثي و سنتي ثم يعلمون بها امتي . ورواه ايضا في آخر كتاب من لا يحضره الفقيه مرسل .

سر طلبی یا ادنی مرافعه دارند ، جایز است بدستگاه دولت بنی امیه یا قضات آنها رجوع کنند ؟ فرمود : هر که در دعوی حق یا باطلی حکومت بدانها برد معاکه بظالم طغیانگر برده و هر چه بحکم وی بگیرد بحرام گرفته اگر چه حق ثابت او باشد - تا آنجا که (چون میبرد : پس بکه مراجعه کنند) میفرماید : - بنگرند هر کس از شیعیان که حدیث ما را روایت کند ، و در حلال و حرام ما نظر کند ، و احکام بشناسد بدوری او تن دهند که من او را بر شما حکم قرار دادم ، آنگاه اگر بحکم ما حکومت کرد و نپذیرفتند ، بحکم خدا اهانت کرده و ما را رد کرده اند ، و هر که رد ما کند رد خدا کرده و در مرز شرک بخدا است .

ابن بابویه در کتاب امالی در مجلس ۳۴ از عبدالله علوی از پدرانش از علی علیه السلام نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود : خداوندا ! جانشینان مرا رحمت کن ، برسیدند : جانشینان شما کیانند ؟ فرمود : آنها که پس از من بیایند ؛ حدیث و سنت مرا فرا گیرند و بامتم پیاموزند .

و این حدیث را در کتاب من لا يحضر هم بدون سند نقل میکند .

وقد روی الخاصة والعامة عن رسول الله ﷺ انه قال : علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل .

وروی الثقة الجلیل محمد بن الحسن الصفار فی بصائر الدرجات فی باب ما یلقى الی الاثمة علیهم السلام فی لیلۃ القدر عن عبدالله بن محمد و محمد بن الحسين بن أبی الخطاب عن محمد بن عبدالله عن یونس عن عمر بن یزید قال : قلت لأبی عبدالله علیه السلام أرأیت من لم یقر بانکم فی لیلۃ القدر کما ذکرتم ولم یجحدہ ؟ قال : اما اذا قامت علیہ الحجۃ ممن یشق بہ فی علمنا فلم یشق بہ فهو کافر ، وأما من لم یسمع ذلك فهو فی عذر حتی یسمع ، ثم قال أبو عبدالله علیه السلام : « یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین » .
اقول : والاحادیث فی ذلك كثيرة جداً أفد تجاوزت حد التواتر وقد جمعت منها جملة فی موضع آخر ، وهي کما ترى لیس فیها تعرض لاشتراط الملكة التي ذکرها بعض المتأخرین ولا فیها رخصة للمذکورین فی أن یعلموا

شیعه و سنی روایت کنند کہ پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : علمای امت من مانند یسیران بنی اسرائیل اند .

صفار در بصائر الدرجات - در باب چیزهایی که شبهای قدر بآئمه علیهم السلام القا میشود - از عمر بن یزید نقل میکند که گفت : بحضور صادق علیه السلام عرض کردم : اگر کسی باین مقام شما راجع بشب قدر اقرار نکند و انکاری هم نداشته باشد حکمش چیست ؟ فرمود : اگر مرد موتقی این مراتب را بوی گفت و حجت برایش تمام گشت و افراد نکرد کافر است ، و اگر بگوشش نرسید ، تا نشنیده معذور است ؛ سپس حضرت این آیه خواند (که خداوند در صفات عالی پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید) : « یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین » (اشاره باینکه مسلمانان هم باید از پیغمبر صلی الله علیه وآله پیروی کنند و حدیثاتی که مؤلفان نقل میکنند بپذیرند)
مؤلف گوید حدیث در این بلاه زیاد و از حد تواتر متجاوز است که من قسمی از آنها را جای دیگر جمع کرده ام ، و چنانکه واضح است شرط عدالت راوی و طبیعت خدا ترسی که بعضی از متأخرین قید کرده اند در این احادیث نیست (بلکه تنها بو ثوق و اطمینان

بظنهم ، أو يقولوا شيئاً لم يثبت عندهم عن الائمة عليهم السلام .
 اذا عرفت ذلك ظهر لك صحة الرجعة فانها مذهب جميع رواة الحديث ،
 وقد نقلوها عن الائمة عليهم السلام كما ستعرفه ان شاء الله تعالى .
الثامنة في وجوب عرض الحديث المشكوك فيه ، و الحديثين المختلفين
 على القرآن وقبول ما وافقه خاصة .

روى الكليني في باب الاخذ بالسنة وشواهد الكتاب عن عدة من اصحابنا عن
 احمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن أيوب بن
 الحر قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : كل شيء مردود الى الكتاب والسنة ، وكل
 حديث لم يوافق كتاب الله فهو زخرف .

ومن علي بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال : ان علي كل حق حقيقة ، و علي كل صواب نوراً ، فما وافق كتاب الله
 فخذوه ، وما خالف كتاب الله فدعوه .

برای اکتفا شده ، چنانکه عدم زیادی از علمایم بیش از اعتماد بر استگونی راوی لازم
 نیدانند (و نیز روایات بکسی اجازه نداده که بگمان خویش عمل کند یا رأی که از ائمه
 نرسیده بگوید از این مقدمه هم صحت رجعت معلوم میشود زیرا همه راویان حدیث بآن معتقد اند
 و آنرا از ائمه علیهم السلام نقل میکنند .

مقدمه هشتم اینکه اگر حدیثی مورد شک شد ، یا دو حدیث مغالف نقل شد
 باید آنها را بقرآن عرضه کرد ، هر یک موافق قرآن بود پذیرفت .

شیخ کلینی در باب « اخذ سنت وشواهد کتاب » از ایوب بن حر نقل میکند که گفت :
 از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : هر چیز باید بقرآن و سنت ثابت پیغمبر
 ارجاع شود ، و هر حدیثی که مغالف کتاب خدا بود ساختگی است .

و از سکونی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر حقی را حقیقتی
 است ، و هر مطلب صحیحی را نوری ، هر حدیثی موافق قرآن است بگیری ، و هر چه
 مغالف است واگذارید .

اقول : و الاحادیث فی ذلك ایضاً كثيرة جداً و يفهم من حدیث آخر ان المراد عرض الحدیث علی الواضحات من القرآن ، أو علی الآیات التي وردت تفسیرها عنهم علیهم السلام .

اذا عرفت ذلك فنقول : أحادیث الرجعة كلها من هذا القبیل الذي یوافق القرآن فتجب الأخذ بها لما یأتی ان شاء الله تعالی .

التاسعة : فی وجوب ترجیح الحدیث الموافق لاجماع الشيعة بدل الموافق للمشهور بینهم .

روی الكلینی فی باب اختلاف الحدیث بالاسناد السابق عن عمر بن حفص عن أبي عبد الله عليه السلام فی حدیث قال : انظر الى ما كان من روايتهم عنانی ذلك الذي حکما به المجمع علیه بین أصحابك ، فيؤخذ به من حکمنا و يترك الشاذ النادر الذي ليس بمشهور عند أصحابك ، فان المجمع علیه لا ريب فيه «الحدیث» .

اقول : والنصوص فی ذلك كثيرة ، اذاقرر هذا فاعلم ان أحادیث الرجعة

مؤلف گوید : حدیث دو این زمین بسیار زیاد است ، و از بعض آنها معلوم میشود مراد عرضه حدیث بر آیات واضح قرآن است ؛ یا آیه هائی که از ائمه علیهم السلام تفسیرش رسیده .

و حدیثهای رجعت همه موافق قرآن است پس باید پذیرفت ، چنانکه خواهد آمد .
مقدمه اهم اینکه در دو حدیث مغالف ، آنرا که موافق اجماع شیعه و با مشهور بین آنها است باید گرفت .

شیخ کلینی در باب «اختلاف حدیث» از عمر بن حفص از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی (راجع باختلاف دو حاکم دو حکم مرافقه) نقل میکند که فرمود : بنگرید هر يك که در حکم خویش ، بروایتی استناد میکند که بین شیعه مورد اتفاق است حکم او را بگیری ، و حکم آن يك را که روایتش نادر است و میان اصحاب شهرت ندارد رها کنید که آنچه اتفاقی شیعیان است شك ندارد «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : در این موضوع نیز حدیث زیاد است و بحسب این احادیث هم باید

موافقة لاجماع الشيعة كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فتعين العمل بها .

العاشر: في الاشارة الى جملة من وجوه الترجيح المنصوص في محال التعارض اعلم ان الاحاديث في هذا المعنى كثيرة جداً و تؤيدها أدلة عقلية متعددة ، و أنا اشير الى الوجوه المذكورة اختصاراً وهي اثنا عشر: «الاول» عدم موافقة أحد الخبرين للعامة و موافقة الاخر لهم «الثاني» مخالفة أشهر مذاهب العامة و موافقة المعارض له «الثالث» كون راوي أحدهما عدلاً دون الاخر «الرابع» كون أحد الراويين أعدل من الاخر «الخامس» كون أحدهما أروع من الاخر «السادس» موافقة أحدهما للاجماع دون معارضة «السابع» موافقة أحدهما للمشهور بين الشيعة دون معارضة «الثامن» كون أحد الراويين فقيهاً أو أفقه من الاخر «التاسع» موافقة أحدهما للقرآن دون الاخر «العاشر» موافقة أحدهما للسننة الثابتة دون الاخر «الحادي عشر» كثرة رواية أحدهما بالنسبة الى الاخر «الثاني عشر» موافقة الاحتياط ، فهذه وجوه الترجيح المشهورة في الاحاديث وأفواها الاول عنه التحقيق ، ولها أحكام مفصلة في محل آخر

مكتبة كويري

روايات رجعت را پذيرفت ، چون مورد اتفاق شيعة است چنانكه بعداً تذكر ميدهيم .

مقدمه دهم اينكه در مورد معارضة و مخالفت دو حديث ، در روايات زيادى دوازده

وجه براى ترجيح يكي از آنها وارد شده ، دليلهاى عقلى چندانى هم موافق آنها است

وما مختصراً باین وجوه اشاره ميكنيم : ۱- مخالفت يك خبر با ميان - و موافقت ديگرى با

آنان ۲ - مخالفت با مشهور ترين مذاهب ستیان - و موافقت ديگرى با آن ۳ - راوى

يكي عادل باشد - و راوى ديگرى غير عادل ۴ - راوى يكي عادلتر باشد ۵ - راوى يكي

پرهيزگارانتر باشد ۶ - موافقت يكي با اجماع - و عدم موافقت ديگرى ۷ - موافقت يكي

با مشهور بين شيعة - و عدم موافقت آن ديگر ۸ - راوى يكي فقيه يا فقيه تر از ديگرى

باشد ۹ - موافقت يكي با قرآن ۱۰ - موافقت يكي با سنت ثابت ۱۱ - يكي پيش از ديگرى

نقل شده باشد ۱۲ - موافقت با احتياط ، اينها وجوه مشهور در ترجيح احاديث است ، و

بشهادت تحقيق ، اولی از همه قوى تر است ، و اينها احكامى دارد كه تفصيلش در جای

وَأَكْثَرُهَا مُتَلَازِمَةٌ كَمَا يَعْرِفُهُ الْمُتَتَبِعُ الْعَاهِرُ، وَإِذَا تَأَمَّلْتَ عَلِمْتَ أَنَّ أَكْثَرَهَا أَوَّلُهَا
مَوْجُودَةٌ فِي أَحَادِيثِ الرَّجْعَةِ عَلَيَّ تَقْدِيرِ وَجُودِ مُعَارِضِ صَرِيحِ لَهَا .
الْعَادِيَّةُ عَشْرٌ فِي وَجُوبِ الرَّجْعَةِ إِلَى الْكُتُبِ الْأَرْبَعَةِ وَأُمَثَالُهَا مِنَ الْكُتُبِ
الْمُعْتَمَدَةِ .

رَوَى الْكَلْبِيُّ فِي بَابِ رِوَايَةِ الْكُتُبِ وَالْحَدِيثِ وَفَضْلِ الْكِتَابَةِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْكُتُبِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ ابْنِ بَكْرِ
عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : احْتَظُّوا بِكُتُبِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ
تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا .

وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ
الْخَيْبَرِيِّ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : اَكْتُبْ وَبَثَّ عِلْمَكَ فِي
أَخْوَانِكَ ، فَادَامَتْ فَاوَرِثَ كُتُبَكَ بَيْنَكَ ، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجٌ لَا يَأْنِسُونَ
فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ .

وَمِنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَنَحْوِهِمَا عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَجِئُنِي الْقَوْمُ فَيَسْمَعُونَ

خود مذکور است ، غالباً هم - چنانکه اهل خبره ماهر میدانند - بیشتر آنها یکجا جمع
میشود ، و چون نیک بشکری معلوم میشود همه این وجوه بایشترش در حدیثهای رجعت
موجود است ، پس اگر هم خبر مخالفی در کار باشد ترجیح با اینها است .

مقدمه یازدهم در وجوب رجوع بچهار کتاب معتبر ، و سایر کتابهای معتبره
کلینی در باب «روایت کتب و حدیث» از عبید بن زرارة نقل میکند که حضرت صادق
علیه السلام فرمود : کتابهای خود را حفظ کنید که بعداً بآنها محتاج میشوید .

و از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود : علم خود
بنویس و در میان برادرانت منتشر کن و پس از مرگ برای فرزندانانت بگذار که دورقه هرج و مرجی
بیاید که مردم جز بکتابهای شما انس نگیرند (و را مدیگری بر فهم احکام دین نداشته باشند)
و از عبدالله بن سنان نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام عرض کردم :

منی حدیثکم فاضجرو لا اقوی ، قال فافرو علیهم من اوله حدیثاً ومن وسطه حدیثاً ومن آخره حدیثاً .

وعنه عن أحمد بن عمر الحلال قال : قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام : الرجل من اصحابنا یعطیني الكتاب ولا یقول اروه عنی یجوز لی أن ارویه عنه ؟ قال : اذا علمت ان الكتاب له فاروه عنه .

وعن علی بن محمد عن أحمد بن محمد عن ابی ایوب المدنی عن ابن ابی عمیر عن حسین الاحمسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال : القلب یتسکل علی الكتابة .

وعن الحسین بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن عاصم بن حمید قال : سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول : اکتبوا فانکم لا تحفظون حتی تکتبوا .

وعن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن محمد عن ابی نعیر عن جمیل بن دراج قال قال ابو عبد الله علیه السلام : اعربوا حدیثنا فانما قوم فصحاء .

گاهی عده ای برای شنیدن حدیث می آیند ، ومن (در اثر طول حدیث و درازی سخن) خسته و ناتوان می شوم (و نمیتوانم حدیث را تا آخر برسانم) فرمود : قسمتی از اول ، و قسمتی از وسط ، و قسمتی از آخر آن بگو (و جمله های غیر مرتبط در اثناء را اسقاط کن) .

و از احمد بن عمر نقل می کند که گفت : حضرت رضا علیه السلام عرض کردم : گاهی یکی از اصحاب ما کافذی بدست من میدهد (که در آن حدیثی است) و نمیگوید : این حدیث را از من نقل کن ، برای من جایز است از او روایت کنم ؟ فرمود : اگر میدانی کافذ از خود اوست روایت کن .

و از حسین احمسی نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : دل بنوشتن اعتماد میکند (و اگر مطلبی نوشته شد قلب مطمئن است که ضایع نمیشود) .

و از عاصم بن حمید نقل می کند که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : (حدیث را) بنویسید که تا نتویسید محفوظ نماند .

و از جمیل بن دراج نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : حدیثهای ما را با اعراب صحیح ضبط کنید که ما مردم فصیحی هستیم (و اگر اعراب نشود بفصاحت کلام و گاهی بمعنائش خلل میرسد) .

و عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن محمد بن الحسن بن أبي خالد شينوله ، قال : قلت لابی جعفر الثاني عليه السلام : ان مشايخنا رووا عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام كانت التقيّة شديدة ، فكتبوا كتبهم فلم يرووا عنهم ، [فلما ماتوا صارت الكتب الينا] فقال : حدّثوا بها فانها حق .

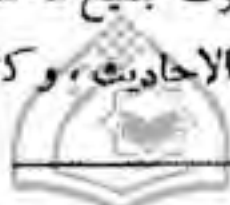
اقول: والاحاديث في ذلك كثيرة جداً قد تجاوزت حد التواتر و قد نقل جماعة من عظماء العلماء الاجماع على ذلك ، ويستفاد بالتتبع والاستقراء انهم كانوا يكتبون ما يسمعون من أهل العصمة عليهم السلام بأمرهم ، ويعرضون كلما يشكون في صحته من حديث و كتاب عليهم ، وانهم جمعوا أربع مائة كتاب سموها اصولاً ، و أجمعوا على صحتها ، فكانوا لا يعملون الا بها ولا يرجعون الا اليها ، وذلك بأمر الائمة عليهم السلام ، وان الكتب الاربعة و أمثالها مأخوذة من تلك الاصول ، فكل حديث منها مجمع على ثبوته عن المعصوم ، و كل كتاب منها متواتر عن مؤلفه ، و تحقيق هذه المقدمات يظهر

و از محمد بن حسن نقل میکند که گفت : حضرت جواد علیه السلام عرض کردم : بزرگان ما از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام حدیثهای روایت کرده اند ؛ و چون در شدت تقیه بوده اند کتابهای خود یکسوی ننموده اند و کسی از آنان نقل نکرده پس از مرگشان کتب بدست ما افتاده چه کنیم ؟ فرمود : این حدیثها را نقل کنید ، صحیح است .

مؤلف گوید : حدیث در این باب فراوان و از حد تواتر متجاوز است ، و عده ای از بزرگان علماء هم بر این مطلب دعوی اجماع میکنند ، و از گردش و تفحص بدست می آید که راویان هر چه از ائمه علیهم السلام میشنیدند بدستور آنها مینوشتند و اگر باز هم در صحت حدیثی با نوشته ای شک میکردند میبردند ، و بدین ترتیب چهار صد کتاب جمع آوردی کردند و آنها را « اصول » نامیدند ، و صحت آنها اتفاقی بود ، بغیر آنها عمل نمیکردند و مرجع دیگری نداشتند ، و این جمله بامر ائمه علیهم السلام بود ، سپس چهار کتاب معتبر و امثال آنها را از آن اصول گرفتند ، بنابر این هر يك از حدیثهای این کتب هم صحتش اجماعی است ، و استناد این کتابها بمؤلفانش هم بشواتر ثابت است (مثلاً همه میگویند که

لمن طالع كتاب الفوائد المدينة وأمثاله ، واذ اُعرفت ذلك ظهر لك ان أحاديث الرجعة ثابت عن أهل العصمة عليهم السلام ، لوجودها في الكتب الأربعة وغيرها من الكتب المعتمدة ، وكثرة القرائن القطعية الدالة على صحتها ، وثبوت روايتها ، ويتحقق ذلك في محل آخر ، على أنها لا تحتاج الى شيء من القرائن لكونها قد بلغت حد التواتر ، بل تجاوزت ذلك الحد ، وكل حديث منها يفيد العلم مع القرائن المشار إليها ، فكيف يبقى شك مع اجتماع الجميع ؟

الثانية عشر في ذكر الكتب المعتمدة التي قد نقلت منها أدلة الرجعة وأحاديثها ومقدماتها ، ولم تحضرني جميع الكتب التي تشتمل على الأحاديث في هذا المعنى وفيما حضر فيها بل في بعضها ، بل في كتاب واحد منها ، بل في حديث واحد كفاية لأهل التحقيق والتسليم ، ولم استوف جميع ما حضرني من الكتب ، ولا نقلت جميع ما فيها ، وإنما نظرت في مظان تلك الأحاديث ، وكثيراً ما يوجد أحاديث في غير مظانها



كتاب کافی را کلبینی و تهذیب را شیخ طوسی ، ومن لا یحضر را ابن بابویه نوشته (و صحت این مقدمات با مطالعه کتاب «فوائد المدينة» و امثال آن روشن میشود ، از این مقدمه معلوم میشود که حدیثهای رجعت از ائمه علیهم السلام صادر شده ، زیرا در چهار کتاب و سایر کتابهای معتبر ثبت است ، و نشانه‌های قطعی زیادی هم در دست است که بر صحت و ثبوت این روایات گواهی میدهد ، علاوه که احتیاج بشاهد و قرینه هم ندارد ، چون بعد تواتر یا منجاوز است ، و هر يك از این حدیثها بملاحظه قرائنی که گفتیم ، قطعی است تا چه رسد که همه مجتمع شود ؟ .

مقدمه دوازدهم در ذکر کتابهای معتبری که دلایل و حدیثها و مقدمات رجعت را

از آنها نقل میکنیم ، کتابهایی که حدیثهای این موضوع را جمع کرده همه نزد من نیست ولی همین مقداری که هست بلکه قسمتی از آنها ؛ بلکه يك کتابش ، بلکه يك حدیثش برای اهل تحقیق و تسلیم کافی است ، و نیز همه احادیث کتبی را که در دست دارم نقل نکردم ، فقط موارد مناسب آنها را پیدا کرده احادیثش را آوردم ، و چه بسا در ابواب

و من تتبع أمکنه الزیادة علی ما نقلت من تلك الكتب ، وأنا اذ کراسما ئها هنا
تیمناً وتبرکاً بها وهی :

کتاب الله القرآن الکریم ، الصحيفة الكاملة ، کتاب الکافی للکلینی ، کتاب التهذیب
للمشیخ الطوسی ، کتاب من لا یحضره الفقیه للشیخ الصدوق ابن بابویه ، کتاب عیون
الاخبار له ، کتاب معانی الاخبار له ، کتاب الخصال له ، کتاب کمال الدین وتمام النعمة
له ، کتاب الاعتقادات له ، کتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال له ، کتاب علل الشرایع
والاحکام له ، کتاب الامالی له ، کتاب التوحید له ، کتاب المصباح الکبیر للمشیخ الطوسی
کتاب المصباح الصغیر له ، کتاب الغیبة له ، کتاب الامالی لولده ، کتاب المصباح للکفعمی
کتاب الخلاصة للعلامة ، کتاب النجاشی فی الرجال کتاب ابن داود فی الرجال ، کتاب
الفهرست للمشیخ فی الرجال ، کتاب میرزا محمد الاسترآبادی فی الرجال ، کتاب الکشی
فی الرجال ، کتاب الاختیار من الکشی للمشیخ فی الرجال ، کتاب تفسیر علی بن ابراهیم
بن هاشم ، کتاب المحاسن لاحمد بن أبی عبد الله البرقی ؛ کتاب المزار المسمی بکامل
الزیارة للمشیخ أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه ؛ کتاب الکفاية فی النصوص علی عدد
الائمة لمحمد بن علی بن الخزاز القمی ، رسالة المحکم و المتشابه للسید المرتضی
کتاب قصص الانبیاء للثقة الجلیل سعید بن هبة الله الراوندی ، کتاب الارشاد فی حجج

غیر متناسب هم حدینهای هست که اگر کسی بگردد بیابد ، اینک نام این کتب بعنوان
تبرک ذکر میشود : قرآن کریم ، صحیفه سجاده ، کافی کلینی ، تهذیب شیخ طوسی ،
من لا یحضر صدوق ، عیون الاخبار ، معانی الاخبار ، خصال ، کمال الدین ، اعتقادات ، ثواب الاعمال
عقاب الاعمال ، علل ، امالی ، توحید که این جمله همه از صدوق است ، مصباح کبیر مصباح صغیر
وغیبت از شیخ طوسی ، امالی فرزندان شیخ ، مصباح کفعمی ، خلاصة علامه ، رجال نجاشی ،
رجال ابن داود ؛ فهرست شیخ ، رجال استرآبادی ؛ رجال کشی ، اختیار کشی ، تفسیر
علی بن ابراهیم ، محاسن برقی ؛ مزار ، کامل الزیارة ابن قولویه ؛ کفاية محمد بن علی خزاز ،
رسالة محکم و متشابه سید مرتضی ، قصص الانبیاء راوندی ، ارشاد مفید ، کشف الغم ادبلی ،

الله على العباد للشيخ المفيد ، كتاب كشف الغمة في معرفة الائمة للشيخ أبي الحسن
علي بن عيسى الاربلي ، كتاب الخراج والخراج للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة
الله الراوندي ، كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن للشيخ أبي علي الفضل بن الحسن
الطبرسي ؛ كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار ، كتاب قرب الاسناد لعبد
الله بن جعفر الحميري ، كتاب مشارق أنوار اليقين في حقايق أسرار أمير المؤمنين
للمحافظ رجب البرسي ، كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج للشيخ أبي منصور أحمد بن
علي بن أبي طالب الطبرسي كتاب الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم للشيخ زيد
الدين علي بن يونس العاملي ، كتاب جامع الاخبار للشيخ حسن بن الشيخ أبي علي
الطبرسي ، كتاب الملهوف على قتلى الطوف للسيد رضى الدين علي بن طاوس ،
كتاب مهج الدعوات له ، كتاب كشف المحجة لثمره المهجة له ، كتاب ارشاد
القلوب الى الصواب للشيخ أبي الحسن بن محمد الديلمي ، كتاب مسكن القواد للشيخ
زين الدين علي بن أحمد العاملي ، كتاب اعلام الوري للشيخ أبي علي الطبرسي ، كتاب
نهج البلاغة للسيد الرضى محمد بن الحسين الموسوي ، كتاب سليم بن قيس الهلالي
رسالة للشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي .

اقول : وهنا كتب اخر لم تحضرني وقت جمع هذه الاحاديث ، لكن نقل منها
أصحاب الكتب السابقة ؛ .

منها كتاب القائم للفضل بن شاذان ، كتاب الدلائل لعبدالله بن جعفر الحميري

خراج راوندي ؛ مجمع البيان طبرسي ، بصائر الدرجات صفار ، قرب الاسناد حميري ، مشارق
حافظ رجب برسي ، احتجاج طبرسي ، صراط المستقيم علي بن يونس عاملي ؛ جامع الاخبار
شيخ حسن طبرسي ، ملهوف سيد بن طاووس مهج الدعوات ، وكشف المحجة سيد ، ارشاد القلوب
ديلمي ، مسكن القواد شيخ زين الدين عاملي ؛ اعلام الوري طبرسي ؛ نهج البلاغة سيد رضى
كتاب سليم بن قيس هلالى ، رسالة شيخ حسن بن سليمان بن خالد قمي .

كتابهائى ديگرى هم هست كه هنگام جمع آورى اين احاديث در دسترس نبود
و در كتب مذکور از آنها نقل شده ، از جمله كتاب قائم فضل بن شاذان ، دلائل حميرى ،

کتاب تفسیر العیاشی ، کتاب العیون و المحاسن للشیخ المفید ، کتاب دلائل النبوة ، کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله ، کتاب تفسیر النعمانی ، کتاب الواحدة للحسن بن محمد بن جمهور ، کتاب التنزیل للسیاری ، کتاب الفصول للمفید ، کتاب مختصر البصائر ، کتاب کنز الفوائد للشیخ أبی الفتح الکرآجکی ، کتاب العزار للمفید ، کتاب المزار لابن طاووس ، رسالة سعد بن عبدالله فی أنواع آیات القرآن ، کتاب تأویل مائزل من القرآن فی عہد آلہ لمحمد بن العباس بن مروان الثقة ، کتاب الغيبة للنعمانی ، کتاب زوائد الفوائد ، کتاب الخطب ، کتاب المناقب ، کتاب المشیخة ، وغیر ذلك من الكتب التي تأتي انشاء الله تعالى .

الباب الثاني

فی الاستدلال علی صحة الرجعة وامكانها ووقوعها

اعلم ان الرجعة هنا هی الحیوة بعد الموت قبل القيامة ، وهو الذي يتبادر من معناها ، وصرح به العلماء هنا كما يأتي ، و يفهم من مواقع استعمالها و وقع التصريح به فی أحاديثها ، كما تطلع علیه فيما بعد ، وقد صرح بذلك أيضاً علماء

تفسیر عیاشی ، عیون و محاسن شیخ مفید ، دلائل النبوة ، بصائر الدرجات سعد بن عبدالله تفسیر نعمانی ؛ کتاب واحدة حسن بن محمد بن جمهور تنزیل سیاری فصول مفید ، مختصر البصائر کنز الفوائد کرآجکی ، مزار شهید ، مزار مفید ، مزار ابن طاووس ، رسالة سعد بن عبدالله در اقسام آیات قرآن ، کتاب تأویل محمد بن عباس ثقة ، غیبت نعمانی ، زوائد الفوائد ؛ خطب ، مناقب ؛ مشیخة و کتابهای دیگری که انشاء الله خواهد آمد .

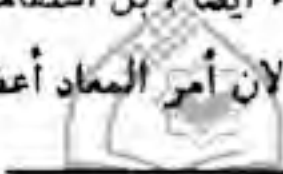
باب دوم

در استدلال بر صحت ، و امکان ، و وقوع رجعت

اینجا مراد از رجعت زنده شدن بعد از مرگ و پیش از قیامت است ، و متبادر از آن هم همین معنی است ، و چنانکه خواهد آمد علما نیز بآن تصریح فرموده اند ، موارد استعمال هم گواه است ، در حدیثها نیز بآن تصریح شده - چنانکه بعد از این بیاید - علمای لغت

اللغة ، قال الجوهری فی الصحاح : وفلان يؤمن بالرجعة ای بالرجوع الى الدنيا بعد الموت ، وقال أيضاً : الكر : الرجوع ، يقال : كره وكرت بنفسه يتعدى ولا يتعدى « انتهى » وقال صاحب القاموس أيضاً : و يؤمن بالرجعة ای الرجوع الى الدنيا بعد الموت انتهى ، فعلم ان هذا معناها الحقيقي ؛ فلا يجوز العدول عنه في موضع لاقرينة فيه ، والذي يدل على صحتها وجوه اثني عشر :

الاول : الدليل الذي استدلوا به على صحة المعاد بانه ممكن وقد أخبر الصادق به ، فيكون حقاً ، أما الاولى فظاهرة فان ذلك قد وقع مراراً كثيرة ، والوقوع دليل الامكان ، وأما الثانية فمتواترة ويأتى تحقيق الوقوع والاخبار المشار اليها ان شاء الله تعالى ، وانه قد حصلت الحياة بعد الموت لجماعة من الرعية والانبياء والاولياء أيضاً ، بل استقامة هذا الدليل في اثبات الرجعة أوضح من استقامته في اثبات المعاد لان أمر المعاد أعظم وأحواله أعجب وأغرب ؛ ولم



هم همین معنی را تصدیق دارند : در صحاح جوهری است : گویند : فلان بر جعت معتقد است یعنی بزنده شدن در دنیا بعد از مرگ ، و نیز گویند : « کر » رجوع است ، گویند : « كره و كر بنفسه » متعدی و لازم هر دو آمده . در قاموس است : (گویند :) ایمان بر جعت دارد یعنی بر رجوع به دنیا بعد از مرگ . پس معلوم میشود معنای حقیقی رجعت همین است ، لذا هر جا قرینه ای در کار نباشد نمیتوان تفسیر دیگری بر آن کرد . اما ادله صحت رجعت ؛ دوازده تا است :

اول : دلیلی که بر صحت معاد بآن استدلال کرده اند ، و حاصلش اینکه امری است ممکن (یعنی محال نیست) و گوینده استگو هم خبر داده ، پس حق است ، اما امکانش ؛ که روشن است ؛ زیرا مکرر اتفاق افتاده (که مرده ای زنده شد نظیر معجزة حضرت عیسی و غیره) و وقوع ؛ دلیل امکان است ، و اما اخبار گوینده استگو هم که بتواتر رسیده چنانکه بعداً هر دو موضوع خواهد آمد ، و بیان میکنیم که عده ای از پیبران و اولیاء و غیره پس از مرگ زنده شدند ، و این دلیل برای اثبات رجعت و و براتر از اثبات معاد است

یقع مثله قطّ ، بخلاف الرجعة فی کتاب و السنة اشارات الی هذا الدلیل ، ورد عظیم علی من ینکر احیاء الموتی ، واعلم ان هذا الدلیل شامل للادلة الآتیة واکثرها فهو کالاجمال وما بعده کالتفصیل .

الثانی الایات الكثيرة القرآنیة الدالة علی ذلك امانصاً صریحاً ، او بمعونة الاحادیث المعتمدة الواردة فی تفسیرها ، و یأتی جملة منها ان شاء الله تعالی .

الثالث الاحادیث الكثيرة المتواترة عن النبی والائمة علیهم السلام المرویة فی الكتب المعتمدة الّتی هی صریحة اکثرها لا مجال الی تأویل بوجه ؛ فلا معنی لتأویل الباقي ولوجاز ذلك لجاز تأویل الاحادیث کلها حتی النصوص علی الاثمة علیهم السلام فان اکثرها قابل للتأویل لكن ذلك لا یجوز للنص والاجماع علی وجوب الحمل علی الحقيقة ، وعدم جواز العدول عن الظاهر مادام ممکناً ، واذ تأملت أحادیث الرجعة وجدتها لا تقصر عن أحادیث النص علی واحد من الائمة علیهم السلام کالرضا مثلاً ،

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

ذیرا امر معاد بالانتر ، وحالاتش عجیب و غریب تر است ، ونظیرش تا کنون پیدا نشیده بخلاف رجعت ، و در قرآن و اخبارهم اشاره باین دلیل هست ، و بر منکران زنده شدن مردگان سخت اعتراض شده و این دلیل مشتمل بر همه دلیلهای آینده یا بیشتر آنهاست ، و تقریباً اجمالی از آن تفصیلها است :

دوم آیات بسیاری که بصراحت یا بحکم حدیثهای معتبری که در تفسیرش وارد شده بر مطلوب دلالت دارد و انشاء الله قسمتی از آنها خواهد آمد .

سوم حدیثهای متواتری که در کتابهای معتبر از پیغمبر و ائمه علیهم السلام نقل شده که اغلب آنها صریح است و بهیچ وجه قابل تأویل نیست ، و چون این عده صریح است در مابقی هم تأویل راه ندارد ، و اگر این احادیث قابل تأویل باشد همه حدیثها را میتوان تأویل کرد ، حتی روایاتی که امامت ائمه را تعیین میکند ، چون اغلب آنها قابل تأویل است ولی بحکم حدیثهای صریح واجماع علماء لفظ باید بر معنی حقیقی حمل شود ، و تا ممکن است نباید از ظاهر کلام دست کشید ، و چون نیک بنگری حدیثهای رجعت دست کمی از حدیثهایی که دلیل بر امامت یکی از ائمه - مانند حضرت رضا علیه السلام -

وان شئت فقابل بين النصوص الموجودة في عيون الاخبار ، وبين ما جمعناه من أحاديث الرجعة ، وارجع الى الانصاف ، مع اننا لندعى الاحاطة بها ، ولعل ما لم نطلع عليه في هذا الوقت من أحاديث الرجعة أكثر مما اطلعنا عليه .

وقد رأيت ايضاً أحاديث كثيرة في الرجعة غير ما جمعته في هذه الرسالة ولم أنقلها ، لان مؤلف ذلك الكتاب غير مشهور ، ولا معلوم الحال ، و رأيت رسائل في الرجعة لبعض المتأخرين تشتمل على أحاديث غير ما أوردته ولم أنقلها ايضاً لاشتغالها على امور مستبعدة ينكرها أكثر الناس في بادى الامر ، مع انها لاتخرج عن قدرة الله ، لكن الاقرار بها صعب على الناظر فيها ، وتحتمل الحمل على المبالغة اذا ثبت ما يعارضها ، وفي الاحاديث التي أوردناها بل في بعضها كفاية ان شاء الله تعالى ، و قد قسمناها اقساماً كل قسم منها في باب ، فاذا نظرت الى مجموعها لا يبقى عندك شك ولا ريب وهي نصوص صريحة وأحاديث خاصة ، فهي مقدمة على العمومات و الظواهر على تقدير معارضتها ، فانه يجب تخصيص العام والعمل بالخاص قطعاً ، بل

است ندارد ، و اگر میخواهی حدیثهای کتاب عیون الاخبار (راجع بامامت حضرت رضا علیه السلام) را با حدیثهایی که ما در باره رجعت جمع کرده ایم بسنج پس خود انصاف ده که کدام صریح تر است ، با اینکه ما ادعا نمیکنیم همه احادیث رجعت را ضبط کرده ایم شاید آنچه بدست ما نرسیده ، از آنچه رسیده بیشتر باشد ، چنانکه حدیثهای بسیاری نیز یافتیم و چون مؤلف کتابش غیر معروف با مجهول الحال بود در اینجا ثبت نکردم و باز رساله های در رجعت از بعض متأخرین دیدم که حدیثهای دیگری داشت ولی چون مشتمل بر مطالب غریبی بود - که غالب مردم در اولین وهله منکر میشوند - آنها را نقل نکردم ، با اینکه همان مطالب هم از قدرت خدا بیرون نیست ولی اقرار بآنها بر مردم مشکل است ، و اگر خبر معارض و مخالفی داشته باشد ممکن است اینها را حمل بر مبالغه کرد ، و بهر حال همین مقداری که اینجا ثبت کرده ایم بلکه قسمتی از اینها کفایت میکند ، و ما این حدیثها را دست بندی کرده هر دسته ای را در بابی ذکر میکنیم ، و با مطالعه همه آنها شك و تردیدی باقی نیماند ، و چون صریح و خاص است اگر حدیث عام یا ظاهری با اینها معارض و مخالف شود تقدم با اینها است ، که باید عام را تخصیص زد

لیس هتاتعارض حقیقی کما یأتی بیانه ان شاء الله ، ولاریب فی بلوغ الاحادیث المذکورة حد التواتر المعنوی بدلیل ایجابها للیقین ، لکل من خلا قلبه من شبهة أو تقلید ، و بدلیل جزم العقل ، وباستحالة تواطؤ جمیع رواتها علی الکذب ، وبدلیل الاستقراء و التتبع للاخبار التي یذکرون انها متواترة معنی کاخبار کرم حاتم مثلاً ، فانما یجزم بأن احادیث الرجعة اکثر منها بكثير بل من اخبار النصوص علی کلاً واحد من الائمة علیهم السلام کما ذکرنا ، ومن المعلوم من حال السلف عند التتبع انهم کانوا یعتمدون فی النص علی تعیین الامام علی خبر واحد محفوف بقرائن قطعية توجب العلم من حال ناقله و غیر ذلك او علی اخبار یسيرة فان حصول الیقین غیر منحصر فی طریق التواتر .

ومما یدل علی ذلك قصة زرارة و ارساله ولده لیأتی به بخبر النص علی کاظم علیه السلام ، أو بخبر دعواه الامامة و اظهاره للمعجز و ای نسبة لذلك الی احادیث الرجعة **الرابع** اجماع جمیع الشيعة الاحامية و اطباق الطائفة الاثنی عشریة علی

و بغض عمل کرد ، بلکه در حقیقت ، این تعارض نیست چنانکه خواهد آمد ، وبدون تردید بعد تواتر معنوی میرسد ؛ بدلیل اینکه هر کس در دل شبهه و تقلیدی نداشته باشد با مطالعه آنها یقین میکند ، و عقل معال میداند که تمام این راویان توطئه بر دروغ کرده باشند ، چنانکه سایر اخباری که دعوی تواتر آنها را دارند - از قبیل سخاوت حاتم - عددش بیش از اینها نیست ، بلکه یقیناً احادیث رجعت براتبی از آنها و نیز از احادیث امامت هر يك از ائمه بیشتر است ، و بشهادت تتبع و تفحص ، پیشینیان در باره تعیین امام بیک خبری که نشانه های قطعی یقین آور - از قبیل اعتماد بر اوی و غیره - همراهش باشد یا بچند خبر اکتفا میکردند ، زیرا راه پیدایش یقین منحصر بتواتر نیست ، از جمله شواهد این مطلب قضیه زراره است که (برای تعیین امام هفتمین) پسرش را فرستاد خبر آورد که حضرت صادق امام کاظم علیه السلام را تعیین کرده یانه ، یا خود آنجناب دعوی امامت قرین با معجزه دارد یانه ؛ با اینکه حدیثهای رجعت با این موضوع هیچ قابل قیاس نیست .

چهارم اجماع و اتفاق همه شیعیان دوازده امامی بر صحت رجعت ، که از علای قدیم

اعتقاد صحة الرجعة ، فلا يظهر منهم مخالف يعتد به من العلماء السابقين و لا اللاحقين ، وقد علم دخول المعصوم في هذا الاجماع بورود الاحاديث المتواترة عن النبي و الائمة عليهم السلام الدالة على اعتقادهم بصحة الرجعة ، حتى انه قد ورد ذلك من صاحب الزمان محمد بن الحسن المهدي عليه السلام في التوقيعات الواردة عنه وغيرها مع قلة ماورد عنه في مثل ذلك بالنسبة الى ما ورد عن آبائه عليهم السلام ، و ممن صرح بثبوت الاجماع هنا ونقله : الشيخ الجليل أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن في تفسير قوله تعالى و يوم نبعثهم كل امة استدلل بهذه الآية على صحة الرجعة من ذهب الى ذلك من الامامية بان دخول «من» في الكلام يفيد التبعض فدل على ان المشار اليه في الآية يوم يحشر فيه قوم دون قوم ، وليس ذلك صفة القيمة الذي يقول الله فيه و حشرناهم فلم يغادر منهم احداً [وقد تظاهرت الاخبار] عن ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام ، ان الله سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من أوليائه و شيعته ليفوزوا بثواب

و جديد شخص قابل اعتناي مخالفت نكرده ، و از اينجا كه حديثهاي متواتر از ينفير و ائمه عليهم السلام كه دليل بر اعتقاد آنها بصحت رجعت است وارد شده ، معلوم است كه معصوم هم در اين اجماع شريك است ، تا آنجا كه در حديثهاي امام زمان عليه السلام در ضمن نامه ها و غيره هم وارد شده ، با اينكه احاديث آنجناب در اين موضوع نسبت پديدان بزرگوارش اندك است ، و از جمله کسانی كه بثبوت اجماع در اين مسأله تصريح ميكند مرحوم امين الدين طبرسي است كه در مجمع البيان در تفسير اين آيه : « روزی كه از هر جمعی ، دسته ای از آنها را كه آيات ما تكذيب كنند برانگيزيم سورة نمل آية ۸۳ » ميفرمايد : اماميه ای كه قائل بر رجعت اند باین آيه استدلال كنند زیرا ميفرمايد « از هر جمعی دسته ای محشور كنيم » و اين حشر خصوصي است ، نه آن حشر عمومي كه درباره آن ميفرمايد : « همه را محشور كنيم و احدي را فرو نگذاريم سورة كهف آيه : ۴۸ » و در روايات زيادی از ائمة هدی عليهم السلام نقل است كه خداوند هنگام قيام مهدي آل محمد عليه السلام جمعی از دوستان و شيعیان وی را كه مرده اند زنده كند ، تا بثواب ياری او نائل و بظهور

نصرت و معوتت ، و بپتھجوا بظہور دولتہ ، و یعیید ایضاً قوماً من اعدائہ لینتقم منهم وینالوا ما یتحققونہ من العقاب فی الدنیا ، من القتل علی ایدی شیعتہ ، و الذل و الخزی بما یرون من علو کلمتہ ، و لایشک عاقل ان ہذا مقدور للہ تعالیٰ غیر مستحیل فی نفسہ ، و قد فعل اللہ ذلک فی الامم الخالیة و نطق القرآن بذلک فی عدہ مواضع مثل قصۃ عزیر و غیرہ علی ما فسرنا فی موضعہ ، و صحیح عن النبی ﷺ انہ قال سیکون فی امتی کل ما کان فی الامم السابقة حنوا لنعل بالنعل ، و القذۃ بالقذۃ حتی لو ان اُحدهم دخل فی حجر ضب لدخلتموہ الی ان جماعۃ من الامامیۃ تأولوا ماورد من الاخبار فی الرجعة علی رجوع الدولۃ و الامر والنہی ، دون رجوع الاشخاص و احیاء الاموات ، و آولوا الاحادیث الواردة فی ذلک ، لما ظنوا ان الرجعة تنافی التکلیف ، و لیس كذلك لانه لیس فیہا ما یلجی الی فعل الواجب و الامتناع من القبیح ، و التکلیف یصح معها کما یصح مع ظہور المعجزات الباہرۃ و الایات

دولتش شادمان شوند و نیز جمعی از دشمنانش را بدینا بر گردانند تا از آنان انتقام گیرد و بکیفر دنیائی خود برسند ، بہست شیعیانش کشتہ شوند ، و از دین سطرۃ آنجناب خفت و خواری چشند و هیچ عاقل شک نکند کہ این امر تحت قدرت خداوند است محال و ممتنع نیست ، و بصریح چند جای قرآن در امتهای سابق ہم واقع شدہ ، مانند قصۃ عزیر و غیرہ چنانکہ تفسیر ہر یک در محل خود گذشت ، و بسند صحیح از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ نقل شدہ کہ فرمود : ہر چہ در امتهای گنشتہ رخ دادہ بدون کم و زیادہ امت من ہم واقع شود ، حتی اگر یکی از آنها در خانۃ سوساری رفته باشد شما ہم مبروید .

اما عدہ ای از امامیہ اخبار رجعت را تأویل کردہ اند کہ مراد : رجوع دولت و فرمان بدست آنها است نہ اینکه اشخاصی بر گردند و مردم را زندہ شوند ، سبب این تأویل ہم آن است کہ گمان میکنند رجعت با تکلیف سازگار نیست (چون اگر چنین کاری بشود مردم مجبور پذیرفتن دین و عمل با احکام میگردند) در صورتی کہ این اشتباہ است ، زیرا رجعت کسی را بانجام واجب ، و ترک حرام و ادا نسیکند و همان طوری کہ با دیدن معجزات

القاهرة ، كفلق البحر ، وقلب العصا ثعباناً وما أشبه ذلك ، ولأن الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فيتطرق اليها التأويل عليها ، و انما المعمول في ذلك على اجماع الشيعة الامامية وان كانت الاخبار تؤيده وتعضده «انتهى» .

ولا يخفى ان قوله في أوّل الكلام «من الامامية» ينبغي ان لا تكون فيه من تبعيضية ، بل هي بيانية ، بدلالة التصريح في آخر الكلام بالاجماع من جميع الشيعة الامامية ، والالزم تناقض الكلام ولم يعتبر من تأويل الاخبار ، اما لكونهم معلومي النسب فلا يقدح خلافهم في الاجماع ، او كونهم شذاً لا يعتبر قولهم اصلاً أم للعلم بدخول المعصوم في أقوال الباقيين ، أو لكونهم من أهل التأويل الذين أوّلوا أكثر الشريعة ، او علماً منه بانهم أظهروا ذلك مراعاة للتقية ، اولانهم تأوّلوا بعض الاخبار ؛ ولم يصريحوا بالانكار ونفي الرجعة ، لان أكثرها لاسبيل الى تأويله بوجه ، وقد أشار الى ذلك بقوله ان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار ، فيتطرق

روشن و نشانه های قطعی - از قبیل : شکافتن در باها و ازدها شدن عصا و امثال آنها - مردم مجبور بایمان نشدند ، بارجمت هم اختیار از کسی گرفته نمیشود ، علاوه رجعت باظهار اخبار اثبات نشده که قابل تأویل باشد ، دلیلش اجماع شیعیان امامی است ، گرچه اخبار هم آنرا تأیید میکند ، کلام طبرسی تمام شد و اینکه اول کلامش میفرماید : «من الامامية» کلمه «من» برای تبعیض نیست برای تبیین است (یعنی مرادش این نیست که بعضی برجمت معتقدند) بدلیل اینکه در آخر کلام تصریح باجماع همه امامیه میکند و اگر «من» برای تبعیض باشد تناقض لازم آید ، و با اینکه عده ای احادیث رجعت را تأویل کرده اند ایشان بگفتار آنان اعتنا نکرده دعوی اجماع میکنند برای یکی از چند جهت است (۱) نسبت اینها معلوم است و (مطابق مبنای عده ای از علما) مخالفت اشخاص معلوم الحال باجماع ضرر نمیزند (۲) چون عده شان بسیار کم است بقولشان اعتباری نیست (۳) میدانیم که قول امام علیه السلام (که حیات اجماع بسته باوست) موافق دیگران است (۴) این دسته اندک کسانی اند که بیشتر مبانی دین را تأویل کرده اند (۵) اینها بملاحظه تقیه این تأویلها را کرده اند (۶) قسمی از اخبار را تأویل کرده اند و صریحاً منکر رجعت نیستند ، چون بیشتر احادیث مسأله بهیچ وجه قابل تأویل نیست چنانکه در ذیل کلام باین مطلب اشاره کرده فرمود : «رجعت باظهار اخبار

لها التأويل (ويمكن سبق تحقيق الاجماع على من اختار التأويل او انعقاده بعده منه رء) ثم ان العلم بدخول المعصوم بالاحاديث الصريحة يوجب حجية الاجماع و نقل مثل الطبرسي حجة في مثل هذا ، و سيأتي نقله ان العترة الطاهرة أجمعت عليه فكيف اذا انضم اليه غيره .

وقال ايضاً في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : **وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً** روى العياشي عن علي بن الحسين **عليه السلام** انه قال : هم والله أهل البيت يفعل الله ذلك بهم علي يدي رجل منا وهو مهدي هذه الامة . وروى ذلك عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام .

ثابت نشده ، که قابل تأویل باشد» (٧) پیش از زمان این دسته اجماع محقق بوده . باید از آنها منعقد شده . بهر حال اجماع نقل طبرسی - که سخنش در اینگونه امور حجت است ثابت میشود ، و بلا حظه اخبار صریح ، موافقت معصوم علیه السلام هم (که مدرك اجماع است) بدست میآید پس این اجماع طبرسی حجت است ، علاوه بعد از این کلامی از طبرسی که خود اهل بیت علیهم السلام هم بر صحت رجعت اتفاق دارند ، تا چه رسد که اتفاق دیگران هم ضمیمه شود (این قسمت کلام مرحوم مؤلف پس از نقل کلام طبرسی ربط کامل بمسائل اصول فقه دارد و توضیح آن بنحوی که قابل فهم عموم باشد از وضع ترجمه خارج است) و نیز در مجمع البیان در تفسیر این آیه : **«خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده و عملهای صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برای آنها پسندیده استقرار دهد ، و ترسانان را بایمنی تبدیل کند تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند سوره نور آیه ۵۵»** میفرماید : عیاشی از حضرت سجاد علیه السلام نقل میکند که فرمود : بخدا ! مراد اهل بیت اند که خدا بدست یکی از ما که مهدی این امت است این وعده را عملی کند ، و این مضمون از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز روایت شده .

قال الطبرسی : فعلى هذا يكون المراد بالذين آمنوا وعملوا الصالحات النبى وأهل بيته وتضمنت الآية البشارة لهم بالاستخلاف والتمكين فى البلاد ، وارتفاع الخوف عنهم عند قيام المهدي ويكون [المراد بقوله] : « كما استخلف الذين من قبلهم » ان جعل الصالح للخلافة خليفة مثل آدم وداود و سليمان عليهم السلام و مما يدل على ذلك قوله تعالى : « انى جاعل فى الارض خليفة » و « يا داود انا جعلناك خليفة فى الارض » وغير ذلك قال الطبرسى وعلى هذا اجماع العترة الطاهرة و اجماعهم حجة لقوله **ع** : انى تارك فيكم الثقليين ما ان تمسكنم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتى أهل بيتى ، و ايضا فان التمكين فى الارض على الاطلاق لهم يتفق فيما مضى ، فهو مرتقب لان الله لا يخلف وعده « انتهى » وهذا أوضح تصريحاً فى نقل الاجماع على رجعة النبى والائمة عليهم السلام ، و يظهر ذلك من ملاحظه ضمائر الجمع فى الآية و فى كلام

سپس طبرسى فرماید : بنا بر این مراد از آنان که ایمان آورده عملهای صالح کردند پیغمبر و اهلیت اویند ، و آیه بآنان بشارت میدهد که پس از ظهور حضرت مهدى علیه السلام در شهرها جانشینشان کند و ترس از آنها بردارد ، و مراد از اینکه فرماید « چنانکه پیشینیان آنها را جانشین کرد » این است که اشخاص صلاحیتدار - مانند حضرت آدم ، داود ، و سليمان عليهم السلام - را خلافت داد بدلیل آیات دیگر از قبیل اینکه راجع بحضرت آدم فرماید : « من در زمین جانشین قرار خواهم داد سورة بقره آیه ۳۰ » و راجع بحضرت داود فرماید : « داود ما ترا در زمین جانشین کردم سورة ص آیه ۲۶ » و آیات دیگر ، اجماع عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بر همین است و اجماع آنان حجت است ، بدلیل اینکه آنجناب فرمود : من میان شما دو چیز نفیس باقی میگذارم که اگر بآنها چنگ زنید هرگز گمراه نشوید : کتاب خدا و عترتم یعنی اهلبیت ، و شاهد دیگر (بر اینکه مراد از آیه سابق ظهور حضرت مهدى است) اینکه استقرار بدون مزاحم در روی زمین (که آیه وعده میدهد) تا کنون اتفاق نیفتاده پس باید در آینده منتظرش بود زیرا خداوند خلف وعده نمیکند کلام طبرسى پایان یافت .

اینجا اجماع بر رجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام را صریح تر بیان کرده ، و مطلب با توجه بضمیرهای جمع در آیه و کلام طبرسى ، و بلفظ : « استخلاف

الطبرسی ، ومن لفظ الاستخلاف والتعمین وزوال الخوف والعبادة ، وما هو معلوم من وجوب الحمل علی التقية ، ولو حملناه علی مجرد خروج المهدي علیه السلام لزم حمل الجميع علی المجاز والتأویل البعيد من غیر ضرور و قولاً قرینة ولما صدقت المشابهة بین الاستخلافین و کیف يشبه ملك الميت الذي ملك واحد من أولاد اولاده بملك سليمان ؛ علی انه لو كان مراده تمکین أهل البيت مجازاً بمعنی خروج المهدي من غیر رجعتهم لما كان لتخصیص الاجماع بالعترة وجه ، لان ذلك اجماع من جميع الامة وهو ظاهر ، والاحادیث الصریحة الآتية لاتبقى معها شك .

وقد قال الشيخ الجلیل رئیس المحدثین عمدة الاخبارین أبو جعفر ابن بابویه فی کتاب الاعتقادات : «باب الاعتقاد فی الرجعة» ، قال الشيخ أبو جعفر : اعتقادنا

تمکین ؛ زوال خوف ، وعبادت ، معلوم میشود زیرا نتیجه میدهد که : دو زمین جانشین و مستقر شوند ، ترس و بیسی نداشته باشند و عبادت خدا کنند و نیز معلوم است که روایات مخالف باید بر تقیه حمل شود و اگر این مطالب را بر مجرد خروج حضرت مهدي (بدون رجعت) تطبیق کنیم حمل بر مجاز و تأویل بعید بدون ضرورت و شاهد لازم آید ، و شباهت بین دو جانشین (یعنی جانشینی پیشینیان و جانشینی پیغمبر و اله) راست نیاید چون آیه وعده میدهد که پیغمبر و اله را - که پیشوای مؤمنان اند - دو زمین جانشین کنند چنانکه اسلافشان را جانشین کرد و لابد باید بین این دو امر شباهت باشد و اگر در این امت تنها امام زمان ظاهر شود بین این دو جانشینی شباهتی نباشد (چگونه سلطنت کسی که از دنیا رفته (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله) و یکی از نواده هایش سلطنت میکند بسلطنت سلیمان میماند ، و اگر مراد طبرسی که دعوی اجماع میکند : تمکین و استقرار اهلیت باشد (نه پیغمبر ص) و مقصود تنها خروج حضرت مهدي باشد نه رجعت دیگران پس چرا میگوید : عترت پیغمبر (ص) بر آن اجماع دارند ، خروج حضرت مهدي که مورد اجماع همه امت است ، علاوه با ملاحظه حدیثهای صریحی که بعداً ذکر میشود جای شك نمیاند .

شیخ صدوق (ره) در کتاب اعتقادات فرماید : باب اعتقاد در رجعت ، اعتقاد ما - یعنی

يعني معشر الامامية - في الرجعة انها حق وقد قال الله تعالى : «الم تر الى الذين نخرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم » و هؤلاء كانوا سبعين ألف بيت ، فماتوا جميعاً وذكر قصتهم الى أن قال : ثم احياهم وبعثهم ورجعوا الى الدنيا ، ثم ماتوا بأجلهم وقد قال الله تعالى : « او كالذي مر على قرية وهي خاوية على عروشها قال انسى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه » فهذا مات مائة عام ثم رجع الى الدنيا وبقي فيها ثم مات بأجله و هو عزيز وروى انه ارميا ^{عليه السلام} .

وقال تعالى في قصة السبعين المختارين من قوم موسى فماتوا : « ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون » وقد قال الله تعالى لعيسى ^{عليه السلام} : « واذ تخرج الموتى باذنى » فجميع الموتى الذين احياهم الله لعيسى ^{عليه السلام} رجعوا الى الدنيا و

امامية - در باره رجعت اين است كه آن برحق است ، خداوند فرمايد : «مگر قصه آنها كه هزارها بودند و از ترس مرگ از ديار خود بيرون رفتند ندانستی ، كه خدا بآنها فرمود : بپريد ، آنگاه زنده شان كرد ، سوره بقره آيه ۲۴۳ » اينها هفتاد هزار خانوار بودند همه مردند - سپس قصه آنان را شرح میدهد تا آنجا كه مى فرمايد : - آنگاه زنده شان كرد و بدنيا برگشتند ، و بعد بمرگ طبيعى مردند .

و نیز خدا فرمايد : « يا مثل آن كه بدهكده اى گذشت كه همه سقفهايش روى هم ريخته بود ، گفت : چگونه خدا اهل اينجارا پس از مرگ زنده ميكند ؟ ! خدا وى را يك صد سال ميراند ، سپس زنده اش كرد ، سوره بقره آيه ۲۵۹ » پس اين شخص كه عزيز و بروايتى از ميا عليه السلام بود يكصد سال مرده بود ، سپس بدنيا برگشت و مدتى مانند بمرگ خود مرد .

و نیز خداوند در قصه آن هفتاد نفر انتخابى قوم موسى مي فرمايد : « سپس بعد از مرگ شمارا زنده كرديم شايد شكر كنيد ، بقره ، ۵۵ » و نیز بحضرت عيسى مي فرمايد : « آن دم كه باذن من مرد گان زنده مي گردى ، مانده ، ۱۱۰ » همه مرد گاني كه حضرت مسيح زنده

بقوا فیها ، ثم ماتوا بأجالهم و أصحاب الکهف لبثوا فی کهفهم ثلاثاً مئة سنین و ازدادوا تسعاً ثم بعثهم الله فرجموا الی الدنیا ، وقصتهم معروفة .

فان قال قائل : «وتحسبهم أيقاظاً وهم رقود» ؟ .

فیلله انهم كانوا موتی وقد قال الله « من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون » وان كانوا قالوا ذلك لغانهم كانوا موتی ومثل هذا کثیر .

فقد صحّ ان الرجعة كانت فی الامم السالفة ، و قد قال النبی ﷺ : « یكون فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذوا النعل بالنعل ، و القذة بالقذة » ، فیحجب علی هذا الاصل أن یكون فی هذه الامة رجعة ، وقد نقل مخالفونا انه اذا خرج المهدی ﷺ نزل عیسی بن مریم فصلی خلفه ، و نزوله و رجوعه الی الدنیا بعد موته لان الله تعالى قال : « انی متوفیک ورافعک الی » و قال الله عزوجل : « و یوم

کرد بدنیا برگشتند و مدتی مانندند ، سپس بمرگ خود مردند ، و نیز اصحاب کهف سیمصد و نه سال درغار مانندند ، آنگاه بدنیا برگشتند ، که قصه شان معروف است ، اگر گویند : (اینها نمرده بودند ، خواب بودند ، زیرا) خدا میفرماید : « گمان میکنی بیدارند در صورتی که خواب اند » جواب گوئیم خداوند درباره مردگان هم میفرماید : « گویند که ما را از خوابگاه خویش برانگیخت ؟ ! این همان است که خدای رحمان وعده داد ، و پیمبران راست گفتند ، سوره یس ، آیه ۲۵ پس اینها با اینکه قطعاً مرده بودند قبر را خوابگاه گفتند ، و امثال این تعبیرات فراوان است .

پس رجعت در امتهای سابق بثبوت رسید ، و پیغمبر (ص) هم که فرماید : هر چه در امتهای سابق واقع شده بدون کم و کاست در این امت هم واقع شود ، پس باید رجعت نیز در اینها انجام گیرد ؛ سنیا هم روایت میکنند که : چون حضرت مهدی (ع) ظهور کند ، عیسی بن مریم نازل شود و پشت سرش نماز گذارد ، و باز گشت او بدنیا هم پس از مرگ خواهد بود زیرا خداوند میفرماید : « من ترابری میگیرم و بسوی خویش بالا میبرم سوره آل عمران آیه ۵۵ » (شاید مرحوم صدوق در مقام نقل کلمات سنیا و استدلال

نحشر من كل امة فوجاً ، فالיום الذي يحشر فيه الجميع غير اليوم الذي يحشر فيه وقال تعالى : « واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً » وذلك في الرجعة لانه عقبه بقوله : « ليبين لهم الذي اختلفوا فيه » و التبين انما يكون في الدنيا لا في القيامة ، و ساجده كتاباً في الرجعة اذ ذكر فيه كيفيتها ، والادلة على صحة كونها ان شاء الله تعالى ، و القول بالتناسخ باطل ؛ و من قال بالتناسخ فهو كافر ، لان التناسخ ابطال الجنة و النار « انتهى كلام ابن بابويه » .

وقد صرح في أول الكتاب بان ما فيه اعتقاد الامامية ، وذكره في أول باب وأحال الباقي عليه ، وهذا يدل على الاجماع من جميع الشيعة ، و مما يدل على ثبوت الاجماع اتفاقهم على رواية أحاديث الرجعة حتي انه

بمبتای آنها چنین فرموده ؛ و گرنه جای شک نیست که حضرت عیسی زنده است و از روایات و آیات قرآن هم استفاده میشود که زنده با آسمان عروج کرد ، آیه مذکور هم معنایش همین است که در ترجمه ذکر شد و ابداً دلالت بر مرگ وی ندارد و تحقیق مطلب در جای خود شده).

و نیز خداوند فرماید : « روزی که اذهر گروهی دسته ای را معشور کنیم سوره نعل ؛ آیه ۸۳ » و البته روزی که همه زنده شوند غیر از روزی است که دسته ای زنده شوند ، و نیز فرماید : « بعد از قسم خوردن قسمهای مؤکد که هر که ببرد خدا زنده اش نمیکند ، چرا وعده ای است که بر او ثابت است ، سوره نعل ، آیه ۳۸ » این آیه مربوط بر رجعت است چون پشت سرش میفرماید : « تا آنچه در آن اختلاف کردند بر ایشان بیان کند » و بیان در دنیا است نه در قیامت ، و بزودی کتابی در خصوص رجعت بنویسم که چگونگی و دلیلهای صحت آنرا تفصیل دهم ، و عقیده تناسخ (که روح بشر بعد از مرگ در قالب یکی دیگر از موجودات این عالم میرود) باطل و معتقدش کافر است ، زیرا تناسخ بهشت و دوزخ را باطل میکند . پایان کلام صدوق دره ، در اول کتاب نامبرده هم تصریح میکند که آنچه در آن می نویسد اعتقاد همه امامیه است پس مطلبی که میفرماید مورد اتفاق همه شیعیان است . و از جمله ادله ثبوت اجماع این است که همه شیعه متفقاً حدیثهای رجعت را نقل میکنند

لایکاد یخلو منها کتاب من کتب الشیعة ، ولاتراهم یضعفون حدیثاً واحداً منها ، ولا یتعرضون لتأویل شیء منها ، فعلم انهم یعتقدون مضمونها لانهم یضعفون کل حدیث یخالف اعتقادهم ، أو یصرحون بتأویله و صرفه عن ظاهره ، و هذا معلوم بالتتابع لکتابهم .

وقد استدلل الشیخ فی التبیان علی ما نقل عنه علی صحة اعتقاد الرجعة وقد ألف بعض المتأخرین وهو الحسن بن سلیمان بن خالد القمی رسالة فی ذلك وقال فیها ما هذا لفظه : الرجعة مما أجمع علیه علما وناهل جمیع الامامیة وقد نقل الاجماع منهم علی هذه المسئلة الشیخ المفید والسید المرتضی و غیرهما « انتهى » وقال صاحب کتاب صراط المستقیم کلاماً طویلاً فی الرجعة ظاهره نقل الاجماع ایضاً ، ویأتی فی محله انشاء الله ، وعادته أن یبالغ فی ذکر الخلاف ، ولم ینقل هنا خلافاً اصلاً ؛ ویأتی ما یؤید ثبوت الاجماع هنا ایضاً ان شاء الله تعالی . ومما یدل علی ذلك ایضاً کثرة النصوص الصریحة الموجودة فی الکتب الاربعة

بطوری که هیچیک از کتبشان از آنها خالی نیست ، نه هیچکدام را ضعیف می شمارند ، نه تأویل میکنند ، پس معلوم میشود بعضون آنها معتقدند ، چون هر حدیثی مخالف عقیده شان باشد یا ضعیف می شمارند یا صریحاً تأویلش کرده ، در ظاهرش تصرف میکنند چنانکه بگردش در کتابهایشان معلوم میشود .

از شیخ طوسی نقل است که در کتاب تبیان استدلالهای برای اثبات رجعت میکند و یکی از علمای اخیر یعنی حسن بن سلیمان بن خالد قمی در این باره کتاب مستقلی نوشته ، در آنجا چنین میگوید : مسأله رجعت از چیزهایی است که علمای ما بلکه همه امامیه بر آن متفق اند ، چنانکه شیخ مفید سیمرغ رضی و دیگران هم دعوی اجماع میکنند .

صاحب کتاب صراط المستقیم در رجعت بعضی طولانی دارد که در جای خود بیاید ، و از کلماتش ادعای اجماع استفاده میشود ، و با اینکه عادتش مبالغه در ذکر خلاف است اینجا اصلاً اختلافی نقل نمیکند ، و مادر جانی که مطالب او را نقل میکنیم شاهد ثبوت اجماع را بیان خواهیم کرد .

و باز از جمله نشانه های اجماع : بسیاری حدیثهای صریحی است که در چهار کتاب و

وغيرها من الكتب المعتمدة المذكورة سابقاً، فان ذلك يدل على وجود هذه الاحاديث بل الاحاديث الكثيرة التي تزيد على هذا القدر في الاصول الاربعمئة التي اُجمع الامامية على صحتها، وعرضوها على أهل العصمة (ص)، فأمرُوا بالعمل بها ووجود حديث واحد في تلك الاصول يدل على ان هذا المعنى مجمع على صحته وثبوت نقله، لدخوله في المجمع عليه.

ومما يدل على الاجماع على صحة النقل ايضاً هنا ان كثرة الجماعة الذين اجتمعت العصاة على تصحيح ما يصح عنهم وأقرّوا لهم بالعلم والفقه وهم ثمانية عشر بل أكثر، قد رووا أحاديث الرجعة فظهر الاجماع على الثبوت و صحة الروايات.

ومما يدل على الاجماع ايضاً ما أشار اليه الشيخ في الاستبصار من ان كل حديث لامعارض له فهو مجمع عليه وعلى صحة نقله، و معلوم ان أحاديث الرجعة لم ينقلوا لها معارضاً صريحاً على ما يظهر.

سائر كتابهای معتبری که قبلاً اشاره شد ثبت است، که این خود دلیل بر وجود این حدیثها - بلکه حدیثهای بیش از این - در آن چهارصد اصل معروف است که همه امامیه برصحتش متفق اند، و آنها را بر عرض ائمه علیهم السلام رسانده اند، و دستور داده اند بآنها عمل کنند، در صورتی که بودن يك حدیث در این اصلها دلیل است که صحتش اجماعی و نقلش ثابت است چون وقتی همه کتاب مورد اجماع و صحیح باشد البته هر يك از احادیث آنهم چنین خواهد بود.

و باز از نشانه های اجماع بر صحت نقل این حدیثها این است که : آن هیچده نفر یا بیشتری که علماء بر صحت حدیثی که نسبتش بآنان ثابت شود متفق اند، و بدانش و فقه آنها اقرار دارند، همه حدیثهای رجعت را روایت میکنند، پس معلوم میشود مطلب اجماعی و این حدیثها صحیح است.

و نیز از نشانه های اجماع این است که مرحوم شیخ طبرسی در کتاب استبصار میفرماید هر حدیثی که معارض ندارد، مضمونش؛ و صحت نقلش اجماعی است. حدیثهای رجعت هم که معارض صریحی ندارد پس صحتش اتفاقی است.

ومما يدل علی ذلك كثرة المصنفين الذين رووا احاديث الرجعة في مصنفات خاصة بها أو شاملة لها؛ وقد عرفت من أسماء الكتب التي نقلنا منها ما يزيد علی سبعين كتاباً قد صنفها عظماء علماء الامامية، كثرة الاسلام الكليني، ورئيس المحدثين ابن بابويه، ورئيس الطائفة أبي جعفر الطوسي، والسيد المرتضى، والنجاشي، والكشي، والعياشي، وعلي بن ابراهيم، وسليم الهلالي، والشيخ المفيد، والكراچكي، والنعماني، والصغار، وسعد بن عبد الله، وابن قولويه، وعلي بن عبد الحميد، والسيد علي بن طاوس وولده، وعبد بن علي بن ابراهيم، وسعد بن هبة الله الراوندي، وفرات بن ابراهيم واليساري وأبي علي الطبرسي وولده، وأبي منصور الطبرسي، وابراهيم بن محمد الثقفي، ومحمد بن عباس بن مروان، والبرقي، وابن شهر آشوب، والحسن بن سليمان، والقطب الراوندي، والعلامة، وعلي بن عبد الكريم، وأحمد بن داود، والحسن بن علي بن أبي حمزة، والشهيد الاول، والشهيد الثاني، والحسين بن حمدان، والحسن بن محمد بن جمهور، والحسن بن محبوب، وجعفر بن محمد بن مالك، وظهير بن عبد الله، وشاذان بن جبرئيل، وأبي علي الطوسي، وميرزا محمد

وباز از نشانه های اجماع این است که عده زیادی از مصنفین احادیث رجعت را در کتاب های مختص باین موضوع یاد در ضمن مطالب دیگر نقل میکنند که نام بیش از هفتاد کتاب آنها سابقاً ذکر شد؛ و اینها را بزرگان علمای شیعه مانند: ثقة الاسلام کلینی، ابن بابویه - رئیس اهل حدیث - شیخ طوسی - رئیس طائفة امامیه - سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، علی بن ابراهیم؛ سلیم بن قیس، شیخ مفید، کراچکی، نعمانی؛ صفار؛ سعد بن عبد الله، ابن قولويه، علی بن عبد الحميد، ابن طاوس، پسرش، محمد بن علی بن ابراهیم، سعد بن هبة الله راوندي، فرات بن ابراهیم، یساری، ابو علی طبرسی، پسرش؛ ابو منصور طبرسی؛ ابراهیم بن محمد تقی، محمد بن عباس بن مروان، برقی؛ ابن شهر آشوب، حسن بن سلیمان، قطب راوندي؛ علامه، علی بن عبد الکريم، احمد بن داود، حسن بن علی بن أبي حمزة، شهيد اول؛ شهيد ثاني، حسین بن حمدان، حسن بن محمد بن جمهور؛ حسن بن محبوب جعفر بن محمد بن مالك، ظهير بن عبد الله، شاذان بن جبرئيل، ابو علی طوسی، میرزا محمد

الاسترا بادی ، و محمد بن علی الخراز القمی ، و علی بن عیسی الاربلی ، و عبد الله بن جعفر الحمیری ، و الحافظ رجب البرسی ، و علی بن یونس العاملی ، و الحسن بن محمد الدیلمی ، و السید الرضی و غیرهم فقد صرحوا بصحة الرجعة و نقلوا أحاديثها كما ستعرفه ان شاء الله تعالى ، و قد نقل جماعة منهم الاجماع على ذلك ولم يظهر مخالف و تقدم بعض عباراتهم .

و قد قال الشيخ المفيد في أجوبة المسائل العكبرية حين سئل عن قوله تعالى «انا لننصر رسلسنا و الذين آمنوا في الحياة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد» فأجاب بوجوه فقال و قد قالت الامامية ان الله تعالى ينجز الوعد بالنصر للاولياء قبل الاخرة عند قيام القائم و الكرة التي وعد بها المؤمنون في العاقبة .

و روى المفيد في كتاب الفصول عن الحارث بن عبدالله انه قال : كنت جالسا في مجلس المنصور و هو بالجر الاكبر و سوار القاضي عنده ، و السید الحمیری يشهده :

ترجمه کتب و احادیث

استرا بادی ، محمد بن علی خراز قمی ، اربلی ، حمیری ، حافظ رجب برسی ؛ علی بن یونس عاملی ، دیلمی ، سید رضی ، و دیگران مینویسند و همه بصحت رجعت تصریح دارند و - چنانکه خواهد آمد - حدیثهای رجعت را نقل میکنند بعضی هم نقل اجماع میکنند ، مخالفی نیز پیدا نشده و قسمتی از عبارات آنها قبلا گذشت .

شیخ مفید در جواب مسئله هائی - که از دهکده کنار دجله بنام عکبر ابر سیده بودند درباره سؤالی راجع باین آیه : «ما یبیران خود» و کسانی را که ایمان آورده اند در این دنیای دنیا و روزی که گواهان بر خیزند باری میکنیم سورة مؤمن. آیه ۵۱ - چند جواب میدهد از جمله میفرماید : امامیه معتقدند که خداوند تعالی بانصرت دوستان خود ، پیش از آخرت هنگام قیام حضرت قائم ، و در آن رجعتی که راجع باخر کار بمؤمنین وعده داده ، بوعده خویش وفا میکند .

و نیز مرحوم مفید در کتاب فصول از حارث بن عبدالله نقل میکند گفت : در کنار جر بزرگ در مجلس منصور نشسته بودم ، «سوار» قاضی هم آنجا بود ؛ سید حمیری این اشعار را خواند : «ترجیه اشعار» :

ان الاله الذی لاشیء الا یشهد
 أنا کم الله ملکا لا زوال له
 أنا کم الملك للدنیا وللدین
 حتی یقاد الیکم صاحب الصین
 وصاحب الهند مأخوذ برمتہ
 حتی أتى علی القصيدة والعنصور مسرور ، فقال سوار : ان هذا یعطیک
 بلسانه ماليس فی قلبه ، الی أن قال : وانه لیقول بالرجعة ویتناول الشیخین بالسب
 والوقیعة ، فقال السید : اما قوله : انی اقول بالرجعة فانی اقول بذلك علی ما قال الله
 تعالی : «و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون» و قال فی
 موضع آخر : «وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً» فعلمنا ان هاهنا حشرین أحدهما عام
 والآخر خاص و قال سبحانه : «ربنا أمتنا الاثنین و أحيیتنا اثنین فاعترفنا بذنوبنا»
 و قال تعالی : «فأما لله مائة عام ثم بعثه» و قال تعالی : «الم تر الی الذین خرجوا
 من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» فهذا کتاب الله و قد

آن خدائی که هر چیزی را میبندد شما را سلطنت دنیا و دین عطا کرد
 سلطنتی که زوال ندارد ! پادشاه چین را بسویان میکشند

سلطان هند در قبضه شما است رئیس ترکان بخوادی در زندانان بسر میبرد
 قصیده را با آخر رساند منصور باسرت گوش میداد «سوار» گفت : این مرد چا پلوسی
 میکند ، زبان و دلش در مدح شما موافق نیست بر جهت معتقد است عمرو ابوبکر
 را دشنام میدهد ، و بیدی یاد میکند ، سید جواب داد : اما رجعت آری من بآن عقیده مندم
 و از قرآن و سنت دلیل دارم : خدا میفرماید : «روزی که از هر جمعی دسته ای از آنها را
 که آیات ما را دروغ بنهاند محشور کنیم ، و باز داشت شوند ، سوره نمل : آیه ۸۳» و جای
 دیگر فرماید : «آنان را محشور کنیم و احدی را و انگذاریم ، کهف ، ۴۷» پس معلوم میشود
 دو حشر در کار است یکی عمومی دیگری خصوصی و نیز فرماید «پروردگارا دو بار میرانندی
 و دو بار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر : ۱۱» و نیز فرماید : «آن
 گاه وی را صد سال میراند ، سپس زنده اش کرد بقره ۲۵۹» و باز میفرماید : «مگر قصه
 آنها ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از دیار خود بیرون شدند ، آنگاه خداوند
 فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد ، بقره ۲۴۳» این از قرآن ، و اما سنت : پیغمبر (ص) فرماید :

قال رسول الله ﷺ : يحشر المتكبرون في صورة الذر يوم القيمة .

وقال ﷺ : لم يجر في بني اسرائيل شيء الا ويكون في امتي مثله حتى الخسف والمسح والقذف .

وقال حذيفة : ما أبعد أن يمسح الله كثيراً من هذه الامة قرده وخنازير فالرجعة التي أذهب اليها ما نطق به القرآن وجاءت به السنة ، و اني لا اعتقد ان الله يرد هذا يعني سواراً الى الدنيا كلباً أو قردهاً أو خنزيراً أو ذرة ، فانه والله متكبر متجبر كافر ، فضحك المنصور وانشأ السيد يقول :

جائيت سواراً بشأمله عند الامام الحاكم العادل

الى آخر الايات .

وقال المفيد ايضاً في الكتاب المذكور سأل بعض المعتزلة شيخاً من أصحاب الامامية وانا حاضر في مجلس فيهم جماعة كثير من أهل النظر والمتفقه فقال :

اذا كان من قولك ان الله يرد الاموات الى دار الدنيا قبل الآخرة عند القائم ليشفى

المتكبرين

روز قيامت متكبران بصورت مودچه محشود شوند .

ونیز فرماید : هیچ چیز در بنی اسرائیل واقع نشد مگر اینکه نظیرس در امت من هم واقع شود حتی خسف (بزمین فرو رفتن) و مسخ (بصورت حیوانی تبدیل شدن) و قلف (که ظاهر امراد سنگ بلایند است) و حذیفه گوید : من بعید نمیدانم که خدا بسیاری از این امت را بصورت میمون و خوک کند .

پس رجعتی که من معتقدم قرآن و سنت تصدیق میکند ، و من عقیده دارم که خدا این «سوار» را بصورت سگ یا میمون ، یا خوک یا مودچه بدنیا بر میگرداند ، زیرا این خدا قسم متکبر و سرکش و کافر است ، منصور خندید و سید این اشعار را خواند :

«ترجمه شعر» در حضور امام خاکن عادل برابر سوار طرف چپ زانو زدم تا آخر اشعار

ونیز شیخ مفید در همان کتاب فرماید : در مجلسی بودم که عده زیادی از محققین و فقهاء حضور داشتند یکی از معتزلیها (فرقه ای از سنیان) از شیعی امامی مذهب پرسید : بنابر اعتقاد شما که : پیش از قیامت هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند برای شفای دل مؤمنین

المؤمنین كما زعمتم من الکافرين ، و ينتقم لهم منهم كما فعل من بنی اسرائیل ، حیث يتعلقون بقوله تعالى «ثم رددنا لکم الکرّة علیهم» فما الذی یؤمنک أن یتوب یریدو شمرو ابن ملجم ویرجموا عن کفرهم ، فیجب علیک ولایتهم والقطع بالثواب لهم ، وهذا خلاف مذهب الشیعة ؟ فقال الشیخ المسئول عنه : القول بالرجعة انما قلته من طریق التوفیف ، وليس للنظر فیہ مجال ، وانا لأجیب عن هذا السؤال لانه لانصّ عندی فیہ ، ولا یجوز لی ان أتکلف من غیر جهة النص الجواب ، فشنع السائل وجماعة من المعتزلة علیه بالمجزو الانقطاع .

قال الشیخ أیداه الله : فأقول انا انّ من هذا السؤال جوابین أحدهما : ان العقل لا یمنع من وقوع الايمان ممن ذکره السائل ، لانه یكون انذاك قادراً علیه ومتمکناً منه ، لكن السمع الوارد عن ائمة الهدی بالقطع علیهم بالخلود فی النار ، والتدین بلعنهم والبراءة منهم الی آخر الزمان منع من الشک فی حالهم ، وأوجب القطع علی سوء اختیارهم ، فخرجوا فی هذا الباب مخرجی فرعون وهامان وقارون ، ومخرجی من

وانتقام از کفاد مردگان را زنده میکند چنانکه در بنی اسرائیل زنده کرد ، و باین آیه استشهاد میکنید : «سبس برضه آنها دولت بشما دادیم ، بنی اسرائیل آیه ۶۷» پس ممکن است یریدو شمرو و ابن ملجم از کفر خویش باز کردند ، در این صورت تو باید با آنها طرح دوستی افکنی و مطمئن باشی که خداوند تو ایشان میدهد باینکه این خلاف مذهب شیعه است ؟ شیخ گفت : رجعت از مسائل دینی محض است و بدلیل عقلی ثابت نشده تا قابل بحث و تحقیق باشد ، و من چون حدیثی در موضوع این سؤال در دست ندارم از پیش خود نمیتوانم پاسخی بدهم ، شخص سائل و جمعی از معتزلیان شیخ را که در جواب ماند ملاحت کردند . بنظر من این پرسش دو جواب دارد :

اول اینکه گرچه عقلاً ممکن است نامبردگان ایمان آرند ، چون قدرت بر ایمان پیدا میکنند ، اما شرعاً ممکن نیست ، زیرا روایاتی از ائمه علیهم السلام رسیده که اینها همیشه در آتش اند ، و تا آخر الزمان مردم موظف اند لعنتشان کنند ، و از آنان بیزارى جویند ، بحکم این روایات بدون شک باید مطمئن بود که اینها ایمان نیارند ، چنانکه در حال فرعون وهامان وقارون و سایر اشخاصی که خداوند وعده آتش هیشکی بآنها

قطع الله على خلوده في النار ، ودلّ القطع على انهم لا يختارون الايمان ممن قال الله
 « ولو أننا نزلنا اليهم الملائكة وكنهم الموتى وحشرنا عليهم كل شيء قبلا
 ما كانوا ليؤمنوا الا أن يشاء الله » يريد الآن يلجئهم الله ، والذين قال الله تعالى
 فيهم : « ولو أسمعهم لتولّوا وهم معرضون » وقال تعالى لابليس « لا ملأ جهم منك
 وممن تبعك منهم أجمعين » وقال « وان عليك لعنتي الى يوم الدين » وقال « ولورد العادوا
 لعابهم » وقال : « سيصلى ناراً ذات لهب » فقطع عليه بالنار وامن من انتقاله
 الى ما يوجب له الثواب واذا كان الامر على ما وصفناه بطل ما يتوهموه « والجواب
 الآخر » ان الله سبحانه اذ ارد الكافرين الى الرجعة لينتقم منهم لم يقبل لهم توبة و
 جروا في ذلك مجرى فرعون لما أدركه الفرق قال : « آمنت انه لا اله الا الذي
 آمنت به بنو اسرائيل وانا من المسلمين » قال سبحانه له « آلآن وقد عصيت قبل و

داده و خبر داده كه ايمان نيا آورند ، نبايد شك كرد ، چون در قرآن (نسبت بعهده ای) می
 فرماید : « اگر ما فرشتگان را بوسی آنها فرستیم ، و مردگان با آنان سخن گویند ، و هر
 چیزی دادسته دسته بر آنها بفرستیم ايمان نيارند مگر اينكه خدا بخواهد - يعنى مگر
 اينكه خدا مجبورشان كند - انعام : ۱۱۱ » و نیز (درباره عدو دیگر) میفرماید : « و اگر
 (گوش دل) آنها را شنوایم می کرد بحال اعراض پشت میکردند . انفال : ۲۳) و شیطان
 میفرماید : « جهنم را از وجود تو و از همه پیروانت از بنی آدم بر کنم من ۸۵ » و نیز فرماید
 « لعنت من تادو قیامت بر تو باد من : ۲۸ » و فرماید : « اگر هم (بدنیا) برگردند بساز
 بکارهای حرام میگردانند انعام : ۲۸ » و (راجع بابولهب) فرماید : « بزودی در آتش شعله
 وری داخل شود لهب : ۳ » وی را جزماً از اهل آتش شمرده و اطمینان داده كه براخيبر باز
 نیگردد ، بنابراین پندار معترض باطل میشود .

جواب دوم اينكه خدا توبه كفاري را كه براي انتقام در رجعت باز ميگرداند قبول
 نفرماید چنانكه توبه فرعون داد بحال غرق پذيرفت كه « گفت ايمان آوردم كه جز خدائي
 كه بنی اسرائيل بوی ايمان آورده اند خدائي نيست و من از مسلمينم - خداوند فرمود : -
 اينك : ۱ » با اينكه پيش از اين نافرمانی كردی و جزء مفسده جويان بودی ؟ سورة يونس

کنت من المفسدين « فرد الله عليه ايمانه ولم ينفعه في تلك الحال ندمه و اقلاعه و كاهل الاخرة الذين لا يقبل الله لهم توبة ولا ينفعهم ندم لانهم كالملاحين الى ذلك الفعل ولان الحكم تمنع من قبول التوبة ابدأ وتوجب اختصاصها ببعض الاوقات و هذا هو الجواب الصحيح على مذهب الامامية وقد جاءت به آثار متظافرة عن آل عهد فيروى عنهم في قوله تعالى : « يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيراً قل انتظروا انا منتظرون » فقالوا ان هذه الآية هي القائم فاذا ظهر لم تقبل توبة المخالف و هذا يبطل ما اعتمده السائل .

فان قيل فيكون الله قد اغرى عباده بالعصيان و اباحهم الهرج والمرج و

۹۰، ۹۱ خداوند ایمان وی را رد کرد ، و پشیمانی آنوقت سودش نبخشید ، همانطور که توبه کفار در آخرت مقبول نشود ، و پشیمانیشان سود ندمد ، زیرا شبه توبه اضطراری است و از روی میل و اختیار نیست علاوه حکیم که (برای مجرم) صادر شد برای همیشه مانع قبول توبه است و جواب صحیح موافق مذهب امامیه همین است ، روایتهای زیادی هم باین مضمون از آل محمد (ص) وارد شده ، چنانکه در تفسیر این آیه : « روزی که بعضی از نشانه های پروردگارت بیاید آنکس که قبلاً ایمان نیاورده ، یا در ایمانش خبری بدست نیآورده دیگر ایمانش سود ندهد بگو منتظر باشید ما هم منتظریم انعام ، ۱۵۸ » از ائمه نقل میکنند که مراد از این نشانه : حضرت قائم است ، که چون ظاهر شود توبه مخالف قبول نشود ، و با این بیان بطلان مبنای اعتراض روشن شود .

(بعضی دیگر از آیات قرآن هم همین معنی را تأیید میکند ، مثل این آیه : چون عذاب ما بدیدند گفتند : بخدای بگانه ایمان آوردیم و بآنچه شریک وی قرار داده بودیم کافر شدیم ، ولی هنگامی که عذاب ما را دیدند ایمان آورد نشان سودی نداد ، این روش خدا است که درباره بندگانش جاری بوده ، و آنجا کافران زیان کرده اند سوره مؤمن آیه ۸۴ ۸۵ این آیه بطور واضح میگوید : روش خدائی این است که ایمان وقت گرفتاری بعذاب خدا نتیجه بخش نیست . مترجم) .

« اگر گویند » : بنابراین خداوند بندگان را بمعصیت واداشته ، هرج و مرج و طغیان

الطغيان ، لانهم اذا كانوا يقدرّون على الكفر وأنواع الضلال وقد يتسوامن قبول التوبة ، لم يدعهم داع الى الكفّ عما في طباعهم ، ولا انزجروا عن فعل قبيح ، ومن وصف الله باغراء خلقه بالمعاصي فقد اعظم الفرية عليه .

قيل لهم : ليس الامر على ما ظننتموه ، وذلك ان الدواعي لهم الي المعاصي تكون مرتفعة اذ ذاك ، لانهم علموا بما سلف لهم من العذاب الى وقت الرجعة ، على خلاف ائمتهم ، ويعلمون في الحال انهم معذبون على ما سبق لهم من العصيان ، وانهم ان راموا فعل قبيح تزايد عليهم العقاب في الحال ، وان لزمننا هذا السؤال لزم جميع أهل الاسلام مثله في أهل الآخرة ، وابطال توبتهم ، فما أجابوا به فهو جوابنا .

فان قيل : على الجواب الاول كيف يتوهم من القوم الاقامة على العناد ، و قد عاينوا العقاب في القبور وحل بهم عند الرجعة العذاب ، وكيف يصح أن تدعوهم الدواعي الى ذلك ؟ .



را دوا دانسته ذبرا وقتی که عده ای از قبول توبه ناامید شوند و قدرت بر هر گونه کفر و انحرافی هم داشتند دیگر چیزی از طبع سرکش و کارهای زشتشان جلو گیری نمیکند ، و البته هر کس بخدا نسبت دهد که بندگان را بمعصیت و امیدارد تهمت بزرگی زده .

«جواب گوئیم» : مطلب این طور نیست که شما پنداشتید ، چون این عده تا موقع رجعت عذابهایی را که در اثر مخالفت با ائمه دچار شده اند فهمیده اند و خبر دارند که گناهان سابق چه عذابهایی برایشان انداخته و هر چه بیشتر گناه کنند عذابشان سخت تر خواهد شد و اگر این اعتراض بما وارد باشد نظیر این - راجع بقبول نشدن توبه کافران در آخرت - بهمه مسلمانان وارد است هر چه دیگران - در آنجا - جواب دادند ما هم اینچنین جواب میدهیم .

«اگر گویند» بنابر جواب اول چگونه ممکن است اشخاصی که در قبر کیفر کار بدیدند و در رجعت عذاب حق چشیدند باز بر سختی خود ادامه دهند و داعی کفر و دشمنی با اهل حق در وجودشان باشد ؟

قيل : یصح ذلك لان جميع ما عهدتموه لا يمنع من دخول الشبهة عليهم في استحسان الخلاف ، لانهم یظنون انهم انما بعثوا بعد الموت تكريماً لهم و لیلوا الدنيا كما كانوا یظنون ، و اذا حل بهم العقاب توهموا قبل مفارقة ارواحهم أجسادهم ان هذا ليس على سبيل الاستحقاق ، و انه من الله تعالى كما حل بالانبياء ، و لأصحاب هذا الجواب ان یقولوا : ليس ما ذكرناه بأعجب من أمر قوم موسى و عبادتهم المجل ، و قد شاهدوا منه الايات و عاينوا ما حل بفرعون و ملائته من العذاب على الخلاف ، و لأبأعجب من اقامة أهل الشرك على خلاف رسول الله ﷺ و هم یعلمون عجزهم عن مثل ما أتى به من القرآن ، و یشهدون معجزاته و آیاته و یجدون وقوع ما یخبر به على حقایقه ، من قوله « سیهزم الجمع و یولتون الدبر » و قوله : « لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین » و قوله : « غلبت الروم فی أدنى الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون » و غیر ذلك ، و ما حل بهم من العذاب بسیفه ، و هلاك من

« جواب گوئیم : ابن مائمی ندارد ، چون این جهانی که گفتید هیچیک از ورودشبهه در دل اینها و خوش داشتن مخالفت خدا جل و کبری نیکنند ، زیرا ممکن است گمان کنند بعد از مرگ زنده شده اند تا باز زوهای سابق برسند و زمام امور را بدست گیرند و عذابهای خدا را کیفر عمل ندانند بلکه خیال کنند نظیر مصیبتهایی است که بر پیمبران وارد می شد این مطلب از گوساله پرستی قوم موسی عجیب تر نیست که با دیدن معجزات موسی و گرفتاری فرعون و یارانش بعد از خدا باز از خدای موسی دست برداشتند .

و نیز از مخالفت مشرکان باینفبر (ص) عجب تر نیست ، که فهمیدند با قرآن تاب مقاومت ندارند ، معجزات دیگر روی دادیدند ، صحت خبرهای غیبی او را یافتند دیدند (راجع بکفار مکه از زبان قرآن) فرمود : « بزودی این گروه شکست میخورند و بجنگ پشت میکنند » و شد ، بمسلمین وعده داد : « بخواست خدا این وارد مسجد الحرام شوید » و شدند در باره رومیان فرمود : « رومیان در نزدیک این سرزمین مغلوب گشتند و باز پس از شکست غالب میشوند روم ۱ - ۲ » و شدند ، اخبار غیبی دیگر را دیدند عذاب شمشیرش را پوشیدند

توعده بالهلاك هذا ، و فيمن اظهر الايمان به المتناقضون ينصافون في خلافه السي
 أهل الشرك .

على ان هذا السؤال لا يسوغ لاصحاب المعارف من المعتزلة لانهم يزعمون ان
 اكثر المخالفين على الانبياء كانوا من أهل العناد ، وان جمهور الذين يظهرون الجهل
 بالله تعالى يعرفونه على الحقيقة ، ويعرفون انبياء وصدقهم ، ولكنهم على اللجاجة
 والعناد ، فلا يمتنع أن يكون الحكم في الرجعة وأهلها على هذا الوصف ، وقد قال الله
 تعالى : «ولو ترى اذ وقفوا على النار فقالوا ياليتنا نرد و لانكذب بآياتنا و نكون
 من المؤمنين بل بدلهم ما كانوا يعقون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم
 لكاذبون » فأخبر الله سبحانه ان أهل العقاب لو ردّهم الى الدنيا لعادوا الى
 الكفر والعناد ؛ مع ما شاهدوا في القبور و في المحشر من الاهوال ، و ماذا قوا من
 أليم العذاب .



دیدند هر که را وعده هلاک داد هلاک شد با اینکه همه این اعجازها را دیدند باز جمعی
 مشرک از مخالفت وی دست نکشیدند ، و جمعی متناقض ظاهر مسلمان با مشرکان هم دست
 شدند .

علاوه معتزلیهای «اصحاب معارف» نباید چنین اعتراضی بکنند چون اینها معتقدند
 بیشتر مخالفین پیبران اهل ستیزه و دشمنی اند و همه آنها که دعوی شناختن خدا میکنند
 دروغ میگویند و اقلاً خدا را میشناسند پیبران را میشناسند درستی گفتار آنان را میدانند
 ولی از سر لجاجت و دشمنی اقرار نمیکند ، بنابر این ممکن است در رجعت هم مطلب از
 همین قرار باشد .

چنانکه خداوند (در باره دوزخیان) میفرماید : «اگر به بینی آندم که بسر دوزخ
 نگاهشان داشته اند میگویند : ابکاش (بدنیا) بر میگشیم و دیگر آیات خدا را تکذیب نمی
 کردیم و از مومنان بودیم بلکه آنچه را قبلاً مضمی میکردند بر آنان هویدا شده ، اگر
 هم باز گردند بچیزی که از آن منشان کرده اند بر گردند ، و ایشان دروغگویند سوره
 انعام آیه ۲۷ » خداوند خبر میدهد که اگر چه میاندا بدنیا بر گردانند بکفر و ستیزه باز
 کردند با اینکه در قبر و قیامت و حشر و عذابهای دردناک چشمیده اند .

وقال فی الارشاد عند علامات ظهور القائم ع : و أموات ينشرون من القبور الى الدنيا ، فيتعارفون فيها و يتزاودون .

و قال فی جواب المسائل المروية لما سئل عما يروى عن الصادق ع فی الرجعة و ما معنى قوله : ليس منا من لم يقبل بمتعتنا و يؤمن برجعتنا ، أهي حشر فی الدنيا مخصوص للمؤمن أو لغيره من الظلمة الجبارين قبل يوم القيمة ؟ فكذب الشيخ بعد الجواب عن المتعة و اما قوله : من لم يقبل برجعتنا فليس منا ، فانما أراد بذلك ما يختصه من القول به ، فی ان الله تعالى يحشر قوماً من امة محمد بعد موتهم قبل يوم القيمة و هذا مذهب يختص به آل محمد ، و القرآن شاهد به قال الله تعالى فی ذكر الحشر الاكبر يوم القيمة « و حشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً » و قال سبحانه فی حشر الرجعة قبل يوم القيمة : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا » فاخبر ان الحشر حشران عام و خاص .

وقال سبحانه مخبراً عما يحشر من الظالمين انه يقول يوم الحشر الاكبر :

در کتاب ارشاد در نشانه های ظهور حضرت قائم (ع) میفرماید : و نیز مرد گانی از قبرها بدنيا برگردند همدیگر را بشناسند ، و بدیدن یکدیگر گردند .

و در جواب مسائلی که از « مرو » پرسیده بودند ، در جواب این سؤال که : از حضرت صادق (ع) نقل است که فرمود : هر که متعه ما را نپذیرد و بر جعت ما ایمان نیاورد از ما نیست . این رجعت مربوط بدنيا است یا نه ؟ مخصوص مؤمنان است یا غیر مؤمنان از ستمگران و جباران هم زنده میشوند ؟ (در جواب این سؤال) پس از جواب راجع بمتعه هنوز نرسد اما اینکه میفرماید : هر که بر جعت ما ایمان نیاورد از ما نیست ، مراد آن رجعتی است که عقیده بآن مختص آل محمد است ، یعنی محشور شدن جمعی از امت محمد (ص) پس از مرگ پیش از قیامت و این عقیده مختص بآل یغبر است قرآن نیز گواه آن است که درباره قیامت کبری میفرماید : « همدا محشور کنیم و احدی را وانگذاریم » و درباره رجعت پیش از قیامت میفرماید : « روزی که از هر گروهی دسته ای از آنها را که آیات ما را تکذیب کنند محشور کنیم » پس بحکم قرآن حشر دو قسم است : عمومی و خصوصی ، و نیز راجع بستمگرانی که (در رجعت)

وَرَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْتُنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ. وللعمامة في هذه الآية تأويل مردود، وهو أن قالوا: المعنى انه خلقهم أمواتاً ثم أماتهم بعد الحيوية وهذا باطلا لا يستمر على لسان العرب، لان الفعل لا يدخل الاعلى من كان بغير الصفة التي انطوى اللفظ على معناها، ومن خلقه الله أمواتاً لا يقال أماته، وانما يدخل ذلك فيمن طرأ عليه الموت بعد الحيوية؛ كذلك لا يقال أحيا الله ميتاً الا أن يكون قبل احيائه ميتاً، وهذا يبين لمن تأمله وقد زعم بعضهم ان المراد الموت التي يكون بعد سؤالهم في القبور فتكون الاولى قبل الاقبار، والثانية بعده؛ وهذا أيضاً باطل من وجه آخر هو ان الحيوية للمسائلة ليس للتكليف، فيندم الانسان على ما فاتته في حاله، وندم القوم على ما فاتهم في حياتهم المرتين يدل على انهم لم يرد الحيوية للمسائلة لكنه أراد حيوة الرجعة التي يكون لتكليفهم الندم على تفریطهم

محشور شوند میفرماید: «روز قیامت میگویند: پرورد گادا! ما را دونوبت میراندی و دو نوبت زنده کردی سپس بگناهان خویش اقرار کردیم آیا راهی بسوی بیرون رفتن هست مؤمن: ۱۱۱ سنیان در این آیه تأویل مردودی دارند، گویند: مراد این است که: اول بحالت مرده و بیجان بودند (یعنی حالت پیش از نطفه) آنگاه زنده شدند (یعنی بصورت بشر زنده در آمدند) سپس بپیرند و بعد از مرگ در قیامت زنده شوند این تأویل باطل است و باز بان عرب راست نیاید چون موجودی که از افضل خلقت مرده و بیجان است نمیگویند خدا آنرا میراند، بلی اگر زنده باشد و بپیرد این گفتار صحیح است همچنین نمیگویند خدا زنده اش کرد مگر اینکه سابقاً مرده باشد و تمام کلاهائی که بکسی نسبت میدهند همینطور است، باید حالت قبلی با حالت بعدی مخالف باشد تا نسبت صحیح باشد، و این مطلب باتامل واضح میشود.

بعضی گمان کرده اند مراد از زنده شدن اول هنگام سؤال قبر است، پس مرگ اول همین مرگ عادی است، و مرگ دوم بعد از سؤال قبر، این هم از راه دیگر باطل است، زیرا زنده شدن در قبر برای تکلیف نیست که آنجا انسان از چیزهائی که از دستش رفته پشیمان شود در صورتی که این عده بر آنچه در هر دو زندگی از دستشان رفته پشیمان میشوند پس معلوم میشود مراد از زنده شدن قبر نیست، زندگانی رجعت است که موظف اند از تندرویهای

فلا يفعلون ذلك فيندمون يوم العرض على ما فاتهم من ذلك ، والرجعة عندنا يختص بمن محض الايمان و محض الكفر ، دون من سوى هذين الفريقين ، فاذن أراد الله تعالى على ما ذكرناه اَوْهم الشياطين اهداء الله عز و جل انهم انما ردوا الى الدنيا لطغيانهم على الله ، فيزدادوا عتواً فينتقم الله منهم بأوليائه ، ويجعل لهم الكرامة عليهم ، فلا يبقى منهم الا من هو مغموم بالعذاب ، و تصفوا الارض و يكون الدين لله و قد قال قوم : كيف يعود الكفار بعد الموت الى طغيانهم و قد عاينوا عذاب البرزخ ؟ فقلت : ليس ذلك بأعجب من الكفار الذين يشاهدون العذاب فيقولون : « يا ليتنا نرد » و لانكذب بآيات ربنا و نكون من المؤمنين » فقال الله تعالى : « ولوردوا لعابوا لما نهوا عنه » فلم يبق للمخالف بعد هذا شبهة يتعلق بها

و قال السيد المرتضى علم الهدى في جواب المسائل التي وردت من الرى حيث سألوا عن حقيقة الرجعة لان شذاذ الامامية يذهبون الى أن الرجعة رجوع دولتهم في أيام القائم دون رجوع أجسامهم .

خوبش توبه کنند و نیکنند از این جهت در قیامت برای اذ دست دادن فرصت پشیمان میشوند و رجعت نزد ما مختص مؤمن خالص و کافر خالص است چون کافران باراده خدا زنده شوند شیطان بدل آنها میافکند که چون شما مردمی یاغی و سرکش بودید دنیا بر گشتید این خیال شیطانی سر کشی آنان را زیاد میکند ، خدام دوستانش را بر آنان مسلط میکند و بدست ایشان از آنان انتقام میکشد ، عذاب همه را فرامیگیرد ، زمین از وجود پلیدشان پاک میشود و دین بخدا منصر میگردد ، بعضی گویند : چگونه ممکن است این عده با دین عذابهای برزخ باز بطغیان خود برگردند ؟ جواب اینکه این موضوع از حال کفاری که عذاب قیامت را می بینند عجیب تر نیست که میگویند : ایکاش بر میکشتیم و آیات خدا را تکذیب نمیکردیم و از مؤمنان میشدیم ، و باز خدا میفرماید : اگر هم برگردند باز بکارهایی که متعشان کردند بر میگرددند ، پس دیگر جای شبهه برای مخالف رجعت نیماند .

سید مرتضی در جواب مسائلی که از وی سؤال کرده بودند در جواب این سؤال که : حقیقت رجعت چگونه است ؟ چون عده کمی از امامیها گویند مراد رجوع دولت اهل بیت (ع) در زمان حضرت قائم علیه السلام است نه رجوع بدن آنها ؟

الجواب ان الذى تذهب اليه الشيعة الامامية ان الله يعيد عند ظهور امام الزمان المهدي عليه السلام قوماً ممن كان تقدم موته من شيعته ليفوزوا بشواب نصرته ومعونته ، ومشاهدة دولته ، ويعيد ايضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم ، والدليل على صحة ذلك ان ذلك لاشبهة على عاقل انه مقدور لله غير مستحيل فانا نرى كثيراً من مخالفينا ينكرون الرجعة انكاراً من يراها مستحيلة ، و اذا ثبت جواز الرجعة فالطريق الى اثباتها اجماع الامامية ، فانهم لا يختلفون فى ذلك ، واجماعهم قد بينا فى غير موضع من كتبنا انه حجة ، وبيننا ان الرجعة لا تنافى التكليف فلا يظن ظان ان التكليف معها باطل ، فان التكليف كما يصح مع ظهور المعجزات فكذا يصح مع الرجعة لانه ليس فى ذلك ملجى الى فعل الواجب وترك القبيح ، فأما من تأول الرجعة بان معناها رجوع الدولة دون رجوع الاشخاص و احياء الاموات ، فان قوماً من الشيعة لما عجزوا عن نصرة الرجعة يأولوا على هذا التأويل ، وهذا غير

ميفرمايد : جواب اينكه شيعيان امامي مذهب معتقدند كه هنگام ظهور امام زمان (ع) خداوند جمعی از شيعيان وی را كه مرده اند زنده مي كند تا بشواب باری او برسند و دولتش را به بينند ، و نیز عده ای از دشمنانش را هم بر مي گرداند تا از آنان انتقام گيرد ، و دليل صحت آن اينكه بدون شبهه امری است ممكن و تحت قدرت خداوند - گرچه از شدت انكار بعض مخالفين بنظر ميرسد كه آنرا محال ميدانند امكانش كه معلوم شد راه اثباتش اجماع اماميه است زیرا در آن اختلافی ندارند ، در كتابهای خود چند جا تذکره داده ایم كه اجماع آنان حجت است و بیان کرده ایم كه رجعت با تكليف منافات ندارد ، کسی خیال نکند كه تكليف باطل میشود (یعنی زنده شدن مردگان خواه ناخواه سبب ایمان آوردن آنان میشود و نمیتوانند بکفر سابق برگردند) زیرا همانطور كه ظهور معجزات از تكليف جلو گیری نيسكرد ، رجعت هم نخواهد كرد ، چون مردم را بانجام واجبات و ترك گناهان وادار نيكند .

اما آنها كه رجعت را تأويل کرده ، گویند مراد بازگشت دولت الله است نه بازگشت مردگان به دنیا چون نمیتوانند رجعت را اثبات كنند دست بتأويل ميزنند ، ولی اینجا

صحیح لان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فتطرق التأویلات علیها ، و کیف تثبت ما هو مقطوع علی صحته باخبار الآحاد التي لا توجب العلم ، وانما المعمول فی اثبات الرجعة علی اجماع الامامية علی معناها ، بان الله یحیی أمواتاً عند قیام القائم من أولیائه و أعدائه ، فکیف یتطرق التأویل علی ما هو معلوم فالمعنی غیر محتمل « انتهى » .

وقال السید رضی الدین بن طاووس فی الطرائف : روى مسلم فی صحیحہ فی أوایل الجزء الاول باسناده الی الجراح بن ملیح ، قال : سمعت جابراً یقول : عندي سبعون ألف حدیث عن أبي جعفر الباقر عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله ترکوها كلها . ثم ذکر مسلم فی صحیحہ باسناده الی محمد بن عمر الرازی قال : سمعت جریراً یقول لقیث جابر بن یزید الجعفی فلم اکتب عنه لانه کان یؤمن بالرجعة .

قال ابن طاووس : انظر کیف حرّموا أنفسهم الانتفاع بروایة سبعین ألف حدیث

تأویل داده ندارد ، زیرا دلیلش ظاهر اخبار نیست تا قایل تأویل باشد ، امر حتمی و قطعی ممکن نیست مدرکش خبر واحد هائی باشد که یقین آور نیست ، دلیلش اجماع امامیه است که باتفاق معتقداند . هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند جمعی از دوستان و عده ای از دشمنان خود را زنده میکند ، پس مطلب قطعی و حتمی است ، احتمالی نیست که تأویل پذیر باشد ؟ پایان کلام سید مرتضی (ره) .

سید رضی الدین بن طاووس در کتاب طرائف میفرماید : مسلم در اوایل جزء اول صحیح خود از جراح بن ملیح نقل میکند که گفت : شنیدم جابر میگفت : من هفتاد هزار حدیث از حضرت باقر از پیغمبر اکرم (ص) دارم که هیچکس را (سنیان) از من فرا نمیگیرند و نقل نمیکنند .

پس در همان کتاب صحیح از محمد بن عمر رازی نقل میکند که گفت : شنیدم جریر میگفت : من جابر جعفی را ملاقات کردم ولی حدیثی از او یادداشت نکردم ، چون بر جعت عقیده داشت .

« این طاووس فرماید » بین چگونه خود را از هفتاد هزار حدیث پیغمبرشان - که

عن نبيهم برواية أبي جعفر عليه السلام الذي هو من أعيان أهل بيته ، الذين أمرهم الله بالتمسك بهم ، و ان أكثر المسلمين أو كلهم قدروا احياء الاموات في الدنيا ، و حديث احياء الله الاموات في القبور للمسئلة ، وقد تقدمت روايتهم عن أهل الكهف وهذا كتابهم يتضمن «الم ترالى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياء هم ، و السبعون الذين أصابهم الصاعقة مع موسى ، و حديث العزيز و من أحياء عيسى بن مريم ، و حديث جريح الذى أجمع على صحته ، و حديث الذين يحييهم الله في القبور للمسئلة ، فأى فرق بين هؤلاء و بين ما رواه أهل البيت و شيعتهم من الرجعة ، و أى ذنب لجابر في ذلك حتى يسقط حديثه » انتهى . و يأتى جملة اخرى من عبارات علمائنا في هذا المعنى ان شاء الله تعالى .

الخامس : الضرورة فان ثبوت الرجعة من ضروريات مذهب الامامية عند جميع العلماء المعروفين والمصنفين المشهورين ، بل يعلم العامة ان ذلك من مذهب

حضرت باقر (ع) نقل ميكنند - محروم کرده اند با اینکه حضرت باقر از بزرگان اهلبیت آن جناب است که خداوند تمسك و چنگ زند بآنها را واجب کرده ، و با اینکه حديث زنده شدن مردگان در دنیا ، و در قبر را خودشان روايت ميکنند ؛ چنانکه روايت آنان راجع باهل كهف سابقاً نقل شد ، اين قرآن آنهاست ميگويد : «مگر قصه آنها را ندانستی که هراى آنها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، خدا بآنان فرمود بپريدسبب زنده شان گردد ؛ بقره : ۲۴۳ » و جريان آن هفتاد نفر قوم موسى که بصاعقه مبتلا شدند « و باز زنده شدند » و قصه عزيز ، و زنده شدن مردگان بدست حضرت عيسى همه در همین قرآن است ، حديث جريح و حديث زنده شدن در قبر را همه صحيح ميدانند ، اينها با حديث رجعت که اهلبیت و شيعيانشان نقل ميکنند چه فرق دارد ؛ گناه جابر در اين باره چیست که بايد حديثش ترك شود ؟ پايان کلام سيدرضى (ره) بازم بعداً قسمت ديگرى از عبارات نهاى علماء دارد اين موضوع نقل ميکنيم .

دليل پنجم ضرورت است ، که صحت رجعت از ضروريات مذهب اماميه است ، همه علمای معروف ، نويسندگان مشهور بلکه عموم مردم ميدانند که اين جزء مذهب شيعه

الشيعة ، فلا ترى أحداً يعرف اسمه و يعلم له تصنيف من الامامية يصريح بانكار الرجعة ولا تأويلها ، و معلوم ان الضروري و النظري يختلف عند الناظرين ، فقد يكون الحكم ضرورياً عند قوم نظرياً عند آخرين و الذي يعلم بالتتابع ان صحة الرجعة أمر محقق معلوم مفروغ منه مقطوع به ضروري عند أكثر علماء الامامية او الجميع ، حتى لقد صنفت الامامية كتباً كثيرة في اثبات الرجعة كما صنفوا في اثبات المتعة واثبات الامامة و غير ذلك ولا يحضرني أسماء جميع تلك الكتب وانا اذكر ما حضرني من ذلك .

قال الشيخ الجليل رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في فهرست علماء الشيعة ومصنفاتهم : أحمد بن داود بن سعيد الفراري يكنى أبا يحيى الجرجاني كان من أجلة أصحاب الحديث من العامة ، و رزقه الله هذا الامر و استبصر ، و له مصنفات كثيرة في فنون الاحتجاج على المخالفين الى أن قال : فمن كتبه كتاب خلاف عمر الى أن قال : كتاب المتعة ، كتاب الرجعة .

كتاب الرجعة

است ، هیچ شیعه و امامی منعی نیست که نام و نمیش معروف و کتابی داشته باشد و صریحاً رجعت را انکار یا تأویل کند ، البته واضح است که ضروری (یعنی مطالبی که از پس واضح است احتیاج با استدلال ندارد) و نظری (یعنی اموری که بکمک دلیل و برهان باید ثابت کرد) در نظر اشخاص مختلف است ، گاهی حکمی در نظر عده ای ضروری و واضح است ، در نظر عده دیگر نظری و محتاج بدلیل است ، و بشهادت تتبع و تفحص رجعت در نظر بیشتر بسامه علمای امامیه ضروری و قطعی است ؛ بطوری که در اثبات آن کتابهای زیادی نوشته اند ؛ چنانکه در اثبات متعه و امامت و امثال آن ، من اکنون نامه آن کتابها را مستحضر نیستم اما آنچه را حاضر دارم مینویسم ، شیخ طوسی (ره) در فهرست علماء و نویسندگان شیعه میفرماید : أحمد بن داود بن سعید فراری کنیه اش أبو یحیی و از اهل جرجان است ، از بزرگان اهل حدیث سنیان بود ، سپس بلطف خدا بشیعیان پیوست ، کتابهای زیادی در اقسام استدلال بر سنیان دارد از جمله کتاب : خلاف عمر . . . کتاب متعه و کتاب رجعت .

وقال النجاشي في كتاب الرجال : أبو يحيى الجرجاني قال الكشي : كان من أجلة أصحاب الحديث ، ورزقه الله هذا الامر و صنف في الرد على الحشوية تصنيفاً كثيراً فمنها كتاب خلاف عمر ، الى أن قال : كتاب المتعة والرجعة .

وقال النجاشي في ترجمة الحسن بن علي بن أبي حمزة : له كتب منها كتاب القائم ، كتاب الدلائل ، كتاب المتعة ، كتاب الرجعة ، كتاب فضائل أمير المؤمنين عليه السلام . وقال النجاشي ايضاً : الفضل بن شاذان كان ثقة اجل أصحابنا الفقهاء والمتكلمين وله جلالة في هذه الطائفة ، وهو في فضله أشهر من أن تصفه ، وذکر الكشي انه صنف مائة وثمانين كتاباً وقع اليها منها كتاب النقض على الاسكافي الى أن قال : كتاب اثبات الرجعة ، كتاب الرجعة ، كتاب حذو النعل بالنعل (الظاهر انه في مشابهة احوال هذه الامة لاحوال بني اسرائيل في الرجعة وغيرها وقد ألف الراوندي كتاباً مختصراً في ذلك وجعله ملحقاً بكتاب الخرائج والجرائح منه) « انتهى » .

وقال الشيخ الطوسي في الفهرست : الفضل بن شاذان متكلم جليل القدر له كتب منها كتاب الفرائض ، الى أن قال : كتاب في اثبات الرجعة « انتهى » .

مرحوم نجاشي در کتاب رجال میفرماید: کشی گوید : ابویحیی جرجانی از بزرگ ترین اصحاب حدیث است ، خداوند تشیع را نصیبش فرمود ، کتابهای زیادی در رد حشویه نوشته ، از جمله کتاب خلاف عمر . . . کتاب متعه و رجعت .

و نیز نجاشی در شرح حال حسن بن علی بن ابی حمزه میفرماید : کتابهای نوشته از جمله کتاب دلائل ، کتاب متعه ، کتاب رجعت ، و کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز فرماید : فضل بن شاذان مورد اعتماد از بزرگترین فقهاء و متكلمین شیعه است ، در میان شیعه جلالتی دارد ، فضیلتش بیش از آن است که بتوان گفت ، « کشی » گوید وی را یکصد و هشتاد کتاب است ، کتابهایی که از او بدست ما رسید . کتاب : نقض بر اسکافی . . . کتاب اثبات رجعت ، کتاب رجعت و کتاب حذو النعل بالنعل است - « و ظاهراً کتاب اخیر در شباهت احوال این امت - در رجعت و غیره - باحوال بنی اسرائیل است و مرحوم راوندی در این باره کتابی تألیف کرده و ملحق بکتاب خرائج فرموده است » پایان کلام نجاشی ، شیخ طوسی در فهرست فرماید : فضل بن شاذان متکلم از چندی است ، و کتابها نوشته

از جمله کتاب : فرائض . . . کتاب اثبات رجعت .

وروی الکشی فی مدحه و جلالته أحادیث بلیغة تدل علی صحة اعتقاداته ، و الاعتماد علی مؤلفاته ، فانظر الی هذا الشیخ الذی هو أجل علماء الشيعة و مصنفیهم قد صنف کتابین فی اثبات الرجعة بل ثلثة فكیف اذا انضم الیه غیره .
وقد ذکر النجاشی فی ترجمة محمد بن علی بن الحسین بن بابویه بعد ما ذکر له مباحث جلیلة و انه ألف کتباً کثيرة و عد منها کتاب المتعة ، کتاب الرجعة و نحوه ، ذکر الشیخ فی الفهرست و ذکر من کتبه و مصنفاته کتاب حذو النعل بالنعل .

وقال العلامة فی الخلاصة محمد بن مسعود العیاشی ثقة صدوق عین من عیون هذه الطائفة و کبرها ، جلیل القدر و اسع الاخبار بصیر بالروایة ، مضطلع بهاله کتب کثيرة ، تزید علی ما تری مصنف و نحوه ، قال النجاشی و الشیخ و ذکرنا من جملة کتبه و مصنفاته کتاب الرجعة ، وقد نقل جمیع ما ذکرناه من علماء الرجال هنا مولانا

کشی نیز در مدح فضل بن شاذان حدیثهای رسائی نقل میکند که دلیل بر صحت عقیده و اعتماد بر کتب اوست ، اکنون ببین این بزرگوار که از محترمتربین علماء و نویسندگان شیعه است ؛ دو سه کتاب در رجعت دارد ، ناچه رسد که کتابهای دیگران هم ضمیمه شود .

باز مرحوم نجاشی در شرح حال محمد بن علی بن بابویه - پس از ستایشهای هالی مینویسد : کتابهای زیادی دارد از جمله کتاب متعه و کتاب رجعت .

شیخ هم در فهرست نظیر همین عبارت را مینویسد و از جمله کتب وی کتاب حذو النعل بالنعل را نام میبرد .

علامه حلی در کتاب خلاصه میفرماید : محمد بن مسعود عیاشی معتد ؛ راستگو ؛ از بزرگان شیعه و جلیل القدر است ، اخبار زیاد نقل میکند ، در روایات بصیر و روشن است ، در امر حدیث توانا است ، کتابهای زیادی دارد که از دوست متجاوز است عبارت نجاشی و شیخ هم در مدح وی همینطور است ، لکن آنها در ضمن کتابهای او کتاب رجعت را هم نام میبرند ، و آنچه ما اینجا از علمای رجال نقل کردیم میرزا محمد استرآبادی همه

میرزا محمد الاسترآبادی فی کتابه فی الرجال .

ومما يدل على ان صحة الرجعة أمر قد صار ضرورياً ما يأتي نقله عن كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي صنّفه في زمان أمير المؤمنين عليه السلام وقوله : حتى صرت معانا بيوم القيعة أشدّ يقيناً مني بالرجعة «اتتهي» .

وقد تجد بعدّه من الأحاديث التي يأتي ذكرها ما يزيد ذلك اليقين أضعافاً مضاعفة وقد صنّف المتأخرون من علمائنا أيضاً رسائل وكتب في اثبات الرجعة ، وقد حضرني منها ثلاث رسائل ولم تصل إلينا الكتب السابقة المذكورة في اثبات الرجعة لننقل بعض ما فيها من الأحاديث والأدلة ، وفيما وصل إلينا من الأحاديث المتفرقة في الكتب المشهورة كفاية ان شاء الله تعالى .

وقال السيد الجليل رضي الدين علي بن طاووس في كتاب كشف المحجّة لثمرّة المهجّة : جمعني وبعض أهل الخلاف مجلس منفرد فقلت لهم : ما الذي تنكرون على الإمامية ؟ فقالوا : نأخذ عليهم تعرّضهم بالصحابة ، ونأخذ عليهم القول بالرجعة وبالمتعّة ، ونأخذ عليهم حديث المهدى وأنه حيّ مع تطاول زمان غيبته ، قال : فقلت

رادر کتاب رجال خود نقل میکند .

واذ جملہ ادلہ ضروری بودن رجعت حدیثی است کہ بعد از کتاب سلیم بن قیس ہلالی کہ در زمان علی علیہ السلام تألیف شدہ - نقل میکنیم کہ در آن حدیث میگوید . . . تا کار بجائی رسید کہ یقین من بر رجعت کثر از یقینم بقیامت نبود . حدیثہائی ہم کہ بعد ذکر میشود بمرائی بیش از این ایجاد یقین میکند ، علمای اخیر شیعه نیز رسالہ ہا و کتابہائی در رجعت دارند کہ اکنون سہ رسالہ آنها نزد من است ، کتبی کہ در رجعت نوشتہ اند و سابقاً اشارہ شد در دسترس مانست کہ فہستی از احادیث و ادلہ آنها را نقل کنیم ، اما همان حدیثہای متفرقی کہ از کتب مشہور بدست ما رسیدہ کفایت میکند .

سید بن طاووس در کتاب کشف المحجّة میفرماید : در مجلسی خصوصی با بعضی از سنیان بودیم من گفتیم . شما چه اعتراضی بشیعه دارید ؟ گفتند . ما را جمیع بدشنام بصحابہ ، عقیدہ رجعت و متعہ و اعتقاد بزندانہ بودن مہدی با این غیبت طولانی ایراد داریم ؟ من گفتیم

لهم : أما تعرض من اشرتم اليه بدم الصحابة الى أن قال : وأما ما أخذتم عليهم من القول بالرجعة فانتم تروون ان النبي ﷺ قال : انه يجري في امته ما جرى في الامة السابقة وهذا القرآن يتضمن «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم اليوف حذرا الموت فقال لهم الله موتوا ثم قال «اولئك هم الاحياء» فشهد ان قد احياهم في الدنيا وبعث رجعة، فينبغي ان يكون في هذه الامة مثل ذلك فوافقوا على ذلك ، ثم ذكر كلامه معهم في القول بالتمتع وفي غيبة المهدي عليه السلام .

وروى ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة والشيخ الطوسي في كتاب الغيبة والطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم في توقيعات صاحب الامر عليه السلام على مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري انه سأل عن رجل ممن يقول بالحق ويرى التمتع ويقول بالرجعة ، الا ان له أهلا موافق له قد عاهدوا ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسرى «الجواب» يستحب له ان يطيع الله بالتمتع ليزول عنه الحلف في المعصية ولو مرة واحدة .

اما نكوهش معناه اما عقیده بر رجعت اشنا خود روایت میکنید که یخبیر (من) فرمود : هر چه در امتهای سابق واقع شده در امت من هم واقع شود ؛ قرآن (نسبت بعدای از امتهای گذشته) میفرماید : « مگر قصه آنها ندانستی که هزاران بودند و از بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند ، آنگاه خداوند بآنها فرمود : بپسید ، سپس زنده شان کرد ، بقره ۲۴۳ » بشهادت قرآن این عده در دنیا زنده شدند ، این رجعت است ، پس باید در این امت هم نظیرش باشد ، این جواب را نتوانستند رد کنند ، سپس گفتگویشان را راجع بتمتع و غیبت امام زمان (ع) نقل میکند .

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین ، و شیخ طوسی در کتاب غیبت ، و طبرسی در احتجاج بسندهای خود در نامه های حضرت صاحب الامر (ع) در جواب مسائل حمیری روایت میکنند که حمیری پرسید : مردی شیعه منسوب است ، متعه و رجعت را قبول دارد زنی دارد که او هم شیعه است جز اینکه با وی قرار داد کرده زن دیگر نگیرد ، صیغه هم نکند کنیز هم نگیرد (باین شرط عمل بکند بانه) جواب آمد : مستحب است بصیغه کردن - ولو یک دفعه - اطاعت خدا کند ، تا پس از آن در معصیت از او ذایل شود .

اقول: فهذا يدل على ان القول بالرجعة من خواص الشيعة وعلامات التشيع مثل اباحة المتعة ونحوها من الضروريات ، وتقرير المهدي عليه السلام له على ذلك يدل على صحته وروى الطبرسي في الاحتجاج قال: قد كانت لابي جعفر مؤمن الطاق مقامات مع أبي حنيفة فمن ذلك ما روى انه قال يوماً لمؤمن الطاق: انكم تقولون بالرجعة؟ قال: نعم قال أبو حنيفة: فاعطني الآن ألف درهم حتى اعطيك الف دينار اذارجعنا، قال الطاقى لابي حنيفة: فاعطني كفيلاً انك ترجع انساناً ولا ترجع خنزيراً.

اقول: هذا كما ترى ايضاً يدل على ان القول بالرجعة أمر معلوم من مذهب الامامية يعرفه المؤلف والمخالف، وهذا معنى ضروري المذهب، وهذا أعلى مرتبة من الاجماع، وفيه دلالة واضحة على بطلان تأويل الرجعة برجوع الدولة وقت خروج المهدي عليه السلام، مضافاً الى التصريحات الباقية الآتية

وقد قال النجاشي ايضاً في كتاب الرجال: عهد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق روى عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام فاما منزلته في العلم وحسن

مواقف گوید: این سؤال دلیل است که عقیده رجعت - نظیر متعه و سایر ضروریات مذهب - از مختصات شیعه و نشانه های تشیع است، ایراد نکردن امام (ع) بر آن هم دلیل صحت آن است.

طبرسی در احتجاج فرماید: مؤمن الطاق (یکی از اصحاب حضرت صادق ع) با ابوحنیفه گفتگوها داشتند، از جمله روزی ابوحنیفه بوی گفت: شما بر رجعت عقیده دارید؟ گفت: آری، گفت: پس الآن هزار درهم بمن بده تا در رجعت هزار دینار باز دهم مؤمن گفت: تو ضامنی بده که بصورت انسان برگردی، و بشکل خوک نباشی.

مواقف گوید: این جریان هم دلیل است که سنی و شیعه همه میدانسته اند که رجعت جزء مذهب شیعه است، و این معنی ضروری مذهب است که از اجماع بالاتر است و نیز این سخن مؤمن نشانه روشنی بر بطلان تأویل رجعت بپادشاهی دولت در وقت خروج حضرت مهدی (ع) است علاوه بر تصریحهای دیگری که بعداً نقل میشود.

و نیز نجاشی در کتاب رجال میفرماید: مؤمن الطاق از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت میکند، مقامش در علم و بدیهه کوتی مشهور تر از این است که گفته

الخطیر فأشهر من أن يذكر ، ثم ذكر جملة من كتبه الی أن قال : و كان له مع أبي حنیفة حکایات منها انه قال له : یا أبا جعفر أتقول بالرجعة ؟ فقال : نعم ، قال أقرضنی من کیسک هذا خمسمائة دينار ، فإذا عدت أنا وأنت ردها الیک ، فقال له فی الحال : أريد ضمیناً یضمن لی انک تعود انساناً فانی أخاف ان تعود قردهاً فلا أتسکن من استرجاع ما أخذت منی « انتهى » .

ومما يدل علی ان صحة الرجعة قد صارت ضرورة عند کل من تتبع الاحادیث انک لا تجد فی الضروریات کوجوب الصلوة وتعزیم الزنا أكثر من الاحادیث الدالة علی صحة الرجعة ؛ و مما يدل علی ذلك ان العامة قد نقلوا فی کتبهم عن الامامية انهم قائلون بالرجعة و انکروا علیهم ذلك ، فعنهم الرازی ، و النیشابوری ، و الزمخشري ، و الشهرستاني ، و ابن أبي الحديد و غیرهم ، فقد ذکرنا ان الشيعة یعتقد صحة الرجعة و انکروا علیهم ذلك ، و هو دال علی صحتها و انها من خواص الشيعة و ضروریات مذهبهم ، قال محمد بن عبد الکريم الشهرستاني فی کتاب

شود ، سپس قسمتی از کتابهای او را نام میبرد تا آنجا که میگوید : با ابو حنیفه حکایتها دارد ، از جمله روزی ابو حنیفه بوی گفت : ابو جعفر ! تو رجعت عقیده مندی ؟ گفت آری ، گفت : از این کیسهات پانصد دینار بمن قرض بده ، وقتی که (در رجعت) بدنیا بر گشتیم رد میکنم ، مؤمن الطاق فوراً جواب داد : ضامنی بیاید که بصورت انسان برگردی ، من میترسم بشکل میمون رجوع کنی و نتوانم طلب خود را وصول کنم پایان کلام نجاشی .

و از جمله ادله اینکه رجعت صحیح ، و در نظر هر که با اخبار آشنا باشد ضروری است اینکه : در هیچیک از ضروریات - مثل وجوب نماز و روزه یا حرمت زناییش از رجعت حدیث وارد نشده ، شاهدش اینکه سیان - مانند : ضررازی ، نیشابوری ، زمخشري شهرستاني ابن أبي الحديد و دیگران - در کتابهای خود شیعه را معتقد رجعت میدانند و بآنان اعتراض میکنند ، ابن خود دلیل است که رجعت صحیح و مختص بامامیه ، و از ضروریات مذهب ایشان است ، شهرستاني در کتاب ملل و نحل در بحث از جفریهسا -

الملل والنحل في بحث الجعفرية القائلين بامامة جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ما هذا لفظه : وهو ذو علم غزير في الدين ، وأدب كامل في الحكمة ، وزهد بالغ في الدنيا ، وقد اقام بالمدينة مدة يفيد المئتمين اليه من الشيعة أسرار العلوم الى أن قال : وقد تبرء من خصائص مذاهب الرافضة وحمقاتهم من القول بالغيبه و الرجعة ، والبداء ، ثم قال : لكن الشيعة بعده افترقوا وانتحل كل واحد منهم مذهباً ، وأراد أن يروج على أصحابه فنسبه اليه وربطه بهو السيد يرى من ذلك « انتهى » .

السادس : ان الرجعة قد وقعت في بنى اسرائيل والامم السالفة في الرعية و في الانبياء و الاوصياء ، و كل ما وقع في الامم السالفة يقع مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل ، والقذة بالقذة ؛ والرجعة تقع في هذه الامة البتة و المقدمتان ثابتان بالكتاب و السنة و الاجماع ، فتكون النتيجة حقاً و هو المطلوب ، و يأتي اثبات المقدمتين ان شاء الله تعالى .



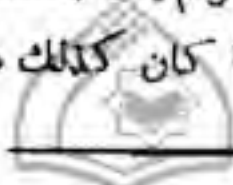
يعني عقیده مندان بامامت حضرت صادق علیه السلام - میگویند : وی جعفر بن محمد - علمی وافر در دین ، و ادبی کامل در حکمت ، و زهدی بسیار در دنیا داشت ، مدتی در مدینه ماند ، اسرار علوم را بشعیان خود میآموخت وی از مطالب اختصاصی مذاهب را فضیان و نا دانیهای ایشان - از قبیل عقیده قیامت و رجعت و بداء - بیزار بود ولی شعیانش پس از او پراکنده شدند و هر يك برای خود مذهبى ساختند و برای ترویجش بآن جناب نسبت دادند ، در صورتی که آن بزرگوار از آن بیزار بود . پایان کلام شهرستانی .

تأیید ششم اینکه رجعت در بنی اسرائیل و امتهای گذشته در میان پیغمبران و اوصیاء و مردم عادی اتفاق افتاده ، و البته هر چه در آنان واقع شده بدون کم و زیاد در این امت هم واقع خواهد شد ، پس رجعت هم باید واقع شود ، و دو مقدمه (یعنی بودن رجعت در سایر امم ، و اینکه هر چه در میان آنان بوده در ما هم باید باشد) بحکم قرآن و سنت و اجماع ثابت است ، پس نتیجه هم باید ثابت باشد ؛ و دو مقدمه را بعداً بتفصیل اثبات خواهیم کرد .

السابع : ان صحة الرجعة و ثبوتها و وقوعها من اعتقادات أهل العصمة عليهم السلام و كل ما كان من اعتقاداتهم فهو حق بل قد أجمعوا علی صحتها ، و اجماعهم حجة ، و قد صرح الطبرسي فيما تقدم بنقل اجماعهم و روى الحديث الدال علی حجیته ؛ و لها ادلة اخرى كثيرة ، أما الصغرى فتأبته بالاحادیث المتواترة الاتية و اما الكبرى فتأبته بالادلة العقلية و النقلية فتكون الرجعة حقاً .

الثامن : انا مأمورون بالافرار بالرجعة و اعتقادها و تجديد الاعتراف بها فی الادعية و الزيارات و يوم الجمعة ، و كل وقت كما انا مأمورون بالافرار فی كثير من الاوقات بالتوحيد و النبوة و الامامة و القيامة ، و كل ما كان كذلك فهو حق و الصغرى تأبته بالنقل المتواتر الاتي ، و الكبرى بديهية فالرجعة حق .

التاسع : ان الرجعة أمر لم يقل بصحته أحد من العامة عظمى ما يظهر ، و قد قال بها الشيعة ، و كل ما كان كذلك فهو حق اما الصغرى فظاهرة و



دلیل هفتم اینکه : الله عليهم السلام همه باتفاق بصحت و ثبوت رجعت معتقد بوده اند ، و البته اعتقاد آنان حق ، و اجماعشان حجت است ، چنانکه طبرسی هم در کلام سابقش باجماع آنان تصریح دارد ، و حدیثی که دلیل حجیت آن است نقل می کند ، علاوه دلیل های زیاد دیگری هم دارد ، اما اینکه الله بر آن متفق اند ، دلایل حدیثی متواتری است که خواهد آمد ، و اما حجیت اجماعشان ؛ بدلیل های عقلی و نقلی ثبوت رسیده ، بنابر این رجعت ثابت است .

دلیل هشتم اینکه : ما (از جانب الله ع) مأموریم که بر رجعت اقرار کنیم در دعاها و زیارتها ، روز جمعه یا هر وقت دیگر اقرار خویش تجدید کنیم ، چنانکه در باره اقرار بتوحید ، نبوت ؛ امامت و قیامت چنین دستوری داریم و البته هر چه این قدر تأکید در باره اش بشود ضروری است ، مقدمه اول بحديث های متواتر ثابت است ، و مقدمه دوم بديهی است .

دلیل نهم : اینکه هیچيك از سنیان بر رجعت عقیده ندارند و آن از مختصات شیعه است و هر مطلبی چنین باشد بر حق است ، اما مقدمه اول ؛ واضح است و احتیاج بذلیل

أما الكبرى فالادلة عليها كثيرة تقدم بعضها في المقدمة السادسة ، وقد روى عن الاثمة عليهم السلام انهم قالوا في حق العامة : والله ما هم على شيء مما أنتم عليه ، ولا أنتم على شيء مما هم عليه ، فخالقوهم فما هم من الحنيفية على شيء .

و روى الشيخ في كتاب القضاء من التهذيب وابن بابويه في عيون الاخبار حديثاً مضمونه ان الانسان اذا كان في بلد ليس فيه أحد من علماء الشيعة يسأله عن مسئلة خاصة ينبغي ان يسأل عنها قاضي البلد ، فما أفتاء بشيء ، فليأخذ بخلافه فان الحق في خلافه ، والاحاديث في مثل هذا كثيرة جداً واذا خرج بعض الافراد بنص بقي الباقي ، وقد قال بعض المحققين من علمائنا المتأخرين : ان من جملة نعماء الله على هذه الطائفة المحقة انه خلّى بين العامة وبين الشيطان فأضلّهم في جميع المسائل النظرية حتى يكون الاخذ بخلافهم ضابطة لنا ، و نظيره ما ورد في حق النساء

ندارد ، واما مقدمه دوم : دليلهای بسیاری دارد که قسمی از آنها در مقدمه ششم گذشت روایاتی هم از ائمه علیهم السلام نقل است که میفرمایند : بخدا ! اینان از عقاید و احکام حق شما چیزی ندارند ، شما هم از مطالب سخیف و باطل آنان چیزی ندارید ، با آنان مخالفت کنید که از دین حنیف اسلام بی نصیبانند .

شیخ طوسی در کتاب قضای تهذیب ، و ابن بابویه در عیون حدیثی باین مضمون نقل میکنند که : اگر انسان در شهری باشد که یک عالم شیعه که مسأله ای از او پرسد نیست مسأله ای که محتاج است از قاضی سنیان پرسد ، هر چه گفت برخلافش رفتار کند که حق در خلاف او است .

در این زمینه حدیث بسیار زیاد است ، البته هر کجا صحت عمل آنها دلیل داشته باشد ما هم میگوییم اما هر جا دلیلی در کار نیست حکم همین است ، یکی از محققان علمای اخیر میفرماید : از جمله نعمتهای خدا در باره شیعه این است که سنیان را از پنگال شیطان رها نمیکند تا در همه مسائل استدلالی گمراهشان کند که عمل برخلاف گفته های آنان برای شیعه قانونی کاملی باشد چنانکه در باره زنان هم وارد شده : با آنان مشورت کنید ، و

شاوروهن وخالفوهن «انتهی» .

العاشر : ان الامام يجب أن يكون مستجاب الدعوة فاذا دعا الله باحياء الموتى وقع ذلك باذن الله ، والمقدمة الاولى ثابتة بالنصوص الكثيرة المذكورة في محلها ، والثانية بديهية ، فهذا دليل على الامكان واضح قريب ، اذ لا دليل على استحالة دعاء الامام بذلك ، وعدم قيام دليل الاستحالة كاف .

الحادي عشر ان الله ما أعطى أحداً من الانبياء فضيلة ولا علماً الا وقد أعطى نبينا ﷺ مثله بل أعظم منه ، ومعلوم ان كثيراً من الانبياء السابقين أحيا الله لهم الموتى ، ولا ريب ان الامام يرث علم الرسول وفضله ، و المقدمات كلها ثابتة بالاحاديث الاتية وغيرها ، بل وقد وقع احياء الله الموتى لغير المعصومين من أهل العلم والعبادة ، كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فيثبت مثلها بطريق الاولوية .

الثاني عشر ان الامام عالم بالاسم الاعظم الذي اذا دعى الله به لحياء الموتى أحياءهم ، والتقريب ما تقدم ، فهذا ما يدل على الامكان بل الوقوع ؛ وهذه الادلة

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

مضالفتشان كنيد .

دليل دهم : اینکه دعای امام مستجاب است ، پس اگر دعا کند ، باذن خدا مردها زنده شوند ؛ اما استجاب دعای او ، بروایت های زیادی که در معش مذکور است ثابت شده و اما اینکه اگر دعا کند مردها زنده شوند ، واضح است ، لکن این دلیل تنها امکان در جهت اثبات میکند ، چون دلیلی بر معال بودن دعای امام نیست ، و همین جهت در اثبات امکان بکافی است .

دلیل یازدهم اینکه : خداوند هیچ فضیلت علمی بهیچ پیغمبری نداده جز اینکه نظیر آن با بالاترش را به پیغمبر ماعطا کرده ، و واضح است که خدا برای بسیاری از پیبران مرده زنده کرده (پس برای آنجناب نیز خواهد کرد) امامهم وارث علم و فضیلت پیغمبر است ، و مقدمات همه بعدیهای آینده و غیره ثابت است ، بلکه بعداً خواهیم گفت که برای بعضی از علما و زهادهم مرده زنده شده ، پس برای معصوم بطریق اولی میشود .

دلیل دوازدهم اینکه : امام (ع) اسم اعظم دامیداند و اگر خدا را بآن بشوایند مردگان زنده کند ، این دلیل هم در مقدمه و نتیجه مثل دلیل سابق است . این دلیلها بعضی با

وان كان فيها بعض التداخل ، وان بعضها يدل على الامكان و بعضها على الوقوع و يمكن الزيادة فيها ، لكن اقتصرنا عليها لاجل العدد الشريف ، و اما ما يتخيل فيها من المفاسد فلا وجه له ، و يأتي الكلام في ذلك في آخر هذه الرسالة ان شاء الله .

الباب الثالث

في جملة من الايات القرآنية الدالة على صحة الترجمة ولو بالضماء الاحاديث في تفسيرها

اعلم ان مذهب قد مائنا وجميع للاخباريين انه لايجوز العمل والاعتماد في تفسير القرآن وغيره من الامور الشرعية الاعلى كلام أهل العصمة عليهم السلام ، و فعلهم و تقريرهم ، و الاحاديث في ذلك متواترة ، و الايات المذكورة قد وردت الاحاديث في تفسيرها ، و ان المراد بها الترجمة ، فيجب الاعتماد عليها و اعتقاد مضمونها ، ثم انه اذا ورد حديثان في تفسير آية بمعنىين مختلفين أحدهما في الترجمة

بعض دیگر متعده است ، و بعضی دلیل امکان و بعضی دلیل وقوع است ، ممکن هم بود ازدوازه تجاوز کند لکن باین عدد شریف اکتفا کردیم ، اما اشکالهایی که بعضی درباره رجعت میکنند در آخر کتاب تفصیلاً بیان میکنیم که هیچیک تمام نیست .

باب سوم

در اجمعی از آیات قرآن که ولو بضمیمه حدیثهایی که در تفسیرش وارد شده بر صحت رجعت دلالت میکند

عقیده قدمی ما و همه اخباریها این است که مطالب دینی مطلقاً از تفسیر و غیره مدرک منحصرش حدیث حاصل بالمعنی امام است و غیر اینها اعتقادی نیست حدیث هم در این باره متواتر است ، آیات مزبور ، در تفسیرش روایاتی وارد شده که مراد از آنها رجعت است ، پس باید بمضمونش معتقد بود اینک اگر در تفسیر آیه ای دو حدیث مختلف رسید ،

مثلاً ، والاخر في غيرها ، فلا يجوز انكار أحد الحديثين فانه قدورد ان للقرآن ظاهراً وباطناً ، و انه قد يراد بآية واحدة معنيان فصاعداً ، و الاحاديث الواردة في تفسير الآيات تأتي في بابها ان شاء الله تعالى .

اذا تقرر هذا فالذى يدل على الرجعة ووقوعها والاخبار بها آيات كثيرة وانا اذكر ما تيسر ذكره وما وصل الي في تفسير من حديث أو أحاديث ، وذلك آيات :
الاولى قوله تعالى : «و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون» قدوردت الاحاديث الكثيرة في تفسيرها بالرجعة ، على انها نص واضح الدلالة ظاهر بل صريح في الرجعة ، لانه ليس في القيامة قطعاً وليس بمبدالقيامة ، رجعة اجماعاً فتعين كون هذه الرجعة قبلها و انما آية للقيامة «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» و اذا ثبت انه يحشر من كل امة فوج ممن يكذب بآيات الله ؛ ثبت باقى اقسام الرجعة والالزم احداث قول ثالث ، مع انه لا فائل بالفرق ، فان الامامية تقر بالجميع ، والعامّة تفكر

بكي در رجعت ، ديگري در غير آن ، انكار هيچيك روانيست ، چون در احاديث است که قرآن ظاهر و باطن دارد و ممکن است يك آيه ، دو معنى يا بيشتر داشته باشد ، حديثهاى که در تفسير آيات وارد شده مستفاد در باب خود ذکر ميشود .
آيات مربوط بر رجعت که بر وقوع آن دلالت دارد ، زياد است ، ما هر چه مبسر شود و در تفسيرش حديثى وارد شده باشد ذکر ميکنيم .

اول : «دوزى که از هر گروهى دسته اى از آنان را که آيات ما را تکذيب ميکنند محسوس کنيم و بلا داشت شوند ، نل : ۸۳» حديثهاى زيادى اين آيه را بر رجعت تفسير ميکنند ، علاوه که دلالت خودش هم واضح و صريح است ، ذيرا قطعاً مربوط بقيامت نيست ؛ بعد از قيامت هم با تعلق رجعتى نيست ، پس بايد قبل باشد ، آيه مربوط بقيامت اين است : «همه را محسوس کرديم و هيچ کشتن را و انکذاريم ؛ کيف : ۴۷» و قتي که باز گشت دسته اى از هر گروهى - از تکذيب کنندگان آيات خدا - ثابت شد ، ساير اقسام رجعت (بمعنى زنده شدن دسته هاى ديگر مانند جمعى از مؤمنان) هم ثابت ميشود ، و گرنه بايد بين افراد بر رجعت و انکلا آن قول سومى احداث کرد ، و کسى آنرا نگفته ، چون اماميه همه اقسام رجعت را قبول دارند ، متبيان همه را انکلا ميکنند ، قول سوم

الجميع ، فالفارق خارق للاجماع .

الثانية قوله تعالى : « وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً و من كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون » قدوردت أحاديث كثيرة بتفسيرها في الرجعة ، على انها نص في ذلك لاتحتمل سواء الا أن تصرف عن ظاهرها ، و تخرج عن حقيقتها ، ولا ريب في وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة ، وليس هنا قرينة كما ترى وقد تقدم نقل الطبرسي اجماع العترة الطاهرة على تفسير هذه الآية بالرجعة ، و معلوم ان الافعال المستقبلية الكثيرة و ضمائر الجمع المتعددة و لفظ الاستخلاف و التمكين و الخوف و الامن و العبادة و غير ذلك من التصريحات و التلويحات ، لا تستقيم الا في الرجعة ، وأي خوف و أمن و استخلاف و تمكين و عبادة يمكن نسبتها الي الميت بسبب تملكك شخص من اولاد

مطلبی است که نه شیعه گفته نه سنی : کامیور روح سنی

دوم : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند و عده داده که در زمین جانشینان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برایشان پسندیده استقرار دهد ، و پس از ترس و بیم ایمانشان گرداند ؛ (تا) مرا پیرستند ، و چیزی باین شریک نکنند ، آنان که پس از این کافر شوند همانان از راه (خدا) بیرون اند ، سورة نور آیه ۵۵ » حدیثهای بسیاری این آیه را بر جعت تفسیر میکند ، با اینکه خود آیه هم صریح است و احتمال دیگری ندارد ، مگر اینکه معنی ظاهرش را بگردانند ، و از حقیقتش بیرونش کنند ، و البته اگر قرینه ای در کار نباشد ، معنای حقیقی جمله را نباید از دست داد اینجا هم که قرینه ای نیست ، و قبلاً از طبرسی نقل کردیم که آل پیغمبر علیهم السلام متفقاً این آیه را مرجعت تفسیر کرده اند ، و (اگر کسی بخواهد آیه را بسلطنت حضرت قائم (ع) بدون زنده شدن پیغمبر (ص) و مؤمنین اول اسلام تفسیر کند با ظاهر آیه نامازگار است چون) فعلهای مستقبل زیاد (: جانشینان کند استقرار دهد ، ایمانشان کند ، مرا پیرستند ، شرک نیاورند یعنی در آینده -) و ضمیر های جمع متعدد (که افعال سابق را بطور جمع ذکر فرموده) و لفظ : جانشین کردن ،

أولاده بعد أحد عشر بطناً ، والتصريحات فى الأحادیث الآتیه تزیل کل شک و شبهة .
الثالثة قوله تعالى : « ونريد أن نمن على الذين استضعفوا فى الأرض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين » و نمکن لهم فى الأرض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون ، و هذه أوضح مما قبلها ، لانها تدل على ان المن على الجماعة المذكورين و جعلهم ائمة و وارثين ، و التمكين لهم فى الأرض و حذر أعدائهم منهم ، كله بعد ما استضعفوا فى الأرض ، و هل يتصور لذلك مصداق الا الرجعة ، و هل يجوز التصدى لتأويلها و صرفها عن ظاهرها و دليلها بغير قرينة ، و ضمائر الجمع و ألفاظه فى المواضع الثمانية يتعين حملها على الحقيقة ، و لا يجوز صرفها الى تأويل بعيد ولا قريب ، الا أن يخرج الناظر فيها عن الانصاف ، و يكذب الأحادیث الكثيرة المتواترة التى يأتى بعضها فى تفسير الآية و الاخبار بالرجعة .

استقرار دادن ، ترس ، ابنی ، پرستش و سایر تصریحات و اشارات هیچیک با غیر رجعت سازگار نیست ؛ کسی که از دنیا رفته و پشت یازد هیش سلطنت میکند چگونه میتواند ترس و امن و جانشینی و تمکن و عبادت را بوی نسبت داد ؟ علاوه تصریحهاى که در حدیثهای آینده وارد شده هر گونه شك و شبهه ای را رفع میکند .

سوم : « میخواستیم بر آنان که در زمین ضعیفشان کرده اند منت نهیم ؛ پیشوایشان کنیم ، و وارثشان قرار دهیم ، در زمین تمکن و استقرارشان دهیم و بدست آنان بفرعون و هامان و لشکرشان آنچه را که از آن میترسیدند بنمایانیم ، قصص : ٦٠٥ » این آیه از آیه سابق واضحتر است ، زیرا دلالت دارد که منت نهادن بر ایشان ، و پیشوا و وارث کردن و در زمین استقرار دادنشان ، و ترس دشمنان از ایشان همه بعد از آن است که ضعیف شده اند ، آیا این بجز رجعت مصداقی دارد ؟ میشود بدون قرینه تأویلش کرد یا از ظاهرش دست کشید ؟ پیدا است که ضمیرها و الفاظ جمع هشتگانه (: الذين ، استضعفوا ، نجعلهم ائمة ، نجعلهم الوارثین ، لهم ؛ منهم) باید بر معنای حقیقی حمل شود ؛ و تأویل بعید یا قریب دو آنها جایز نیست ، مگر اینکه کسی از راه انصاف بیرون رود ، و حدیثهای متواتری که آیه را بر رجعت تفسیر میکند . - چنانکه قسمتی از آنها بیاید - همه را تکذیب کند .

الرابعة : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجناهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون » فان ظاهرها ان تلك الدابة تخرج من الارض ، لان الاصل عدم التقدير والاضمار ، وانها تكلم الناس وانها حجة عليهم ، و الا لكان كلامها لهم عبثاً لا يجب قبوله ، خصوصاً مع ملاحظة قوله تعالى : « و اذا وقع القول عليهم » ويؤيد هذا الظاهر الاحاديث الاتية الدالة على ان المراد بها أمير المؤمنين عليه السلام .

الخامسة : قوله تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن أكثر الناس لا يعلمون » ليبين لهم الذي يختلفون فيه ، روى الكليني والصدوق وعلى بن ابراهيم وغيرهم انها نزلت في الرحمة ، ولا يخفى انها لاتستقيم في انكار البعث ، لانهم ما كانوا يقسمون بالله بل كانوا يقسمون باللات و العزى ، ولان التبين انما يكون في الدنيا كما تقدم ، ويأتى التصريح بمعلقناه في الاحاديث ان شاء الله .

ترجمه کتب مرآت

چهارم : «هنگامی که عذاب بر آنان واجب میشود جنبندہ ای از زمین بیرون آیدیم با آنان سخن گوید که مردم بآیات ما یقین نداشتند ، نمل : ۸۲ » ظاهر آیه این است که این جنبندہ از زمین بیرون آید چون قاعدتاً نباید چیزی تقدیر گرفت ، و نیز ظاهرش این است که با ایشان حرف میزند ، و بر آنها حجت است زیرا اگر کلام وی بر آنان حجت نباشد حرفش بیهوده است ، و قبولش لازم نیست . خصوصاً بملاحظه اینکه فرماید : « چون عذاب واجبتان شود » و حدیثهای آینده هم که میگوید مراد حضرت امیر المؤمنین (ع) است این مدعی را تأیید میکند .

پنجم : «بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد : که هر که بمیرد خدا زنده اش نمیکند چرا ! این وعده ای است بر او ثابت ، اما بیشتر مردم نمیدانند ، تا هر چه در آن خلاف دارند برایشان بیان کند : نحل ۳۸ - ۳۹ » کلینی و صدوق ، و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که درباره رجعت است ، و واضح است که با انکار قیامت سازش ندارد ، چون منکران قیامت بخدا قسم نمیخوردند ، بلات و عزری قسم میخوردند ، و نیز بیان اختلافات آنان مربوط بدنیاست ؛ چنانکه در حدیثهای آینده بهین مطلب تصریح شده .

المادة قوله تعالى : «ان الله على كل شيء قدير» و هي تدلّ على امکان الرجعة ، و قد تكرّرت هذه الآية في القرآن في مواضع كثيرة في مقام الردّ علی من ينكر احياء الموتى وغير ذلك ، و فيها مبالغات كثيرة تستفاد من لفظ قدير ، و التأكيد بان الجملة الاسمية والتنوين في «شيء» و «قدير» والتصريح بالعموم و غير ذلك ، و قد ورد في بعض الاحاديث انهم عليهم السلام سئلوا عن الرجعة ؟ فقالوا : تلك القدرة ولا ينكرها الاكافر .

المادة : قوله تعالى «أليس ذلك بقادر على أن يحيى الموتى» و هي دالة على امکان الرجعة فانها من قسم احياء الموتى لا تزيد على ذلك ، ولا شك في تساوي نسبة قدرة الله الى جميع الممكنات .

الثامنة قوله تعالى : «أو ليس الذي خلق السموات والارض بقادر على أن يخلق مثلهم بلى وهو الخلاق العليم» و هي دالة كما ترى على امکان الرجعة ولو مع ما دلّ على وقوعها في الامم السابقة من الايات والروايات .

عزّة العظمى

ششم : «خدا بر همه چیز توانا است بقره: ۲۰» این دلیل بر امکان رجعت است ، و این آیه در چند جای قرآن در مقام ردّ منکران زنده شدن مردگان و غیره تکرار شده و چند وجه تأکید در آن هست : لفظ قدير (که صیغه مبالغه است) اند که حرف تأکید است - جمله اسمیه تنوین کلمه «شیء» و «قدير» تصریح بعموم (یعنی بر هر چیز) و غیره ، در بعض احادیث هم وارد است که چون از ائمه راجع بر جعت سؤال شد ، فرمودند : این (مربوط به) قدرت پروردگار است و غیر از کافر منکر نشود .

هفتم : «مگر این خدا قدرت ندارد که مردگان را زنده کند ؟ : سوره قیامت ۴۰» این آیه هم دلیل امکان رجعت است ، چون آنهم يك قسم مرده زنده کردن است ؟ و یش از آن نیست ، و بی شك قدرت خدا نسبت بهمة کلاهای ممکن مساوی است .

هشتم : «مگر آنکه آسمانها و زمین را آفرید نمیتواند امثال اینان را پیافریند ؟ چرا ، و او آفرید کلا دانا است . یس : ۸۱» این آیه هم دلیل امکان رجعت است ، و لو بضیمة آیات و روایاتی که میفرماید : در امنهای سابق واقع شده .

التاسعة : قوله تعالى : « و ضرب لنا مثلاً ونسى خلقه قال من يحيي العظام وهي رميم قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم » وهي دالة على إمكان الرجعة دلالة واضحة ظاهرة .

العاشر : قوله تعالى : « ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » دلت على وقوع الرجعة وهو يستلزم إمكانها وعدم جواز انكارها ، وفيها دلالة على وقوعها أيضاً بضميمة الأحاديث الدالة على أن ما وقع في الأمم السابقة يقع مثله في هذه الأمة ، وقد روى في الأحاديث الآتية وغيرها أن المذكورين في هذه الآية كانوا سبعين ألفاً فأماهم الله مدة طويلة ثم أحياهم فرجعوا إلى الدنيا و عاشوا أيضاً مدة طويلة .

الحادية عشر : قوله تعالى : « أو كالذي مر على قرية وهي خاوية على عروشها قال أنسى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم لبثت

لهم : « منلى برای مازد ، و آفرینش خویش را فراموش کرد ، گفت : این استخوان ها را که پوسیده کی زنده میکند ؟ بگو : همانکه اول بار ایجادش کرد ، زنده اش میکند ، و او بهر آفرینش دانا است . یس : ۸۱ » این نیز دلیل امکان رجعت است ، و دلالتش واضح است .

دهم : « مگر قصه آنان ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، آنگاه خدا بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد ، بقره ۲۵۳ ، این آیه دلیل است که زنده شدن مرده سابقاً اتفاق افتاده پس امر ممکن است و نباید انکار کرد ؛ و بعضی حدیثهایی که میگوید : هر چه در امتهای سابق واقع شده در این امت هم واقع شود دلیل بر وقوع رجعت هم هست ؛ و در حدیثهای آینده و غیره وارد شده که این عده هفتاد هزار نفر بودند مدت درازی با مر خدا مرده بودند ، سپس زنده شان کرد ، بدینا برگشتند و باز هم مدتی زندگی کردند .

یازدهم : « یا مثل آنکه بقریه ای - که همه سقفهایش روی هم ریخته بود - گذر کرد ، گفت خدا چگونه مردم اینچهارا که مرده اند زنده میکند خدا وی را صد سال پیراند سپس زنده اش

قال لبثت يوماً أو بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه و انظر الى حمارك و لنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشرها ثم نكسوها لحماً فلما تبين له قال أعلم ان الله على كل شيء قدير . فهذه الآية الشريفة صريحة فی ان المذکور فیها مائة سنة ثم أحياء الله وبعثه الى الدنيا و أحيى حماره ، وظاهر القرآن يدل على انه من الانبياء لما تضمنه من الوحي و الخطاب له ، وقد وقع التصريح فی الاحاديث الآتية بانه كان نبياً ، ففي بعض الروايات انه ارميا النبي ، وفي بعضها انه عزيز النبي عليهما السلام ، وقد روى ذلك العامة والخاصة و بملاحظة الاحاديث المشار اليها سابقاً يجب ان يثبت مثله فی هذه الامة .

الثانية عشر قوله تعالى : « اذ قال الله يا عيسى اذكر نعمتي عليك » الى قوله : « و اذ تخلق من الطين كهيئة الطير باذنى فتنفخ فيها فتكون طيراً باذنى و تبري » الا كنه و الابرص باذنى و اذ تخرج العوتي باذنى » الآية و هي

کرد گفت چقدر در این حال ماندی گفت يك روز يا قسمتی از روز گفت بلکه يكصد سال ماندی ، خوردنی و نوشیدنی خویش بنگرد گر گون نشده الاغت را بین تا نرا برای مردم نشانه ای قرار دهیم ؛ استخوانها را بین چگونه بلند میکنیم (و بهم می پیوندهیم) سپس بگوشت می پوشانیم چون مطلب برایش آشکار شد گفت : میدانم که خدا بر هر چیز توانا است ، سورة بقره آیه ۲۵۹ « این آیه صریحاً میفرماید این شخص صد سال مرد ، سپس زنده شد و بدنیا برگشت ، والاغش هم زنده شد ؛ و ظاهر قرآن دلیل است که این مرد از پیبران بوده چون باو وحی شده ، و خدا با او سخن گفته ، چنانکه در حدیثهای آینده نیز تصریح شده که پیبر بوده ؛ در بعض آنها میگوید ارمیای پیبر است ، و در بعضی گوید : عزیر است ، و این حدیث راستی و شیعه نقل میکنند ؛ و بملاحظه آن حدیثها که میگوید هر چه در سایر امتها بوده در این امت هم هست ، باید نظیرش در این امت هم واقع شود .

دوازدهم : « آندم که خدا بمی فرماید : نعمت من یاد آور که و باذن من از گل شبیه مرغ میساختی و در آن میدمیدی ، باذن من پرند میشد ، و کور مادر زاد و پس را باذن من شفا میدادی ، و مردگان را باذن من زنده میکردی مانده

دالة على امكان الرجعة و وقوعها في الامم السابقة ، و بملاحظة الاحاديث المشار اليها المذكورة في الباب الآتي يجب أن يثبت في هذه الامة .

الثانية عشر : قوله تعالى : « واذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمع المسيح عيسى بن مريم » الى قوله : « ورسولا الي بني اسرائيل اني قد جئتكم بآية من ربكم اني اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرىء الاكمه والابرص واحيي الموتى باذن الله » وهذه الآية دالة على المقصود كما تقدم .

الرابعة عشر : قوله تعالى : « يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم » الى قوله : « واذ قلتم يا موسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتكم الصاعقة وانتم تنظرون » ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * وظللنا عليكم الغمام وأنزلنا عليكم المن والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم ووجه الاستدلال بها ما تقدم وهي أوضح من السابقة ، وقد ورد في الاحاديث الاتية ان المذكورين

۱۱۰ این آیه هم دلیل بر امکان رجعت ، و وقوع آن در امتهای گذشته است ، و بمقتضای همان احادیث باید در این امت هم واقع شود .

سیزدهم : « و آندم که ملائکه گفتند : ای مریم خداوند ترا بکلمه خویش که نامش عیسی بن مریم است بشارت میدهد پیغمبری بسوی بنی اسرائیل باشد . (گوید) با معجزه ای از طرف خدا بآن سوی شما آمده ام ، برای شما از گل شبیه مرفی میسازم و در آن میدهم ، باذن خدا برنده میشود و کود مادر زاد و پسر را باذن خدا زنده میکنم ، آل عمران ، ۴۴ - ۴۹ » این آیه هم نظیر دو آیه سابق است .

چهاردهم : « ای پسران اسرائیل نعمت مرا که بشما دادم یاد آرید . . . و آندم که گفتید : ای موسی ما تا خدا را علانیه نبینیم بتو ایمان نیاریم » آنگاه صاعقه شما را که مینگریستید گرفت ، سپس شما را از پس مرگشان زنده کردیم باشد که شکر گزارید و ابردا سایبان شما کردیم و ترنجبین و مرغ بریان بر ایشان فرود آوردیم ، از چیزهای پاکیزه ای که روزیشان کرده ایم بخورید سورة بقره ، ۴۶ - ۵۷ استدلال باین آیه هم مانند آیات سابق است اما این واضح تر است ، و در حدیثهای آینده آمده که اینان هفتاد

كانوا سبعين رجلاً وان الله احياهم وبعثهم أنبياء ، فهذه رجعة عظيمة ينبغي ان لا ينكر الاخبار بوقوع مثلها في هذه الامة ، لما يأتي من الاخبار برجعة جماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام .

الخامسة عشر قوله تعالى : « واذ قال ابراهيم رب ارنى كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصر من اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعيّاً » وهذه تدل على احياء الموتى في الامم السابقة ، وذلك يدل على الامكان و الوقوع لما أشرنا اليه سابقاً .

السادسة عشر قوله تعالى : « واذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة » الى قوله : « واذ قتلتم نفساً فاداروهم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون » قللنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى ويرىكم آياته لعلكم تعقلون وجه الاستدلال بها ما تقدم سابقاً .

مرد بودند که خدا زنده‌شان کرد و پیبرشان قرار داد باین جهت بزرگی است ، البته اگر نظیر آن را باین امت هم وعده دهند نباید منکر شد ، و در اخبار است که جمعی از پیبران و امامان علیهم السلام نیز زنده شوند چنانکه خواهد آمد .

پانزدهم : « آندم که ابراهیم گفت : پرورد گادا ! بمن بنما چگونه مردگانرا زنده میکنی خطاب شد : مگر باور نداری ؟ گفت : چرا ، برای اینکه دلم آرام شود ، خطاب شد : چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن سپس بر سر هر کوهی قسمی از آنها بگذازد ، و آنها را بخوان شتابان جانب تو می‌آیند ، بقره : ۲۶۰ » این آیه هم بتقریری که گذشت دلیل بر امکان وقوع است .

شانزدهم : « آندم که موسی بقومش گفت : خدا بشما دستور میدهد گاوی سر ببرید . . . و آندم که کسی را کشتید و در باره او کشکش کردید ، و خدا آنچه کتمان میکردید آشکار کرد ، گفتیم قسمی از آنرا برده بزنید ، اینطور خدا مردگان را زنده میکند و آیات و نشانه های خود را بشما مینماید ، شاید بعقل آئید ، بقره ۶۶ ، ۷۳ » استدلال باین آیه نظیر آیه های سابق است .

العابعة عشر قوله تعالى : «الم ترالى الذى حاج ابراهيم فى ربه ان آتاه الله الملك اذ قال ابراهيم ربى الذى يحىى ويميت» وفيها دلالة على امكان الرجعة بل على وقوعها لما يأتى من الحديث فى ان الله أحيى بدعائه الموتى ، وان ما كان فى تلك الامم يقع مثله فى هذه الامة .

الثامنة عشر قوله تعالى : «ولبثوا فى كهفهم ثلثمئة سنين وازدادوا تسعا» الى قوله : «وكذلك بعثناهم ليستاءلوا بينهم» روى ابن بابويه فى اعتقاداته وغيره انهم ماتوا ثم أحياهم الله وقد تقدمت عبارته فارجع اليها .

التاسعة عشر قوله تعالى : «انا لننصر رسلا والذين آمنوا فى الحياة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد» وردت الاحاديث المتعددة الاتية فى ان المراد بها الرجعة ويؤيد تلك التصريحات ظاهر الآية ، فان كثير أ من الرسل والائمة والذين آمنوا لم ينصروا

هفدهم : «مكرضة آنرا ندانستى كه در باره خدايش كه سلطنت پوى داده بود با ابراهيم معاجه» و مجادله كرد . «آنكم كه ابراهيم گفت : پروردگار من كسى است كه زنده ميكنند و ميبرانند» بقره : ۲۵۸ اين هم دليل امكان رجعت است ، بلكه ضميمه حديثى كه ميگويد : خداوند بدعاى او مردگان را زنده كرد ، و آنها كه ميگويد : وقايع اتمهاى سابق در اين امت هم هست - چنانكه خواهد آمد - دليل وقوع رجعت نيز هست .

هيجدهم : «سبعده سال در غارشان ماندند و نه سال بر آن افزودند» . . . و در آيات قبل مبين مايد : «اينچنين آنان را برانگيختيم تا از همديگر پرسش كنند ، كهف ۱۹ ، ۲۵» صدوق در كتاب اعتقادات و ديگران هم روايت ميكنند كه ايشان مرده بودند خدا زنده شان كرد ، عبادت صدوق سابقاً گذشت .

نوزدهم : «ما يسبران خود و مؤمنان را در اين زندگى دنيا و روزى كه گواهان پياخيزند نصرت دهيم» سورة غافر : ۵۱ حديثهاى متعددى كه خواهد آمد وارد شده كه مراد موقع رجعت است ، و ظاهر آيه هم آن تصريحها را تأييد ميكنند ، چون بسيارى از پيبران و امامان

والفعل مستقبل والله لا یخلف المیعاد والحمل علی ارادة خروج المهدي علیه السلام فيه «اولاً» انه خروج عن الحقيقة الی المجاز بغير فریئة وهو باطل اجمالاً ، وثانیاً ، انه خلاف التصریحات المشار الیه .

العشرون قوله تعالى : «واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» وردت الا حادیث الكثيرة ان الله جمع له الانبياء ليلة المعراج ، وانهم اقتدوا به وصلّوا خلفه ورجوع الانبياء السابقين مراراً متعددة لاشك فی وقوعه و ثبوته فيقع مثله فی هذه الامة لما یأتی انشاء الله .

الحادیة و العشرون قوله تعالى : «و اذ أخذ الله ميثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحكمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمننّ به ولتنصرنه» ومعلوم ان ذلك لم يقع بعد ، فلا بد من وقوعه فان الله لا یخلف المیعاد ، فظاهر الایة نص

ومؤمنان پاری نشدند ، وآیه هم میفرماید : نصرت میبند (بعداً) خدا هم خلف وعده نمیکند ونیشود گفت : مراد خروج حضرت مهدی (ع) است ، زیرا اولاً لازم آید بدون قرینه از معنای حقیقی آیه دست بکشیم و بمعنای مجازی حمل کنیم (چون آیه میفرماید : پیبران و آنها را که ایمان آورده اند) و این باجماع باطل است ، وثانیاً برخلاف تصریحهای روایات است .

یسعیم : «از آن پیبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن ، سوره زخرف آیه ۴۵» حدیثهای بسیاری وارد شده که شب معراج خداوند پیبران را جمع کرد پشت سر پیغمبر ما (ص) نماز گذاشتند ، وشکی نیست که پیبران سابق مکرر دنیا بر گشتند ؛ پس بدلیلی که بعداً ذکر میشود - در این امتهم نظیرش باید باشد .

بیست و یکم : «آندم که خدا از پیبران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی را که بشما دادم اگر بعداً پیبری نزدتان آمد و آنچه همراه شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آردید و پادش کنید آل عمران : ۸۱» واضح است که این مطلب هنوز واقع نشده پس باید بعداً واقع شود ، چون خدا خلف وعده نمیکند و ظاهر آیه مربوط بر رجعت است ،

في الرجعة ويدل على ذلك أيضاً أحاديث صريحة يأتي بعضها إن شاء الله فيها تفسير الآية بذلك .

الثانية والعشرون قوله تعالى : «ربنا أمتنا اثنتين و أحييتنا اتنين» وردت الأحاديث بان المراد باحدى الحيوتين والموتين الرجعة ، ومعلوم ان ذلك لا يمتنع ارادته من الآية ، وانها ليست بطريق الحصر، ولا يدل على نفى الزيادة وان الحياة في القبر ليست حياة تامة ، كما يفهم من بعض الأحاديث .

الثالثة والعشرون قوله تعالى : «كيف تكفرون بالله و كنتم أمواتاً فأحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم إليه ترجعون» وجه الاستدلال انه أثبت الأحياء مرتين ، ثم قال بعدهما : «ثم إليه ترجعون» والمراد به القيامة قطعاً ، والعطف خصوصاً بشم ظاهر في المغايرة ، فالأحياء الثاني اما الرجعة أو نظيرها ، و بالجملة ففيها دلالة على وقوع الأحياء قبل القيامة بعد الموت في الجملة .

الرابعة والعشرون قوله تعالى في حق عيسى : « انى متوفيك ورافعك الى »

چنانکه روایات بسیاری در تفسیر آیه - که قسمی از آنها باید شاهد این مدعی است -

بیست و دوم : «پروردگارا ! ما را از دوزخ نجات بده و دوزخ را زنده کردی ، غافر ۱۱» حدیثهای زیادی وارد است که یکی از این دوزخ است و واضح است که اراده این معنی از آیه ممتنع نیست ، ودلالات بر انحصار هم نمیکند که غیر از اینها دیگر زندگی و مرگی نیست ، زنده شدن قبر هم - چنانکه از حدیث هابی استفاده میشود - زندگی کلملی نیست (تا کسی بگوید مراد : مرگ دنیا و زنده شدن قبر ، و مرگ در قبر و زنده شدن قیامت است) .

بیست و سوم : «چگونه بخدا کافر میشوید با اینکه مرده بودید زنده تان کرد ، باز میبراند ، و دو باره زنده تان میکند ، سپس بسوی وی بر میگردد ، بقره ۲۸» آیه دو زنده شدن اثبات میکند و بعد میفرماید : سپس بسوی وی بر میگردد ، و قطعاً مراد از باز گشت باو قیامت است ، پس اجمالاً معلوم میشود یک زنده شدن قبل از قیامت هست یا رجعت یا نظیر آن .

بیست و چهارم درباره حضرت عیسی میفرماید : «من ترا از زمین بر گیرم و بسوی

نقل الطبرسی عن ابن عباس ان المراد انی متوفیک وفاة موت ، و قد تقدم مثله عن رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه ، والایة ظاهرة واضحة في ذلك ، وهی تدل علی ان نزول عیسی علیه السلام فی آخر الزمان الی الارض من قسم الرجعة ، و قد أجمع علی نقل ذلك جمیع المسلمین ، و نقل اجماعهم علیه جماعة من العلماء ، و نقل الطبرسی عن بعض العامة ان عیسی لم یمت ، و انه رفع الی السماء من غیر وفاة ، و تعرضوا لتأویل الایة تارة بالحمل علی وفاة النور وتارة بما هو أبعد من ذلك ، و ظاهر ان ذلك كله باطل و غلوّ عظیم فی انکار الرجعة ، والامامية لا یقبلون ذلك التأویل ولا یلزمهم العمل به .

خود بردارم آل عمران ، ۵۵

طبرسی اذ ابن عباس نقل میکند که یعنی ترا بوسیله مرگ برگزیده ، و قبل از شیخ صدوق هم نظیر این نقل شد و ظاهر خود آیه نیز همین است ، و دلیل است که فرود آمدن حضرت عیسی در آخر الزمان از اقسام رجعت است ، و فرود آمدن آنجناب را همه مسلمین نقل میکنند ، عده ای از علمایهم نقل اجماع میکنند طبرسی از بعض سنیان نقل میکند که حضرت عیسی نمرده ، زنده بآسمان رفته و آیه را گاهی بخواب تأویل میکنند (یعنی ترا خواب کنم و گویند مراد از « گرفتن » گرفتن روح در حال خواب است) و گاهی بمعنای اذاین بیدتر ، البته واضح است که این تأویلات باطل و در مقام انکار رجعت کزافگویی بزرگی است ، اما امامیه این تأویلهارا نمی پذیرند و بآنها متلزم نیستند (قضیه زندگی و مرگ حضرت عیسی سلام الله علیه مورد گفتگوی مختصری هست و آنچه عده زیادی از علما میفرمایند که تحقیق و تأمل در آیات قرآن هم تأیید میکند این است که زنده است و زنده بآسمان رفته و اینان گویند عقیده بمرگ آنحضرت از کلمه وفات ناشی شده که گمان کرده اند بمعنی مرگ است و بس در صورتی که مشتقات آن همه در معنی : گرفتن تمام گرفتن ، تمام برداشتن استعمال میشود ، و باین حساب در قرآن بر خواب مرگ برداشتن از روی زمین اطلاق شده در مقابل این دسته عده دیگر مانند مؤلف کتاب و دیگران عقیده بمرگ آنحضرت دارند ، و مرحوم بلاغی در مقدمه تفسیر خود این بحث را تفصیلاً دنبال کرده خواننده محترم چنانچه مایل تحقیق بیشتری است بدانجا مراجعه کند)

الخامسة والعشرون قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام: «و كنت عليهم شهيداً مادمتم فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم» وهي ظاهرة واضحة في وفاة عيسى **عليه السلام** لأنه يقول ذلك يوم القيمة بل لفظ: «توفيتني» والعطف بالغاء الدالة على التعقيب من غير تراخ ولفظ «مادمتم فيهم» وغير ذلك صريح في أن نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان من قسم الرجعة.

السادسة والعشرون قوله تعالى: «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا فلما أخذتهم الرجفة قال رب لو شئت أهلكتهم من قبل و إني» الآية وروى ابن بابويه و الطبرسي وعلی بن ابراهيم وغيرهم ان الله أحياهم بعد موتهم، بل بعثهم أنبياء كما مضى ويأتى ان شاء الله.

السابعة والعشرون قوله تعالى: «ولو أن قرآننا سيرت به الجبال أو قطع

يستمونهم از قول حضرت عیسی نقل میکند: «تامن درمیان آنان بودم برایشان گواه بودم، چون مرا بر گرفتند تو خود نگهبان و مراقبشان بودی مائده ۱۱۷» این آیه هم ظاهر در وفات حضرت عیسی است، چون در قیامت این سخن را میگوید، خصوصیات خود آیه هم مانند: مرا بر گرفتند (بتفسیر مرحوم مؤلف: مرا میراندند) عطف بفاء که دلیل بر تعقیب بدون فاصله است (یعنی بر گرفتن و بقول مرحوم مؤلف: میراندن بامیان ایشان بودن فاصله ای نداشته) و کلمه «مادمتم فیهم» و غیره همه صریح است که نزول آنجناب در آخر الزمان از اقسام رجعت است (یعنی پس از مرگ است، استدلال باین آیه هم نظیر آیه سابق به بیانی است که گذشت).

یستمونهم: «موسی هفتاد تن از قوم خویش برای وعده گاه انتخاب کرد، سپس چون دچار زلزله شدند گفت: پرورم گدا! اگر خواسته بودی پیش از این من و اینان را هلاک کرده بودی، اعراف: ۱۵۵» صدوق و طبرسی، و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که خداوند این هفتاد نفر را پس از مرگ زنده کرد، علاوه بر چنانکه گذشت و باز هم بیاید - پیبرشان قرار داد.

یستمونهم: «اگر قرآنی باشد که بوسیله آن کوهها حرکت کند، و زمین پاره

به الارض او کلم به الموتی ، ذکر جماعة من المفسرين والنحويين ان جواب لو محذوف ای لکان هذا القرآن

وروی الكلینی فی حدیث انهم قالوا علیهم السلام : عندنا هذا القرآن الذی تسیر به الجبال وتقطع به الارض وتکلم به الموتی ، ویأتی ان شاء الله ، وقال الطبرسی : «او کلم به الموتی» ای احیی به الموتی حتی یعیشوا یتکلموا «انتهی» وفیه دلالة واضحة علی امکان الرجعة بل علی وقوعها عند التأمل .

الثامنة والعشرون قوله تعالى : «وقضينا الى بنی اسرائیل فی الكتاب لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علواً کبیراً فاذا جاء وعد اولیہما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً ثم رددنا لکم الكرة علیہم وأمددناکم بأموال وبنین» روى الكلینی وعلی بن ابراهیم وغيرہما انها فی الرجعة ، ویأتی توجیہ ذلك ان شاء الله تعالى .

التاسعة والعشرون قوله تعالى : «ویسألونک عن ذی القرنین قل سأتلو

بارہ شود و مردگان بسخن آیند ... رعد: ۳۱» جمی از مفسران و نحویان گویند جواب «لو» محذوف است یعنی اگر قرآنی باین اوصاف باشد همین قرآن است کلینی هم در حدیثی از امام علیہم السلام نقل میکند کہ : آن قرآنی کہ کوهپادا بحرکت آورد و زمین را بارہ بارہ کند ؛ و مردگان را بسخن آورد نزد ما است این حدیث بعد از کر میشود طبرسی - پس از جمله «او کلم به الموتی» ، فرماید : یعنی مردگان زنده شوند تا از دگر کنند و سخن گویند . دلالت این آیه بر امکان رجعت بلکه وقوع آن روشن است .

یست و هتتم : «در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم کہ : دوبار در این سرزمین فساد میکنید ؛ و سرکشی میکنید سرکشی بزرگی چون نوبت نخستین رسید بعضی از بندگان خود را کہ صلابتی سخت داشتند بر شاگاشتم نادخلال خانه ها (بجستجوی شما) گردش کردند ، و این وعده ای حتی بود ، سپس شما را بر آنان غلبه دادیم و بسال و اولاد مددتان دادیم سوره بنی اسرائیل آیه ۴ - ۶» کلینی وعلی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند کہ آیه مربوط بر رجعت است و توجیہ این معنی خواهد آمد .

یست و نهم : «ترا از ذوالقرنین پرسند بگو قصه ای از وی برای شما خواهم خواند

عليكم منه ذكراً أنا مكنّاه في الأرض وآتيناه من كل شيء سبباً الآية . روى
على بن ابراهيم وغيره ان قومه ضربوه على قرنه فمات خمسمائة سنة ، ثم احياه الله
وبعثه اليهم فضربوه على قرنه الآخر فأماته الله خمسمائة عام ، ثم احياه وبعثه
اليهم فملكه الارض .

وقد روى عن أمير المؤمنين عليه السلام انه نقل حديث ذي القرنين ثم قال : وفيكم
مثله يعني نفسه ويأتي ذلك ان شاء الله وقال الطبرسي : قيل ان ذا القرنين نبي مبعوث
فتح الله على يديه الارض ، ثم قال : في قوله تعالى : « قلنا يا ذا القرنين استدل
من ذهب الى ان ذا القرنين كان نبياً بهذا ، لان قول الله لا يكون الا بالوحي ، و
الوحي لا يجوز الا على الانبياء ، وقيل ان الله ألهمه ولم يوح اليه » انتهى .

اقول : ومع ضعيفة الاحاديث الدالة على ان ما كان في الامم السابقة يكون
مثله في هذه الامة ، يتم الاستدلال على صحة الرجعة بقصة ذي القرنين و أمثالها .

ما اورا در زمين مكنت داديم و اذ هر چيز و سيله اي بوي عطا كرديم . . . كهف ۸۳-۸۴
على بن ابراهيم وغيره روايت ميكنند كه : خداوند منزه را كه قوم او برك طرف پيشانيش
زدند مرد ؛ و پس از پانصدسال خداوند زنده اش كرده بسوي آنان مبعوث فرمود ، باز
ضربت بر طرف ديگر پيشانيش زدند و مرد ، دوباره پس از پانصدسال خداوند اش كرد و
بر آنان مبعوث كرد ، و سلطنت روي زمين بوي داد و در روايتي است كه امير المؤمنين (ع)
پس از نقل قصه ذو القرنين فرمود : درميان شما هم نظير وي هست ؛ يعني خود آنجناب
اين حديث هم بعد از ذكر ميشود طبرسي فرمايد : ذو القرنين پيغمبري بود كه بدست او
خداوند همه روي زمين را كشود پس در تفسير اين آيه : « گفتيم : اي ذو القرنين . . . »
فرمايد : آنان كه گويند : ذو القرنين پيغمبر بوده باین آيه استدلال كنند ، چون گفتگوي
خدا با او جز از راه وحی نيست ، وحی هم مختص پيبران است ، بعضي گويند :
مراد الهام است (يعني بدلش افتاده ، نه اينكه سختي شنیده) و وحی در كار نبوده .
مؤلف گويد : بضیة حدیثهایی كه گوید : هر چه در امتهای گذشته بوده ، در
این امت هم هست ، بحكايت ذو القرنين و امثال آن ميتوان بر صحت رجعت استدلال
كرد .

الثلاثون قوله تعالى : « ایتوب اذنادی ربہ انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبنا له و کشفنا ما به من ضر و آتیناه اهلہ و مثلہم معهم » الآية .
 روی الطبرسی و علی بن ابراهیم و غیرہما ان الله اُحیی له من اهلہ من مات وقت البلاء « و مثلہم معهم » ممن مات من قبل کما یأتی ان شاء الله ، فینبغی أن یقع مثله فی هذه الامة بدلالة الاحادیث المشار الیہا .

الحادية و الثلاثون قوله تعالى : « و حرام علی قرية اهلکناها انہم لا یرجعون » روی الطبرسی و علی بن ابراهیم و غیرہما انہا فی الرجعة ؛ وان کل قرية هلکت بعذاب لا یرجع اهلہا فی الرجعة ، و اما فی القيامة فیرجعون .

الثانية و الثلاثون قوله تعالى : « ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد » روی فی عدة أحادیث تأتی ان شاء الله ان المراد بہا الرجعة ، و معلوم انہا خطاب للرسول ﷺ .

الثالثة و الثلاثون قوله تعالى : « وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن بہ قبل

می ام : « وایوب را (یاد کن) کہ پروردگار خویش را ندا کرد ، کہ بمعنت دچلام و تو از همه مہربانان مہربان تری پس اجابتش کردیم و معنتی را کہ داشت بر طرف کردیم ، و کسانش را با مثلشان ہوی عطا کردیم ، سورة انبیا ۸۳ - ۸۴ طبرسی و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند کہ خداوند کسان ایوب را کہ هنگام گرفتاری و امتحان مردہ بودند ؛ و بعد ایشان از آنان کہ قبلاً مردہ بودند ہمہ را زنده کرد - چنانکہ حدیث انشاء الله بیاید - پس بضمیمہ همان احادیثی کہ اشارہ شد باید نظیرش در این امت ہم باشد .

می ویکم : « برقریہ ای کہ ہلاک کردہ ایم مقرر است کہ باز نمیگردند ؛ انبیاء ۹۵ طبرسی و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند کہ آیه مربوط بر رجعت است ، یعنی ہر قومی کہ بعذاب خدا گرفتار شدند در رجعت بر نمیگردند ، اما در قیامت ، بر میگردند .

می و دوم : آنکہ این قرآن بر عہدہ تو نہاد پیاز گشتگاہت بر میگرداند ،

موتہ روی علی بن ابراهیم وغیرہ فی تفسیرها ان رسول اللہ ﷺ اذا رجع آمن به الناس کلهم .

الرابعة والثلاثون قوله تعالى : «ان الله قادر على ان ينزل آية» روی علی بن ابراهیم فی تفسیره عن أبي جعفر عليه السلام انه تلى هذه الآية ثم قال : سيريك في آخر الزمان آيات منها : دابة الارض ، والدجال ، ونزول عيسى بن مريم ، و طلوع الشمس من مغربها .

الخامسة والثلاثون قوله تعالى : « واما نريناك بعض الذي نعدهم » روی علی بن ابراهیم وغیرہ من جملة الرجعة ، ویأتی ان شاء الله .

السادسة والثلاثون قوله تعالى : « اثم اذا ما وقع آمنتم به » روی علی بن

قصص : ۸۵ در حدیثهای چندی است که مراد رجعت است - این حدیثها هم بیاید - و معلوم است که خطاب به پیغمبر (ص) است .

سی و سوم : «هیچیک از اهل کتاب نیست جز اینکه بوی (بنی بعسی) پیش از مرگش ایمان آورد ، نساء : ۱۵۹» علی بن ابراهیم وغیرہ در تفسیر آیه روایت کنند که چون پیغمبر (ص) برگردد ، همه مردم بوی ایمان آورند .

سی و چهارم : «خداوند قدرت دارد که نشانه ای فرود آورد ، انعام ۳۷» علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که حضرت باقر (ع) پس از خواندن این آیه فرمودند در آخر الزمان خدا نشانه هایی - مانند : جنبنده ای که از زمین بیرون آید ، دجال ؛ فرود آمدن عیسی بن مریم ، و طلوع آفتاب از مغرب بتومیناید .

سی و پنجم : « یا قستی از آنچه بآنان وعده میدهم بتو مینمایانیم ، یونس ، ۴۶ ، رعد ؛ غافر » علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که از جمله این عذابهایی که خدا بشرکان وعده داده و به پیغمبر (ص) مینمایاند در رجعت است ، این حدیث هانیز بعد از ذکر میشود .

سی و ششم : «آبایس از وقوع عذاب بآن ایمان میآوردید ؛ یونس ۵۱» علی بن

ابراهيم ان معناه صدقتم به فی الرجعة فيقال : الآن تؤمنون به یعنی أمير المؤمنين عليه السلام .
الحابعة و الثلاثون قوله تعالى : «ولو ان لكل نفس ظلمت ما فی الارض جميعاً
 لاقتدت به » روى على بن ابراهيم انها نزلت فی الرجعة .

الثامنة و الثلاثون قوله تعالى : « فان كنت فی شكّ معاً أنزلنا الیک فاسئل
 الذین یقرؤن الكتاب من قبلك » روى على بن ابراهيم وغيره ان الله جمع الانبياء
 لمحمد عليه السلام ، فأحياهم و رجعوا و صلّوا خلفه ، وان هذا معنى الآية وهذه الآية دالة
 على الرجعة للرسول عليه السلام لما تقدم .

• **التاسعة و الثلاثون** قوله تعالى : « فالذین لا یؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة »
 وهم مستکبرون » روى على بن ابراهيم ان معنى قوله : « لا یؤمنون بالآخرة » لا یؤمنون
 بالرجعة قلوبهم منكرة کافرة .

الاربعون قوله تعالى : « فأصابهم سیئات ما عملوا و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن »

ابراهيم روایت کند که معنی : در رجعت تصدیق میکنید آنگاه گویند اکنون بوی - یعنی
 بامیرالمؤمنین (ع) - ایمان آورید !

سی و هفتم : « اگر هر کس ستم کرده همه روی زمین را داشته باشد (برای رهایی
 از عذاب) حاضر است بعوض خویش دهد ، یونس : ۵۴ » علی بن ابراهیم روایت کند که
 مربوط بر رجعت است .

سی و هشتم : « اگر دراجع بآنچه بر توناذل کرده ایم در شکّی از آنان که پیش از تو
 کتاب (آسانی) میخواندند بیرس ، یونس : ۹۴ » علی بن ابراهیم و غیره روایت
 میکنند که خداوند همه پیغمبران را زنده کرد ، بدنیا برگشتند ، و پشت سر پیغمبر
 (ص) نماز خواندند و مراد از آیه این است (یعنی آنجا امر شد از آنان بیرسد) و چنانکه
 گذشت آیه - بنابر این تفسیر - دلیل است که برای حضرت رسول (ص) نیز رجعت
 واقع شده .

سی و نهم : « آنان که بآخرت ایمان نیاورند دلهاشان بانکار خو گرفته ، و
 متکبرند ، نعل : ۲۲ » علی بن ابراهیم روایت میکند که معنی : آنان که بر رجعت ایمان
 ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته و کافر است .

چهارم : « آنگاه سزای کارهای بدشان بایشان رسید ، و عذابی که آنرا مسخره

روی علی بن ابراهیم ان المراد العذاب فی الرجعة .

الحادية والا ربعون قوله تعالى: «يوم ندعو كل اناس بامامهم» روی علی

بن ابراهیم ايضاً ما ظاهره انها في الرجعة ويأتى ان شاء الله .

الثانية والا ربعون قوله تعالى: «فان له معيشة ضنكا» ونحشره يوم القيامة

أعمى، روی علی بن ابراهیم وغيره انها في النصاب و ان تلك المعيشة في الرجعة و انهم يأكلون العذرة .

الثالثة والا ربعون قوله تعالى: «ولقد آتينا داود منا فضلا» روی علی بن ابراهیم

في تفسير ذلك الفضل ان من جعلته ان الله نزل عليه الزبور فيه توحيد الله وتمجيد

ودعاء واخبار رسول الله وامير المؤمنين والقائم واخبار الرجعة .

الرابعة والا ربعون قوله تعالى: «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان

الارض يرثها عبادي الصالحون» روی علی بن ابراهیم وغيره ان المراد بها

میکردند دامنگیرشان شد ، نحل: ۳۴، علی بن ابراهیم روایت کند که: مراد عذاب رجعت است .

چهل و یکم: «روزی که هر عده ای را به پیشوایشان بخوانیم ، بنی اسرائیل ،

۷۱» باز علی بن ابراهیم روایتی نقل میکند که ظاهرش این است که آیه مربوط بر رجعت است ، روایت بعداً بیاید .

چهل و دوم: «هر که از باد من اعراض کند زندگانی سختی دارد ، و روز

قیامت کور معشورش کنیم ، طه: ۱۲۴» علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که درباره

دشمنان اهل بیت است که در رجعت زندگی سختی دارند ، و خود را کشان عذره است .

چهل و سوم: «داود را از جانب خویش فضیلتی دادیم ، سبأ ، ۱۰» علی بن

ابراهیم روایت کند که از جمله این فضیلت این بود که خداوند زبور را - که مشتمل

بر: توحید و تعجید خدا ، دعا ، اخبار بنفمبرو علی و حضرت قائم (ع) و اخبار رجعت بود

مردی نازل کرد .

چهل و چهارم: «در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من

بارت برند انبیاء ۱۰۵» باز علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که مراد خبرهای

اخبار الرجعة .

الخامسة والاربعون قوله تعالى : « او لهم روا انا نسوق الماء الى الارض المجرى فنخرج به زرعاً تا كل منه انعامهم و انفسهم أفلا يبصرون » ويقولون متى هذا الفتح ان كنتم صادقين ، روى على بن ابراهيم ان الايتين في الرجعة

السادسة و الاربعون قوله تعالى : « أولم يسيروا في الارض » قال أولم ينظروا في القرآن و الاخبار برجعة الامم الهالكة ، رواء على بن ابراهيم في تفسيرها .

السابعة والاربعون قوله تعالى : « ويرىكم آياته » روى على بن ابراهيم ان المراد أمير المؤمنين و الاثمة عليهم السلام و انها في الرجعة .

الثامنة والاربعون قوله تعالى : « وترى الظالمين لما رأوا العذاب يقولون هل الى مرد من سبيل » روى على بن ابراهيم ان المراد بالعذاب هنا على بن أبي طالب و عروجه في الرجعة .



رجعت است (که در ذبور نوشته شده) .

چهل و پنجم : « مگر ندیده اند که ما آب را بزمین بی گیاه میفرستیم ، سپس با آن کشتی بیرون آوریم که خود و حیواناتشان از آن میخورند ، مگر نمی بینند ؟ » میگویند . اگر راست میگویند ، این فتح و فبروزی کسی میرسد ؟ سجده : ۲۷ - ۲۸ « باز هم او روایت میکند که این دو آیه مربوط بر رجعت است .

چهل و ششم : « مگر در زمین نگشته اند ؟ دوم ۹ « باز هم او روایت کند که : مراد نظر در قرآن و خبرهای رجعت امتهائی است که هلاک شدند .

چهل و هفتم : « آیات خویش بشما بنمایاند ، بقره ۷۳ « علی بن ابراهیم روایت کند که مقصود نمایانیدن امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام در رجعت است .

چهل و هشتم : « متمگران را به بینی که چون عذاب را بینند ، گویند . آیا برای باز گشت راهی هست ؟ شوری : ۴۴ « علی بن ابراهیم روایت میکند که یعنی چون در رجعت علی بن ابیطالب را بینند (که میخواهد از آنان انتقام بگیرد) گویند راه فراری هست ؟

التاسعة والاربعون قوله تعالى : «وجعلها كلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون»
 روى علي بن ابراهيم انها في الاثمة عليهم السلام وانهم يرجعون الى الدنيا.
الخمسون قوله تعالى : «فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين» روى علي بن ابراهيم
 ان ذلك اذا خرجوا في الرجعة من القبر .

الحادية والخمسون قوله تعالى : «ووصينا الانسان بوالديه احساناً حملته
 امه كرها ووضعته كرها» روى علي بن ابراهيم وغيره انها في الحسين عليه السلام ، وان الله
 أخبر رسوله بوشركه به قبل حملها ، وأخبره بما يصيبه من القتل ، وانه يردّه الى
 الدنيا وينصره حتى يقتل أعداءه ، ويملكه الارض فحملته كرهاً اي اغتمت وكرهت
 لما أخبرت بقتله .

الثانية والخمسون قوله تعالى : «يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج»
 روى علي بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

جمل ولهم : « بكتا برستی را در نسل خویش سغنی پابنده کرد ، شاید باز
 باز گردند ، ذخرف : ۲۸ » علي بن ابراهيم روايت كند كه درباره امه عليهم السلام است
 كه بدنيا بر ميگردند .

پنجاهم : « منتظر آروز باش كه آسمان دودی آشكرا آورد ، دخان ۱۰ »
 هم اوروايت كند كه مربوط بوقتي است كه در رجعت از قبرها بيرون آيند .

پنجاه و يكم : بانسان سفارش كرديم كه با پدر و مادرش نيكي كند مادرش بامشقتوي
 داعمل كرد وباسختي زائيد احقاف ۱۵ » علي بن ابراهيم و ديگران روايت ميكنند كه در
 باره حضرت امام حسين (ع) است خدا پيش از حمل او به يغمبر (ص) بشارت داد و خبر داد كه
 كشته شود و باز بدنيا بر گردد آنگاه خدا نصرتش دهد تا دشمنان خویش بكشد و
 سلطنت روي زمينش دهد ، مادرش چون خبر قتلش شنيد اندوهگين شد و با كراهت
 بار دار او شد .

پنجاه و دوم : « روزي كه صبحه را بحق بشنوند اين روز بيرون آمدن است ، ق ،
 ۴۲ » علي بن ابراهيم روايت كند كه مراد هنگام رجعت است .

الثالث والخمسون قوله تعالى «يوم تشقق الارض عنهم سراعاً» روى على بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

الرابع والخمسون قوله تعالى : « وفي السماء رزقكم وما توعدون » روى على بن ابراهيم ان المراد به اخبار الرجعة والقيامة ، « فو رب السماء والارض انه لحق » يعنى ما وعدتكم .

الخامسة والخمسون قوله تعالى : « وان للذين ظلموا عذاباً دون ذلك » روى على بن ابراهيم ان المراد عذاب الرجعة بالسيف .

السادسة والخمسون قوله تعالى : « مطعين الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر » روى على بن ابراهيم ان المراد بذلك الرجعة .

السابعة والخمسون قوله تعالى : « نسسه على الخمر طوم » روى على بن ابراهيم انها فى الرجعة ، اذا رجع أمير المؤمنين و رجع اعداؤه فيسمهم بميسم معه .

مكتبة كبرى علوم

پنجاه و سوم : « روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود » و بشتابند ، ق ، ٤٤ « باز علی بن ابراهیم روایت میکند که راجع بر جعت است .

پنجاه و چهارم : « روزیتان و چیزی که بشما وعده میدهند در آسمان است ، ذاریات ، ٢٢ » علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از آنچه وعده میدهند خبرهای رجعت و قیامت است ، که بعد میفرماید : « بخدای آسمان و زمین ! این برحق است » یعنی این وعده حتمی است .

پنجاه و پنجم : « برای آنان که ستم کردند عذابی نزدیک تر از این هست ! طور ، ٤٧ » علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد عذاب شمشیر در موقع رجعت است .

پنجاه و ششم : « شتابان بسوی دعوتگر روند ؛ و کافران گویند : این روز دشواری است ، قمر ، ٨ » علی بن ابراهیم روایت کند که در موقع رجعت است .

پنجاه و هفتم : « بزودی برینى اوداغ نهیم ، قلم ، ٢٦ » علی بن ابراهیم روایت میکند که مربوط بر جعت است ، هنگامی که امیر المؤمنین (ع) و دشمنانش برگردند ، ایشان را با آهنی که دارد داغ میکند .

الثامنة والخمسون قوله تعالى : « حتى اذا رآو اما يوعدون » روى على بن ابراهيم المراد بها القائم وأمير المؤمنين في الرجعة .

التاسعة والخمسون قوله تعالى : « قل ان أدري أفريب ماتوعدون أم يجعل له ربي أمداً » روى على بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

الستون قوله تعالى : « عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً الا من ارتضى من رسول » روى على بن ابراهيم في تفسيرها ان الله أخبر رسوله بما يكون من بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الحادية والستون قوله تعالى : « قتل الانسان ما أكفره » الى قوله : « ثم اذا شاء أنشره » روى على بن ابراهيم انها نزلت في امير المؤمنين وانه الانسان المذكور ، « ما أكفره » اي ما فعل وأذنب حتى قتلتموه « ثم اذا شاء أنشره » قال ينشره

پنجاه و هفتم : « تا چون وعده ای که بآقای میدهند به بینند ... مریم : ۷۵ »

علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از وعده : حضرت قائم و حضرت امیر المؤمنین (ع) است که در رجعت بینند .

پنجاه و نهم : « یگو نیدانم وعده ای که بشا میدهند نزدیک است یا خدای من برایش مدتی میگذارد ، جن : ۷۵ » علی بن ابراهیم روایت کند که مربوط بر رجعت است

شصتم : « غیبدان است ، و کسی را از غیب خویش مطلع نکند ، مگر یسیری را که مورد رضای او باشد ، جن : ۷۶ - ۷۷ » علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که خداوند حوادثی را که پس از پیغمبر (ص) رخ میدهد - از جریان حضرت قائم ، و رجعت ، و قیامت - همه را بآنجناب خبرداد .

شصت و یکم . « مرگ بر این انسان که چه نمک شناس است ؟ » (این ترجمه ظاهر آیه است ، اما ترجمه اش بملاحظه حدیثی که ذیل ذکر میشود چنین است : انسان کشته شد مگر چه گناهی کرده بود ؟) سپس هر وقت بنخواهد زنده اش کند ، سوره عبث ۱۷-۲۲ »

علی بن ابراهیم روایت میکند که آیه درباره علی (ع) است یعنی آنجناب کشته شد مگر چه گناهی داشت که وی را کشتند خدا او را - در رجعت زنده میکند ، « نه چنین است مأموریت

فی الرجعة « کلاًّ لما یقض ما أمره » فقال : لم یقض أمير المؤمنین ما أمره و سیرجع حتی یقضی ما أمره .

الثانیة والستون قوله تعالى : « انه علی رجعه لقادر » روى علی بن ابراهیم ان المراد یرده الی الدنیا والی القیامة .

الثالثة والستون قوله تعالى هو ذکرهم بأیام الله روى ابن بابویه و غیره انها ثلثة : یوم یقوم القائم ، و یوم الکرة ، و یوم القیامة .

الرابعة والستون قوله تعالى : « ومن كان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی » روى سعد بن عبد الله فی مختصر البصائر ان المراد بها الرجعة .

اقول : و ربما یتأتی بعض الایات الواردة فی الرجعة فی تضاهیف الاحادیث الاتیة ان شاء الله تعالى ، وقد ألف بعض المتأخرین کتاباً متعددة فی تفسیر القرآن و تأویلہ ، و الایات النازلة فی شأن أهل البیت علیهم السلام و الرجعة ، ولم تحضرنی وقت جمع هذه

خویش انجام نداده یعنی آنجناب را فرست ندادند که دستور خدا را اجرا کند و در رجعت باز میگردد تا اجرا کند .

شصت و دوم : خدا بر باز گرداندنش توانا است ، طارق : ۸ « علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد بر گرداندن انسان در رجعت و قیامت است .

شصت و سوم : « آنان را بروزهای (عذاب) خدا متذکر کن » ابراهیم : ۵ « ابن بابویه و غیره روایت میکند که این روزها سه تا است : روز قیام امام زمان (ع) ، روز رجعت ، روز قیامت .

شصت و چهارم : « هر که در این جهان کور دل باشد در جهان دیگر هم کور است بنی اسرائیل : ۴۷۲ سعد بن عبد الله در کتاب مختصر البصائر روایت میکند که مراد این است که در رجعت کور بدنیا می آید .

مؤلف گوید : ممکن است آیاتی که درباره رجعت وارد شده ، ضمن حدیثهای بعد ایراد شود یکی از علمای اخیر کتابهای چندی در تفسیر قرآن و تأویل آیاتی که در شان ائمه علیهم السلام و رجعت نازل شده تألیف کرده ، اما موقع جمع آوری این کتاب در دست نبود ،

الرسالة وفيما ذكر كفاية انشاء الله تعالى .

الباب الرابع

في اثبات ان ما وقع في الامم العاقبة مثله يقع في هذه الامة

اعلم ان هذا المعنى ثابت عنهم عليهم السلام قد رواه العامة والخاصة ويمكن ان يستدل عليه من القرآن بقوله تعالى : «سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلاً» ومن السنة بالا حاديث الدالة على التصريح بثبوته و استدلال أهل العصمة عليهم السلام به على المعاندين وأعداء الدين كما يأتي ان شاء الله ، وباجتماع المسلمين في الجملة ، فان الاحاديث بذلك كثيرة من طريق العامة والخاصة ، وقد صنف علماءنا كتباً في اثباته مذكورة في كتب الرجال ، و تقدم ذكر بعضها ، و أنا اذكر الذي يحضرنى من الاحاديث في هذا المعنى ، و قد رأيتها في عدة كتب معتمدة مروية من عدة طرق مستدة ومرسلة فاقول :

ولي انشاء الله آنچه ذکر میشود کفایت میکند .

باب چهارم

در اثبات اینکه هر چه در اmentهای سابق واقع شده در این امت هم

خواهد شد

البته این موضوع را اینمبر و ائمه عليهم السلام فرموده اند ، سنی و شیعه هم نقل میکنند . از قرآن ممکن است باین آیه استدلال کرد : «این روش خدائی است ، و روش خدائی را هرگز تغییر پذیر نیایی ، فتح : ۲۳» از حدیث هم ، بآنچه مصریحاً بر مطلب دلالت دارد ، و ائمه عليهم السلام در مقام استدلال بر دشمنان بآن تمسك فرموده اند - چنانکه خواهد آمد - اجماع مسلمین هم اجمالاً در کار هست .

اما حدیث ، از طریق سنی و شیعه بسیار است ، علمای ما کتابها در اثباتش نوشته اند که در کتب رجال ثبت است ؛ و قسمتی از آنها اشاره کردیم ، اینک احادیثی که در کتابهای معتبر به چند طریق - با سند و بی سند ، مذکور است :

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه الذي صرح بانه لا يورد فيه الا ما يفتى به و يحكم بصحته ، و يعتقد انه حجة بينه و بين ربه ، و شهد بأن كلما فيه مأخوذ من كتب مشهورة ، عليها المعول و اليها المرجع ، قال في باب فرض الصلوة : قال النبي ﷺ : يكون في هذه الامة كل ما كان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل ، والقذة بالقذة .

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً في أواخر كتاب كمال الدين و تمام النعمة ، قال : قد صح عن النبي ﷺ انه قال : كلما كان في الامم السالفة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

الثالث ما رواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام أبو جعفر الكليني في باب «ان الائمة و رثوا علم النبي و جميع الانبياء و الاوصياء عليهم السلام» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن أبي بصير يعني ليث المرادي ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان الله لم يعط الانبياء شيئاً الا و قد أعطاه عملاً ﷺ الحديث .

اول رئيس محدثين ابن بابويه در كتاب من لا يحضره . كه بتصريح خودش هر چه آنچه نقل ميكنند بآن فتوى ميدهد ، و در نظرش صحيح است ، و بيان خود و خداي خودش ميداند ، و گواهي ميدهد كه همه از كتابهاي مشهور و معتبر گرفته شده در باب : فرض صلوة ، روايت ميكنند كه ينجبر (ص) فرمود : هر اتفاقي كه در بني اسرائيل رخ داد بدون ذره اي كم و زياد در اين امت هم رخ دهد .

دوم باز مرحوم صدوق در كتاب كمال الدين فرمايد : بسند صحيح از ينجبر (ص) نقل است كه فرمود : آنچه در امتهاي سابق واقع شده بدون كم و زياد در اين امت هم واقع شود .

سوم : ثقة الاسلام كليني در باب : «ان الائمة و رثوا علم النبي ، ...» از ابو بصير نقل ميكنند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خدا هيچ چيز بساير پيبران نداد مگر اينكه بسند (ص) هم عطا فرمود « تا آخر حديث »

الرابع ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور عن محمد بن يحيى عن أحمد بن أبي زاهر وغيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموتى باذن الله ؟ قال : صدقت ، وسليمان كان يفهم منطق الطير ، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل «الحديث» وفيه ان الائمة عليهم السلام ورثوا ذلك .

الخامس ما رواه الكليني ايضاً في باب ما أعطى الله الائمة من الاسم الاعظم . عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا بن عمران القمي عن هارون بن الجهم عن رجل قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ان عيسى بن مريم عليه السلام أعطى حرفين كان يعمل بهما ، وأعطى موسى أربعة أحرف ، وأعطى ابراهيم ثمانية أحرف ، وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً ، وأعطى آدم خمسة وعشرين حرفاً ، فان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله ، وان الاسم الاعظم ثلثة وسبعون حرفاً أعطى محمد صلى الله عليه وآله اثنين وسبعين حرفاً وحجب عنه حرف واحد .

چهارم : باز كليني در همان باب از حماد نقل ميکند که گفت : بعضرت کاظم (ع) عرض کردم : پيغمبر ما (ص) وارث علم همه پيبران است ؟ فرمود : آري ، گفتم : عيسى بن مريم باذن خدا مرده زنده ميکورد ؟ فرمود : راست ميگوئي ، سليمان هم سخنان مرغان را مي فهميد ، پيغمبر (ص) نيز بر همه اين امور قدرت داشت « تا آخر حديث » و در هين حديث است که : ائمه عليهم السلام هم اين مقامات را از آنجناب ارث ميبرند .

پنجم : باز هم كليني در باب « ما اعطى الله الائمة من الاسم الاعظم » از هارون بن جهم از مردی روايت ميکند که گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : عيسى بن مريم را دو حرف (از اسم اعظم) دادند بوسيلة آنها اعجاز ميکورد ، موسى را چهار حرف ، ابراهيم را هشت حرف ، نوح را يازده حرف ، و آدم را يست و پنج حرف ، و خداوند همه را ب محمد (ص) عطا کرد ، اسم اعظم هفتاد و سه حرف است ، هفتاد و دو تا را بآنجناب دادند و يکی را ندادند .

السادس مارواه الكلینی ایضاً فی « باب مولد أبی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام » من عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن علی بن الحکم عن مثنی الحنط عن أبی بصیر قال : دخلت علی أبی جعفر علیه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله قال : نعم قلت : ورسول الله وارث الانبیاء کلهم علم کل ما علموا قال : نعم قلت : فأنتم تقدرون علی أن تحيوا الموتی وتبرؤا الاکمه والابرس قال : نعم بأن الله « الحديث » .

ورواه الراوندی فی الخراج والجراح فی الباب السادس .
و رواء علی بن عیسی فی كشف الغمة نقلاً من کتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحمیری .

و رواء الکشی فی کتاب الرجال عن محمد بن مسعود العیاشی عن علی بن محمد القمی عن محمد بن أحمد عن أحمد بن الحسن عن علی بن الحکم مثله .
اقول : و الاحادیث فی هذا المعنی كثيرة جداً و دلالة علی مضمون الباب ظاهرة لا یخفی .

السابع مارواه الكلینی ایضاً فی الروضة قریباً من النصف عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد جمیعاً عن ابن محبوب عن عمرو بن أبی

ششم باز کلینی در باب « مولد حضرت باقر (ع) » از ابو بصیر روایت میکند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) رسیدم عرض کردم شما وارث پیغمبرید فرمود : آری گفتیم پیغمبر وارث همه انبیاء بود هر چه میدانستند میدانست فرمود : آری گفتیم : شما میتوانید مرده زنده کنید ، و کور مادر زاد و پسر را شفا دهید ، فرمود : آری باذن خدا « تا آخر حدیث » این حدیث را راوندی هم در باب ششم خراج روایت میکند ، و علی بن عیسی هم در كشف الغمة از کتاب دلائل حمیری نقل میکند ، کشی نیز در کتاب رجال از علی بن حکم بهین نحو روایت میکند **مؤلف گوید :** در این زمینه حدیث بسیار زیاد است ، و دلالتش بر مقصود ما ظاهر و روشن است .

هفتم باز کلینی در حدود نیه کتاب روضه ، از ابوالمقدام نقل میکند که گفت :

المقدم عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام انه قال له : ان العامة يقولون ان بيعة أبي بكر حيث اجتمع الناس عليها كانت لله رضا ، و ما كان الله ليفتن امة محمد من بعده الي أن قال : فقال أبو جعفر عليه السلام : أليس قد أخبر الله عن الذين من قبلهم من الامم انهم اختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات ، حيث قال : «وآتينا عيسى بن مريم البينات و آتينا بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعد هم من بعد ما جاءتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر » وفي هذا ما يستدل به على أن أصحاب محمد اختلفوا من بعده ؛ فمنهم من آمن ومنهم من كفر .

اقول : هذا دال على مضمون الباب ، والا لم اصح الاستدلال .

الثامن : مارواه أبو جعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام من وقوع الغيبة ، باسناده عن ابي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان سنن الانبياء و ما وقع فيهم من الغيبة جارية في القائم منا أهل البيت ، حذو النعل بالتعل و القذة بالقذة .

تفسير

بعضرت باقر (ع) عرض كردم : سنين ميگویند : بيعت ابو بكر چون مورد اجماع و اتفاق همه امت بود ، مورد رضای خدا بود ، زیرا خداوند امت مصدرا بعد از وی بفته و گمراهی نیندازد ، . . . حضرت فرمود : مگر خدا از امتهای سابق خبر نمیدهد که پس از آمدن حجتها اختلاف کردند چنانکه میفرماید . « عیسی بن مریم را حجتها دادیم ، و بروح القدس تا یدش کردیم ، اگر میخواست کسانی که پس از پیغمبران بودند بعد از حجتها تا که بسویشان آمد باهم کارزار نیکردند ولی مختلف شدند عده ای مؤمن بودند و جمعی کافر شدند ؛ بقره : ۲۵۳ » از این آیه استفاده میشود که امت محمد (ص) نیز پس از او مختلف شدند بعضی با ایمان بودند و بعضی کافر شدند **مواقف گوید :** این حدیث هم دلیل است که حوادث سایر امتها در این امت نیز واقع شود و گرنه استدلال باختلاف سایرین بر اختلاف این امت ناتمام است .

هشتم : شیخ صدوق در اكمال درباب «خبرهای حضرت صادق از غیبت امام زمان (ع)» از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : ستهای پیبران و غیبتی که در میان آنان بود بدون ذره ای کم و زیاد همه در قائم ما اهل بیت جاری شود .

التاسع ما رواه الطبرسی فی آخر کتاب اعلام الوری حیث قال : قد صح عن النبی ﷺ انه قال : کل ما کان فی الامم السالفة فانه یكون فی هذه الامة مثله حدو النعل بالنعل والقذة بالقذة . ورواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلاً عنه .

العاشر ما رواه ابن بابویه فی اعتقاداته فی باب الاعتقاد فی الرجعة حیث قال : وقال النبی ﷺ : یكون فی هذه الامة ما کان فی الامم السالفة حدو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

الحادی عشر ما رواه الشیخ الثقة الجلیل أبو عمرو الکشی فی کتاب الرجال فی ترجمة حیان السراج عن حمویه قال : حدثنا الحسن بن موسی قال : حدثنی محمد بن اصبح عن مروان بن مسلم عن بريد العجلي قال : دخلت علی أبي عبد الله عليه السلام فقال : لو سبقت قليلاً لادرکت حیان السراج (کان حیان کيسانياً متعصباً منه ره) و کان هنا جالساً ، فذكر له محمد بن الحنفية وذكر حيوته فقلت له : أليس نزعهم وتزعهمون ونروى وتروون : انه لم یکن فی بنی اسرائیل شیء الا وفي هذه الامة مثله ؟ قال : بلی قلت : فهل رأيتم ورأيانا ، وسعتم وسمعنا ، بعالم مات علی أعین الناس فدکح

لهم : طبرسی در آخر کتاب اعلام الوری میفرماید بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل است که فرمود آنچه در سایر امتها بوده بدون کم و زیاد نظیرش در این امت خواهد بود ، علی بن عیسی هم در کشف الغم این حدیث را روایت میکند

دهم صدوق در کتاب اعتقادات ، در اعتقاد بر جعت نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم میباشد .

یازدهم شیخ برزگوار مرحوم کشی در کتاب رجال در شرح حال حیان سراج از بريد عجلي نقل میکند که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود اگر اندکی زودتر آمده بودی حیان سراج را هم میدیدی (حیان از یروان متعصب محمد حنفیه بوده که آنرا کیسانی گویند) اینجانشسته بود ، صحبت از محمد حنفیه و زنده بودن وی بپیان آمد (چون کیسانیها میگویند محمد حنفیه نمرده بلکه غائب شده است) من باو گفتم مگر ماو شما معتقد نیستیم و از پیغمبر روایت نمیکنیم که هر چه در بنی اسرائیل بوده در این امت هم نظیرش هست گفت چرا ، گفتم : تا کنون ما یا شادیده ایم یا شنیده ایم که عالمی در جلو چشم مردم مرده

نساء و قسمت امواله وهو حي لا يموت ، فقام ولم يرد على شيئاً .

ورواه ميرزا محمد بن علي الاسترآبادي في كتاب الرجال نقلاً عن الكشي و
رواه الشيخ في كتاب الاختيار من الكشي مثله .

الثاني عشر رواه الكشي ايضاً في ترجمة سلمان الفارسي عن محمد بن مسعود
العياشي عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاذ القمي عن محمد بن حماد الساسي
عن صالح بن نوح عن زيد بن المعدل عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال :
خطب سلمان فقال : الحمد لله الذي هداني لدينه الى أن قال : لتر كبن طبقاً عن
طبق ، سنة بني اسرائيل القذة بالقذة ، ثم قال بعد كلام من جملة الخطبة : والسبعين
الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة فماتوا ، ثم بعثهم الله أنبياء
مرسلين و غير مرسلين ، و أمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ ثم
ذكر تمام الخطبة . ورواه الشيخ في الاختيار ؛ وما رواه ميرزا محمد في كتاب الرجال
نقلاً عن الكشي .



باشد زنانش را تزویج کرده باشد اموالش را قسمت کرده باشند باز هم زنده جاوید
باشد ؟ (یعنی زندگی دنیای او مستدام باشد) جوابی نداد و برخاست . این حدیث
را میرزا محمد استرآبادی در کتاب رجال ، و شیخ طوسی در کتاب اختیار هم روایت
میکنند .

دوازدهم : باز کشي در شرح حال سلمان فارسي از عبدالله بن سنان از حضرت صادق
(ع) روایت میکند که فرمود : سلمان در خطبه ای گفت : شکر خدا را که مرا بدین خود
دهبری کرد . . . از حالی بحال دیگر منتقل خواهید شد (و اوضاعتان تحول یابد) بدون
کم و زیاد از دوش بنی اسرائیل پیروی میکنند . . . (و قوم موسی از) آن هفتاد نفری که
موسی را بکشتن هارون متهم کردند ، و دچار زلزله شده همه مردند ، و سپس خدا زنده شان
کرد و آنان را پسران مرسل یا غیر مرسل قرارداد (برگشتند) امر این امتهم مثل امر بنی
اسرائیل است ، شمارا بکجا میکشند ؟ تا آخر خطبه . شیخ طوسی هم در کتاب اختیار این
خطبه را روایت میکند ، میرزا محمد استرآبادی نیز در کتاب رجال از کشي نقل میکند

الثالث عشر ما رواه ابن بابویه فی کتاب کمال الدین فی باب ما أخبر به الصادق علیه السلام من وقوع الغیبة ورواه الطبرسی فی اعلام الوری ، وعلی بن عیسی فی کشف الغمة ، عن سدید الصیر فی عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل قال : و اما العبد الصالح یعنی الخضر علیه السلام فانه ما طول عمره لنبوة قدر حاله ، ولا کتاب نزل علیه ولا بشریة ینسخ بها شریعة من کان قبله من الانبیاء ، و لا امامة یلزم عباده الاقتداء بها ، ولا لطاعة یفرضها له ، بل ان الله لما کان فی سابق علمه ان یقدر من عمر القائم من ایام غیبتہ ما یقدر ، و علم ما یشکون من انکار عباده لمقدار ذلك العمر فی الطول ، عمر العبد الصالح من غیر سبب اوجب ذلك الا لعلة الاستدلال به علی عمر القائم ، ولیقطع به حجة المعاندين لئلا یشکون للناس علی الله حجة الحدیث .

الرابع عشر ما رواه الشیخ أبو منصور احمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی فی کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج فی احتجاج رسول الله صلی الله علیه و آله عن أبی عبد الحسن العسكري علیه السلام انه قیل لامیر المؤمنین علیه السلام : هل کان لرسول الله صلی الله علیه و آله مثل آیة موسی فی

سیزدهم : صدوق در کمال در باب «خبرهای حضرت صادق (ع) راجع بنیبت امام زمان (ع)» و طبرسی در اعلام الوری و علی بن عیسی در کشف الغمة از سدید صیر فی نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : اما بنده صالح یعنی خضر (ع) ، خداوند طول عمرش نداد که بعداً بنیوتی برسد ، یا کتابی برایش نازل شود ، یا دینی بیاورد که دین پیشبران سابق را نسخ کند ، یا امامتی نصیبش شود که پیرویش بر مردم لازم باشد ، یا روزی بیاید که اطاعتش بر مردم واجب شود .

بلکه چون در علم خدا گذشت بود که عمر حضرت قائم را در دوران قیبتش طولانی کند و میدانست که عده ای این عمر طولانی را منکر میشوند ، عمر حضرت خضر را طولانی کرد و هیچ سببی نداشت جز اینکه بدانند عمر دراز هم ممکن است و حجت دشمنان (یعنی استبعاد طول عمر) از دستشان گرفته شود تا مردم را بر خدا حجتی نباشد «تا آخر حدیث» .

چهاردهم : طبرسی در کتاب احتجاج در استدلالهای پنجم (ص) از حضرت عسکری علیه السلام روایت میکند که : از امیر المؤمنین (ع) پرسیدند : پیغمبر ما (ص) هم معجزه ای مثل معجزه حضرت موسی داشت که کوه را (برای بنی اسرائیل) بلند میکرد ؟ فرمود : بآن

رفعه الجبل؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : و الذي بعثه بالحق نبياً ما من آية كانت لاحد من الانبياء من لدن آدم الى ان انتهى الى محمد الا وقد كان لمحمد مثلها او افضل منها « الحديث » .

الخامس عشر ما رواه الطبرسي ايضاً في الاحتجاج عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خطب سلمان بعد دفن النبي صلى الله عليه وآله بثلاثة أيام فقال : أيها الناس اسمعوا حديثي الى ان قال : انكم اخذتم سنة بنی اسرائیل اما والله لتر كبن طبقاً عن طبق سنة بنی اسرائیل حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة .

السادس عشر ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الخرائج والجرایح في باب اعلام النبي و الاثمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالي قال : قلت لعلي بن الحسين عليهما السلام الاثمة منكم يحيون الموتى ويبرءون الاكمه والابرص ويمشون على الماء؟ فقال عليه السلام ما أعطى الله نبياً شيئاً الا وقد أعطى الله محمد أمثله واعطاه ما لم يعطهم ولم يكن عندهم ، وكل ما كان عند رسول الله صلى الله عليه وآله فقد أعطاه أمير المؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ، ثم اماماً بعد امام الي يوم القيمة ، مع الزيادة التي تحدث في

خدای که او را به پیغمبری مبعوث کرد؛ هیچ پیغمبری - از آدم تا خاتم - هیچ معجزه ای نداشت جز اینکه محمد (ص) هم مثلش یا بالاترش را داشت « تا آخر حدیث » .

پانزدهم : باز طبرسی در احتجاج از حضرت صادق (ع) روایت میکند که : سه روز پس از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان خطبه ای خواند و در ضمن خطبه فرمود : مردم سخن مرا گوش کنید . شما روش بنی اسرائیل را پیش گرفته اید بغداد ؛ مثل بنی اسرائیل بدون کم و زیاد و ضمانت تغییر یابد ، از حالی بحال دیگر شوید .

شانزدهم : قطب راوندی در کتاب خرائج در باب نشانه های پیغمبر و ائمه (ع) از ابو حمزة ثمالی نقل میکند که گفت : بحضورت سجاد علیه السلام عرض کردم ائمه اهل بیت هم میتوانند مرده زنده کنند و کودکان را در آغوش و بر آب حرکت کنند فرمود خداوند بهیچ پیغمبری چیزی نداد جز اینکه نظیرش را بحضورت محمد (ص) داد و فضیلت هائی بآن جناب عطا کرد که بآنان نداد و هر چه پیغمبر (ص) داشت بامیر المؤمنین (ع) داد و از او بامام حسن و از وی بامام حسین منتقل شد و همین طور تا قیامت از امامی بامام دیگر باز پادیهائی که سال بسال

کل سنة ، و کل شهر و کل يوم «الحديث» .

السابع عشر ما رواه الشيخ الجلیل امین الدین ابو علی الفصل بن الحسن الطبرسی فی کتاب مجمع البیان عند تفسیر قوله تعالی : « یوم نحشر من کل امة فوجاً » قال : و صبح عن النبی ﷺ قوله : « یشکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و الغنة بالغنة . حتی لو أن أحد هم دخل فی حجر ضب لدخلتموه » .

الثامن عشر ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب عیون اخبار الرضا ﷺ فی باب ما جاء عن الرضا ﷺ فی وجه دلائل الائمة علیهم السلام و الرد علی الغلاة و المفوضة قال : حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی ، قال : حدثنی أبی قال : حدثنا أحمد بن علی الانصاری عن الحسن بن الجهم عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل ان المأمون سأل فقال : « یا أبا الحسن ما تقول فی الرجعة ؟ » فقال الرضا ﷺ : « انہا الحق قد كانت فی الامم السالفة ، و نطق بها القرآن و قد قال رسول الله ﷺ : « یشکون فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذوا للنعل بالنعل و

و ما بهاء ، و روز بروز اضافه میشود منتقل میگردد ، « تا آخر حدیث » ..

هفتم : فضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان ، در تفسیر این آیه : « روزی که از هر گروهی دسته ای (از آنان) را (که آیات مآد دروغ پنداشتند) معشود کنیم ، نعل : ۸۳ » فرماید : پسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل شده که فرمود : هر چه در بنی اسرائیل واقع شد ، بدون ذره ای کم و زیاد - در امت من هم واقع شود ، تا آنجا که اگر یکی از آنان در سوراخ سوسماری رفته باشد شما هم خواهید رفت .

هشتم : مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب « حدیثهایی که در بیان معجزات ائمه وارد اهل غلو و تفویض از حضرت رضا (ع) وارد شده » از حسن بن جهم در حدیثی طولانی نقل میکند که : مأمون از آنجناب پرسید ، در باره رحمت چه میفرماید ؟ فرمود : حق است ، بشهادت قرآن در امتهای سابق بوده و در این امت هم خواهد بود ، زیرا پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در سایر امتها بوده بدون ذره ای کم و زیاد در

القصة بالقصة «الحديث»

التاسع عشر مارواه الشيخ قطب الدين الراوندي كتاب الموازنة بين المعجزات الذي ألحقه وأضافه الى كتاب الخرايج والجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على أيوب أهله وماله الذين هلكوا ، ثم ذكر قصة عزيز وان الله أماته وأحياء ، وقصة الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف ، وقال لهم الله موتوا ثم أحياهم ، وغير ذلك ثم قال : فمن أقر بجميع ذلك كيف ينكر الرجعة في الدنيا ؟ وقد قال النبي صلى الله عليه وآله : ما جرى في الامم انبياء قبلي شيء الا ويجري في امتي مثله .

العشرون ما رواه الشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلاً من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القمط عن حمران بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون مثله هيئنا ؟ قال : لا ، «الحديث» .

الحادي والعشرون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب

مراجعتي في تفسير الحديث

ابن امت هم میباشد ، «تا آخر حدیث» .

فوزدهم : قطب راوندي در كتاب : موازات ؛ كه بكتاب خرايج ملحق كرده ، روايت ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند كسان ايوب را كه مرده بودند با مالش كه تلف شده بود بوي بر گرداند ، سپس قصه عزيز را - كه مرد و زنده شد - و قصه كساني را كه از ترس مرگ از وطن آواره شدند و خداوند ايشان را ميراند و باز زنده كرد ، و ديگران را نقل ميكند و ميگويد : آنان كه با اينها اقرار دارند چگونه رجعت دنيا را منكر ميشوند ؟ در صورتی كه پيغمبر (ص) فرمود : هيچ چيز در امت پيغمبران گذشته واقع نشده جز اينكه در امت من هم واقع شود .

نصحتهم حسن بن سليمان قمي در رساله خود از حمران بن اعين نقل ميكند كه گفت : بعضرت صادق (ع) عرض كردم : چيزی در بني اسرائيل بوده كه نظيرش در اين امت نباشد ؟ فرمود : نه ، «تا آخر حدیث» .

يخت و يكم : باز حسن بن سليمان از ابو الصباح كناني نقل ميكند كه گفت : مطالبی

مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن عبد الجبار عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن عبيد عن شعيب الحداد عن أبي الصباح الكنانی قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن أشباه وجعلت اكره ان اسميها فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم ، قال : تلك القدرة ولا ينكرها الا القدرية ؛ ان رسول الله صلى الله عليه وآله أتى بقاع من الجنة عليه عذق يقال لسنة ، فتناولها (فتناولها) رسول الله صلى الله عليه وآله سنة من كان قبلكم .

الثاني والعشرون ما رواء العامة و الخاصة من قوله عليه السلام : علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ، والاستدلال به لا یخفی علی المتأمل .

الثالث والعشرون ما رواء علی بن ابراهیم فی تفسیره عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : لم یکن فی بنی اسرائیل شی الا و فی امتی مثله .

الرابع والعشرون ما رواء الشیخ الجلیل علی بن محمد الخزاز القمی فی کتاب الکفایة فی النصوص علی الاثمة علیهم السلام فی باب ابن عباس قال : حدثنا أبو

از حضرت باقر (ع) میسریدم وھنئ از تصریح مقصود کراحت داشتم ، فرمود : گویا راجع بر جعتھا میخوامی حوال کنی ؟ گفتم : آری فرمود : این قدرت خداوند است و جز قدریہ (کہ خدا را قادر نمیدانند) کسی انکار نکند ؛ پیغمبر اکرم (ص) قطعہ زمینی کہ بر آن نعلی بود نزدش آمد حضرت آنرا تاویل فرمودہ کہ این سنت پیشینیان شما است (این حدیث از جهت کلمہ « قاع » و « تناولها » قدری مجمل است و شاید تعبیراتی در کلمات آن واقع شدہ باشد) .

بیست و دوم : سنی و شیعه روایت میکنند کہ پیغمبر (ص) فرمود : علمای امت من مانند پیبران بنی اسرائیل اند . وجہ استدلال باین حدیث بر اهل دقت پوشیدہ نیست (چون لازمة این حرف این است کہ ہر کاری کہ بدست آنان انجام گرفته اینان ہم قدرت انجامش را داشته باشند) و از جملہ زندہ کردن مردگان است .

بیست و سوم : علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکنند کہ پیغمبر (ص) فرمود : هیچ حادثہ ای در بنی اسرائیل رخ نداده جز اینکہ نظیرش در امت من ہم رخ دہد .

بیست و چهارم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایہ از ابن عباس روایت میکند کہ پیغمبر (ص) در حدیثی طولانی فرمود : ہرچہ در بنی اسرائیل بود - بدون ذرہ ای کم و

المفضل بن محمد بن عبدالله بن المطلب الشيباني عن احمد بن مظفر عن أبي حاتم المهلبی
المغيرة بن محمد عن عبد الغفار بن كثير الكوفي عن ابراهيم بن حميد عن أبي هاشم
عن محامد (مجاهد دخل) عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حديث
طويل قال : كايين في امتي ما كان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل و
القذة بالقذة .

الخامس والعشرون ما رواه ابن طاووس في كتاب كشف المحجة لثمره
المهجة من طريق العامة والخاصة عن رسول الله ﷺ انه يجري في امته ماجرى في
الامم السالفة .

السادس والعشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندي
في كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن
أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سيف بن عميرة عن أخيه علي عن
محمد بن مارد عن عبد الاعلى بن أعين قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام :
حديث يرويه الناس ان رسول الله ﷺ قال : حدث عن بني اسرائيل ولا حرج ؟
قلت : نعم (كذا) فنحدث عن بني اسرائيل ولا حرج علينا ؟ قال اما سمعت ما قال كفي
بالمرء كذباً ان يحدث بكل ما سمع ؟ قلت : كيف هذا ؟ قال : ما كان في الكتاب

زياد درامت من هم هست .

بیست و پنجم ابن طاووس در کتاب كشف المحجة از طریق سنی و شیعه روایت
میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : آنچه در سایر امتها جریان داشته در این
امت هم دارد .

بیست و ششم : سعد بن هبة الله راوندي در قصص الانبياء از عبد الاعلى بن اعين نقل
میکند که گفت : بحضور صادق علیه السلام عرض کردم : حدیثی از پیغمبر (ص) نقل میکنند
که فرمود : هر چه میخواهی بی پروا راجع به بنی اسرائیل نقل کن ، ما میتوانیم هر چه
میخواهیم بآنان نسبت دهیم ؟ فرمود : مگر نشنیده ای که پیغمبر (ص) فرمود : دروغگوئی
شخص همین بس که هر چه بشنود نقل کند گفتیم : پس مراد از این حدیث چیست ؟
فرمود : مقصود این است که : هر چه قرآن در باره بنی اسرائیل میفرماید : بی پروا در

انه كان في بني اسرائيل، فحدث انه كائن في هذه الامة ولا حرج .
اقول : والاحاديث في ذلك كثيرة متواترة بين الشيعة والعامّة ، ولم أوردّها كلها لضيق المجال وقلة وجود الكتب ، وفيما أوردته منها هل في بعضه كفاية ان شاء الله ، وهي دالة بعمومها وخصوصها على صحة الرجعة ، وعلى تقدير ان يثبت تخصيص العموم في بعض الافراد بدليل شرعي صحيح صريح فانه يقبل ، واما في الرجعة فلا سبيل الى تخصيص هذا العموم لان هذه الاحاديث كما رأيت تدلّ على صحة الرجعة عموماً وخصوصاً ، والنصّ على الخصوص صريح في دخول هذا الفرد في العموم ، وعدم امكان اخراجه لكثرة التصريحات وقوة الدلالة وتظافر الادلة و المساواة المستفادة من قولهم حذوا النمل بالنمل والقذة بالقذة ، يمكن حملها على الغالب او على العبالغة او على المساواة من بعض الوجوه ، ان ثبت التغاير في بعض الخصوصيات والتفاصيل ، ومعلوم ان المساواة لا تفيد العموم والالزام بالاتحاد

مرکز تحقیق و پژوهش اسلامی

بارد این امت هم بگو .

مؤلف گوید : حدیث در این زمینه بین شیعه و سنی بسیار ، و بعد تواتر است ؟

لکن بجهت نداشتن فرصت و کسی کتاب بیشتر ذکر نشد ، اما همین مقدار بلکه قسمتی از آن کافی است .

این احادیث بنوعی عموم یا خصوص دلیل صحت رجعت است و اگر این صوم در مواردی بدلیل شرعی صحیح و صریحی تخصیص خورده باشد (یعنی جاهائی باشد که استثناً این امت شبیه بنی اسرائیل نباشد) ممکن است پذیرفت اما در باره رجعت تخصیص ممکن نیست (و قطعاً در این جهت باهم شبیه اند) چون حدیثهای صریحی در میان آنها هست که در خصوص رجعت ، با این امت نظیر سایر امتها است ، و در اثر زیادی تصریح و قوت دلالت ، و بسیاری ادله ، نمیتوان گفت این فرد (رجعت) از عموم خارج است و در این جهت شباهتی نیست اما اینکه میفرماید : این امت در هر چیز بدون کم و زیاد ، مطابق النمل بالنمل با سایر امتها مساوی است ، شاید مراد مساوات در غالب جهات باشد ، یا از باب مبالغه گفته شده ، یا نظر بر تساوی در بعضی جهات باشد - البته این در صورتی است که ثابت شود در همه جهات مساوی نیستند - علاوه

وهي بمنزلة المشابهة ، ومعلوم ان التشبيه صادق مع الاتفاق في وصف من الاوصاف دون الجميع ، وانما يلزم الحكم بالعموم في اول الحديث للتصريح فيه بلفظ العموم وتأکید الحكم بوجوده لا تخفى ، واذا ثبت مضمون هذا الباب ظهر ان كل حديث في البابین الآتیین حجة ودلیل على صحة الرجعة ، وانها لا بد أن تقع في هذه الامة لجماعة كثيرة من الرعية واهل العصمة عليهم السلام مضافة الى الابواب الآتية المشتملة على الاحاديث الصريحة والله الهادي .

الباب الخامس

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامة السابقة

اعلم ان هذا المعنى لا خلاف ولا شك فيه عند أحد من المسلمين ، وقد نطق به به القرآن كما تقدم وانا اذ كررنا جملة من الاحاديث الواردة في ذلك ولا ادعى

برابري این امت با سایر امتها دلیل نیست که در همه جهات برابر باشند وگرنه باید با هم متحد شوند ، بلکه معنی تساوی : شباهت بیکدیگر است ، و پیدا است که اگر در يك صفت هم متفق باشند شباهت درست است لكن چون در اول حديث تصريح شده که در همه جهات شبیه اند ، و این عمومیت بوجودی تأکید شده ، میگوئیم شباهت عمومی است ، اکنون که ثابت شد حوادث سایر امتها در این امت هم رخ میدهد ، معلوم میشود که احادیث دو باب بعدی (باب ۵ و ۶) دلیل بر صحت رجعت است و بحکم آنها حتماً باید عده ای از مردم وائمه علیهم السلام بدینا برگردند ، علاوه بر احادیث سایر بابهای آینده که صریح در مطلوب است .

باب پنجم

در اثبات اینکه رجعت در امتهای گذشته بوده

این موضوع مورد اختلاف نیست ، و هیچیک از مسلمین هم در آن تردیدی نکرده ، قرآن هم چنانکه گفت بر آن گواه است (که اجمالاً در سایر امتها بعضی از مردگان زنده شده اند) من اینجا قسمی از حدیثهای آنها نقل میکنم ، و مدعی نیستم که همه را جمع

الاستقصاء فانها أكثر من ان تحصى ، وقد تضمنت كتب العامة والخاصة شيئاً كثيراً من ذلك ، وقد نقلوا هذا المعنی فی كتب التواریخ و كتب الحدیث والتفاسیر وغيرها ، ولم أنقل الا بعض ماورد من طریق علماء الخاصة واقتصرت علی احادیث .

الاول مارواه الشيخ الجلیل رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب عیون الاخبار فی باب الاخبار المنشورة قال : حدثنا أبی رضی الله عنه قال : حدثنا علی بن موسی بن جعفر الکمیدانی ، وثقه بن یحیی العطار جمیعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی قال : سمعت الرضا علیه السلام یقول : ان رجلاً من بنی اسرائیل قتل قرابة له ، فطرحه علی طریق أفضل سبط من أسباط بنی اسرائیل ، ثم جاء یطلب بدمه فقال لموسی : ان سبط آل فلان قتلوا فلاناً فأخبرنا من قتله ، فقال : ایتونی ببقرة «قالوا أتتخذنا هزواً قال أهوذا بالله ان أكون من الجاهلین» ولو انهم عمدوا الی بقرة أجزأتهم ولكن شددوا فشدده الله علیهم الی أن قال : فاشتروها و جاثوا بها فامر بذبحها ثم امر أن یضرب الميت بذنبها ، فلما فعلوا ذلك حیى العقیول فقال : یا رسول الله ان ابن عمی قتلنی دون من یدعی علیه

آوردہ ام ، زیرا همه آنها از شماره بیرون است ، کتابهای سنی و شیعه از تاریخ و كتب حدیث ، و تفسیر و غیره بسیاری از آنها را ثبت کرده است ، تنها بنقل قسمتی از آنها کہ از طریق علمای شیعه وارد شده اکتفا میکنم :

اول رئیس المحدثین مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب «اخبار منشور» از بزنطی نقل میکند کہ گفت : شنیدم حضرت رضا (ع) میفرمود : يك نفر اسرائیلی یکی از خویشانش را کشت ، و جسدش را بر سر راه محترمترین قبیله بنی اسرائیل انداخت ، سپس آمد خویشهای وی را مطالبه کرد ، و حضرت موسی گفت : فلان قبیله فلانکس را کہ کشته اند ، قاتل او کیست ؟ موسی دستور داد گاوی بیاورید ، «گفتند ما را مسخره کرده ای ؟ گفت بخدا پناه میبرم کہ از جاهلان باشم» اگر بدون ایراد و گفتگو گاوی آورده بودند کفایت میکرد ، اما سختگیری کردند خدا هم بر آنان سخت گرفت عاقبت گاو را خریده آوردند ، دستور داد سرش را ببرند ، و دمش را بکشته زدند فوراً زنده شد و گفت : ای پیغمبر خدا پسر عمویم مرا کشت ، نه آنان کہ متهمشان کرده

قتلی «الحديث» .

الثانی : مارواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب عیون الاخبار فی باب مجلس الرضا (ع) مع أهل الادیان وأهل المقالات فی التوحید عند المأمون قال : حدثنا أبو محمد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه القمی قال : أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن حسن بن علی بن صدقة القمی قال : حدثنی أبو عمرو محمد بن عبد العزیز الانصاری قال : حدثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلی ثم الهاشمی يقول : ثم ذکر احتجاج الرضا علیه السلام علی أهل المقالات الی أن قال الرضا علیه السلام لبعض علماء النصارى : ما أنكرت ان عیسی كان یحیی الموتی باذن الله ؟ قال الجائلیق : أنكرت ذلك من قبل أن من أحيى الموتی وأبریء الاکمه والابرص فهو رب مستحق لان یعبده فقال الرضا علیه السلام : فان الیسع قد صنع مثل ما صنع عیسی علیه السلام ، مشی علی الماء وأحيى الموتی وأبریء الاکمه والابرص فلم تتخذہ امته رباً ولم یعبده أحد من دون الله ، ولقد صنع حزقیل النبی مثل ما صنع عیسی بن مریم علیه السلام ، فأحیی خمسة وثلاثین رجلاً بعد موتهم بستین سنة ، ثم التفت الی رأس الجالوت فقال له : أتجدہم لانی شباب بنی اسرائیل فی التوراة ، اختارهم بخت

«تا آخر حدیث» .

دوم باز شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «مذاکرات حضرت رضا (ع)» در حضور مأمون با علمای مذاهب در باره توحید ، از حسن بن محمد نوفلی روایت میکند که حضرت رضا (ع) در ضمن بحث بیکى از علمای نصاری فرمود : تو از چه رو انکار میکنی که حضرت عیسی باذن خدا مرده زنده میکرد ؟ «بمنی چگونه این را نشانه خدایى او میدانى ؟» جائلیق گفت : از این جهت که هر کس مرده زنده کند ، و کور مادر زاد و پسر را شفا دهد خدای مستحق پرستش است ، فرمود : «الیسع» هم از این کارها میکرد دوی آب راه میرفت مرده زنده میکرد ، کور مادر زاد و پسر را شفا میداد ، ولى امتش خدایش نتواندند ، و احدی وی را نپرستید حزقیل پیغمبر هم نظیر کارهای عیسی را میکرد ، سی و پنج نفر را شصت سال پس از مرگشان زنده کرد ، سپس برأس الجالوت (عالم یهودی) رو کرده فرمود قصه این عده از جوانان اسرائیلی را در تورات میخوانی که بخت النصر در جنگ بیت

نصر من سبى بنی اسرائیل حین غزی بیت المقدس ، ثم انصرف بهم الی بابل فارسله الله الیهم فأحیاهم هذا فی التوریه لا یدفعه الا کافر منکم قال رؤس الجالوت : قد سمعنا به و هو فناء قال : صدقت ، ثم أقبل علی النصرانی فقال : یا نصرانی هؤلاء کانوا قبل عیسی أم عیسی کان قبلهم قال : بل کانوا قبله ، قال الرضا علیه السلام : لقد اجتمعت قریش الی رسول الله ﷺ فسألوه أن یشی الیهم موتاهم ، فوجه معهم علی بن ابیطالب ؑ فقال : یا علی اذهب الی الجبانه فناد بأسماء هؤلاء الرهط الذین یسألون عنهم بأعلى صوتک یا فلان ویا فلان ویا فلان ، یقول لکم عهد الله : قوموا باذن الله ، فقاموا ینفضون التراب عن رؤسهم ، فأقبلت قریش تسألهم عن أحوالهم ثم أخبروهم ان عهداً قد بعث نبیاً قالوا : وددنا ان انا در کتابه فممن به ، الی أن قال : ان قوماً من بنی اسرائیل خرجوا من دیارهم من الطاعون و هم الوف حذر الموت ، فأما تم فی ساعة واحدة فعمد أهل القرية فحظروا علیهم حظيرة فلقم یز الوافیها حتی نخرت عظامهم وصارت رمیماً فصر بهم نبی من أنبیاء

المقدس از میان اسرای بنی اسرائیل انتخا شان کرد ، و بابلشان برد (پس از مردن ،) خداوند حرقیل را فرستاد تا زنده شان کرد . - این قصه در تورات است ، و هیچکس از شما بجز کافر منکر نشود ، رؤس الجالوت گفت : آری ما این قصه را شنیده ایم و خبر داریم ، فرمود : راست گفتی ، سپس بنصرانی رو کرد و فرمود : نصرانی ! اینان پیش از عیسی بوده اند یا عیسی پیش از اینان گفت : اینان قبل بوده اند ، فرمود : قریش خدمت پیغمبر (ص) جمع شده خواهش کردند مردگان شان را زنده کند حضرت ، علی بن ابیطالب فرمود با اینان بقبرستان برو ، و اشخاصی را که اینها میگویند با صدای بلند بنام صدا بزن بگو : ای فلان ! ای فلان ای فلان ! محمد (ص) میفرماید باذن خدا برخیزید (چون بدستور عمل کردند) همه بر خاسته گرد و خاک از سر خود افشاندند ، قریش از حالات آنان پرسش کردند ، و از بعثت پیغمبر (ص) آگاهشان کردند ، گفتند : ایکاش ما هم او را درک میکردیم و بوی ایمان میآوردیم . . . و نیز عده ای از اسرائیلیان که هزاران نفر بودند از بیم مرگ از طاعون گریخته ، از وطن بیرون رفتند ، خداوند همه را یکجا میراند ، مردم قریه دور آنان حصاری کشیدند ، مدتها بدین حال بودند ، استخوانها شان خرد شد و پوسیده یکی

بنی اسرائیل فتعجب من كثرة العظام البالية ، فأوحى الله اليه : أتحب أن احییهم لك فتنذرهم ؟ قال : نعم یارب ، فأوحى الله اليه : نادهم فقال : أيتها العظام البالية قومی باذن الله تعالى ، فقاموا أحياء أجمعون ، ينفضون التراب عن رؤسهم ، ثم ابراهيم خليل الرحمن حين أخذ الطير فقطعهم قطعاً ثم وضع على كل جبل منهم جزءاً ثم نادا هن فأقبلن سعياً اليه ، ثم موسى بن عمران و أصحابه الذين كانوا سبعین اختارهم فصاروا معه الى الجبل ، فقالوا : انك قدر آیت الله سبحانه فارنا كما رأيته ، فقال : انی لم أره ، فقالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جبهره ، فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا من آخرهم ، فبقی موسى وحيداً فقال : یارب انی اخترت منهم سبعین رجلاً فجئت بهم وارجع وحدي فكيف یصدقني قومی بما اخبرهم به فأحياهم الله تعالى من بعد موتهم و كل شيء ذكرته لك لا تقدر علي دفعه لان التورية والانجيل والزبور والفرقان قد نطقن به ، الحديث ، ورواه ابن بابويه ايضاً في كتاب

از یغبران بنی اسرائیل از آنجا عبور کرد از این همه استخوان بوسیده تعجب کرد ، خداوند بوی وحی کرد : میخوای اینان را زنده کنم تا (از عذاب آخرت) ایشان دهی ، (و بدین حق دعوتشان کنی) ؟ عرض کرد : آری پروردگارا ! وحی شد آنان را صدا زن ، فرمود : ای استخوانهای پوسیده ! باذن خدا برخیزید همه در حالی که خاک از سر و صورت میافشانند از جا حرکت کردند ، حضرت ابراهیم خلیل هم از این معجزات داشت ، که مرقان را گرفت ، پاره پاره کرد ، و هر قسمتی را بر سر کوهی گذاشت ، سپس آنها را صدا زد همه شباهان بسویش آمدند ؛ موسی بن عمران هم هفتاد نفر از میان اصحابش انتخاب کرده باهم بکوه طود رفتند ، گفتند : ای موسی تو خدا را دیدی ای باهم بشمایان ؛ گفت : من ندیده ام ، گفتند : ما بتو ایسان نیلایم تا علانیه خدا را به بینیم ، آنگاه صاعقه آنان را گرفت و همه سوختند ، موسی تنها مانده گفت : پروردگارا ! من این هفتاد نفر را انتخاب کردم و اینجا آوردم ، اینک تنها بر کردم و جریان را بگویم ، چگونه مردم از من می پذیرند ؛ خداوند آنان را پس از مرگ زنده کرد ، اینها که گفتم همه در تورات و انجیل و زبور و قرآن است ، و تو نمیتوانی رد کنی . تا آخر حدیث .

التوحید فی الباب المذكور بالاسناد السابق ورواه الشيخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاج مرسلًا .

اقول : قوله : « ما انكرت » الخ معناه أي شيء انكرت من احياء عيسى للموتى باذن الله ، حتى زعمت انه ينافي البشرية و يستلزم الربوبية فان النصارى لم ينكروا احياء الموتى وانما انكروا البشرية وهو ظاهر .

واعلم ان هذا الحديث الشريف يدل على ان الرجعة لا تستلزم التكليف ولا تنافيه ، بل يمكن كون اهل الرجعة [كلهم] مكلفين ، وأن يكونوا غير مكلفين ، وان يكون بعضهم مكلفاً وبعضهم غير مكلف ، لان الجماعة من قريش لما احياهم الله لم يكونوا مكلفين والالما قالوا : وددنا اننا ادر كنا فتؤمن به ، وان الجماعة من بنى اسرائيل لما احياهم الله بعد موتهم كانوا مكلفين ويأتى تحقيق ذلك ان شاء الله .

الثالث ما رواه ابن بابويه ايضاً فى عيون الاخبار فى باب ذكر مجلس آخر للرضا عليه السلام فى عصمة الانبياء عليهم السلام قال : حدثنا تميم بن عبد

ابن حديثاً در کتاب توحيد هم در همان باب نقل ميکند ؛ طبرسی هم در احتجاج بدون سند روايت ميکند .

مؤلف گويد : اينکه در اول حديث ميفرمايد : آنچه در انکار داری که حضرت عيسى (ع) مرده زنده ميکند - مقصود اين است که راجع بر مرده زنده کردن عيسى باذن خدا چه انکاری داری که ميگوئي با بشريت سلاش ندارد ، و مستلزم خدائي است ذير انصاری منکر مرده زنده کردن وی نباشند بشر بودن او را انکار ميکنند .

ابن حديث شريف دلالت دارد که رجعت مستلزم تکليف است نه منافي با تکليف ممکن است همه آنها که زنده ميشوند مکلف باشند ممکن است همه نباشند ، ممکن است بعضى باشند ، بعضى نباشند چون قريشها که زنده شدند تکليف نداشته - و گرنه نبي گفتند : اينکاش ملهم او را درک ميکرديم و بقرآن مياوريم - و اسرائيليان که زنده شدند مکلف بودند چنانکه تحقيق مطلب بعداً بيايد .

نوم : باز مرحوم صدوق در کتاب عيون در باب « مذاکرات حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون » راجع بصفت انبياء از علي بن محمد بن جهم در حديثي طولاني روايت

الله بن تمیم القرشی عن ابيه عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن علي بن محمد بن الجهم في حديث طويل ان المأمون قال للرضا عليه السلام : فأخبرني عن قول ابراهيم « رب أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي » فقال الرضا عليه السلام : ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام اني متخذ خليلا ان سألتني احياء الموتى أحييتها له ، فوقع في قلب ابراهيم انه ذلك الخليل فقال : رب أرني كيف تحيي الموتى ، قال : أولم تؤمن ؟ قال : بلى ولكن ليطمئن قلبي على الخلة ، قال فخذ أربعة من الطير فصرهن إليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعياً ، فأخذ ابراهيم عليه السلام نسراً وبطاً وطاووساً وديكاً فقطعن وخلطنهن ، ثم جعل على كل جبل من الجبال التي كانت حوله - و كانت عشرة - منهن جزءاً وجعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم دعاهن بأسمائهن ووضع عنده حجاً و ماواً فتطايرت تلك الاجزاء بعضها الى بعض حتى استوت الابدان ، وجاء كل بدن حتى انضم الى رقبته ورأسه ، فعلى ابراهيم عن مناقيرهن فطرن ، ثم وقعن فشربن من

میکند که مأمون بآنجناب عرض کرد : حضرت ابراهیم که گفت « پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده ای ؟ عرض کرد چرا ولی ناقلم آدام گیرد » قضیه این چگونه بوده ؟ فرمود : خداوند به حضرت ابراهیم وحی کرد من دوستی میگیرم که اگر از من بخواهد ، مردمها را برایش زنده میکنم ، در قلب آنجناب خطوط کرد که آنخلیل و دوست خداوند هم او است عرض کرد : پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده ای ؟ گفت چرا ، ولی ناقلم مطمئن شود که آن دوست منم خطاب شد چهار مرغ بگیر و پاره پاره کن سپس بر سر هر کوهی قسمتی بگذار ، آنگاه آنها را بعنوان شتابان بسوی تو میآیند ، حضرت ابراهیم کرکس ، و مرغابی ، و طاوس ، و خروسی را گرفت پاره پاره کرد و با یکدیگر مخلوط کرد ، ده کوه اطرافش بود ؛ هر قسمتی را بر سر کوهی گذاشت ، سپس متفادهای آنها را میان انگشتان نهاد و يك يك را بنام صدا زد - و آب و دانه ای هم نزد خویش نهاد این اجزاء پرواز آمد هر يك بدیگری پیوست تا بدنهای تکمیل شد و هر بدنی آمد سر و گردن خود پیوست حضرت ابراهیم متفادهای را کردها کرد ، پرواز کردند سپس

ذلك ، والتقطن من ذلك الحب وقلن : يا نبي الله احييتنا احياء الله ، فقال ابراهيم بل الله يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير ، فقال المأمون : بارك الله فيكم يا ابا الحسن الحديث .

و رواء في كتاب التوحيد ايضاً بهذا السند في باب القدرة ، و رواء الطبرسي في الاحتجاج مثله .

الرابع- مارواء ابن بابويه في عيون الاخبار في الباب المذكور بالاستناد السابق ان المأمون سأل الرضا عليه السلام فقال : أخبرني عن قول الله عز وجل : فلما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب أرني انظر اليك قال لن تراني ، فقال : ان موسى لما كلمه ربه رجع الى قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه ، وكان القوم سبعماية ألف ، فاختر منهم سبعين الفا ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعماية ثم اختار منهم سبعين رجلاً ، فخرج بهم الى طور سيناء ، فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم ساعقة فأخذتهم بظلمهم

بزمين نشسته از آن آب خوردند ، و از آن دانه‌ها بر چیدند و گفتند : ای یسیر خدا ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند و میسراند ، و او بر هر چیز توانا است ، مأمون گفت : ای ابو الحسن خدایت برکت دهد تا آخر حدیث ، این حدیث را در کتاب توحید ، باب قدرت هم نقل میکند ، چنانکه طبرسی هم در احتجاج بدون ذکر سند روایت میکند .

چهارم باز هم صدوق در عیون در همان باب و بهمان سند روایت میکند که مأمون راجع باین آیه سؤال کرد : « چون موسی برای وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت ، عرض کرد پروردگارا بخود را بمن بنما تا ترا به بینم ، خطاب شد : هرگز مرا نه بینی ، اعراف : ۱۴۳ » حضرت فرمود : چون خداوند با موسی سخن گفت ، موسی بسوی قوم رفته واقعه را خبر داد ، گفتند ما هر گز ایمان نیاریم تا سخن خدا بشنویم ، حضرت موسی از آن جمعیت هفتصد هزار نفری ، هفتاد هزار ، و از آنان هفت هزار ، و از آنان هفتصد و از آنان هفتاد نفر را انتخاب کرده با خود بکوه طور برد ، چون کلام

فما توا فقال موسى : يا ربّ ما أقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم وقتلتهم لانك لم تكن صادقاً ؛ فأحياهم الله وبعثهم معه والحديث «ورواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

الخامس : ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب الخصال في باب الاربعة قال : حدثنا محمد بن علي ما جيلويه عن عمّه محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن صالح بن سهل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فخذ أربعة من الطير» قال : أخذ الهدد والصرور والطاوس والغراب فذبحهن وعزل رؤسهن ، ثم دقّ أبدانهن حتى اختلطت ثم جزّأهن عشرة أجزاء على عشرة أجبل ، ثم وضع عنده حباً و ماءً ثم جعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم قال : اثنتين سعياً باذن الله عز وجل ، فنطائر بعضها الى بعض ، اللحم والريش والعظام حتى استوت الا بدران كما كانت ، وجاء كل بدن حتى التزق برقبته التي فيها رأسه والمنقار فخلى

خداواشيدند گفتند : ماهر گزرتو ايمان نياريم تا خدا را آشكارا به بينيم ، خداوند صاعقه ای فرستاد ، در اثر اين ظلمشان از صاعقه مردند ، موسى عرض کرد : خداوند اا اگر قوم ، مرا متهم کنند - که تو چون بدروغ دعوی پيمبري ميکردی اينان را بردي و کشتی - من جواب آنان را چه بگويم ؟ خداوند دو باره ايشان را زنده کرد و همراه او فرستاد « تا آخر حديث » اين حديث را طبرسي هم در احتجاج روايت ميکند .

پنجم باذ مرحوم صدوق در کتاب خصال در باب «اربعة» از صالح بن سهل نقل ميکند که حضرت صادق (ع) راجع باين آيه که بحضرت ابراهيم خطاب شد « چهار مرغ را بگير . . . » فرمود : هدهد و صرد (که مرغی سبز پشت و سفيد شکم است ؛ گنجشک را شکار ميکند) و طاووس ؛ و کلاغ را گرفت سر برید ، سرهايشان را جدا کرد ، و بدنهایشان را کوييد تا باهم مخلوط شد ، سپس آنها را ده قسمت کرده بر سر ده کوه گذاشت ، و آب و دانه ای در کنار خود نهاد ؛ و متقارهای مرغان را میان انگشتانش گرفت و گفت : باذن خدا شتابان پيائيد آن گوشت و پر ، و استخوانها هر يك ذره ذره پرواز کرده بهم پيوست تا بدنها بعالت اول برگشت و هر بدنی آمد برو گردنی که در دست او بوده چسبيد ، حضرت ابراهيم متقارها را دها کرد ، مرغان همانجا مانده

ابراهيم عن منافيرهن فوقن وشربن من ذلك الماء ، والتقطن من ذلك الحب ، ثم قلن : احييتنا يا نبي الله احياك الله ، فقال ابراهيم : بل الله يحيي ويميت .

السادس - ما رواه ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب النوادر من كتاب الجنائز عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن بريد الكناسي عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان فتية من أولاد ملوك بني اسرائيل كانوا متعبدین خرجوا يسرون فمروا بقبر على ظهر الطريق قد سقى عليه الساقى ليس منه الارسمه ، فقالوا : لودعونا الله الساعة فينشر لنا صاحب هذا القبر فسايلناه كيف وجد طعم الموت ، فدعوا الله عزوجل فكان دعاؤهم الذي دعوا الله به : أنت الهنا يا ربنا ليس لنا اله غيرك الى أن قال : انشر لنا هذا الميت بقدرتك ، قال : فخرج من ذلك القبر رجل أبيض الرأس و اللحية ، ينفذ رأسه من التراب فرعاً شاخصاً بصره الى السماء ، فقال لهم : ما يوقفكم علي قبري ؟ فقالوا : دهوناك لتخبرنا كيف وجدت طعم الموت ، فقال لهم : قد سكنت في قبري تسعاً و تسعين سنة ما ذهب عني ألم الموت وكرهه ، ولا خرج حرارة طعم الموت من حلقى ،

از آن آب خوردند ، واز آن دانه ها برچیدند وگفتند : ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند و میبیراند

ششم ثقة الاسلام کلینی ، در باب نوادر کتاب جنائز از « بريد كناسي » روایت میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : جوانانی از پسران سلاطین بنی اسرائیل - که عابد و زاهد بودند - از راهی میگذشتند ، در میان راه قبری دیدند که بادهای بر آن وزیده ؛ و جراثیم مختصری از آن نمانده بود ، گفتند : خوب است دعا کنیم خدا صاحب این قبر را زنده کند ، از او بپرسیم : طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ باین نحو دعا کردند گفتند : پروردگارا تویی خدای ما ، خدائی غیر از تو نیست این مرد مرا بقدرت خویش زنده کن ، چون دعایم شمردی با سروریش سفید درحالی که خاک از سرخویش میفشاند پیمناک از قبر بیرون آمده ، چشم بجانب آسمان دوخت ، گفت : بچه سبب اینجا ایستاده اید ؟ گفتند ترا خواندیم که بگوئی طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ گفت : نود و نه سال است در قبر بسر میبرم هنوز تلخی مرگ از کامم نرفته و سختی و ناراحتی بر طرف نشده گفتند :

فقالوا له : مت وأنت على ما نرى أبيض الرأس واللحية ؟ فقال : لا ولكن لما سمعت الصيحة اخرج اجتمعت تربة عظامي الى روحي فبقيت فيه ، فخرجت فزعا شاخصا بصرى ، مهطعا الى صوت الداعي ، فايض لذلك رأسي ولحيتي .

أقول : واذا جاز أن يحيى الله الموتى بدعاء اولاء ملوك المتعبدین ، فكيف يجوز ان ينكر احياء الموتى بدعاء اولاد الانبياء المعصومين والائمة الطاهرين مع ما تقدم في الباب السابق وغيره .

المابع ما رواه الكليني ايضا في كتاب العقل والجهل عن الحسين بن محمد بن أحمد بن محمد اليساري عن ابي يعقوب البغدادي عن ابي الحسن عليه السلام في حديث انه قال : ان الله بعث عيسى عليه السلام في زمان قد ظهرت فيه الزمانات ، و احتاج الناس الى الطب فأتاهم من عند الله بعالم يكن عندهم مثله ، وبما أحيى لهم الموتى و ابرى لهم الاكمه والابرص باذن الله والحديث .

بهین حال باسر ودریش سفید مردی گفت : نه چون صدائی شنیدم که بیرون شوخاک استخوانهایم گرد آمد و بروح پیوسته شد و بجانب آن صدا شتافتم و ترسان و خیره بیرون آمدم از این جهت سر و ریشم سفید شد .

مؤلف گوید : درجائی که ممکن باشد خداوند بدعای شاعران گان عابد و زاهد مرده ای را زنده کند ، چگونه میشود انکار کرد که بدعای پسران معصوم پیغمبر (ص)، و امامان پاک مردگان را زنده کند ؟ علاوه بر مطلبی که در باب سابق و غیره اثبات شد که هرچه در امتهای گذشته بوده در این امت هم خواهد بود .

هفتم باز کلینی در کتاب عقل و جهل از ابو یعقوب بغدادی - در حدیثی - روایت میکند که حضرت ابوالحسن (که شاید مراد حضرت کاظم (ع) باشد) فرمود : خداوند در زمانی که امراض فراوان شده بود و مردم بطلب احتیاج شدید داشتند حضرت عیسی را فرستاد ، نظیر مطالب اطباء را آورد ، و مردگان را زنده کرد و کورماد را دزداد و پیس را باذن خدا شفا داد « تا آخر حدیث » .

ورواه ابن بابویه فی کتاب العلل عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسين بن محمد مثله .

ورواه فی کتاب عیون الاخبار ایضاً قریباً من نصف الكتاب و رواه البرقی فی کتاب العلل من المحاسن .

الثامن ما رواء الكلینی فی باب ان الائمة ورتوا علم النبی وجميع الانبیاء و الاوصیاء علیهم السلام عن محمد بن یحیی عن أحمد بن أبی زاهر و غیره عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد عن أبیه عن أبی الحسن الاول علیه السلام قال : قلت له ان عیسی علیه السلام كان یحیی الموتی باذن الله قال : صدقت ، وسیلما كان یفهم منطق الطیر و كان رسول الله صلی الله علیه و آله یقدر علی هذه المنازل « الحديث » .

ورواه الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد و ابراهیم عن أبیه عن أبی الحسن علیه السلام مثله .

ورواه فی باب آخر عن محمد بن حماد عن ابراهیم بن عبد الحمید عن أبیه عن أبی الحسن الاول علیه السلام . *مرآتیه کلینی*

التاسع ما رواء الكلینی فی الروضة بعد حدیث قوم صالح عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن عمر بن یزید و غیره بعضهم عن ابی عبد الله علیه السلام و بعضهم

این حدیث را صدوق هم در کتاب علل و عیون الاخبار « و برقی » در کتاب محاسن روایت میکنند .

هشتم : باز هم کلینی در باب « اینک ائمه علم پیغمبر و سایر انبیاء و اوصیاء را ارث برده اند » از « حماد » روایت میکند که گفت : بعضرت کاظم (ع) عرض کردم : عیسی باذن خدا مرده زنده میگرد ؟ فرمود : آری ، سلیمان هم سخن مرغان میفهمید ، پیغمبر (ص) هم بر این معجزات قدرت داشت « تا آخر حدیث » .

این حدیث را « صفار » هم در کتاب بصائر الدرجات در دو باب روایت میکند .
نهم باز هم کلینی در روضة کافی پس از حدیث قوم صالح ، از عمر بن یزید و غیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) - و بنقل بعضی حضرت صادق (ع) - در تفسیر این آیه

عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » فقال : ان هؤلاء أهل مدينة من مداین الشام و كانوا سبعین ألف بیت ، كان الطاعون يقع فیهم ککل أو ان و كانوا اذا احسوا به خرج الاغنياء لقوتهم ، وبقى الفقراء لضعفهم ، فيقل الطاعون في الذين خرجوا و يكثر في الذين اقاموا ، قال : فاجتمع رأيهم جميعاً انهم اذا احسوا بالطاعون خرجوا من المدينة كلهم ، فلما احسوا بالطاعون خرجوا جميعاً و تنحوا عن الطاعون حذر الموت ، فساروا في البلاد ماشاء الله ثم انهم مروا بمدينة خربة قد جلا أهلها و أفناهم الطاعون ، فنزلوا بها فلما حطوا راحلهم قال لهم الله : موتوا جميعاً ، فماتوا من ساعتهم و صاروا رميماً و كانوا على طريق المارة ، فجمعوهم في موضع فصر بهم نبي من أنبياء بني اسرائيل يقال له : حزقييل ، فلما رأى تلك العظام بكى و استعبر و قال رب لو شئت لأحييتهم الساعة كما أمتيتهم فعمى و ابلادك و ولدك و اعبادك و عبدوك مع من

د مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بیرون رفتند ، خداوند بآنان فرمود بمیرید ، سپس همه را زنده کرد ؛ ندانستی ؟ سورة بقره ، آیه ۲۴۳ » فرمود ایشان هفتاد هزار خانوار ، و اهل یکی از شهرهای شام بودند ، گاهگاه در شهرستان طاعون میآمد و ثروتمندان که قدرت داشتند ، چون مطلب را حس میکردند بیرون میرفتند فقرا که توانایی نداشتند میماندند ، و قهراً طاعون زده در میان باقی ماندهها بیشتر بود از این دو همه نصیب گرفتند وقتی که آثار طاعون را مشاهده کردند همه را از شهر بیرون روند ، این دفعه که احساس طاعون کردند همه از بیم مرگ بیرون رفتند ، مدتی در شهرها میگذشتند تا بخرابه ای رسیدند که اهلش همه هجرت کرده بودند و طاعون همه را نابود کرده بود ، آنجا پیاده شدند ، چون بارها را زیر آوردند خداوند امر فرمود : بمیرید ؛ همه در یک ساعت مردند ، و کم کم پوسیدند ، چون در راه غابرین بودند همه را در محلی جمع کردند ، یکی از پسران بنی اسرائیل - بنام حزقیل - از آنجا عبور کرد ، این وضع را که دید گریست و اشکش جاری شد ، گفت : پروردگارا ! اینکاش همانطور که ایشان را میراندی اکنون زنده شان میکردی ، تا شهرها را آباد کنند ، و نسلها بوجود

یعبدك من خلقك ، فأوحى الله اليه أفتحب ذلك ؟ قال : نعم يا رب ، فأوحى الله اليه ان قل كذا وكذا ؛ فقال الذى أمره الله أن يقول ، قال أبو عبد الله عليه السلام : وهو الاسم الاعظم ، قال : فلما قال حزقيل ذلك الكلام ونظر الى العظام يطير بعضها الى بعض فعادوا احياءاً ينظر بعضهم الى بعض ، يسبحون الله ويكبرونه ويهللون له ، فقال حزقيل عند ذلك : أشهد ان الله على كل شيء قدير ، قال عمر بن يزيد : قال أبو عبد الله عليه السلام فيهم نزلت هذه الآية .

العاشر - مارواه الكليني ايضاً في الروضة قريباً من النصف عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد جميعاً عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن هارون بن خارجة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل «وآتيناها أهله ومثلهم معهم» قلت : ولده كيف أو تى مثلهم ؟ قال : أحبي له من ولده الذين كانوا ماتوا قبل ذلك بأجالهم ، والذين هلكوا يومئذ .

الحادى عشر مارواه الكليني ايضاً في الروضة في حديث عنوانه حديث الميث الذى

آرند که چون سایر بندگان ترا بیرستند ، از جانب خدا وحى شد : میخواهى زنده شان کنم ؟ عرض کرد : آرى ، خطاب شد : چنین و چنان بگو - آن کلمات اسم اعظم بود چون بزبان جاری کرد دید استخوانها بجانب یکدیگر پرواز کرد و بهم پیوست و همه زنده شدند ، بنا کردند بیکدیگر نگرستن ، و سبحان الله ؛ والله اکبر ، ولا اله الا الله گفتن اینجا حزقيل گفت : میدانم که خدا بر هر چیز توانا است ، بنقل عمر بن يزيد ، حضرت صادق (ع) فرمود : این آیه در باره اینها نازل شد .

دهم : باز هم کلینی در حدود نیمه کتاب روضه کافی از ابو بصير نقل میکند که گفت : راجع باین آیه : «کسان ایوب را بامثلشان بوى دادیم ؛ انبياء ، ۸۴» از حضرت صادق (ع) پرسیدم : چگونه مثلشان را باو داد ؟ فرمود : آن پسرانش را که قبلاً مرده بودند ، با آنان که در واقعه امتحان مردند همه را زنده کرد .

یازدهم : باز هم کلینی در «روضه» در حدیثی تحت این عنوان : «حدیث مرده ای

أحياء عيسى عليه السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبان بن تغلب وغيره عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل هل كان عيسى عليه السلام أحيى أحدًا بعد موته حتى كان له أكل ورزق ومدة وولد ؟ قال : نعم انه كان له صديق مواخ له في الله ، وكان عيسى يمر به وينزل عليه وان عيسى عليه السلام غاب عنه حيناً ثم مر به ليسلم عليه ، فخرجت اليه امه فسألتها عنه فقالت : مات يا رسول الله ، قال : أفتحبين أن تريه ؟ قالت : نعم فقال لها : اذا كان غداً فأتيك حتى أحييه لك باذن الله فلما كان من الغداً أتاهما فقال لها : انطلقى معي الى قبره فوقف عليه عيسى عليه السلام ، ثم دعا الله عز وجل فانفرج القبر و خرج ابنها حياً ، فلما رآته امه ورآها بكيا فرحمهما عيسى عليه السلام ، فقال عيسى : أتعجب أن تبقى مع امك في الدنيا فقال : يابني الله باكل ورزق ومدة أم بغير أكل ولا رزق ولا مدة ؟ فقال عيسى عليه السلام : بل بأكل ورزق ومدة تمر عشرين سنة ، و تزوج و يولد لك ، قال : نعم اذا ، فدفعه عيسى عليه السلام الي امه فعاش عشرين سنة و تزوج و ولد له .

که عیسی زنده اش کرد ، از «ابان بن تغلب» و غیره نقل میکنند که از حضرت صادق (ع) پرسیدند : حضرت عیسی کسی را هم زنده کرد که مدتی بماند و غذا بخورد ، و بچه پیدا کند ؟ فرمود : آری رقیبی داشت که در راه خدا با وی طرح برادری افکنده بود بدیدنش میرفت و منزلش وارد میشد ، مدتی وی را ندید ، چون بسراغش رفت - تا سلامش کند مادرش پیش آمد ، سراغ فرزند از او گرفت ، عرض کرد : از دنیا رفت فرمود : میخواهی او را ببینی ؟ عرض کرد : آری فرمود : فردا میآیم باذن خدا برای تو زنده اش میکنم فردا آمد و ماهم بر سر قبر رفته ایستاد دعا کرد ، ناگاه قبر شکافته شد و پسر بیرون آمد چون چشم مادر و فرزند یکدیگر افتاد ، گریستند ، حضرت عیسی بر آنان ترحم کرد ، فرمود میخواهی با مادرت در دنیا بمانی ؟ عرض کرد : یابنی الله با روزی و خوراک و معیت یا بدون اینها ؟ فرمود : با خوراک و روزی و بیست سال عمر که از دواج هم بکنی و بچه هم پیدا کنی عرض کرد : آری حضرت عیسی برادر را تحویل مادر داد ، بیست سال زندگی کرد ، زن گرفت و بچه دار شد .

الثانی عشر - مارواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب علل الشرایع و الاحکام فی باب العلة التي من أجلها اتخذ الله إبراهيم خليلاً ، قال : سمعت محمد بن عبدالله بن طيفور يقول : ان ابراهيم سأل ربه ان يحيى له الموتى فأمره أن يميت له الحي سواء بسواء لما أمره بذبح ابنه اسمعيل ، وان الله أمر ابراهيم أن يذبح أربعة من الطير طاووساً ونسراً وديكاً وبطاً ، ثم ذكر القصة السابقة وان الله أحياها له و ذكر ما في ذلك من الإشارة .

الثالث عشر - مارواه ابن بابويه ايضاً في العلل في باب النوادر بعد أبواب الحج عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن عمرو عن صالح بن سعيد عن أخيه سهل الحلواني عن أبي عبدالله عليه السلام قال : بينا عيسى بن مريم في سياحته اذ مر بقرية فوجد أهلها موتى في الطريق و الدور ، فقال : ان هؤلاء ماتوا بسخط و لو ماتوا غيرها تدافنوا ، قيل له : يا روح الله تادهم ، فقال : يا أهل القرية فأجابه مجيب : لبيك يا روح الله ، ثم ذكر ما جرى بينهما من الكلام و الخطاب و السؤال و الجواب .

دوازدهم شيخ صدوق در کتاب علل در باب دعلت اینکه خداوند حضرت ابراهيم را خليل خود خوانده ، از محمد بن عبدالله طيفور نقل میکند که گفت : چون ابراهيم از خدا خواست که مردگان را برای اوزنده کند ؛ امر شد اوزنده اى را برای خدا بپیراند - يعنى بسرش اسماعيل را سر ببرد - تا حاجتش را بر آورد آنگاه خدا امر کرد که چهار مرغ - طاووس ، کرکس ، خروس ، و مرغابی را سر ببرد . . . سپس قصه اى را که قبلاً گذشت نقل میکند و اشاره اى که در کشتن این حیوانات است بیان میکند .

سیزدهم : باز شيخ صدوق در «علل» بعد از أبواب حج - در باب نوادر - از سهل حلوانی روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عيسى در ضمن سياحت بقریه اى رسید ، دید مردمش همه مرده اند و بدنهای در راه ، و میان خانه ها افتاده ، گفت : لابد اینان بنفصب خدا مرده اند ، و گرنه یکدیگر را دفن کرده بودند ، بعضی تقاضا کردند که آنان را صدا زند ، فریاد زد اى اهل قریه ؛ کسی جواب داد : لبيك يا روح الله . سپس گفتگو و سؤال و جواب آنان را بیان میکند .

ورواه الكليني ايضاً في اصول الكافي . و رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال في عقاب حب الدنيا وعبادة الطاغوت .

الرابع عشر - مارواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في باب غيبة ادریس النبی عليه السلام عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن موسى بن اکتو کل کلهم عن سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري و محمد بن يحيى جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام في حديث طويل ان ادریس عليه السلام اضطرّ بالجوع الى أن وقف الى باب عجوز فقال لها: اطعميني فاني مجهد من الجوع فقالت: انهما قرستان واحدة لي و واحدة لابني فقال لها ان ابنك صغير يجزيه نصف قرصة فيحيى به ، و يجزيني النصف الاخر فأحيى بها كلت المرأة قرصتها و كسرت النصف الاخر بين ادریس و بين ابنها ، فلما رأى ابنها ادریس عليه السلام يأكل من قرصته اضطرّ حتى مات ، فقالت امه : يا عبدالله قتلت على ابني جزءاً على قوته ؟ قال ادریس : فانا أحییته باذن الله تعالى فلا تجزعي ، ثم أخذ ادریس بعضدى الصبي فقال : أيتها الروح الخارجة من بدن هذا الغلام باذن الله ارجعي

ابن حدیث را کلینی در اصول کافی ، و صدوق هم در کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال در عقاب محبت دنیا و پرستش طاغوت روایت میکنند .

چهاردهم : باز هم صدوق در کتاب کمال الدین ، در باب « غیبت ادریس پیغمبر » از ابو البلاد در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : حضرت ادریس از شدت گرسنگی برد خانه ییزنی ایستاده گفت : غذائی بمن بده که از گرسنگی سخت در زحمتم گفت من دو کرده نان بیش ندارم یکی برای خودم ، و دیگری برای فرزندم است فرمود : بسرت کوچک است نیمه نانی برایش بس است ، و جانش را حفظ میکند ، مرا هم نیمه دیگر کافی است که جانم محفوظ بماند زن نان خود خورد ، و نان دیگر میان ادریس و بسر قسمت کرد ، پس چون دید ادریس از نانش میخورد مضطرب و بیتاب شده افتاد و مرد ، زن دامن ادریس را گرفت که پسر مرا کشتی ، فرمود : بیتابی مکن باذن خدا زنده میکنم ، سپس بازوان بچه را گرفته گفت : ای روحی که از بدن این پسر بیرون رفتی ! باذن

الی بدنہ باذن الله و انا ادریس النبی ، فرجعت روح الفلام الیه باذن الله ، فلما سمعت المرأة ذلك و نظرت الی ابنها قد عاش قالت : اشهد انک ادریس النبی و خرجت تنادی «الحديث» .

الخامس عشر مارواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب کمال الدین وتمام النعمة فی حدیث الخضر علیه السلام باسناده عن عبدالله بن سلیمان قال : قرأت فی بعض کتب الله عز و جل ان ذا القرنین کان عبداً صالحاً السی أن قال : فوصفت له عین الحیوة ، وقیل له : من شرب منها شربة لم یمت حتی یسمع الصیحة ، و انه خرج فی طلبها حتی انتهى الی موضع فیہ ثلثمائة وستون عیناً ، وکان الخضر علی مقدمته فأعطاه حوتاً مالحاً و أعطی کل واحد من اصحابه حوتاً مالحة و قال لهم : لیغسل کل رجل منهم حوته عند عین فانطلقوا و انطلق الخضر الی عین من تلك العیون ، فلما غمس الحوت فی الماء حی و انساب فلما رای ذلك الخضر علم انه ظفر بماء الحیوة ؛ فرمی بشیابه و سقط فی الماء فجعل یرتمس فیہ و یشرّب منه فرجع کل منهم الی ذی القرنین و حوته

خدا برگرد ؛ من ادریس پیغمبر ؛ روح باذن خدا برگشت ، زن که این سخن را شنید و دید پسر زنده شد گفت ؛ گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری و فریاد کنان بیرون شد «تا آخر حدیث» .

پانزدهم ؛ بازم صدوق در کتاب کمال الدین - در حدیث خضر - از عبدالله بن سلیمان نقل میکند که گفت در یک کتاب آسمانی خواندم که : ذوالقرنین بنده صالحی بود چشمه آب حیوان را برایش شرح دادند و گفتند : هر که جرعه ای از آن بنوشد تا صبور اسرافیل ندمد نبرد بدین امید حرکت کرد تا بجایی رسید که سیمد و شصت چشمه بود حضرت خضر هم پیشاپیش او میرفت بخضر و هر یک از همراهانش یک ماهی نمک زده ای داد و گفت هر کداه ماهی خویش را در یکی از این چشمه ها بشوید ، هر یک بجایی رفتند ، خضر هم بر سر چشمه ای رفت چون ماهی را در آب زد زنده شد و براه افتاد ، خضر که این واقعه دید دانست بآب حیات دست یافته ، جامه ها را دور افکند ، و در آب افتاد بنا کرد زیر آب رفتن ، و از آب خوردن سپس هر یک از یاران ماهی بدست نزد ذوالقرنین برگشتند

معه ، ورجع الخضر وليس معه حوت فسأله عن قصته فأخبره فقال له : شربت من ذلك الماء ؛ فقال : نعم فقال له : أنت صاحبها ، فأبشر بالبقاء في هذه الدنيا مع الغيبة عن الابصار ، الى النفخ في الصور الحديث .

السادس عشر عارواه على بن ابراهيم في تفسيره مرسلواورد قصة الخضر عليه السلام وحيوة الحوت المذكور بنحو الرواية السابقة مع مخالفة في كثير من الالفاظ واكتفيت بالاشارة اليها للاختصار .

السابع عشر مارواه الشيخ الجليل امين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن نقلا من كتاب تفسير القرآن للشيخ الجليل محمد بن مسعود العياشي مرفوعاً عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى» قال : كان المقتول شيخاً مشرباً قتلته بنو أخيه ، وألقوه على باب بعض الاسباط ، الى أن قال : فأوحى الله الى موسى أن يأمرهم بهذبح بقرة ويضربوا القتيل ببعضها ، فيحيى الله القتيل «الحديث» .

قال الطبرسي : و انما أمرهم بضرب القتيل ببعضها و جعل التخيير في وقت

خضر دست خالی برگشت ، سبب پرسید ، قضیه را بیان کرد ، پرسید : از آن آب خوردی ؟ گفت آری ، گفت : تو بدر چشمة آب حیات رسیدی ، بشارت باد که تا حدود اسرافیل غایب از نظرها در این دنیا زندگی میکنی « تا آخر حدیث » .

شانزدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر قصه خضر و ماهی مذکور را بهمان نحو نقل میکند ، اما در بسیاری از کلمات اختلاف دارند ، و بمناسبت اختصار باشاره اکتفا کردیم .

هفدهم : ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه : « گفتیم قسمی از آن (گاوی) را بوی بز نید ، خداوند اینطور مردگان را زنده میکند ، بقره ، ۷۳ » از عیاشی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مقتول مرد توانگری بود که برادر زاد گانش وی را کشتند و بدنش را بر سر راه یکی از قبائل دیگر افکندند خداوند بموسی وحی کرد که گاوی بکشد و قسمی از آن را بکشد بز نند تا خداوند زنده اش کند « تا آخر حدیث » .

طبرسی فرماید : خدا دستور داد قسمی از گاوی را بکشد بز نند ، و وقتش را با اختیار

الاحیاء الیهیم ، لیعلموا أن الله قادر علی احیاء الموتی فی کل وقت من الاوقات .
 الثامن عشر مارواه الطبرسی فی مجمع البیان ایضاً فی قوله تعالی : « ألم تر الی الذین خرجوا من دیار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم » قال : أجمع اهل التفسیر علی ان المراد بالوف هنا كثرة العدد الا ان زید فانه قال : خرجوا مؤتلفی القلوب فجعلهم جمع ألف مثل قاعد وقعود ؛ واختلف من قال بالعدد فروی انهم كانوا ثلثة آلاف وقیل ثمانیة آلاف وقیل عشرة آلاف ، وقیل [بضعتو] ثلثین ألفاً وقیل أربعین ألفاً ، وقیل سبعین ألفاً فقال لهم الله : موتوا معناه فأماتهم الله ثم أحیاهم ، قیل : احیاهم بدعا ، نبیهم حزقیل ، وقیل : انه شمعون نبی من انبیاء بنی اسرائیل « انتهى » وهذا الکلام یشتمل علی عدة روایات مرسله .

التاسع عشر مارواه الطبرسی ایضاً فی هذه الایة قال : روى ان الله أماتهم جميعاً وأمات دوابهم ، وأتى علیهم ثمانیة أيام حتی انتفخوا ، فخرج الیهیم الناس فمجزوا عن دفنهم ، فخطروا علیهم خطیرة دون السباع ، ومضت علیهم مدة حتی بليت أجسادهم

مرکز تحقیق و پژوهش علوم قرآنی

آنان گذاشت تا بدانند خدا هموقت قدرت دارد مرده زنده کند .
 هیجدهم : باز طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه : « مگر قصه آنان که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بیرون شدند ؛ و خداوند بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد » ندانستی ؟ بقره ۲۴۳ میفرماید : هه اهل تفسیر گویند : « الوف » جمع « الف » است یعنی هزاران نفر بودند ، جز این زید که گوید : جمع « آلف » است مثل قاعد وقعود - یعنی باهم الفت و دوستی داشتند آن عدم هم در تعیین عدد آنان اختلاف دارند ، در روایتی است که سه هزار بودند و هشت هزار و ده هزار ، و سی هزار و چهل هزار و هفتاد هزار هم گفته اند ؛ معنی اینکه « خدا فرمود : بمیرید » این است که آنان را میراند « سپس » بدعا یی بمیرشان حزقیل ، و بعضی گویند بدعا یی « شمعون » پیغمبر بنی اسرائیلی « زنده شان کرد » پایان کلام طبرسی ، در ضمن این بیان بچند روایت بی سند اشاره دارد .

نوزدهم : باز هم در طبرسی در مجمع در تفسیر همان آیه میفرماید : روایت شده که خداوند همه آنان را با حیواناتشان میراند ، پس از هشت روز بدنهای آنها آماس کرد ، مردم

و عریت عظیمهم فمرّ علیهم حزقیل فجعل یتفکّر فیهم متعجباً ، فأوحى الله الیه : تريد أن أریک آیه کیف أحيى الموتى ؟ قال : نعم فأحياءهم الله تعالى .

العشرون ما رواه الطبرسى أيضاً فى هذه الایة قال : و روى انهم كانوا قوم حزقیل فأحياءهم الله تعالى بعد ثمانیة ایام ، وذلك انه لما أصابهم ذلك خرج حزقیل فوجدهم موتى ، فبکی فأوحى الله الیه : قد جعلت حیوتهم الیک ، فقال لهم حزقیل : احيوا بآذن الله فعاشوا .

الحادی والعشرون ما رواه الطبرسى فى هذه الایة قال : سأل حمران بن أعین أباجعفر عليه السلام عن هؤلاء القوم الذین قال الله لهم موتوا ثم أحياءهم ، أحياءهم الله حتى نظر الناس الیهم ثم أماتهم أم ردّهم الى الدنيا حتى سكنوا الدور وأكلوا الطعام ؟ قال : لا بل ردّهم لله حتى سكنوا الدور واكلوا الطعام و نکحوا النساء ، و ما کثروا بذلك ما شاء الله ثم ماتوا بأجالهم .



برای دفن آمده دیدند از عهد پیروز است ، دیواری دورشان کشیدند ؛ تا از شرحانوردان محفوظ مانند ، مدتی گشت ، بدنهای پوسید استخوانها لغت شد ، حزقیل پیغمبر از آنجا عبور کرد ، منظره آنان را که دید از تعجب بفکر فرو رفت خداوند بوی وحی کرد : میخواهی نمونه مرده زنده کردن را بتو بنمایم ؟ عرض کرد : آری آنگاه همه را زنده کرد .

یستم : باز هم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : روایت شده که اینان قوم حزقیل بودند که پس از هشت روز زنده شدند ، زیرا هنگامی که حزقیل آمد بدنهای پیچان ایشان را دید روی زمین افتاده گریست ، خداوند باو وحی کرد : زنده شدن آنان را در اختیار تو گذاشتم ؛ حزقیل صدازد : یاذن خدا زنده شوید ، همه زنده شدند

یست ویکم : باز هم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : حمران بن أعین از حضرت باقر (ع) پرسید : اینها که خدا فرمود : بمیرید ؛ و باز زنده شان کرد همین قدر زنده شدند که مردم آنان را دیدند و باز مردند ، یا بدنهای بر گشتند ، در خانه هانشتند و غذا خوردند ؟ فرمود : در خانه ها منزل کردند ؛ غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتها زندگی کردند سپس بر گشتند .

الثانی والعشرون مارواه الطبرسی فی مجمع البیان فی قوله تعالى «وَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ» الآية قال : قيل هو عزیر و هو المروى عن أبی عبد الله عليه السلام ، وقيل هو ارميا و هو المروى عن أبی جعفر عليه السلام ، وقيل هو النضر أحب الله ان یریه احياء الموتى مشاهدة ، و انظر الى العظام فيل المراد عظام حمارة ؛ و قيل : عظامه وان الله اول ما احيى منه عينيه فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه ، والى اللحم الذي أكلته السباع تأتلف الى العظام من هنا و من هنا ، و يلتزق بها حتى قام و قام حمارة .

اقول : و يأتي ما يدل على ذلك ، و على ان عزیراً و ارميا من الانبياء عليهم السلام .

الثالث والعشرون مارواه الطبرسی فی تفسير قوله تعالى : «وَأَقْبَلَٰ اِبْرَاهِيمَ رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ» قال : روى عن ابن عباس وسعيد بن جبیر والسدى ان الملك

يستودعهم : بازهم طبرسی در مجمع البیان در تفسير این آیه : « یا مثل آنکس که بقریه ای گذشت ... بقره : ۲۵۹ مفرماید : بعضی گویند : وی عزیر بوده ، چنانکه از حضرت صادق (ع) هم روایت شده و بعضی معتقدند ارمیا بوده ، این هم از حضرت باقر (ع) نقل است » بعضی گویند : خضر بوده ، خدا خواست مرده زنده کردن را آشکارا یلو بنماید ، و اینکه مفرماید « استخوانها را بتگر » بعضی گویند مراد استخوانهای الاغ است (که بهم می پیوست) بعضی گویند استخوانهای خود او است ، چون اول چشمتش زنده شد ، و دیده که استخوانهای پوسیده پراکنده کرد میآید ، و گوشتهای هم که دندان خورده اند ازا بنجد و آنجا جمع میشود ، و با استخوانهای پیونده ، تا بدن کامل شد و خودش برخاست ، و الاغش هم برخاست .

مؤلف گوید : بعداً روایاتی در همین موضوع و در اینکه عزیر و ارمیا هر دو تفسیر بودند اند خواهد آمد .

یستودعهم : بازهم طبرسی در تفسیر این آیه : آندم که ابراهیم گفت : پرورد گوارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ بقره : ۲۶۰ از ابن عباس و سید بن جبیر ،

بشر ابراهيم بان الله اتخذك خليلاً و انه يجيب دعوتك و يحيى الموتى بدعائك ، فسأل الله أن يفعل ذلك ليطمئن قلبه ، فأجاب الله دعوته وأحى له الموتى .

الرابع والعشرون مارواه الطبرسي أيضاً في هذه الآية قال : روى عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله : « فاجعل على كل جبل منهن جزءاً » ان معناه فرقهن على كل جبل ، وكانت عشرة ، ثم خذ بمنافيرهن وادعهن بالاسم الاكبر يا تينك سعياً ، قال : ففعل ابراهيم ذلك ثم دعاهن فقال : احين يا ذن الله ، وكانت تجتمع وتأتلف وطار الى ابراهيم (ع) .

الخامس والعشرون مارواه الطبرسي في قوله تعالى : « فخذ أربعة من الطير » قال : قيل انها الطاوس والديك والحمام والغراب ، أمر أن يقطعها ويخلط ريشها بدمها وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام .

السادس والعشرون مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى :

وسمى نقل میکند که فرشته ای حضرت ابراهيم بشارت داد که خداوند ترا بدوستی گرفته و دعایت را مستجاب میکند ، و مردگان را بدعایت زنده میفرماید ابراهيم (ع) این خواهش را از خدا کرد تا قلبش مطمئن شود ، خداهم دعایش را مستجاب کرد ، و مرقان را برایش زنده کرد .

بست و چهارم : باز هم طبرسی در تفسیر این جمله که « بر سر کوهی قسمتی از (گوشت) آنها را بگذار ، بقره : ۲۶۰ » از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود : یعنی آنها را بر این کوههای دهگانه تقسیم کن ، سپس متقارهای آنها را بگیر و باسم اعظم خدا صدایشان بزن شتابان میآیند : حضرت ابراهيم بدستور عمل کرد ، و صدازد : یا ذن خدا زنده شوید ، اجزاء هر يك بهم پیوست و بجانب وی پرواز کردند .

بست و پنجم : باز هم طبرسی در تفسیر این جمله : « چهار مرغ را بگیر » میفرماید بعضی گویند : طاووس و خروس ، و کبوتر ، و کلاغ بوده ، مأمور شد آنها را پاره پاره کند ، و پرهايشان را در خونشان فرو برد ، این قول از حضرت صادق علیه السلام نقل شده .

بست و ششم : باز هم طبرسی در تفسیر این آیه : « کور مادر زاد و پسر را شفا

«وایری، الا کعموالا برص و احيى الموتى باذن الله» قال : قيل : ان عيسى عليه السلام احيى أربعة أنفس : عازر، و كان صديقاً له ؛ و كان قدماء منذ ثلثة ايام ، فقال لاخته : انطلقى الى قبره ، ثم قال : اللهم رب السموات السبع و رب الارضين السبع ، انك أرسلتني الى بنى اسرائيل أدعوهم الى دينك ، وأخبرهم انى احيى الموتى فأحيى عازراً قال : فقام عازر و خرج من قبره ، وبقى و ولد له ، و ابن العجوز تركته على سرير ميتاً فدعا الله عيسى عليه السلام فجلس على سرير ، و نزل عن اعناق الرجال ، و لبس ثياباً و رجع الى أهله وبقى و ولد له ، و ابنة العاشر قيل له أتحببها و قد ماتت أمس ؟ فدعا الله فماتت و بقيت و ولدت ، و سام بن نوح دعا باسم الله الاعظم فخرج من قبره و قد شاب نصف رأسه ، و قال : قد قامت القيمة ؟ قال : لا ولكنى دعوتك باسم الله الاعظم ، قال : ولم يكونوا ايشييون

دهم و مردگان را باذن خدا زنده کنم ، آل عمران : ۴۹ « فرماید : بعضی گویند : حضرت عیسی چهار نفر را زنده کرد .

(۱) عازر که دوستش بود ، سه روز پس از مرگش با خواهر وی بر سر قبرش رفتند ؛ عرض کرد : ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین تو مرا فرستادی تا بنی اسرائیل را بدین تو دعوت کنم ؛ و بآنان خبر دهم که من مرده زنده میکنم ، اینک عازر را زنده فرما پس از این دعا عازر زنده شد ؛ برخاست از قبر بیرون آمد ، مدتی هم زندگی کرد و بچه دار هم شد .

(۲) پس آن پسر زن که بدنش را در تابوت گذاشته میبردند ، عیسی دعا کرد برخاست نشست ، و از سردوشها بزر آمد ، لباسش را پوشید ، و بخانه برگشت مدتی زنده بود و بچه هم پیدا کرد .

(۳) دختر «عاشر» گفتند : این دختری که دیروز مرده زنده اش میکنی ؟ باز دعا کرد ، زنده شد مدتی بود و بچه دار هم شد .

(۴) سام پسر نوح ، که اسم اعظم خدا را برده و وی را صدا زد ، از قبر بیرون آمد در حالی که نصف سرش سفید شده بود ، پرسید قیامت برپا شده ؛ فرمود : نه من باسم اعظم خدا ترا خواندم - راوی این قصه گوید : در آن زمان مردم مویشان سفید نمیشد و آثار پیری

في ذلك الزمان ، وان سام بن نوح فدعاش خمسمائة عام وهو شاب ، فقال له : مت فقال : بشرط أن يعتقني الله من سكرات الموت فدعا الله ففعل .

السابع والعشرون - ما رواه الطبرسي في تفسير هذه الآية قال : قيل ان عيسى عليه السلام كان يحيى الموتى بياحى ياقيوم ، وقيل ان الله كان يحيى الموتى عنده عانه .

الثامن والعشرون ما رواه الطبرسي في قوله تعالى : «واختار موسى قومًا سبعين رجالا لميقاتنا» قال : روى ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا وسمعوا كلامه سألوا الله الرؤية فأصا بهم الصاعقة ، ثم أحياهم الله قال : ورواه علي بن ابراهيم وهو الصحيح .

التاسع والعشرون ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى : «وآتينا أهلهم ومثلهم معهم» عن ابن عباس وابن مسعود ان الله رد علي أيوب أهله الذين هلكوا بأعيانهم ، وأعطاه مثلهم معهم و كذلك رد الله عليه أمواله و مواشيه بأجمعها ، و

نداشتند ، چنانکه سام پسر نوح با اینکه پانصدسال عمر کرد - بصورت جوانی بود - حضرت عیسی بوی فرمود بمیر گفت : بشرط اینکه خداوند از سختیهای مرگ آزادم کند ، حضرت دعا کرد خداوند مرگ را نچسبد .

یست و هفتم : بازهم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : بعضی گویند حضرت عیسی بنام : یاحی و یاقیوم ، مرده زنده میکرد ، بعضی هم گویند دعا میکرد خداوند او را میفرمود .

یست و هشتم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه «موسی هفتاد نفر لزوجمش را برای وعده گاه ما انتخاب کرد ، اعراف : ۱۵۵» میفرماید روایت شده که چون موسی خواست بوعده گاه خدا اوود ، هفتاد نفر را انتخاب کرد که مشورت و سخن را بشنوند وقتی که آمدند و شنیدند تقاضای دیدار خدا کردند ، آن گاه صاعقه همه را گرفت ، سپس خداوند زنده شان کرد ، میفرماید : این حدیث صحیح است و علی بن ابراهیم نیز نقل میکند .

یست و نهم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه : «کسان ایوب را با مثلشان پادادیم انبیا : ۸۴» از ابن مسعود و ابن عباس نقل میکند که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند بوی

أعطاه مثلها معها ، وبه قال الحسن و قتادة قال الطبرسی : وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام و قيل كان له سبع بنات و ثلث بنین ، و قيل سبع بنین و سبع بنات .
الثلاثون ما رواه الشيخ الثقة الجلیل أبو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم القمی فی تفسیر القرآن قال : حدثني أبي عن ابن عمير عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام أن رجلاً من خيار بني إسرائيل و علمائهم خطب امرأة فأنعمت له و خطبها ابن عمه و كان فاسقاً ردياً فلم ينعموا له ، فحسد ابن عمه فقعد له فقتله غيلة ، ثم حمله الى موسى فقال : يا نبي الله ان ابن عمي قد قتل ، فقال موسى : من قتله ؟ قال : لا أدري ، وكان القتل عظيماً في بني إسرائيل ، فاجتمعوا و بكوا و ضجوا فقال لهم موسى : ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة الى أن قال : فأوحى الله الى موسى قل لهم اضربوه ببعضها ، و قولوا له : من قتلك ؟ فاخذوا الذنب فضربوه به و قالوا : من

بر گرداند ، و مثل آنان هم بوی عطا کرد (یعنی اگر دوازده پسر داشته دوازده پسر دیگر هم باو داد) و همچنین اموال و چهار پاهایش را نیز دو برابر باو رد کرد ، حسن بصری و قتاده هم همینطور گویند ، از حضرت صادق (ع) هم روایت شده ؛ عبد فرزندانش را بعضی هفت دختر و سه پسر ؛ بعضی هفت پسر و هفت دختر گویند .

حی ۴۱ : علی بن ابراهیم قمی در کتاب تفسیر از ابن ابی عمیر نقل میکند که شخصی گفت : حضرت صادق (ع) فرمود : یکی از نیکان و علمای بنی اسرائیل زنی را خواستگاری کرد ، زن جواب مثبت داد ، سپس پسر عموی آن مرد که مرد فاسق و نالایقی بود خواستگاری کرد ، وی را رد کردند ، لذا بر پسر عموی خویش حسد برد ، و در کمینش نشست تا وی خبر او را کشت ، و جنازه را نزد موسی آورده گفت : پسر عموی مرا کشته اند ؛ فرمود که کشته است ؛ گفت : نمیدانم ، در بنی اسرائیل هم قتل جرم بزرگی بشمار میرفت ، بستگانش گرد آمده شروع بگریه و شیون کردند ، حضرت موسی فرمود : خدا دستور میدهد (برای پیدا کردن قاتل) گاوی بکشید بموسی وحی شد بگو قسمتی از بدن گاو را نکشته بزنند و از او بپرسند قاتل تو کیست ؛ دم گاو را بوی زدند و پرسیدند کی ترا کشت ؛ گفت : فلان ، پسر فلان ، این است که خدا میفرماید « قسمتی از آن را

قتلك يا فلان؟ قال: قتلني فلان بن فلان وهو قوله: «اضربوه ببعضها كذلك يحيي الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون».

الحادی والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرفوعاً انه كان وقع طاعون بالشام فخرج منهم خلق كثير هرباً من الطاعون، فصاروا الى مغارة فماتوا في ليلة واحدة كلهم، فبقوا حتى كانت عظامهم يمر بها العارفينحيها برجله من الطريق، ثم احياهم الله فردهم الى منازلهم فبقوا دهرأ طويلاً، ثم ماتوا و تدافنوا.

الثاني والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي ايوب عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ان ابراهيم نظر الى جيفة على ساحل البحر تأكلها سباع الطير وسباع البحر، ثم تشب السباع بعضها على بعض، فتأكل بعضها بعضاً، فتعجب ابراهيم فقال: «رب أرني كيف يحيي الموتى» قال الله: «أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي قال

بوی بزید، اینطور خدا مردگان را زنده میکند، و آیات خود را بشما مینماید شاید بمقل آئید، بقره: ۷۳».

سی و یکم باز علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که: در شام طاعونی آمد و عده زیادی از شهر گریختند، و بدردهای پناه بردند، در آن دره همه در یکشب مردند بدنهایشان باین حالت ماند تا استخوانهایش لخت شد و بر سرداء مردم افتاد، عابرین بابا آنها را پس و پیش میکردند، سپس خدا همه را زنده کرد و بمنزلها برگرداند مدتی دراز ماندند و باز مردند و یکدیگر را دفن کردند.

سی و دوم باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: حضرت ابراهیم دید مرداری کنار دریا افتاده مرغان لاشخوار و درندگان دریا از آن میخوردند، گاهی هم درندگان بجان هم افتاده یکدیگر را پاره میکنند و میخورند، از این منظره تعجب کرد و گفت: «پروردگارا بمن پنا چگونه مردگان را زنده میکنی» خطاب شد: مگر ایسان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی

فخذ اربعة من الطير، الاية فأخذ ابراهيم الطاووس والديك والحمام والغراب ، فقطعهم
و أخذ لحما تهن ففرقه على عشرة أجيال وأخذ من اقيهن ثم دعا هن فقال: احيى باذن الله،
فكانت تتألف وتجتمع لحم كل واحد وعظمه الى رأسه ، و طارت الى ابراهيم ،
فعند ذلك قال ابراهيم : «ان الله عزيز حكيم» .

الثالث والثلاثون مارواه على بن ابراهيم في تفسيره ايضا مرسلان ان الله لما
أنزل على موسى التوراة و كلمه قال في نفسه : ما خلق الله خلقاً أعلم مني ، فأوحى
الله الى جبرئيل ان أدرك موسى وأعلمه ان عند ملتقى البحرين رجلاً هو أعلم منك
فاتبعوه تعلم منه ، فقال لوصيه يوشع : ان الله أمرني ان اتبع عند ملتقى البحرين
رجلاً وأتعليم منه فتزود يوشع حوتاً معلوحاً ، و خرجا و بلغ ذلك المكان ، فأخرج
وصي موسى الحوت و غسله بالماء ، و وضعه على الصخرة ، و كان ذلك الماء ماء
الحيوان فحيى الحوت و دخل في الماء «الحديث» .

تا دلم آدام كبرد ، خطاب شد چهار مرغ بگير بقره . . . ۲۶ «طاووس
و خروس و كبوتر و كلاغ را گرفت بازه بلاه كرد گوشتشان را قست کرده بر سر
ده كوه گذاشت ، منقارهای آنها را در دست گرفت و صداشان زد فرمود : باذن خدا زنده
شوید ، دید استخوانها و گوشتهای هريك بهم متصل شد ، و برش پیوست و بجانب وی
پرواز کرد ، اینگاه فرمود : خدا عزیز و حكيم است .

سی و سوم : باز هم علی بن ابراهيم در تفسیر - بدون ذکر سند - روایت میکند که
چون خداوند تورات را بر موسى نازل کرد و باوی سخن گفت ، موسى باخود گفت : خدا
کسی دانشمندتر از من نیافریده از جانب حق بجبرئیل وحی شد موسى را در باب بوی
بگو آنجا که دود دریا بهم متصل میشود مردی است که از تو دانشمند تر است ، از او پیروی
کن ، و علم بیاموز ؛ موسى چون دستور را گرفت مأموریت خویش بوسی خود یوشع
ابراز کرد ، یوشع ماهی نمک زده ای برای نوشه راه بر داشت و حرکت کردند ؛ چون
بوعده گاه رسیدند یوشع ماهی را بیرون آورده در آب شست و این آب آب حیات بود
وقتی که آن را روی سنگ گذاشت زنده شد و خود را در آب افکند «تا آخر حدیث»

الرابع والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن قول الله تعالى : «ويستلونك عن ذي القرنين» ؟ فقال : ان ذا القرنين بعثه الله الى قومه فضرب على قرنه الايمن فأماته الله خمسمائة عام ، ثم بعثه الله فضرب على قرنه الايسر فأماته الله خمسمائة عام ؛ ثم بعثه الله اليهم بعد ذلك ، فملكه مشارق الارض و مغاربها من حيث تطلع الشمس الى حيث تغرب .

اقول : ويأتى مثله في معناه وان امير المؤمنين عليه السلام قال : وفيكم مثله يعني نفسه .

الخامس والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن تفسير هذه الآية «واضرب لهم مثلاً أصحاب القرية اذ جاءها المرسلون ان ارسلنا اليهم اثنتين فكذبوا فما فعلنا بها ؟» فقال :

س و چهارم : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير روايت ميکند که گفت : از حضرت صادق تفسير اين آيه را پرسيدم : «احوال ذو القرنين اذ تو پرسند که خدا فرمود : خدا ذو القرنين را بسوی قومش فرستاد ، چون دعوتشان کرد و ضربتی بطرف راست پيشانيش زدند ، خدا او را ميراند ، و پس از پانصد سال زنده اش کرد ، و باز برای دعوت مردم اعزامش کرد ، اين بار ضربتی بطرف چپش زدند ، و دوباره مرد ، و باز پس از پانصد سال زنده اش کرده برای دعوت قوم مأمورش کرد ، اين بار مشرق و مغرب زمین را در اختيارش گذاشت و پادشاهی روی زمينش داد .

مؤلف گوید . بعداً حدیثی بهین مضمون بیاید ، و در آن حدیث است که امير المؤمنين (ع) فرمود میان شاهم نظير روی هست و غرض خود آنجناب بود .

س و پنجم باز هم علي بن ابراهيم در تفسير از ابو حمزه ثمالی نقل ميکند که گفت از حضرت باقر (ع) تفسير اين آيه را پرسيدم «برای ایشان مردم آن قرية را مثل بز زدن که پيبران نزدشان آمدند ، آن دم که دو نفر را بسوی آنان فرستاديم و تکذيبشان کردند»

قال : بعث الله رجلين الى أهل مدينة انطاكية ، فجاءهم بما لا يعرفون ، ففعلوا عليهما فأخذوا هما وحبسوا هما في بيت الأصنام ، فبعث الله الثالث وذكر القصة بطولها و فيها ان الثالث أظهر دين الملك أولاً ثم أمر باحضارهما للمناظرة ، فطلب منهما ان يدعوا الاعمى ومقعد بالشفاف فعلاً مرة بعد اخرى فاجاب الله دعائهما ، فقال : أيها الملك قدأتيا بحجتين ولكن بقي شيء و احذفان فعلاء دخلت معهما في دينهما ، ثم قال : أيها الملك بلغني انه كان للملك ولد واحد ومات فان أحياء الالههما دخلت معهما في دينهما ، فقال الملك : وأنا ايضاً معك ، ثم قال لهما : قد بقيت هذه الخصلة الواحدة ، قدمنا ابن للملك فادعوا الهكما فيحييه ، قال : فعرّسا جدين فأطالا السجود ثم رفعاً رأسهما وقالا : ابعت الى قبر ابنك تجده قدقام من قبره ان شاء الله ، قال : فخرج الناس فوجدوه قدخرج من قبره ينفض رأسه من التراب ، فأتى به الملك فعرف انه ابنه فقال له : ما حالك يا بني ؟

بسومی تقویتشان کردیم ؛ پس ۱۳-۱۴ فرمود خداوند دو نفر برای دعوت مردم انطاکیه فرستاد ؛ چون مطالب تازه ای برایشان آوردند شدت بخرج داده آنان را گرفتند و دربتخانه زندان کردند ، خداوند بسومی را فرستاد . . . سومین اول خود را تابع دین پادشاه معرفی کرد ، و دستور داد دو نفر را برای بحث حاضر کردند ، گفت : اگر راست میگوئید و دین شما حق است دعا کنید کوری بینا شود ، و زمینگیری شفا یابد پیبران چند مرتبه دعا کردند و دعایشان مستجاب شد سومین گفت : ای پادشاه اینان برای مدهای خویش حجت و برهان آوردند ، ولی يك کار دیگر مانده که اگر کردند من هم بدین آنان وارد میشوم ، شنیده ام که پادشاه یگانه سری داشته که مرده است ، اگر خدای اینان آن پسر را زنده کرد من دینشان را می پذیرم ، پادشاه گفت من هم ایمان میآورم سپس به پیبران گفت : يك معجزه دیگر مانده ، پسر پادشاه از دنیا رفته خدایان را بخوانید تا زنده اش کند ، سجده افتادند ، سجده ای طولانی کرده سپس سر برداشتند و گفتند : کسی را سرقبر پسر تپفرست که اینك زنده شود و از قبر بیرون آید مردم بجانب قبر شتافتند ، دیدند از قبر بیرون آمده خاک از سر خود میفشاند ، وی را نزد پدر آوردند ، چون پدر زنده را دید شناخت ، احوالش پرسید ، گفت : من مرده بودم دیدم دو نفر در برابر

قال : كنت ميتاً فرأيت رجلين بين يدي ربي الساعة ساجدين يسألانه أن يحييني فأحياني ، فقال : يا بني تعرفهما إذا رأيتهما ؟ قال : نعم ، فأخرج الناس جملة الى الصحراء فكان ينظر الى رجل رجل حتى مرّ بالاول بعد جمع كثير ، فقال : هذا أحدهما ، ثم مرّ أيضاً بقوم كثيرين حتى رأى الآخر فقال : وهذا الآخر ، فأمن الملك وأهل مملكته .

السادس و الثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن فضال عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن ابن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن بلية أيوب وذكر الحديث الى أن قال أبو عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « ووهبنا له أهله ومثلهم معهم رحمة منا وذكرى لا يليق إلا بالاب » قال : فرد الله عليه أهله الذين ماتوا قبل البلاء ، ورد عليه أهله الذين ماتوا بعدما أصابهم البلاء كلهم أحياهم الله تعالى فعاشوا معه .

السابع والثلاثون مارواه الشهيد الثاني الشيخ زين الدين قدس سره في كتاب مسكن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد نقله عن كتاب العيون والمعاسن للشيخ

خدا بسجده افتاده تقاضا میکنند مرا ازنده فرماید ، خدا بدعاى ایشان مرا زنده کرد ، پدر گفت : اگر آنان را ببینی میشناسی ؟ گفت آری دستور داد مردم بصحرا روند و همه در برابرش صف بکشند بر درصورت يك يك نگاه میکرد ، چون چشمش به یکی از آن دو نفر افتاد ، گفت این یکی از آنهاست ، باز در میان عده دیگری گردش کرد چون دومی را دید گفت این نفر دیگر است اینجا پادشاه و اهل مملکت همه ایان آوردند .

سی و ششم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابو بصیر نقل میکند که شرح گرفتاری ایوب را از حضرت صادق (ع) پرسیدم - سپس قصه را نقل میکند تا اینجا که میگوید - در تفسیر این آیه : « کسانش را با مثلشان باو دادیم ، رحمتی از ما و پستی برای خردمندان بود ، ص : ۴۳ » فرمود : خداوند کسانش را که پیش از گرفتاری مرده بودند ، با آنان که بعد مردند همه را زنده کرد ، و مدتی بلوی زندگی کردند .

سی و هفتم : شهید ثانی در کتاب « مسکن الفؤاد » از معاویه بن مره نقل میکند که ابو طلحه پسرى داشت بسیار مورد علاقه ؛ از دنیا رفت ، زنش در این مصیبت صبر

المفید، عن معویة بن مرة قال : کان ابو طلحة یحب ابنه حباً شديداً ، فتو فی الولد ثم ذکر ان امراته صبرت صبراً عظيماً ، وان أباه ايضاً صبروان رسول الله ﷺ لما علم بذلك قال : الحمد لله الذی جعل فی امتی مثل صابرة بنی اسرائیل ، فقیل : یا رسول الله ما کان من خبرها ؟ فقال : کان فی بنی اسرائیل امرأة لها زوج ولها منه غلامان ، فأمرها بطعام لیدعوا الناس علیه ففعل و اجتمع الناس فی دارها ، فانطلق الغلامان یلعبان فوقها فی بئر کان فی الدار فماتا ، فکرت ان تنفص علی زوجها الضیافة فادخلتهما البیت وسجتهما بثوب فلما فرغوا دخل زوجها فقال أين ابناي ؟ فقالت : هما فی البیت ، وانها كانت تمسحت بشيء من الطيب ، و تعرضت للرجل حتی وقع علیها ، ثم قال : این ابناي ؟ قالت : هما فی البیت فناداهما فصرجا یسعیان ، فقالت المرأة : سبحان الله قد والله کانا میتین ولیکن الله تعالی احیاهما ثواباً لصبری .

الثامن و الثلاثون مارواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی اعتقاداته فی باب الاعتقاد فی الرجعة مرسلانی قوله تعالی : «الم تر الى الذین خرجوا من

عظیمی کرد ، پدر نیز شکبیانی کرد ، پیغمبر (ص) چون از جریان خبر داد شد فرمود : شکر خدا برا که در امت من کسانی نظیر آن زن شکبیای بنی اسرائیلی قرار داد ، پرسیدند صبروی چگونه بوده ؟ فرمود : در بنی اسرائیل زنی بود شوهری داشت با دو پسر ، شوهر دستور داد برای مهمانی غذایی تهیه کند ، غذا آماده شد و مهمانان آمدند ، در این میان پسران که سر گرم بازی شده بودند در چاه خانه افتاده مردند ، زن برای اینکه شوهر اکنون آزرده نشود و مهمانیش بهم نخورد بچه ها را برد در اطلاق و پارچه ای روی بدنشان کشید ، چون مهمانی برگزاد شد شوهر سراغ بچه ها را گرفت ، گفت در اطلاق اند ، سپس خود را معطر کرده در برابر وی آمد ؛ عمل زنا شومی انجام گرفت ، باز پرسید بچه ها کجایند ؟ گفت در اطلاق ، صدا شان زد ؛ از اطلاق بیرون دویدند مادر گفت : سبحان الله بخدا ! مرده بودند ، اما برای صبری که من کردم خداوند زنده شان کرد .

سی و هشتم : شیخ صدوق در کتاب اعتقادات در باب رجعت ، در تفسیر این آیه :

« مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند

دیارهم و هم الوف، قال : هؤلاء كانوا سبعین الف بیت و كان فیهم الطاعون کل سنة الى ان قال : فأجمعوا علی أن یخرجوا جمیعاً من دیارهم اذا كان وقت الطاعون ، فخرجوا بأجمعهم فنزلوا علی شط بحر، فلما وضعوا رحالهم ناداهم الله موتوا فماتوا جمیعاً ، فكنستهم العارة عن الطريق ، فبقوا بذلك ماشاء الله ، فمر بهم نبی من أنبیاء بنی اسرائیل یقال له ارمیا ، فقال : لو شئت یارب لاحتیتهم فیعمروا بلادک ویلدوا عبادک ، ویعبدونک مع من یعبدک ، فأوحى الله الیه أتحب ان احییهم لك قال : نعم فأحیاهم الله وبعثهم معه فہؤلاء ماتوا ورجعوا الى الدنیا ثم ماتوا بأجالهم.

التاسع والثلاثون ما رواه ابن بابویہ ایضاً فی اعتقاداتہ مرسلان فی قوله تعالی : «أو کالذی مرّ علی قریفہ وہی خاویة علی عروشہا قال انّی یحیی ہنہ الله بعد موتہا فأما ہ الله مائة عام ثم یبعثہ » قال فہذا مات مائة عام ، ثم رجع الى الدنیا ثم مات بأجلہ وهو عزیر وروی انه ارمیا عليه السلام.

ندانستی ؟ بقره : ۲۴۳ حدیثی نقل میکنند کہ : اینان هفتاد ہزار خانوار بودند ، ہر سال دہزار طاعون میشدند ، ... ، سالی اتفاق کردہ ، موقع طاعون ہمہ از شہر بیرون شدند ، کنار دریا می منزل کردند ، چون باد ہار از زمین نہادند فرمان خدا رسید و ہمہ مردند عابریں بدنہای ایشان را از میان راہ کنار کشیدند ؛ مدتی گذشت یکی از پسران بنی اسرائیل بنام ارمیا از آنجا میگذشت این ہشت را کہ دید عرض کرد پروردگارا ! اہکاش اینان را زنده میکنی تا شہرہا را آباد کنند ، و فرزندانی تولید کنند کہ چون دیگران تورا پرستند و می شد : میخواستی برای تو زنده شان کنم ؟ عرض کرد آری خداوند ہمہ را زنده کرد ؛ و ہمراہ وی فرستاد .

پس این عہد ہم پس از مرگ بدنیا برگشتند و باز برگ طبعی خود مردند .

می و نهم باز صدوق در اعتقادات در بارہ این آیه ۵ یا مثل آنکہ بقرہ ای کہ سقف ہایش فرو ریختہ بود عبور کرد گفت خدا چگونه مردم اینجا را کہ مردہ اند زنده میکند ؟ خدا وی را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد بقرہ : ۲۵۹ می فرماید این ہم صد سال مردہ بود سپس بدنیا برگشت و باز باجل خود مرد و این عزیر ، و ہر و ابی ارمیا (ع) بود .

الاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلات في قصة المختارين من قوم موسى لميقات ربه وقوله تعالى : « ثم بعثناكم من بعد موتكم » قال : انهم لما سمعوا كلام الله قالوا : لانصدق به حتى نرى الله جهرة فاخذتهم الصاعقة فماتوا فقال موسى : يارب ما اقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم : فأحياءهم الله من وجل ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا وشربوا و نكحوا النساء ، وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها ثم ماتوا بأجلهم .

الحادي والاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلات ان عيسى كان يحيي الموتى باذن الله و ان جميع الموتى الذين أحياءهم عيسى عليه السلام باذن الله رجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ثم ماتوا بأجلهم .

الثاني والاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلات ان اصحاب الكهف لبثوا في كهفهم ثلثمائة سنين وازدادوا تسعا ثم بعثهم الله فرجعوا الى الدنيا ليتسائلوا بينهم وقصتهم معروفة ، قال ابن بابويه : فان قال قائل : قد قال الله : «وتحسبهم ايقاظاً وهم رقود» ؟ قيل له : انهم كانوا موتى وقد قال الله عزوجل : «من

جهلهم : بازم صدوق در اعتقادات ، در قصه آن هفتاد نفر انتخاب شده قوم موسى كه خدا ميفرمايد « سپس شما را پس از مرگ زنده كرديم » حديثي نقل ميكنند كه : چون كلام خدا را شنيدند گفتند ما تاوي را آشكارا نپيښيم تصديق نميكنيم ، آنگاه صاعقه همه را گرفت و مردند ، موسى عرض كرد : پروردگار را ؛ هنگامي كه بر كردم جواب بني اسرائيل را چه گويم ؟ خداوند زنده شان كرد ، بدنيا برگشتند ، خوردند و آشاميدند وزن گرفتند و بچه پيدا كردند ، مدتي هم بودند سپس بمرگ خويش مردند .

جهل ويكم : بازم صدوق در اعتقادات روايت ميكنند كه حضرت عيسى باذن خدا مرده زنده ميكرد ، و همه مردگاني را كه زنده كرد بدنيا برگشتند ، مدتي هم ماندند ، سپس بمرگ خويش مردند .

جهل ودوم : بازم صدوق در اعتقادات روايت ميكنند كه : اصحاب كهف سيصد و نه سال در غار ماندند ، سپس خدا زنده شان كرد تا با يكديگر سؤال و جواب كردند ، و قصه معروف است ، اگر كسي گويد : اينان نمرده بودند چون خداوند ميفرمايد : « گمان ميكني

بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون» وان قالوا ذلك فانهم كانوا موتي ومثل هذا كثير» انتهى .

الثالث والاربعون ما رواه الشيخ تقي الدين ابراهيم بن علي العاملي الكفعمي في مصباحه في الفصل الثلاثين في ادعية الانبياء عليهم السلام دعاء آصف عليه السلام ، روى انه أتى بعرش بلقيس بهذا الدعاء وان به كان عيسى عليه السلام يحيى الموتى ؛ و هو : « اللهم اني اسئلك بانك لا اله الا انت » و ذكر دعاء آصفياً .

الرابع والاربعون ما رواه الشيخ الجليل أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج في احتجاج الصادق عليه السلام على الزنديق الذي سأله عن مسائل كثيرة في حديث طويل يقول فيه الزنديق : فلو ان الله رد آئينا من الاموات في كل مائة عام لنسأله عمن مضى منا الى ما صاروا وكيف حالهم ؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام : هذه مقالة من أنكر الرسل وكذبهم ، ان الله اخبر

بيدارند در صورتیکه خفته اند سوخته که **کتاب ۴۸** در صورتی

جواب گوئیم : مردن را هم خفتن میگویند ، بدلیل اینکه خدا از قول اهل معشر نقل میکند که گویند : « که ما را از خوابگاه خویش بر انگیخت ؟ این همان است که خدا وعده میداد و پیبران راست میگفتند ، پس ۴۵۲۰ اینان که قطعاً مرده بودند ، امثال این تعبیرها زیاد است ، پایان کلام صدوق .

چهل و سوم : شیخ کفعمی در فصل سی ام مصباح - که در دعاهای انبیا است - در دعای آصف علیه السلام روایت میکند که آصف تخت بلقيس را بوسیله این دعا آورد حضرت عیسی هم با همین مرده زنده میکرد و آن دعا این است : اللهم اني اسألك بانك لا اله الا انت تا آخر دعا که دعای کوچکی است .

چهل و چهارم : ابو منصور طبرسی در کتاب احتجاج ؛ در مباحثات حضرت صادق (ع) با آن مرد بی عقیده ای که مسائل زیادی پرسید ، نقل میکند که گفت : خوب بود خدا هر صد سال بعضی از مردگان را زنده کند تا شرح حال مردگانمان را از آنها پیرسیم ، حضرت فرمود این گفتار اشخاصی است که پیبران خدا انکار و تکذیب کردند ، زیرا خداوند در کتابهای

فی کتابه علی لسان الانبیاء حال من مات منا أفیكون أحد أصدق من الله و رسله ،
وقد رجع الی الدنیا معن مات خلق کثیر ، منهم أصحاب الکهف أمانتهم الله ثلثمائة
عام وتسعة ثم بعثهم فی زمان قوم انکروا البعث لیقطع حجّتهم ، وأمانت الله ارمیاء
النبی ﷺ الذی نظر الی خراب بیت المقدس فقال : أنسی یحیی هذه الله بعد موتها
فأمانته الله مائة عام ثم أحياء وبعثه « الحدیث » .

الخامس والاربعون ما رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج فی احتجاج
الصادق علیه السلام علی بعض أعداء الدین فی حدیث قال : ان الله أمان قوماً خرجوا عن
أوطانهم ، هاربین من الطاعون لا یحیی عددهم فأمانتهم الله دهرأ طویلاً حتی بلیت
عظامهم ، وتقطعت أوصالهم وصاروا تراباً ، فبعث الله فی وقت أحب أن یرى عباده
قدرته نبیاً یقال له حزقیل فدعاهم فاجتمعت أبدانهم و رجعت فیها أرواحهم وقاموا
کهیئة یوم ماتوا لا یفتقدون من أعدادهم رجلاً ، و عاشوا بذلك دهرأ طویلاً .

آسمانی بزبان انبیاء حال مردگان را بیان کرده ، از خدا و پیغمبر داستگو تر هم هست ؟
علاوه عدة زیادی هم بدنیا برگشتند ، از جمله اصحاب کهف که سیصد و نه سال مرده بودند
و در زمان مردمی که منکر قیامت بودند خدا زنده شان کرد ؟ تا حجت بر آنان تمام شود ،
ارمیای پیغمبر را هم که خرابه های بیت المقدس را دید و گفت : چگونه خدا مردم اینجا را
زنده میکند ؟ میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، و برای دعوت مردم فرستادش ؟
« تا آخر حدیث » .

چهل و پنجم : باز طبرسی در احتجاج در مباحثات حضرت صادق (ع) با یکی از
دشمنان دین در حدیثی نقل میکند که فرمود : خدا عدة بیشتری را که از طاعون فرار کردند
میراند ، روز گاری دراز باین حال بودند ، استخوانها پوسید ؛ بندها از هم جدا شد ،
همه خاک شدند ، تا موقعی که خدا خواست قدرت خویش را به بندگان بنماید پیغمبری بنام
حزقیل فرستاد تا آنان را صدازد ، بدنهارا گرد آمد و روحها ببدنها برگشت و بهمان هیئت
که مرده بودند همه برخاستند یک نفرشان هم کم نبود ، روز گاری دراز هم در دنیا زندگی
کردند .

السادس و الاربعون ما رواه الطبرسی أيضاً في احتجاج الصادق عليه السلام في حديث طويل قال : وان الله تعالى أمات قوماً خرجوا مع موسى حين توجه الى الله فقالوا : أرنا الله جهرة فأماتهم الله ثم أحياهم الحديث .

السابع و الاربعون ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين سعد بن هبة الله الراوندي في كتاب الخرايج والجرايج في أعلام فاطمة عليها السلام ، عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام قال : لما تزوج رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة هجرتها نساء قريش و قطن : تزوجت يتيم آل أبي طالب فقيراً لا مال له ، فلما حضرت ولادة فاطمة بعثت اليهن و طلبتهن فلم يأت منهن واحدة ، فاغتمت خديجة ، فبينما هي كذلك اذ دخلت عليها أربع نسوة طوال كأنهن من نساء بني هاشم ، ففرغت منهن فقالت احديهن : لاتعزني يا خديجة فاننا رسل ربك اليك ونحن اخواتك اناسارة و هذه آسية بنت مزاحم و هي رفيقتك في الجنة ، وهذه مريم بنت عمران ، و هذه ام البشر أمناحوا ، بعثنا الله اليك لتلي منك ماتلى النساء من النساء ، فجلست واحدة عن يمينها ، و اخرى عن شمالها ،

چهل و ششم باز هم طبرسی در حدیثی طولانی در مباحثات حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : خداوند جمعی را که همراه حضرت موسی بوعده گاه حق رفتند و تقاضای دیدار خدا کردند ؛ میراند و سپس زنده کرد «تا آخر حدیث» .

چهل و هفتم قطب راوندی دو کتاب خراج از مفضل بن عمر روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که خدیجه بایغیر (س) ازدواج کرد زنان قریش از او بریدند ، گفتند به یتیم آل ابوطالب که فقیر یتوانی است شوهر کرده ، چون وقت تولد حضرت زهرا (ع) رسید آناندا برای کمک خواست هیچ يك نیامدند ، از این پیش آمد غمگین بود که ناگاه چهار زن بلند بالا بهیشت زنان بنی هاشم وارد شدند ، خدیجه وحشت کرد یکی از آنها گفت اندوهگین مباش که ما فرستادگان خدا ، و خواهران تویم من ساره ام ، این آسیه دختر مزاحم هاشمین تو در بهشت است ، و آن مريم دختر عمران ، و آن حوا مادر ما است ، خداوند ما را فرستاده که در کار وضع حمل ترا کمک کنیم یکی طرف راست ، و دیگری طرف چپ ، و دیگری روبرو ، و آن دیگر پشت سرش نشست تا

والتالثة بین یدیها ، والرابعة من خلفها ، فوضعت فاطمة علیها السلام «الحديث» .
الثامن والاربعون ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب
 الامالی فی المجلس السابع و الثمانین عن أبی عبدالله أحمد بن محمد الخلیلی عن محمد
 بن أبی بکر الفقیه عن أحمد بن محمد بن النوفلی عن اسحق بن یزید عن حماد بن عیسی
 عن زرعة بن محمد الحضرمی عن المفضل بن عمر قال : قلت لأبی عبدالله علیه السلام : کیف كانت
 ولادة فاطمة علیها السلام ؟ فذكر الحديث بطوله ، وفيه دخول النساء الأربع من
 الامم السالفة علی خدیجة علیها السلام كما رواه الراوندی ، الا انه لم یذكر حوا
 ام البشر وانما ذکر مکانها کلثم اخت موسی بن عمران علیه السلام .

التاسع والاربعون ما رواه الراوندی فی کتاب الموازاة بین المعجزات
 الذی ألحقه و أضافه الی کتاب الخراج والخراج ، قال : قال الصادق علیه السلام :
 ان الله ردّ علی ایوب أهله و ولده الذین ملکوا بأعیانهم ، و أعطاه مثلهم معه ،
 و كذلك ردّ الله علیه ماله و مواشیه بأعیانها و أعطاه مثلها .
الخمسون ما رواه الراوندی فی کتاب الموازاة ایضاً عن الصادق علیه السلام قال :
 ان عزیراً أماته الله مائة عام ، ثم بعثه و أحياء و كان معه اللبن لم یتغیر قال : ولما مرّ

حضرت ذهرا سلام الله علیها متولد شد «تا آخر حدیث» .

چهل و هشتم شیخ صدوق در مجلس هشاد و هفتم کتاب امالی از مفضل بن عمر نقل
 میکند که گفت : از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : تولد حضرت فاطمه سلام الله علیها
 چگونه بود ؟ - سپس قصه ورود همان چهار زن را نقل میکند اما بجای حوا کلثم خواهر
 موسی بن عمران نام میبرد .

چهل و نهم راوندی در کتاب موازات که ملحق بخراج است نقل میکند که
 حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند زن و فرزند حضرت ایوب را - که مرده بودند - زنده
 کرد ، و بعد آنان هم علاوه بوی عطا کرد ؛ و همچنین مال و هشیش را عینش را رد کرد و بهمان
 مقدار هم اضافه کرد .

پنجاهم : باذراوندی در همان کتاب نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود :
 خداوند «عزیر» را میراند و پس از صد سال زنده کرد مقدار شیری همراه داشت ابد آتیشی

عزیر علی قریه وهی خاویة علی عروشها خراب أهلها کلهم موتی ، فعلم انهم ماتوا بسخط الله ، فدعاه فقل تعالی : رش علیهم الماء ففعل فأحیاهم الله وهم الوف وبعده الیهم رسولا وعاش سنین .

الحادی والخمسون ما رواء الراوندی ایضاً فی کتاب الموازاة رفعه قال : ان عیسی عليه السلام بعث رجلاً الی الروم لا یدأوی رجلاً الا أبراه ، ثم بعث آخر وعلمه الذی یحیی به الموتی ، فدعا الروم فأدخل علی الملك فقال : انا حی الموتی وکلن للملك ولد قدمات ، فركب الملك و الناس معه الی قبر ابنه ، فدعا رسول عیسی وآمن طبیب الملك الذی هو رسول المسیح اولاً ، فانشق القبر وخرج ابن الملك ثم جاء یمشی حتی جلس فی حجر أبیه فقال : یابنی من أحیاءك ؟ فنظر الی الرسولین فقال : هذا وهذا ، فقاما وقالا : أیها الملك انارسل المسیح فأمن الملك

نکرده بود ، و چون بقریه ای گذشت که همه سقهایش روی هم ریخته بود و مردمش مرده بودند ، فهمید که بفضیل خدا مرده اند ، دعا کرد که خدا زنده شان کند ، خطاب شد آب بر آنان بپاش چون باشید خداوند همه آنان را که هزاران نفر بودند زنده کرد ، و عزیر را پیغمبرشان قرارداد و سالبانی هم در میان شان بود .

پنجاه و یکم باز هم راوندی در همان کتاب نقل میکند که حضرت عیسی مردی را برای دعوت و در میان فرستاد که هر مریضی را مداوا میکرد شفای یافت ، سپس دیگری را فرستاد و مرده زنده کردن را بوی آموخت چون بکارد دعوت پرداخت وی را گرفته نزد پادشاه بردند ، در حضور پادشاه دعوی کرد که من مرده زنده میکنم ، اتفاقاً سلطان پسری داشت مرده بود ، بنامش برای اثبات مدعای خود آن پسر را زنده کند ، شاه سوار شد و مردم هم بدنالش بجانب قبر رفتند فرستاده عیسی را حاضر کرد ضمناً کتر شاه هم که آن فرستاده دیگر حضرت عیسی بود قبلایان آورده بود - دعا کرد ، قبر شکافته شد و شاهزاده بیرون آمد ، و بطرف پدر رفت و در دامنش نشست ، شاه گفت : پسر جان ، که تو را زنده کرد ؟ بآن دو نفر نگاه کرده ، گفت : این و این ، این گناه فرستاده ها ازجا بر خاسته گفتند : پادشاه ما فرستادگان حضرت مسیحیم ، همانند شاه

و أهل بيته في الحال .

الثاني والخمسون مازواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في أوائل كتاب الغيبة مرسلا قال : و ان أصحاب الكهف قد أخبر الله عنهم انهم بقوا في كهفهم ثلثمائة سنة و ازدادوا تسعا ، ثم أحياهم الله تعالى فعادوا الى الدنيا و رجعوا الى قومهم ، و قد كان من أمر صاحب الحمار الذي نزل بقصته القرآن و أهل الكتاب ، يرون انه كان نبيا فأما الله مائة عام ثم بعثه .

الثالث والخمسون مازواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقل من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدی عن الاصبغ بن نباتة ان عبد الله بن الكوا قام الي أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم أنك حدثت أنك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : انما قدر أينا و سمعنا برجل أكبر سنا من أبيه فقال أمير المؤمنين عليه السلام : ان عزيزا خرج من أهله و امرأته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، فابتلاه الله و أماته مائة عام ثم بعثه و رجع الى أهله و استقبله ابنه و

كسانش ایسان آوردند .

پنجاه و دوم : شیخ طوسی در اوائل کتاب غیبت روایت میکند که اصحاب کهف بشهادت قرآن سیصد و نه سال در غار ماندند ، سپس زنده شده بدنيا برگشته و بسوی قومشان رفتند ، و نیز در بارة آن صاحب الاغ هم قرآن گواهی میدهد که پس از مرگ زنده شد ، و در روایات اهل کتاب است که وی پیغمبری بود خداوند میرانش و باز زنده اش کرد .

پنجاه و سوم : حسن بن سلیمان قمی در رساله خود از اصبع بن نباته نقل میکند که عبد الله گوايز خاست مقابل حضرت امير المؤمنين (ع) ایستاد و گفت : ابو المعمر می گوید شما از پیغمبر نقل میکنید که فرموده : ما شخصی را دیده و شنیده ایم که از پدرش بزرگتر است ؟ فرمود : آری « عزیز » در سن پنجاه سالگی موقمی که خیالش نهمایه آبتن بود از شهر خویش بیرون رفت ، بآن بلیه دچار شد که مرد و پس از صد سال خدا زنده اش کرد ، و بکسانش برگشت ، پسرش که صد ساله شده بود برابرش آمد و عزیز

هو ابن مائة سنة ، ورد الله عزيراً الى الذي كان به ، و ان الله ابتلى قوماً بذنوبهم فأماهم قبل آجالهم ، ثم ردهم الى الدنيا ليستوفوا أرزاقهم ؛ ثم أماتهم بعد ذلك ان الله قال في كتابه : «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا » فانطلق بهم فقالوا : «لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة» قال الله عزوجل : « فأخذتهم الصاعقة » يعنى الموت «وانتم تنظرون ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * وظللنا عليهم الغمام و انزلنا عليكم المن والسلوى» فهذا بعد الموت اذ بعثهم و ايضاً مثلهم «الملاء الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» ومثلهم عزيراً أماته الله مائة عام ثم بعثه يا ابن الكوا فلا تشكّن في قدرة الله عزوجل .

الرابع والخمسون ما رواء أيضاً نقلاً من مختصر البصائر لمحدثين عبد الله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القمط عن حمران بن أعين عن أبي

دوباره زندگى را از سر گرفت .

وايز خداوند جسمى را بگناهايشان مؤاخذة كرد پيش از وقت ميراندشان ، و باز بعد از زنده‌شان كرد تا تنمة رزق مقدّر خویش را بنخورند ، چنانكه در قرآن مي‌فرمايد : «موسى هفتاد نفر از قومش را برای وعده گاه ما انتخاب كرد» آنان و ابا خود برد گفتند . ما تا خدا را آشكارا نه بينيم ايمان نياريم » خدا مي‌فرمايد : آنگاه صاعقه - يعنى مرگ - شمارا درحالى كه تماشا مي‌كرديد گرفت سپس بعد از مرگ زنده تان كرديم ، شايد سپاسگزارى كنيد ، و ابر را سايان شما كرديم و ترنجبين و مرغ بريان (از آسمان) برايتان فرستاديم ؛ بقره : ۵۵-۵۶ اينها هم پس از مرگ زنده شدند .

و ليؤمى مي‌فرمايد : « مگر قصّة آنان را كه هزاران نفر بودند و از بيم مرگ از وطن بيرون رفتند ، خدا فرمود : ببريد ، سپس زنده شان كرد . ندانستى ، بقره ۲۴۳ » عزير هم مثل اينان بود كه مرد و پس از صد سال زنده شد اين كوا در قدرت خدا شك نكن .

پنجاه و چهارم : باز حسن بن سليمان از حمران بن اعين نقل مي‌كند كه گفت : بعضرت باقر (ع) عرض كردم : در بنى اسرائيل چيزى بوده كه نظيرش در ما نباشد ؟

جعفر علیه السلام قال : قلت له : هل كان في بنی اسرائیل شیء لا یكون هیئنا مثله ؟ قال : لا ، قال : فقلت : قوله تعالى : « ألم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » بل أحياهم الله تعالى حتی نظر الناس الیهم ثم أماتهم من یومهم أورد هم الی الدنیا قال : بل رد هم الی الدنیا حتی سکنوا الدور ، و أكلوا الطعام ونکحوا النساء ، ولبثوا بذلك ما شاء الله ثم ماتوا بالاجال .

الخامس والخصموت مارواه ابن بابویه فی کتاب الامالی فی المجلس السابع والثلاثین من علی بن الحسین بن شاذویه عن محمد بن عبد الله بن جعفر المعمیری عن ایه عن یعقوب بن یزید عن محمد بن ابي عمیر عن ابان بن عثمان عن ابان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال : لما مضی لعیسی علیه السلام ثلاثون سنة بعثه الله عزوجل الی بنی اسرائیل فلقیه ابلیس علی عقبة بیت المقدس ، و هی عقبة أفیق ثم ذکر ما جرى بینهما من مکالمات الی أن قال : فقال ابلیس : أنت الذی بلغ من عظم ربوبیتک انک تخلق من الطین کهيئة الطیر ، فتنفخ فیہ فیصیر طیراً فقال عیسی علیه السلام : بل العظمة للذی خلقتی وخلق ما سخر لی قال ابلیس : فأنت الذی بلغ من عظم ربو بیتک انک تحیی الموتی ؟ قال عیسی : بل العظمة للذی

فرمود . نه گفتیم این عده ای که خدا درباره شان میفرماید « مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند . ، تا آخر آیه سابق - » اینها را خدا بدنیا برگرداند تا مردم ایشان را دیدند و همانروز مردند یا مدتی ماندند ؟ فرمود بدنیا برگشتند ، بطوری که درخانه هانشستند و غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتی بودند سپس برگ طبیعی مردند

پنجاه و پنجم شیخ صدوق در مجلس سی و هفتم کتاب امالی نقل میکند که ابن عباس گفت : چون حضرت عیسی بن سی سالگی رسید خداوند برای دعوت اسرائیلیان مبعوثش کرد ، در گردنه بیت المقدس . که آنرا گردنه افیق گویند . ابلیس وی را ملاقات کرد و میانشان گفتگوها شد شیطان گفت : توئی که عظمت خدایت بجائی رسیده که از گل شبیه مرغی میسازی و در آن میدمی پرند . میشود ؟ فرمود : عظمت آن خدائی دارد که مرا و آن مرغی را که تسخیر من کرده ، آفریده است ، گفت : توئی که عظمت خدایت بآنجا رسیده . که مرده زنده میکنی ؟ فرمود : عظمت آن کسی دارد که من باذن او مرده زنده

بأذنه أحییهم ولا بد من أن یحیت ما أحییت ویحیتنی «الحديث» .

السادس والخمسون ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم فی تفسیره عند قوله تعالى : «او کالذی مر علی قرية» الاية قال : خدتنی أبی عن النضر بن سوید عن یحیی الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبی عبد الله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائیل بالمعاصي و ذکر الحديث بطوله ، وان الله سلب علیهم بخت نصر فقتلتهم الی أن قال : فخرج ارمیا فنظر الی سباع البرّ وسباع الطیر تأکل من تلك الجيف ، ففکّر فی نفسه و قال : أنى یحیی هذه الله بعد موتها فأما الله مائة عام ثم بعثه ای أحياء لما رحم الله بنی اسرائیل ، وأهلك بخت نصر رد بنی اسرائیل الی الدنيا .

اقول : هذا الحديث مع قوة سنده جدّاً يدلّ علی ان الله أحيى بنی اسرائیل بعد القتل و أحيى نبیّهم بعد الموت وردّ الیهم فرجع و رجعوا الی الدنيا و بقوامدة طويلة .

المايع والخمسون ما رواه الراوندى فی الباب السابع من کتاب

میکنم وناچار آن مرده ای را که من زنده کنم و مرا میبیراند «تا آخر حدیث» .

پنجاه و ششم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « یا مثل آنکس که بقریه ای گذشت » از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در معصیت اصرار کردند خدا بخت النصر را بر آنان مسلط کرد تا شمشیر میانشان نهاد ارمیا (از شهر) بیرون آمد دید درندگان زمینی و هوایی از آن مردارهای خورند ، با خود گفت چگونه خدا اینانرا زنده میکند ؛ خداوند ویرا میبیراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، هنگامی که رحمت خدا شامل اسرائیلیان شد و بخت النصر را هلاک کرد . کشتگان بنی اسرائیل را هم زنده کرد .

مؤلف گوید این حدیث - که سندش هم قوی است - دلالت دارد که خدا بنی اسرائیل را پس از کشته شدن زنده کرد ؛ و میبیرشان را هم بعد از مرگ زنده کرد و بآنها برگرداند ، همه بدنیا برگشتند ، مدتی دراز هم زنده گانی کردند .

پنجاه و هفتم : «راوندی» در باب هفتم کتاب خرائج از یونس بن ظبّیان نقل میکند که

الخرائج و الجرایح عن یونس بن ظبیان قال : قلت للصادق علیه السلام : قوله عز و جل
لإبراهیم : «خذ أربعة من الطیر فصرهن الیک» الآية قال : نعم قد کان ذلک فصحبتون
ان أریکم مثله «الحديث» .

الثامن والخمسون مارواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقل من
کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن وهب بن
حفص عن أبی بصیر قال : دخلت علی أبی عبدالله علیه السلام فقلت : انا نتحدث ان عمر بن
زمیل رجل کان فی بنی اسرائیل یقال له عبدربه ، وکان یدعو أصحابه الی ضلالة فمات
فکانوا یلوزنون بقبره ویتحدثون عنده اذ خرج علیهم من قبره ینفض التراب من رأسه
ویقول لهم : کیت وکیت .

التاسع والخمسون مارواه الثقة الجلیل سعد بن هبة الله الراوندی فی کتاب
قصص الانبیاء باسناده عن ابن بابویه عن أبیه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عیسی
عن محمد بن خالد البرقی عن اسمعیل بن ابراهیم عن أبی بکر عن زرارة عن أبی
عبدالله علیه السلام ان داود کان یدعو أن یعلمه القضاء بما هو الحق عنده ، فأوحى
الله الیه ان الناس لا یحتملون ذلک و انی سأفعل و أتاه رجلان استعدی أحدهما

گفت : راجع باین آیه «چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن ، بقره : ۲۶۰»
از حضرت صادق (ع) سؤال کردم ، فرمود : آری این قضیه واقع شد ، میخواهید که نمونه
آنرا بشما هم بنمایانم ؟ «تا آخر حدیث» .

پنجاه و هشتم : حسن بن سلیمان قمی در رساله خویش از ابو بصیر نقل میکند که
گفت : خدمت حضرت صادق (ع) رسیده عرض کردم : در میان ما معروف است که «عمر بن
زمیل» مردی بود در بنی اسرائیل که وی را عبدربه میگفتند ، و پیروانش را بگمراهی میخواندند
و وقتی که مرد قبرش پناهگاه و مجلس انس پیروانش گردید ، روزی ناگهان از قبر بیرون آمد ،
خاک از سر افشاند و چنین و چنان گفت .

پنجاه و نهم : «راوندی» در قصص الانبیاء از زراره نقل میکند که حضرت صادق (ع)
فرمود : مدنی حضرت داود دعا میکرد که خداوند حکم بحق واقعی بوی بیاموزد ، وحی رسید
مردم تاب اینگونه حکم داند اندام (برای امتحان) بتو بیاموزم ، روزی دو نفر آمدند که یکی

على الآخر فامر المستعدى عليه أن يقوم الى المستعدى فيضرب عنقه الى أن قال : فأوحى الله اليه ان هذا المستعدى قتل أباً هذه المستعدى عليه ، فأمرت فضربت عنقه قوداً بأبيه وهو مدفون في حائط كذا وكذا تحت صخرة كذا فأتته فناداه باسمه فانه سيحببك ، فسئله فخرج اليه داود فناداه يا فلان فقام ، فقال : لبيك يا نبي الله فقال : من قتلك ؟ فقال : فلان فقالت بنو اسرائيل : سمعناه يقول «الحديث» .

المتون مارواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني عن أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني عن أحمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان عيسى بن مريم بعث الى رسول الروم و علمه مابه يحيى الموتى فأخبروا الملك وكان ابنه مات ، فركب الملك والناس الى قبر ابن الملك فدعا رسول المسيح و أمّن طبيب الملك الذي هو رسوله ايضاً ، فانشق القبر فخرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس في حجر أبيه فقال : يا بني من أحياك ؟ فنظر وقال : هذا وهذا «الحديث» .

اقول : وقد تقدم ما يدل على مضمون هذا الباب ، و يأتي ما يدل عليه في الباب الذي بعده وغيره ، ولا يخفى ان مضمون البابين واحد لكنني جعلت الاحاديث

ازديگری شکایت داشت ، از جانب خدا دستور آمد که مدعی علیه برخیزد شاکی را گردن بزند سپس وحی آمد که این شاکی پدر او را کشته بود ، و بعنوان قصاص دستور دادم گردنش را بزند ، اگر میخوای بدانی بر سر قبر او که در فلان باغ زیر فلان سنگ است ، ووی را بنام صدا زن جوابت میدهد قصه را از خودش پرس ، داود حرکت کرده رفت بر سر قبر ووی را صدا زد کشته برخاست گفت : لبيك اى يغمبر خدا ، فرمود که ترا کشت ؟ گفت : فلان ، بنی اسرائيل گفتند ما همه صدای او را شنیدیم «تا آخر حدیث» .

شصتم : باز راوندی در قصص الانبياء حدیث پنجاه و یکم را از محمد حلبی از حضرت صادق (ع) روایت میکند .

مؤلف گوید : علاوه بر این شصت حدیث احادیثی سابقاً گذشت و احادیثی هم در بابهای بعد بیاید که همه دلالت دارد که در امتهای سابق مردگانی زنده شده اند ، و مضمون این باب

قسمین ، لان منکر الرجعة قد رجع الی الافرار برجعة الشيعة وغيرهم من الرعية وتوقف فی الافرار برجعة الانبياء والائمة عليهم السلام ، فأردت أن يكون القسم الثاني مجموعاً فی باب مفرد والا فالقسمان دالان علی مضمون واحد ، وقد تجاوزا حد التواتر المعنوی ، مع انی لم أنقل جميع ماورد فی ذلك ، ومع ضمیمة أحادیث الباب الرابع يتم الاستدلال علی الرجعة مع قطع النظر عن الاحادیث الاخبار بالرجعة الصریحة بالکلیة ، فكيف اذا انضم الجميع بعضه الی بعض والله الموفق .

الباب السادس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الانبياء و الاوصياء السابقين عليهم السلام والاحادیث فی ذلك ایضاً كثيرة وأنا اقتصر منها علی أخبار :

الاول مارواه ثقة الاسلام أبو جعفر الكلینی فی باب النوادر من کتاب الخبائر عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن علی بن الحكم عن ربيع بن عمدة عن عبد الله بن سليم العامري عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان عيسى عليه السلام جاء الی قبر يحيى

بامضمون باب بعد یکی است ، لکن چون بعضی منکرین رجعت باز گشت شیعیان و مردم عادی اقرار کردند اما در باز گشت انبیاء و ائمه علیهم السلام تأمل دارند ، دو بابش کردم و مناسب دیدم که قسم دوم را بای جدای گانه قرار دهم ، و گرنه مضمون دو باب یکی است و با اینکه همه احادیث دو باب را نقل نکردم روایات از حد تواتر معنوی متجاوز است و با ضمیمه حدیثای باب چهارم - باصرف نظر از حدیثای صریح در رجعت استدلال بر رجعت تمام میشود تا چه رسد که احادیث همه ابواب بهم ضمیمه شود .

باب ششم

در اثبات وقوع رجعت در انبیا و اوصیای گذشته

در این زمینه هم حدیث بسیار است اما بذا که چند روایت اکتفا میشود :

اول ثقة الاسلام کلینی در باب « نوادر از کتاب چنانچه » از عبد الله بن سلیم عامری نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عیسی بر سر قبر یحیی بن زکریا آمد -

بن زکریا علیهما السلام وکان سأل ربّه أن یحییّه له ، فاجابه وخرج الیه من القبر فقال له : ما تريد عنی ؟ قال : أريد أن تؤنسنى کما کنت فی الدنیا ، فقال له یا عیسی : ما سکنت عنی حرارة الموت و أنت تريد أن تعیدنى الی الدنیا و تعودّ علی حرارة الموت ، فترک فعاذ الی قبره .

الثانی مارواه الکلینی فی اوایل الروضة عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن الحسن بن محبوب عن أبی حمزة الثمالی و أبی منصور عن الربیع عن أبی جعفر علیه السلام ان نافعا قال له : انی قرئت التوریه والانجیل والزبور والقرآن وقد جئت اسئلك عن مسئلة لا یجیب فیها الانبیاء أو وصی نبی قال : سل عما بدالك قال : أخبرنی کم بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله ؟ قال : أخبرک بقولی أم بقولک ؟ قال : أخبرنی بالقولین جمیعاً ، قال : أما فی قولی : فحسمائة سنة ، واما فی قولک : فستمائة سنة قال : فأخبرنی عن قول الله عزوجل « واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا من الذی سأل محمد صلی الله علیه و آله » قال : فقال ابو عبد الله علیه السلام هذه الایة : « سبحان الذی أصری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لفریه من

وقبلاً از خدا خواسته بود که وی را زنده کند - اورا صدا زد جواب داد و از قبر بیرون آمد عرض کرد : از من چه میخواهی فرمود میخواهم مونس من باشی چنانکه در دنیا بودی عرض کرد ای عیسی هنوز تلخی مرگ از کامم بیرون نرفته ، میخواهی مرا بدنیا برگردانی و دوباره بچنگال مرگ گرفتارم کنی ؟ عیسی آزادش گذاشت بقبر برگشت .

۴۵ بازم کلینی در اوایل روضة کافی از ربیع نقل میکند که نافع (غلام سر عمر که از مخالفین اهل بیت (ع) بوده) حضرت باقر عرض کرد : من تورات ، انجیل ، زبور و قرآن را خوانده ام اینک آمده ام از شما چیزی پرسم که جز پیغمبر یا وصی پیغمبر نمیتواند جواب دهد فرمود : هر چه میخواهی بپرس گفت فاصله میان حضرت عیسی و پیغمبر اسلام چقدر است ؟ فرمود بقول من یا بقول تو ؟ گفت بهر دو قول ، فرمود : بقول من یا نه صد سال و بقول تو شصت سال ، گفت پس چگونه خدا میفرماید : « از پیغمبران ما که پیش از تو فرستاده ایم سؤال کن زخرف : ۴۵ » محمد (ص) از که سؤال کرد ؟ حضرت ابن آیه را خواند « منزّه است آنکه بنده خویش را شبانه از مسجد الحرام بمسجد اقصائی که اطرافش

آیاتنا ، فكان من الايات التي رآها حين اسرى به الى البيت المقدس أن حشراً لله عز ذكره الاولين والآخرين من النبيين والمرسلين ، ثم نزل جبرئيل فأذن شفعاً وأقام شفعاً ، وقال في اذانه : حي على خير العمل ثم تقدم محمد ﷺ فصلى بالقوم ثم قال عز وجل : يا محمد واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا ، ثم ذكر ما وقع بينه وبينهم من السؤال والجواب فقال نافع : صدقت يا أبا جعفر.

الثالث ما رواه الكليني أيضاً في الروضة في حديث عنوانه حديث نصراني الشام مع الباقر عليه السلام ، عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن اسمعيل بن أبان عن عمرو بن عبد الله النخعي وذكر حديث اخراج هشام بن عبد الملك أبا جعفر الباقر عليه السلام من المدينة الى الشام ، وما وقع بينه وبين عالم النصارى من السؤال والامتحان الي أن قال النصراني : يا معشر النصارى والله لا سئلته عن مسألة ير تعلم فيها كما يرتعلم الحمار في الوحل ، فقال له : سل ، فقال : أخبرني من رجل دنا من امرأته فحملت باثنين ، حملت بهما جميعاً في ساعة واحدة ، و ولدتهما في ساعة واحدة ، وماتتا في ساعة واحدة ، ودفنوا في ساعة واحدة ، وعاش أحدهما خمسين ومائة

را برکت دادیم سیرداد تا آیات و نشانه های خویش بدو بنماییم سوره بنی اسرائیل ، آیة ۱۰۱ و فرمود : از جمله نشانه هایی که آن شب دید این بود که خدا همه پیبران مرسل و غیر مرسل را محشور کرد و جبرئیل نازل شد اذان و اقامه را جفت جفت گفت - و در اذان « حی علی خیر العمل » هم بود سپس محمد (ص) بنماز ایستاد و انبیا بوی اقتدا کردند آنگاه خداوند باو خطاب کرد از آن پیبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن بعد سؤال و جواب آنان را نقل میکند ، در آخر نافع میگوید : ای ابو جعفر درست فرمودی .

سوم باز هم کلینی در کتاب روضه در حدیثی بعنوان حدیث نصرانی شامی با حضرت باقر (ع) قصه احضار هشام بن عبد الملك حضرت باقر را از مدینه بشام و پرسشهای امتحانی يك عالم نصرانی از آن جناب را نقل میکند تا اینجا که نصرانی گفت : ای گروه نصاری اینك سؤالی از او بكنم كه در جواب بماند ، فرمود : بپرس ، گفت آن دو پسر كه بودند كه يك شب مادرشان بهر دو آيستن شد ، يك ساعت نطفه شان بسته شد ؛ يك ساعت بدنيا آمدند ، يك ساعت هر دو مردند ، يك ساعت هم بخاك رفتند اما يكي صد و پنجاه سال عمر كرد ،

سنة : وعاش الاخر خمسين سنة ، فقال أبو جعفر عليه السلام : هما عزيز وعزرة ، حملت
امهما بهما على ما وصفت ، ووضعتهما على ما وصفت ، وعاش عزيز وعزرة كذا
وكذا سنة ، ثم أمات الله عزيراً مائة سنة ، ثم بعثه فعاش مع أخيه عزرة هذه الخمسين
سنة وماتا كلاهما في ساعة واحدة ، فقال النصراني : ما رأيت بعيني قط أعلم من هذا
الرجل «الحديث» .

و رواه الراوندي في كتاب الخراج و الجراج بلفظ آخر ، و صرح
هناك بأن الله أكرم عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، ثم أماته مائة سنة ثم أحياه فعاش
ثلاثين سنة .

الرابع مارواه الكليني أيضاً في الروضة عن علي بن ابراهيم عن أبيه وأحمد
بن محمد الكوفي عن علي بن عمرو بن أيمن جميعاً عن محسن بن أحمد بن معاذ عن
أبان بن عثمان عن بشير النبال عن أبي عبد الله عليه السلام قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً
اذ جاءته امرأة فرح بها و اخذ بيدها واقعدتها ، وقال : ابنة نبي ضيعة قوم خالده بن
سنان دعاهم فأبوا أن يؤمنوا لي أن قال : ثم قال لهم : تؤمنون بي ؟ قالوا : لا ، قال :

ديگری پنجاه سال ، فرمود عزیر و عزرة بودند ، مادرشان بهمان نحو که گفתי آبستن
شد و بهمان نحو زائید و چند سالی باهم زندگی کردند سپس خداوند عزیر را برای مدت
صد سال میراند ؛ و پس از صد سال زنده اش کرد ، تنه مدت پنجاه سال را با برادرش
بسر برد و در يك ساعت هر دو مردند ، نصرانی گفت : تا کنون از این مرد دانستم تر ندیده ام
«تا آخر حدیث» ،

این حدیث را راوندی هم در خراج بالفاظ دیگری نقل میکند و در آنجا میگوید : خداوند
عزیر را به پیمبری گرامی داشت ، بیست سال زنده بود و مرد سپس زنده شد و باز پس از سی سال مرد .
چهارم : با هم کلینی در کتاب روضة از بشیر نبال نقل میکند که حضرت صادق (ع)
فرمود حضرت رسول (ص) نشست بود و زنی وارد شد ، حضرت با وی تعارف کرد ، و دستش
را گرفت نشاندش ، فرمود : دختر خالده بن سنان پیغمبر است که قومش حقش را ضایع کردند ،
دعوتشان کرد نپذیرفتند فرمود : بمن ایمان میآوردید ؟ گفتند : نه فرمود من فلان درویشم

فانی مت یوم کذا و کذا ، فاذا أنامت فاد فنونی فانه سيجیء عانة من حمر يقدمها غیر أبتّر ، حتی یقف علی قبری ، فانبشونی و سلونی عما شئتم ، فلما مات دفنوه و کان ذلك الیوم ، اذ جاءت العانة فاجتمعوا و جاءوا ریدون نبشه فقالوا : ماأمنتم به فی حیوته فكیف تؤمنون به بعد موته ؟ فاتر کوه فتر کوه .

ورواه الراوندی فی کتاب الخرایج و الجرایج و فی قصص الانبیاء نحوه .

اقول : لاریب انهم لو نبشوه لعاش و رجح حیاً كما أخبرهم علیه السلام ، بل لعله عاش فی ذلك الوقت ولو نبشوه لوجدوه حیاً .

الخامس ما رواء الكلینی فی کتاب العشرة فی باب حد الجوار عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم عن اسحق بن عمار عن الكاهلی قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول : ان یعقوب لما ذهب منه یوسف و بنیامین نادى یارب أما تر حمنى اذ هبت ابنى ؟ فقال الله عز وجل : لو امتعها لا حییتهمالك الحدیث .

السادس ما رواء رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب من لا یحضره

وقتى که مردم بخاکم بسپارید ، طولى نمیکشد يك گله خر وحشى که یشاهنگشان دم بریده است بر سر قبر من میآید ، چون اینها آمدند قبر را بشکافید و هر چه میخواهید از من بپرسید ، هنگامی که مرد و روز موعود رسد و حشیان آمدند ، عده ای جمع شده خواستند بوسیلتش عمل کنند ؛ بعضی گفتند : درزند گویایان نیاوردید ؛ اکنون که مرده ایمان میاورید ؟ و اگر گذاردش ؛ از این جهت کنار رفتند ، و وصیت عمل نکردند . این حدیث را راوندی هم در غرایج و قصص الانبیاء بهین نحو نقل میکند .

مؤلف گوید : بی شبهه اگر قبر را شکافته بودند همانطور که خود فرموده بود زنده میشد ، بلکه شاید اصلاً زنده بوده و اگر قبر را میشکافتند میدیدند زنده است .

پنجم : باز هم کلینی در کتاب عشرت ، باب « حد جوار » از اسحاق بن عمار کاهلی نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : هنگامی که یعقوب بفراق یوسف و بنیامین گرفتار شد مرض کرد : پروردگارا ! پسرانم را از جلو چشم بردی ، بر من ترحم نمیکنى ؟ خطاب شد : اگر آنان را هم میرانده بودم بغا طر تو زنده میکردم « تا آخر حدیث » .

ششم : شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره ، در باب « فرض الصلوة » از حضرت صادق (ع)

الفقيه فی باب فرض الصلوة قال : قال الصادق عليه السلام : ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اسرى به الى السماء امره به بخمسين صلوة ، فمر على النبيين نبي نبي لا يسألونه عن شئ حتي مر على موسى بن عمران عليه السلام فقال : بأي شئ امرك ؟ قال : بخمسين صلوة ، قال : اسئل ربك التخفيف ، فان امتك لا تطيق ذلك «الحديث» وفيه كلام طويل بين موسى و محمد عليهما السلام .

اقول : قد ظهر من هذا و من الحديث الثاني ان جميع الانبياء السابقين رجعوا و احياهم الله تعالى ليلة الاسرى و يأتى مثل ذلك ان شاء الله تعالى .

المابع مارواه ابن بابويه ايضاً في الكتاب المذكور باسناده عن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام قال : سألت أبي سيد العابدين عليه السلام عن جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله لما عرج به الى السماء و امره به بخمسين صلوة كيف لم يسأل التخفيف من امته حتي سألهم موسى بن عمران فقال : انه كان لا يقترح على ربه ولا يراجعهم ، فلما سألهم موسى و صار شفيعاً لامته لم يجز له رد شفاعة اخيه موسى عليه السلام «الحديث» .

نقل میکند که شبی که پیغمبر (ص) را با آسمان بردند از جانب خدا به پنجاه نماز مأمور شد ، چون به پسران گنشت هیچک از وی سؤالی نکردند تا بموسی بن عمران رسید ، عرض کرد از طرف خدا چه دستوری داری ؟ فرمود : پنجاه نماز (در شبانه روز) عرض کرد : از خدا بخواهید تخفیف دهد که امت شما طاقت ندارند تا آخر حدیث و در این حدیث گفتگوی مفصلی از آنان نقل شده .

مؤلف گوید : از این حدیث و حدیث دوم معلوم میشود که شب مراجع همه انبیای گذشته زنده شدند و بدنبال برگشتند ، چنانکه نظیر این در حدیثهای بعد هم بیاید .

هفتم : بالصدوق در همان کتاب از زید بن علی بن العسین نقل میکند که گفت : پیغمبر حضرت سجاد (ع) عرض کردم : شب مراجع که جد ما به پنجاه نماز مأمور شد چگونه خود خواست تخفیف نکرد تا وقتی که حضرت موسی اشاره کرد ؟ فرمود : آنجناب در دستور خدا هیچ چون و چرا و خواهشی نداشت اما وقتی که حضرت موسی اشاره کرد و برای امت شفاعت کرد برای وی روان بود که شفاعت برادرش را رد کند تا آخر حدیث . این حدیث را در علل -

ورواه فی العلل فی باب مفرد ، و رواه فی الامالی فی المجلس السبعین عن محمد بن محمد بن عصام ، عن محمد بن یعقوب ، عن محمد بن علی ، عن محمد بن سلیمان ، عن اسمعیل ، عن جعفر بن محمد التمیمی ، عن الحسین بن علوان ، عن عمرو بن خالد ، عن زید بن علی مثله .

الثامن مارواه ابن بابویه فی عیون الاخبار فی باب ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع أهل الادیان و أهل المقالات قال : حدثنا جعفر بن علی بن أحمد الفقیه عن الحسن بن محمد بن الحسن بن صدقة عن محمد بن عمر بن عبد العزیز قال : حدثنی من سمع الحسن بن محمد التوفلی یقول : و ذکر الحديث یقول فیہ الرضا علیه السلام : ثم موسى بن عمران و أصحابه الذین كانوا سبعین اختارهم و صاروا معه الی الجبل فقالوا : أرنا الله كما رأیته فقال : انی لم أره ، فقالوا : لم تؤمن لك حتی نری الله جهره فآخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخرهم ، و بقی موسى وحیداً فقال : یا رب انی اخترت منهم سبعین رجلاً ، فجئت بهم و أرجع و حدى فكیف یصدقنى قومى بما أخبرهم به ، فأحیاهم الله تعالى عن بعد موتهم . « الحديث » و رواه الطبرسی فی الاحتجاج .

اقول : سیأتی ما یدل علی ان الله تعالى أحیاهم و بعثهم انبیاء مرسلین

در بابی جدا گانه در مجلس هفتم امالی هم از زید بن علی بهین نحو روایت میکند .
هشتم : باز هم صدوق دو کتاب عیون در گفتگوی حضرت رضا (ع) با علای ادیان و مذاهب از حسن بن محمد توفلی در ضمن حدیثی نقل میکند که حضرت فرمود : سپس (جمله مربوط به قبل است) موسی بن عمران و آن هفتاد نفر که انتخابشان کرد و با خود بکوه طور برد ، و گفتند : چنانکه تو خود خدا را دیده ای بیا هم بنما ، گفت : من ندیده ام ، گفتند ما تا خدا را آشکارا نه بینیم ایمان نیاوریم ، آنگاه صاعقه همه را سوزاند ، موسی تنها ماند عرض کرد : پرورد گارا ! من این هفتاد نفر را انتخاب کردم و با خود آوردم اکنون چگونه تنها بر گزدم ، و چگونه مردم از من می پذیرند ؟ خدا همه را زنده کرد تا آخر حدیث .
 این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند ، دو بعض احادیث آینده

و غیر مرسلین ، و معلوم ان مقتضی قواعد الامامیه ان الانبیاء معصومون قبل النبوة و بعدها فهذه رجعة لسبعین من المعصومین علیهم السلام فیجب أن یثبت مثله فی هذه الامة لما تقدم ، و یجب حیثه ان یقال : انهم لم یطلبوا الرؤیة لانفسهم ، بل طلبوها لقومهم ، فهو کقول موسى : «رب انی انظر الیک» و لابد من توجیهه بذلك و نحوه معا لاینافی العصمة .

الفصل السابع - مارواه ابن بابویه فی عیون الاخبار فی باب مجلس آخر للرضا علیه السلام عند المأمون عن تمیم بن عبد الله بن تمیم عن أبیه عن حمدان بن سلیمان عن علی بن محمد بن الجهم عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل قال : ان موسى لما کلمه

نیز وارد شده که خداوند اینان را پس از زنده کردن پیبر مرسل یا غیر مرسل قرار داد ، و چون بحسب قواعد امامیه پیبران ماباید هم پیش از پیغمبری هم بعد از آن معصوم از گناه باشند ، بنابراین در این قضیه هفتاد نفر معصوم زنده شدند ، پس بدلیل حدیثی که گذشت باید در این امتهم نظیرش باشد ، اینک اشکالی تولید میشود که اگر ایشان معصوم بودند چگونه تقاضای دیدن خدا کردند ؟ اما جوابش اینست که شاید این خواست ، جدی و منظور خودشان نبوده بلکه نظیر حضرت موسى که عرض کرد : «پروردگارا ! خود را بمن بنما تا ترا بینم» برای دیگران بوده که بآنان بفهمانند خدا دیدنی نیست ، و یا باید توجه دیگری از این قبیل کرد که منامی صحت نباشد (این تاویل با ظاهر قرآن سازگار نیست ، چون در آیه ۱۵۳ از سورة نساء میفرماید : اهل کتاب از تو میخواستند از آسمان کتابی برایشان بیاوری ، از موسى بزرگتر از این خواستند ، گفتند : خدا را آشکارا بیا بیا و بسزای ستایشان دچار صاعقه شدند ، سپس با وجود آن معجزه هائی که بسویشان آمده بود گوساله پرستیدند . از این آیه صریحاً استفاده میشود که این صاعقه بر اثر ظلم و ستم و گناه آنان بوده ، بنابراین باید برای آن روایات توجیه دیگری کرد ، مترجم) .

نهم : باز هم صدوق دو کتاب عیون در نقل یکی دیگر از بحثهای حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون در حدیثی طولانی از محمد بن جهم روایت میکند که حضرت فرمود : هنگامی که موسى کلام خدا را شنید ، برگشت و جریان را ب قومش خبر داد ، گفتند : ما تا خود سخن

الله رجع الی قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتی نسمع كلام الله وكانوا سبعمائة ألف رجل ، فاختار منهم سبعین ألفاً ، ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ، ثم اختار منهم سبعین رجلاً لمیقات ربه ، فخرج به الی طور سیناء ؛ فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة ، فبعث الله علیهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم فما توا ، فقال موسى : یا رب ما أقول لبني اسرائیل اذا رجعت الیهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم فقتلتهم ، لا نك لم تكن صادراً فأحياهم الله وبعثهم معه .

و رواء الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج مرسل ، و یأتی ما یدل علی نبوتهم ان شاء الله تعالی .

العاشر ما رواء ابن بابویه فی کتاب الخصال فی باب الاربعة من عهد بن الحسن بن الولید عن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ذكره عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان الله لم یبعث أنبیاء ملوكاً فی الارض الا اربعة بعد نوح ، ذوالقرنین واسمه عیاش ، و داود ، و سلیمان ، و یوسف (ع) الحدیث

خدا را نشنویم ایمان نیاریم ، موسی از آن جمیع هفتصد هزار نفری هفتاد هزار نفر بود و از آن هفت هزار ، و از آن هفتصد نفر ، و از آن هفتاد نفر برای وعده گاه خدا انتخاب کرده با خود بکوه طور برد ، چون کلام خدا را شنیدند گفتند : ما تا خدا را آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاریم در اثر این ظلمی که کردند خدا صاعقه ای فرستاد آنان را گرفت ، همه مردند ، موسی عرض کرد : پرورد گارا ؛ اگر بنی اسرائیل گویند : تو چون در دعوی پیبری راستگو نبودی اینان را پردی کشتی من چه جواب گویم ؛ خداوند آنان را زنده کرد و همراه وی فرستاد . این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند در حدیثهای بعد هم بیاید که این عده به پیغمبری مبعوث شدند .

دهم باز هم صدوق در کتاب خصال در باب «خصلتهای چهار گانه» از هشام بن سالم از شخصی که نام برده نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : خداوند هیچ پیغمبری را سلطنت نداد بجز چهار کس بعد از نوح : ذوالقرنین که : نامش عیاش است ، داود ، سلیمان و یوسف (ع) «تا آخر حدیث» .

اقول : و یأتی ما يدل على ان ذا القرنين قد رجع و احياء الله بعد موته مرتين ، و في بعض الاخبار انه لم يكن نبياً ولا ملكاً بفتح اللام ، ای من ملائكة السماء ، لكن تلك الرواية مرجوحة كما یأتی في سندها ، و على تقدير ترجيح تلك الرواية فكونه ملكا بكسر اللام ای من ملوك الارض كلف في هذا المقام ، اذ لا قائل برجوع أحد من هذه الامة يملك المشرق و المغرب بعد موته ، ويكون من غير الانبياء والائمة عليهم السلام .

الحادی عشر مارواه ابن بابويه في كتاب العلل في العلة التي من أجلها سمي ذوالقرنین ذوالقرنین عن أبيه عن محمد بن يحيى عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن اورمة عن القاسم بن عروة عن بريد العجلي عن الاصمعي بن نباتة عن أمير المؤمنين **عليه السلام** ان ابن الكوا قال له : أخبرني عن ذي القرنين ، فقال : لم يكن نبياً ولا ملكاً ، ولم يكن قرناً من ذهب ولا فضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبته الله ، وانما سمي ذو القرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنيه ، فغاب

عن الدنيا

مؤلف گوید پیغمبری ذوالقرنین باین خبر ثابت میشود ، و رجعتش هم باخباری که دلالت میکند دو مرتبه پس از مرگ زنده شد چنانکه خواهد آمد و اینکه در بعضی روایات میفرماید ذوالقرنین نه پیغمبر بود و نه فرشته بعد از بیان میکنیم که بسبب ضعف سند پذیرفته نیست بر فرض هم که قبول کنیم پیغمبر نبوده اما پادشاه که بوده همین مقدار هم برای اثبات مطلوب ما کافی است زیرا ثابت میشود که در امتهای گذشته پادشاهی که مشرق و مغرب را گرفت مرد و زنده شد پس باید در این امت هم نظیرش باشد و کسی نگفته که نظیر او غیر از انبیاء و امامان (ع) است .

یازدهم باز هم صدوق در کتاب علل در باب علت تسمیه ذوالقرنین از اصمعی بن نباته نقل میکند که ابن کوا احوال ذوالقرنین را از امیر المؤمنین (ع) پرسید فرموده پیغمبر بود و نه فرشته شاخ طلا و نقره هم نداشت بنده ای بود خدا را دوست میداشت خدا نیز وی را دوست داشت باین جهت او را ذوالقرنین - یعنی صاحب دو شاخ گفتند که قوم خویش را بخدا دعوت کرد ، ضربتی بر یک طرف پیشانیش زدند ، مدتی از نظرها پنهان شد و باز

عنهم حیثاً ثم عاد الیهم فضربوه علی قرنه الآخر و فیکم مثله . و رواه الطبرسی فی الاحتجاج مرسل .

اقول سیأتی التصریح بانهم لما ضربوه مات ، ثم أحياء الله فرجع مرتین ثم ملک ما بین المشرق والمغرب .

و ذکر رئیس المحدثین فی الخصال و فی کتاب کمال الدین و ذکر علی بن ابراهیم و غیرهما ان المراد بقوله : و فیکم مثله ، یعنی نفسه ای ان امیر المؤمنین علیه السلام أخبر عن نفسه بان حاله کحال ذی القرنین ؛ فعلم من ذلك ان ذا القرنین لما ضرب علی قرنه مات كما مات امیر المؤمنین علیه السلام ، و انه يعود كما عاد ، و یملك كما ملک ، و يفهم من کتاب کمال الدین و تمام النعمة ان الله أوحى الی ذی القرنین و خاطبه بکلام طویل ، و کلفه بدعاء الناس الی دینه ، و الحكم بینهم ، و ذلك یدل علی انه کان من الدعاء الی الله من حجج الله علی خلقه ، و المطلب حاصل علی کل حال و قد تقدم وجهه ویأتی ما یؤیدہ ان شاء الله .

در کتب معتبره

بر گشت و دعوت خویش از سر گرفت ، ضربت دیگری بآن طرف پیشانیش زدند ، دو شامهم نظیر او هست .

این حدیث را طبرسی هم بدون سند - روایت میکند - و در حدیثهای بعد بیاید که پس از ضربت خوردن مرد ، سپس خدا زنده اش کرد و دو مرتبه بدنیابر گشت و دفعتاً اخیر سلطنت شرق و غرب یافت ، مرحوم صدوق در خصال ، و اکمال ، و علی بن ابراهیم و دیگران میفرمایند : مراد از اینکه فرمود : در شامهم نظیر او هست ، خود آنجناب است از اینجا معلوم میشود که ذوالقرنین پس از ضربت مرده ، چنانکه امیر المؤمنین (ع) هم شهید شد و آنجناب هم بدنیابر میگردد و سلطنت میکند چنانکه او بر گشت و سلطنت کرد ضمناً از کتاب اکمال معلوم میشود که بنو القرنین وحی شد ، و در گفتگوی مفصلی خداوند دستور داد که مرد در بدن حق دعوت کند و میان آنان حکم فرماید از اینجا معلوم میشود دعوت بخدا میکرد و جزء حجتهای الهی بوده و بهر حال مقصد ما ثابت میشود ، چنانکه (در حدیث سابق) بیان کردیم و بعداً هم بیاید .

الثاني عشر - ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلا ان ذا القرنين لما ضرب علي قرنه مات خمسمائة سنة ، ثم عاش ورجع اليهم فضربوه علي قرنه الآخر فمات خمسمائة سنة ثم عاش ورجع اليهم فدعا هم الى الله .

أول : لعل هذا وجه تسميته عياشا كما تقدم نقله ، والله أعلم .

الثالث عشر - ما رواه الطبرسي في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : « او كالذي مر علي قرية وهي خاوية علي عروشها قال اني رجيت هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه » قال : الذي مر علي قرية قيل : هو عزيز ، وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام ، وقيل : هو ارميا وهو المروى عن أبي جعفر عليه السلام ، وقيل : هو الخضر أحب ان يريه الله احياء الموتى مشاهدة فانظر الي العظام ، قيل المراد عظام حمارة ، وقيل عظامه وان الله أول ما أحى منه عينيه ، فجعل ينظر الي العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه والى اللحم الذي أكلته السباع ، يأتلف الي العظام من هنا و من هنا ، ويلتزم بها حتى قام وقام حمارة .

الرابع عشر - ما رواه الطبرسي ايضا في مجمع البيان قال : روى عن علي عليه السلام

دوازدهم : علي بن ابراهيم در تفسير - بدون ذكر سند - نقل می کند که چون ذو القرنین را ضربت زدند مرد و پس از بانصد سال زنده شد و باز بنای دعوت و تبلیغ را گذاشت .

مؤلف گوید : شاید بجهت اینکه زندگی از سر گرفت وی در اعیان (از عیش بمعنی زندگی) گفتند ، چنانکه (در حدیث دهم) نقل کردیم ، والله اعلم .

سیزدهم . طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه : « یا مثل آنکس که بقریه ای که سقفهایش روی هم ریخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند خداوند وی را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، بقره : ۲۵۹ » نقل میکند که بعضی گویند : این کس « عزیز » بوده چنانکه از حضرت صادق (ع) هم روایت شده بعضی گویند ارمیا بوده چنانکه از حضرت باقر (ع) نقل شده بعضی گویند خضر بوده { تا آخر حدیث که در شماره ۲۳ از باب سابق گذشت } .

چهاردهم : باز هم طبرسی در مجمع البیان روایت میکند که علی (ع) فرمود :

ان عزیزاً خرج و امرأته حامل و له خمسون سنة ، فأماته الله مائة سنة ثم بعثه فرجع الى أهله ابن خمسين سنة ، وله ابن له مائة سنة ، فكلن ابنه أكبر منه ، فكان ذلك آية من آيات الله ، وفيل : انه رجع و قد أحرق بخت نصر التوریه فأملأها من قلبه ، وقال رجل منهم : حدّثنی أبی عن جدی انه دفن التوریه فی کرم فان أریتمونی کرم جدی أخرجتها لكم فاروه فاخرجها ، فما رضوه فما خالف حرفاً حرفاً ، فقالوا : ما جعل الله التوریه فی قلبه الا وهو ابنه ، فقالوا : عزیز ابن الله . وروی الکشی فی کتاب الرجال فی ترجمة أبی الخطاب عن محمد بن مسعود عن عبدالله بن محمد بن خالد عن علی بن حسان عن بعض أصحابنا عن أبی عبدالله عليه السلام فی حدیث قال : لو ان عزیزاً جال فی قلبه ما قالت فيه اليهود ملحق الله اسمه من دیوان النبوة «الحدیث» .

اقول : وفي نسخة اخرى ان عزیزاً جال فی قلبه ما قالت فيه اليهود فمحا

هنگامیکه عزیز از وطن بیرون رفت پنجاه ساله بود و زنش بار حمل داشت ، خدا وی را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، وقتی که برگشت خودش پنجاه ساله بود و پسرش صد ساله ، این پسر بود که از پدر بزرگتر بود ، و این یکی از آیات و نشانه های وجود خدا بود ، بعضی گویند وقتی برگشت که بخت نصر تورات را سوزانده بود ، عزیز تورات را از حفظ گفت و دیگران نوشتند ، شخصی گفت : پدر من نقل میکرد که جدم تورات را زیر درخت تاکی دفن کرده ، اگر تانک وی را بن نشان دهد تورات را بیرون می آورم ، درخت را بوی نمودند زمین را شکافت و تورات را بیرون آورد ، با گفته های عزیز مقابله کرده دیدند بک حرف کم و زیاد ندارد ، گفتند : عزیز پسر خدا است و گرنه تورات را بقلب او نمی سپرد ، و از اینجا عزیز را پسر خدا خواندند .

مرحوم کشی در کتاب دجال از بعضی اصحاب - در حدیثی - نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اگر این گفتار یهود بقلب عزیز خطور میکرد خدا نامش را از دفتر پیبران معو میکرد «تا آخر حدیث» . در نسخه دیگری است که گفتار یهود بقلب عزیز خطور کرد ، خدا نامش را از دفتر پیبران معو کرد ، و لازمه این نقل این نیست که وی از درجه

الله اسمه من ديوان النبوة ، وعلى هذه النسخة لا يلزم زوال نبوته بل ذلك محال ،
ومحو اسمه أعم من ذلك ولعله محي من ديوان المرسلين فبقى نبياً غير مرسل .

الخامس عشر ما رواه الطبرسي أيضاً في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى
عليه السلام : «واحيى الموتى باذن الله» ان عيسى عليه السلام احيى اربعة أنفس عازراً وكن صديقاً له
الى أن قال : وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره ، وقد شاب نصف
رأسه ؛ فقال : قد قامت القيامة ؛ قال : لا ولكن دعوتك باسم الله الاعظم «الحديث» .
اقول : من المعلوم ان ساماً وصى نوح عليه السلام .

السادس عشر ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى : «واختار موسى قومه
سبعين رجلاً» قال : ان موسى اختار سبعين رجلاً حين خرج الى الميقات ليكلّمه الله
بحضرتهم ، فلما حضروا وسمعوا كلام الله سألوا الرؤية فأصابتهم الصاعقة ثم
أحياهم الله .

السابع عشر ما رواه الطبرسي في هذه الآية أيضاً عن علي بن أبي طالب عليه السلام
قال : انما أخذتهم الرجفة يعني السبعين الذين اختارهم موسى من اجل دعواهم

بيبري ساقط شده باشد ، اما اين محال است ؛ شايد نامش از دفتر يسيبران مرسل محو
شده باشد كه پينمبر باشد امام مقام رسالت (و مأموريت تبليغ و دعوت) نداشته باشد .

پانزدهم : باز هم طبرسي در مجمع البيان در تفسير اين آيه كه از قول عيسى ميفرمايد
«باذن خدا مردگان را زنده ميكنم» نقل ميكند كه عيسى چهار نفر را زنده كرد : عازر كه
رفيق وي بود و سام بن نوح كه اسم اعظم خدا را خواند ، از قبر بيرون آمد در حالي كه نصف
سرش سفيد شده بود ، گفت : قيامت برپا شده ؛ فرمود : نه ، لكن ترا بنام اعظم خدا صدا زدم
و تا آخر حديث (كه مفصلات تحت شماره ۲۶ باب سابق گذشت) .

مواقف گوید : چنانكه معلوم است «سام» وصي حضرت نوح بوده .

شانزدهم : (همان حديث ۲۸ باب سابق است و ترجمه اش گذشت) .

هفدهم : باز هم طبرسي در مجمع البيان در تفسير اين آيه : «موسی هفتاد نفر از
ميان قوم خود انتخاب كرد» روايت ميكند كه علي بن ابي طالب (ع) فرمود : اين هفتاد نفر باين
سبب دچار صاعقه شدند كه موسى را بقتل هارون متهم كردند و قتي كه موسى با هارون و پسرانش

یعنی بنی اسرائیل علی موسی قتل هارون و ذلك ان موسی و هارون و شبیراً و شبیراً ابنی هارون خرجوا الی سفح جبل فنام هارون فی سریره فتوفاه الله ، فلما مات دفنه موسی ، فلما رجع الی بنی اسرائیل قالوا له : أین هارون ؟ قال : توفاه الله فقالوا : لا بل أنت قتلتهم حسداً علی خلقه ولینه قال : فاختاروا من شئت فاختاروا منهم سبعین رجلاً فلما انتهوا الی القبر ، قال موسی : یا هارون أقتلت أم مت ؟ فقام هارون فقال : ما قتلنی أحد ولكن توفانی الله ، فقالوا : لن نعصی بعد هذا الیوم فأخذتهم الرجعة وصعقوا و ماتوا ؛ ثم أحیاهم الله وجعلهم أنبیاء .

القول : قد علم من مذهب الامامیه ان الانبیاء معصومون قبل النبوة وبعدها ، فهذه رجعة لهارون الذی هو نبی و امام ، و رجعة لسبعین من المعصومین علیهم السلام ، أفما ینبغی ان یشبه مثله فی هذه الامة بمقتضی الاحادیث السابقة ؟

الثامن عشر - عاروا الطبرسی ایضاً عن علی بن أبیطالب (ع) انه قال : کان ذوالقرنین عبداً صالحاً أحب الله فأحبه الله وناصح لله فتصححه الله ، امر قومه بتقوی الله فضربوه علی

«شبیر و شبیر» بدامنه کوهی رفتند ، هارون بر تقوی خواسته بود که خداوند جانش را گرفت حضرت موسی دفنش کرد هنگامی که برگشت اسرائیلیان سراغ هارون را گرفتند ، فرمود : مرد ، گفتند : نه تو باخلاق خوش و طبع ملایم حسد برده ای و او را کشته ای ، فرمود : همدای را از میان خودتان انتخاب کنید تا من حق را بآنها ثابت کنم ، هفتاد نفر انتخاب کردند آنان را بر سر قبر برادر برده صدا زد : هارون ! تو کشته شدی یا خود مردی ؟ هارون برخاسته گفت کسی مرا نکشته ، خدا جانم را گرفت ، گفتند : از این پس نافرمانی نکنیم ، آنگاه صاعقه ایشانرا گرفت و همه مردند ، سپس خدا زنده شان کرد ، و مقام پیمبریشان داد .

مؤلف گوید : بر حسب قواعد مذهب امامیه پیمبران پیش از بعثت و بعد از آن باید معصوم باشند بنا بر این در حدیث مذکور رجعت هارون - که پیمبر و امام بود - و رجعت هفتاد نفر معصوم بیان شده ، و بمقتضای حدیث های سابق باید در این امت هم نظیرش باشد .

هیجدهم بازم طبرسی روایت میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : ذوالقرنین بنده صالحی بود خدا را دوست میداشت خدا هم او را دوست داشت و دوستی خویش را برای خدا

قرنه فغاب عنهم زماناً ثم رجع اليهم فدعاهم الى الله فضر به علي قرنه الآخر بالسيف فموت فيكم مثله يعني نفسه ﷺ .

اقول: قد عرفت بعض حقیقة الحال وما يفهم من التشبيه في المقامين ، ويأتي له مزيد تحقيق ان شاء الله .

التاسع عشر - ما رواه الطبرسي ايضاً في ذی القرنين قال : وقيل انه نبي مبعوث فتح الله على يديه الارض ، ثم قال في قوله تعالى : « فلنا يا ذا القرنين اما ان تعذب » الآية استدلت من ذهب الى أن ذا القرنين كان نبياً بهذا لان قول الله لا يعلم الا بالوحى ، والوحى لا يجوز الاعلى الانبياء ، وقيل ان الله الهمه ولم يوح اليه .

اقول : يفهم من الآية ومن أحاديث قصة ذی القرنين انه كان حجة لله على خلقه ، ومأموراً بالحكم والامرو النهي والدعاء الى الله ، وذلك كاف في الدلالة على

خالص كرد ؛ خداهم برايش خير مقدر كرد قوم خود را بتقوى امر كرد ضربتى بيك طرف پشانيش زدند مدتى از نظرها بپنهان شدن ياد بر گشت مشغول دعوت شد دو باره ضربتى با شمشير بطرف ديگر پشانيش زدند ، در شما هم نظير او هست .

مؤلف گوید قسمی از شرح حدیث ، و بیان غرض از تشبیه - راجع بمشابهت علی (ع) با ذوالقرنین در ضربت خوردن و در زنده شدن پس از مرگ سابقاً گذشت باز هم تحقیق بیشتری بیاید .

لوزدهم باز هم طبرسی در باره ذوالقرنین گوید بعضی گویند پیغمبری بود که خدا روی زمین را بدست او فتح کرد ، سپس راجع باین آیه : « گفتم : ای ذوالقرنین آیا عذاب میکنی . » کشف ۸۶ میفرماید آنان که گویند پیغمبر بوده باین آیه استدلال میکنند ؛ چون گفتار خدا جز از راه وحی بدست نیاید ، و وحی هم برای غیر انبیا نیست بعضی هم گویند این گفتار از راه الهام بوده .

مؤلف گوید از این آیه و احادیث ذوالقرنین معلوم میشود که وی حجت خدا بوده و دستور حکم میان مردم و امر و نهی و دعوت بحق داشته ، و همین قدر برای اثبات مقصود ما (یعنی رجعت داعیان حق در سایر امتها) کافی است علاوه بر احادیثی که گذشت

المراد هنا مع ما مضى ویأتی ان شاء الله .

العشرون- ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم فی تفسیره مرسلًا ، ان السبعین الذین اختارهم موسی عليه السلام لیسمعوا كلام الله لما سمعوا الکلام قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرًا ، فبعث الله علیهم الصاعقة فاحترقوا ، ثم أحياهم بعد ذلك بعثهم أنبیاء قال علی بن ابراهیم : فذلك دلیل علی الرجعة فی امة محمد عليه السلام ، فانه قال : لم یکن فی بنی اسرائیل شیء الا وفی امتی مثله .

الحادی والعشرون- ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی أبی عن النضر بن سوید عن هارون بن خارجة عن أبی عبد الله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائیل المعاصی و ذکر الحدیث بطوله ، وان الله سلط علیهم بخت نصر بعد ما أوحى الله الی ارمیا ما أوحى فی حقہ ، و انه قتل من بنی اسرائیل خلقاً کثیراً الی أن قال : فخرج ارمیا فنظر الی سباع البر و سباع الطیر ، تأکل من تلك الجیف ، ففکر فی نفسه و قال : « انی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه ای احياء لما

کتابت بحسب حدیث

و باز هم می آید .

بعثهم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که : آن هفتاد نفری که موسی برای شنیدن کلام خدا انتخاب کرد ، چون شنیدند گفتند : ما تا خدا را آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاوریم ، از این رو خدا صاعقه ای فرستاد همه را سوزاند ، سپس زنده شان کرد و به پیبری مبعوثشان فرمود .

علی بن ابراهیم فرماید : این دلیل رجعت در امت محمد (ص) است زیرا فرمود : هیچ چیزی در بنی اسرائیل نبود جز اینکه در شما هم نظیرش خواهد بود .

یستویکم باز علی بن ابراهیم در تفسیر از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در گناه طغیان کردند خدا بخت نصر را بر آنها مسلط کرد - و این بعد از آن بود که در باره او وحی «یه ارمیا» نازل شد عده زیادی از اسرائیلیان را کشت . . . سپس ارمیا از شهر بیرون رفت دید درندگان زمینی و هوایی از آن مردارها میخوردند ، باخود گفت «چگونه خدا مردم این قریه را پس از مرگ زنده میکند ؟ خداوی را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد» این وقتی بود که خدا بر بنی

رحم الله بني اسرائيل و اهلك بخت نصر رد بني اسرائيل الى الدنيا ؛ و بقي ارميا ميتاً مائة سنة ، ثم احياء الله فاوول ما احيى منه عينيه ، مثل غرقى البيض ، فنظر فاوحى الله اليه : كم لبثت ؛ قال : لبثت يوماً ، ثم نظر الى الشمس فقال : «أو بعض يوم» فقال الله تعالى : «هل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه» اى لم يتغير «وانظر الى حمارك ولنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحماً» فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه و الي اللحم الذى قد أكلته السباع ، تتألف الى العظام ، حتى قام قائماً و قام حماره و قال : «اعلم ان الله على كل شىء قدير» .

اقول : هذا كما ترى مع قوة سنده جداً دال على ان الله رد بني اسرائيل الى الدنيا ، و احياءهم بعد القتل ، و رد اليهم نبيهم ارميا ، و احياءهم جميعاً ، و رجعوا الى الدنيا و بقوا فيها ما شاء الله .



اسرائيل ترحم کرد ، و بخت نصر کرد . هلاک فرمود ، بنی اسرائیل را بدینا برگرداند ، و ارمیا صد سال بهمان حال افتاده بود اول جزئی که از او زنده شد چشمانش بود که (در نرمی و شفافی) مثل پوست زیرین تخم مرغ بود ، وقتی که چشمانش باز شد خدا بوی وحی کرد : «چقدر (باین حال) ماندی گفت يك روز آنگاه بافتاب نگاه کرد و گفت با قسمتی از روز خطاب شد صد سال مانده ای خوردنی و نوشیدنی را بین که تغییر نکرده ، و الاغت را بنگر ، و تا ترا برای مردم نشانه ای قرار دهیم و استخوانها را بین چگونه بلندش میکنیم ، سپس آنها را بگوشت می پوشانیم» نگاه کرد دید استخوانهای پوسیده را کندنه جمع میشود و با گوشتهایی که طعمه درندگان شده می پیوندند تا وقتی که بدن کامل شد و از جا برخاست و الاغش هم بلند شد آنگاه گفت میدانم که خدا بر هر چیز توانا است .

مؤلف گوید : این حدیث که سندی بسیار قوی دارد دلالت میکند که خدا بنی اسرائیل را پس از کشته شدن زنده کرد و بدینا برگرداند و پسرشان «ارمیا» را نیز زنده کرد . دومی مدتی در دنیا بودند .

الثانی والعشرون- ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی ابی عن عمرو بن سعید الراشدی عن ابن مسکان عن ابی عبد الله عليه السلام قال : لما اسرى برسول الله صلى الله عليه وآله الى السماء او حى اليه فى على ما أوحى ، و رده الي البيت المعمور و جمع له النبيين فصلوا خلفه ، فأوحى الله اليه : فان كنت فى شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك ، يعنى الانبياء فقال الصادق عليه السلام : قوالله ما شك وما سئل .

الثالث والعشرون- ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً قال . حدثنی ابی عن ابن ابی عمير عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله عليه السلام و ذكر حديث الاسراء عن رسول الله صلى الله عليه وآله الى أن قال : فاتمينا الى بيت المقدس ، فدخلت المسجد و معى جبرئيل ، فوجدنا ابراهيم و موسى و عيسى فيمن شأ الله من انبياء الله ، قد جمعوا لى و أقمت الصلوة ، و لاشك ان جبرئيل يتقدمنا فلما استووا أخذ جبرئيل بيدى فقدمنى فأتممتهم و لا فخر ثم ذكر صعوده الى السماوات السبع أن قال : فرأيت رجلاً آدم جسيماً فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا أبوك

یستودوم باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابن مسکان نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : شب معراج در آسمان مطالبی راجع بعلی (ع) به پیغمبر (ص) وحی شد ، وقتی که به بیت المعمور برگشت خدا پیبران را جمع کرد ، همه پشت سر آنجناب نماز خواندند ، اینجا وحی شد : اگر در آنچه بتو نازل کردیم شک داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخواندند - یعنی از پیغمبران دیرین - پیغمبر نه شک کرد ، و نه چیزی پرسید .

یستودوم : باز هم علی بن ابراهیم از هشام بن سالم در حدیث معراج نقل میکند که حضرت صادق (ع) از پیغمبر (ص) روایت کرد که فرمود : صبح به بیت المقدس رسیدیم ، باجبرئیل وارد مسجد شدیم دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی و عده ای از پیبران در انتظار منتند اقامه نماز گفته شد ، من یقین داشتم که جبرئیل جلو میایستد ؛ اما چون صفوف منظم شد جبرئیل دست مرا گرفت جلو برد من امامت کردم و قصد افتخار ندا دادم : آنگاه جریان رفتن بآسمانها را نقل کرد تا آنجا که میفرماید : مرد گندم گون تنومندی دیدم ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ گفت پدربزرگ آدم است ، دیدم فرزندانش را بوی عرضه میکنند میگویی

آدم ، فاذا هو تعرض عليه ذريته فيقول : روح طيب ، وريح طيبة من جسد طيب ، فسلمت على أبي آدم وسلمت على ، و استغفرت له واستغفر لي ، وقال : مرحباً بالابن الصالح والنبى الناصح ، ثم قال : وصعدنا الى السماء الثانية فاذا فيها رجلان متشابهان ، فقلت : من هذان يا جبرئيل ؟ قال : ابنا الخالة عيسى و يحيى ، فسلمت عليهما و سلمنا على و استغفرت لهما واستغفرالى ، وقال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الناصح ، ثم صعدنا الى السماء الثالثة فاذا فيها رجل فضل حسنه على ساير الخلق كفضل القمر ليلة البدر على ساير النجوم ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا اخوك يوسف ، فسلمت عليه و سلم على و استغفرت له و استغفر لي ، وقال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الصالح و المبعوث في الزمن الصالح ثم صعدنا الى السماء الرابعة فاذا فيها رجل فقلت : يا جبرئيل من هذا ؟ فقال : هذا ادريس رفعه الله مكاناً علياً فسلمت عليه وسلم على ، و استغفرت له واستغفر لي ، قال : ثم صعدنا الى السماء الخامسة فاذا فيها رجل كهل عظيم العين لم أر كهلاً أعظم منه ، حوله ثلاثة من امته فقلت من هذا ؟ قالوا هذا هارون بن عمران ، فسلمت عليه وسلمت على و استغفرت

روحى پاک و بولى پاک از بدنى پاک ، بیکدیگر سلام کردیم ، و برای هدیه بگر استغفار کردیم ، گفت : آفرین بر این پسر صالح و پیمبر نصیحتگوی از آنجا با آسمان دوم رفتیم بدو نفر رسیدیم که شبیه بیکدیگر بودند از جبرئیل پرسیدم : اینها کیانند ؟ گفت : دو پسر خاله عیسی و یحیی هستند ، بیکدیگر سلام کردیم ، و برای هدیه بگر آمرزش خواستیم ، گفتند آفرین بر این برادر شایسته و پیمبر نصیحتگوی ، سپس با آسمان سوم رفتیم ، مردی دیدم که دوزیانی نسبت بدیگران چون ماه شب چهارده نسبت بستارگان بود گفتم : این کیست ؟ گفت برادرت یوسف است بیکدیگر سلام کردیم و برای هدیه بگر آمرزش خواستیم فرمود آفرین بر برادر شایسته و پیغمبر صالح مبعوث در زمان لایق از آنجا با آسمان چهارم رفتیم ، مردی دیدم پرسیدم : این کیست گفت ادريس است که خدایش بجای بلندی بالا برده باز بهم سلام کردیم و برای بیکدیگر آمرزش خواستیم سپس با آسمان پنجم رفتیم پیر مرد دشت چشمی دیدم که از او پیر تر ندیده بودم سه نفر از امتش هم دورش نشسته بودند . گفتم : این کیست گفت هارون برادر موسی است ، بیکدیگر سلام ، و برای هم استغفار کردیم از آنجا با آسمان

لی ، ثم صعدنا الی السماء السادسة فاذا فیها رجل آدم طویل ، فقلت : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : هذا أخوك موسی بن عمران ، فسلمت علیه وسلم علی و استغفرت له و استغفر لی ، ثم صعدنا الی السماء السابعة و فیها شیخ أشعث الرأس و اللحية . جالس علی كرسيه فقلت : یا جبرئیل من هذا ؟ قال : أبوك ابراهيم ، فسلمت علیه وسلم علی «الحديث» .

الرابع والعشرون ما رواء علی بن ابراهيم بن هاشم ایضاً فی تفسیره . قال : سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن ذی القرنین أنبیاً کان أم ملكاً ؟ قال : لانبیاً ولا ملكاً بل عبد أحب الله فأحبه الله ، و نصح لله فبعثه الی قومه فضربوه علی قرنه الایمن ، فغاب عنهم ما شاء الله أن یغیب ، ثم بعثه الثانية فضربوه علی قرنه الایسر ، فغاب عنهم ما شاء الله أن یغیب ، ثم بعثه الثالثة فمکن له فی الارض و فیکم مثله یعنی نفسه عليه السلام .

الخامس والعشرون ما رواء ابن بابویه فی اعتقاداته مرسلات فی قوله تعالی :

ششم رفتیم ، مرد کندمگون بلند بالائی دیدم پرسیدم : این کیست ؟ گفت : برادرت موسی بن عمران است ، بهدیگر سلام کردیم و برای یکدیگر آمرزش خواستیم ؛ سپس باسان هفتم رفتیم ، پیرمردی دیدم که بالای کرسی نشسته و موی سر و صورتش سیاه و سفید است ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ فرمود : بدت ابراهيم است بیکدیگر سلام کردیم «تا آخر حدیث» .

یست و چهارم باز هم علی بن ابراهيم در تفسیر روایت میکند که ازامیر المؤمنین (ع) پرسیدند ذوالقرنین پیغمبر بود یا پادشاه ؟ فرمود : نه پیغمبر بود نه پادشاه بنده ای بود خدا را دوست میداشت خداهم او را دوست داشت برای خدا مردم را موعظه میکرد خداوند وی را مأمور دعوت قومش کرد ، قوم ضربتی بطرف راست پیشانیاش زدند مدتی از نظرها پنهان شد ، باز خدا مأمورش کرد ، این دفعه ضربتی بطرف چپ پیشانیاش زدند باز مدتی غایب شد بار سوم که مبعوث شد خدا در زمین مکت و قدرتش داد در شام نظیر او هست و مقصود خود آنجناب است .

یست و پنجم : ابن بابویه در اعتقادات در تفسیر این آیه «یا مثل آنکس که بقریه ای که

«او كالذى مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه قال : فهذا مات مائة ، ثم رجع الى الدنيا وبقى فيها ثم مات بأجله وهو عزيز و روى انه ارميا عليهما السلام ، وصرح قبل ذلك بان ارميا نبي من أنبياء بنى اسرائيل .

المادس والعشرون- مارواه ابن بابويه فى اعتقاداته ايضا مرسلات فى قصة المختارين من قوم موسى ، انهم لما سمعوا كلام الله قالوا : لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة ، فماتوا ثم أحياهم الله ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا و شربوا ونكحوا النساء وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها تم ماتوا بأجالهم .

السابع والعشرون- مارواه محمد بن الحسن الصفار فى كتاب بصائر الدرجات عن محمد بن عيسى عن عثمان بن عيسى عن أخبره عن عباية الاسدى قال : دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام وعنده رجل رث الهيئة وأمير المؤمنين عليه السلام مقبل عليه يكلمه ، فلما قام الرجل قلت : يا أمير المؤمنين من هذا الذى شغلك عنا ؟ قال : وصى موسى بن عمران عليه السلام .

ورواه حسن بن سليمان بن خالد فى رسالته نقلا عن بصائر الدرجات مثله ، و رواه الحافظ البرسى فى أواخر كتابه .

سقفهايش روى هم ریخته بود گذشت گفت چگونه خدامردم اینجا را که مرده اند زنده میکند خدا او را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، بقره : ۲۵۹ میفرماید : این کس مرد و پس از صد سال بدنیا برگشت ، مدتی هم بود ، و باز بمرگ عادى مرد ، و او عزیز و بروایتى ارميا بود . و قبلاتصریح میکند که ارميا پیغمبر بوده .

بیست و هشتم : (این همان حدیث چهلیم باب پنجم است) .

بیست و نهم : «صفار» در بصائر الدرجات از «عبایه» اسدى نقل میکند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رسیدم ، مرد زنده پوشی آنجا بود ، حضرت باوى گفتگو میکرد ، و قتی که آن مرد برخاست ، گفتم : یا امیر المؤمنین ! این مرد که بود که صحبت با او شارا از توجه بها بازداشت ؟ فرمود : وصی موسى بن عمران بود . این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله خویش از کتاب بصائر نقل میکند ، و حافظ رجب برسى هم در آخر کتابش روایت میکند .

الثامن والعشرون - مارواه أبو عمرو والكشي في كتاب الرجال في ترجمة سلمان
 الفارسي عن محمد بن مسعود عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاد القمي عن
 محمد بن حماد الساسي عن صالح بن نوح عن زيد بن معدل عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد
 الله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمد لله الذي هداني لدينه الى أن قال : والسبعين
 الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجعة ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين
 وغير مرسلين ، وأمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ وذكر الخطبة .

التاسع والعشرون - مارواه الكشي أيضاً في كتاب الرجال عن خلف بن حامد
 عن سهل بن زياد عن ابن أبي عمير عن يحيى بن عمران الحلبي عن أيوب بن الحر عن
 بشر عن أبي عبد الله عليه السلام وعن محمد بن مسعود عن الحسن بن علي بن فضال عن العباس
 بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث
 عبد الله بن عجلان وما قاله في مرضه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : هيهات هيهات ان
 موسى اختار سبعين رجلاً فلما أخذتهم الرجعة كان موسى أول من قام منها فقال : يا
 رب أصحابي قال : اني ابدلك بهم خيراً منهم ، قال : يا رب اني وجدت ربيهم و
 عرفت أسمائهم - قال ذلك ثلثاً - فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمد في كتاب الرجال
 وكذا الذي قبله .

يستونهم : (این همان حدیث دوازدهم باب چهارم است) .

یستونهم : «کشی» در کتاب رجال بدو سند از حضرت صادق (ع) نقل میکند که در
 حدیث عبد الله بن عجلان و سخنانی که در حال مرض گفته بود نقل میکند که فرمود : هیهات
 هیهات ، موسی هفتاد نفر را انتخاب کرد و با خود برد ، همدا صاعقه گرفت ، اول کسی که
 از جا برخاست موسی بود ، عرض کرد : پرورد گارا ! اصحابم را بر گردان ! خطاب شد :
 بهتر از آنها بتو میدهم ، عرض کرد : من یا اینها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم سه مرتبه
 این جمله را تکرار کرد خدا زنده شان کرد و به پیغمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث و حدیث
 سابق را میرزا محمد استرآبادی هم در کتاب رجال نقل میکند .

الثلاثون ما رواء الطبرسی فی الاحتجاج فی الاحتجاج الصادق عليه السلام علی بعض الزنادقة حيث قال : لو ان الله رد الينا من الاموات في كل عام لنسأله عن مضي منا الى ما صاروا ؛ فقال أبو عبد الله عليه السلام : قد رجع الى الدنيا ممن مات خلق كثير ، منهم أصحاب الكهف الى أن قال : وأما الله ارميا النبي عليه السلام الذي نظر الى خراب بيت المقدس وما حوله حين غزاهم بخت نصر فقال : انسى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم أحياه ، ونظر الى أعضائه كيف تلتئم وكيف يلبس اللحم الى مفاصله ، وعروقه كيف توصل ، فلما استوى قاعد أ قال : أعلم ان الله على كل شيء قدير .

الحادي و الثلاثون ما رواء الشيخ قطب الدين الراوندى فى كتاب الجرايح و الجرايح فى الباب الاول فى معجزات رسول الله صلى الله عليه وآله قال : ومنها ان أبا جعفر عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : لما اسرى بى نزل على جبرئيل بالبراق الى أن قال : فركب و توجه نحو بيت المقدس فاستقبل شيخاً فقال له جبرئيل : هذا ابوك ابراهيم ، فتنسى

سی ۴۱ : طبرسی در احتجاج در مباحثه حضرت صادق (ع) بایکی از یزیدیان نقل میکند که آن مرد گفت : خوب بود خدا هر سال بعضی از مردگان را زنده کند تا ما پیرسیم آنان که مردند بچه سرنوشتی دچار شدند ، حضرت فرمود : بسیاری از مردگان زنده شده اند ، از جمله اصحاب کهف . . . و همچنین ارمیای پیغمبر که چون خرابه های بیت المقدس و اطراف را - که بدست بخت نصر خراب شده بود - دید ، گفت : چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند ؟ خدا او را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، بچشم خود دید که چگونه اعضایش بهم می پیوندند و مفاصلش بگوشت پوشیده میشود ، و در گهایش بهم وصل میگردد ، تا چون بدن تکمیل شد و برخاست نشست گفت : میدانم خدا بر هر چیز توانا است .

سی و یکم : قطب راوندى در خرائج ، در معجزات پیغمبر (ص) میگوید : و از جمله اینکه حضرت باقر (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : شب معراج جبرئیل بابر اقی نازل شد . . . سوار شدم و بطرف بیت المقدس رفتم ، به پیر مردی بر خود دیدم که جبرئیل گفت : این پدرت حضرت ابراهیم است ، خواستم پیاده شوم ، جبرئیل گفت : سوار باشید ، سپس خدا

رجله و هم بالتزول فقال له كما أنت فجمع ما شاء الله من الانبياء في بيت المقدس
فاذن جبرئيل فتقدم رسول الله ﷺ فصلى بهم «الحديث» .

الثاني والثلاثون ما رواه الراوندي في الباب المذكور عن أبي جعفر عليه السلام
في قوله تعالى : « فان كنت في شك مما أنزلنا إليك فاسأل الذين يقرؤون الكتاب
من قبلك » قال : هؤلاء الانبياء الذين جمعوا ليلة الاسرى فلا تكونن من المعتريين
قال : فلم يشك رسول الله ﷺ ولم يسأل .

الثالث والثلاثون ما رواه الراوندي ايضاً في الغرايج و الجرايح في الباب
الثامن في معجزات الباقر عليه السلام عن الصادق عليه السلام . و ذكر حديث
قدوم الباقر و الصادق عليهما السلام على هشام بن عبد الملك بالشام و سؤال عالم
النصارى و ما امتحن به الباقر عليه السلام الى أن قال : أخبرني عن اللذين ولدا
في ساعة واحدة و ماتا في ساعة واحدة ، عاش أحدهما مائة و خمسين سنة و عاش
الاخر خمسين سنة من كانا و كيف قضتهما ؟ فقال الباقر عليه السلام : هما عزيز و عزرة أكرم

عدهای از پسران را در بیت المقدس حاضر کرد ، جبرئیل اذان گفت و من جلو ایستاده نیاز
گزاردم و دیگران اقتدا کردند « تا آخر حدیث » .

سی و دوم : باز راوندی در همان باب در تفسیر این آیه : « اگر در آنچه بر تو نازل
کرده ایم شک داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخوانده اند پیرس ، سوره
یونس آیه ۹۴ » از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : مراد از آن اشخاص انبیاء است ، که
خدا شب معراج جمعشان کرد ، (و خطاب شد) از شک آوردان مباش ، پیغمبر هم نه شک داشت و
نه از آنان پرشی کرد .

سی و سوم : باز هم راوندی در معجزات حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت
صادق (ع) در نقل و ردودشان بر هشام و مطالبی که آن عالم نصرانی برای امتحان حضرت باقر (ع)
پرسید ، میفرماید : پرسید : آن دو نفر که بودند که در یک ساعت متولد شدند ، در یک
ساعت مردند ، و یکی صد و پنجاه سال عمر کرد ، دیگری پنجاه سال ؟ قصه آنان چگونه بوده
فرمود : اینها عزیز و عزرة بودند که خداوند عزیر را کرامت پیغمبری داد و بیست ساله از دنیا

الله عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، وأماته مائة سنة ، ثم أحياء فعاش بعدها ثلاثين سنة و
ماتا في ساعة واحدة ، فخر الشيخ مغشياً عليه «لله حديث» .

الرابع والثلاثون ما رواه الراوندي أيضاً في الخرايج والجرايح في اعلام النبي
والائمة عليهم السلام عن علي بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي عن أبي عبد الله
عليه السلام قال خرج أمير المؤمنين عليه السلام يريد صفين فلما عبر الفرات وقرب من الجبل وحضر
وقت صلاة العصر فتوضأ واذن ، فلما فرغ من الاذان انطلق الجبل عن هامة بيضاء
ولحية بيضاء ووجه أبيض ، فقال : السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ،
مرحباً بوصي خاتم النبيين ، فقال : وعليك السلام يا أخى شمعون بن حيون الصفا
وصي روح القدس عيسى بن مريم كيف حالك ؟ قال : بخير يرحمك الله ثم ذكر ما تكلم
به شمعون عليه السلام من الشهادة بانهم على الحق والترغيب في الجهاد ونصرة علي
عليه السلام ثم التام الجبل عليه ، وخرج أمير المؤمنين عليه السلام الى القتال فقتله عمار بن
ياسر ومالك الاشتر وهاشم بن أبي القاسم وأبو ايوب الانصاري وقيس بن سعد
الانصاري وعمر بن الحمق وعبادة بن الصامت عن الرجل ؟ فأخبرهم انه شمعون

دفت ، وپس از صد سال زنده شد ، سی سال دیگر هم زنده گی کرد و در بیک ساعت با برادرش
مردند پیر نصرانی از شنیدن این جواب غش کرد و روی زمین افتاد «تا آخر حدیث» .

سی و چهارم : باز هم راوندی در خرائج از عبد الرحمن بن كثير نقل میکند که حضرت

صادق (ع) فرمود : وقتی که امیر المؤمنین (ع) در سفر صفین از فرات گذشت و بآن کوه نزدیک
شد وقت نماز عصر رسید ، وضو گرفت ، و اذان گفت ، چون اذان تمام شد کوه شکافته شد ،
مردی با سر و ریش سفید ، و روی سفید از شکاف کوه بیرون آمد و گفت : السلام عليك يا
امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، آفرین بروصی ختم پیغمبران ، حضرت فرمود : وعليك
السلام ، ای شمعون بن حيون صفا وصی عیسی بن مریم ، حالت چو ن است ؟ عرض کرد :
خدایت رحمت کند ، خوب است ، سپس کلمات شمعون را - که بحقیقت امیر المؤمنین (ع)
شهادت داد ، و در جهاد و نصرت آنجناب تحریر می کرد - نقل میکند و میفرماید : سپس کوه
بهم آمد و امیر المؤمنین آماده جنگ شد ، عمار یاسر و مالک اشتر ، و هاشم بن ابو قاسم
و ابو ایوب انصاری ، و قیس بن سعد و عبادة بن صامت پرسیدند این مرد که بود ؟ فرمود شمعون

بن حیون الصفا وصی عیسی علیهما السلام ، و كانوا یسمعون کلامه فازدادوا بصیرة فی الجهاد معه «الحديث» .

الخامس والثلاثون مارواه الراوندى ایضا نقلا من کتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن علی بن الحسن بن فضال عن ابيه عن علی بن یحیی المکفوف عن محمد بن زیاد عن عطیة الازهری انه قال : - طاف رسول الله ﷺ بالکعبة فاذا آدم بعذاء الرکن الیمانی فسلم علیہ ، ثم انتهى الی الحجر فاذا نوح وهو رجل طویل فسلم علیہ .

السادس والثلاثون مارواه الراوندى ایضا نقلا عن الصفار عن الحسن بن علی بن عبدالله عن علی بن حسان عن عبدالرحمن بن کثیر عن أبی عبدالله ع قال : ان ملیاً ع لعا عبر الفرات یرید صفین انطلق الجبل عن هامة بیضاء و هو یوشع بن نون .

السابع والثلاثون مارواه الراوندى فی کتاب الموازاة بین المعجزات الذی ألحقه و اضافہ الی کتاب الخرائج و الجرائح قال : قال الصادق ع : ان الله رد علی ایوب أهله و ولده الذین هلکوا الی ان قال : و كذلك عزیر لما أماته الله ماء

بن حیون صفا وصی حضرت عیسی بود ، این عده هم چون سخنان او را شنیدند بصیرتشان در جهاد در کتاب آن حضرت زیاد شد «تا آخر حدیث» .

سی و پنجم : باز هم راوندی از عطیه نقل میکند که پیغمبر (ص) در حال طواف کعبه برابر رکن یمانی ناگهان حضرت آدم را دید سلامش کرد ، چون بسجرا الاسود رسید نوح را که مردی بلند بالا بود دید و سلامش کرد .

سی و ششم : باز هم راوندی از عبدالرحمن بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی که علی (ع) بقصد صفین از فرات عبور کرد کوه شکافته شد و یوشع بن نون باموی سفید از شکاف کوه بیرون آمد .

سی و هفتم : باز هم راوندی در کتاب موازات میگوید : حضرت صادق (ع) فرمود خداوند زن و فرزندان ایوب را که مرده بودند بوی بر گرداند و عزیر را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، در صورتی که مقدار شبیری که همراه داشت تنبیر نکرده بود و

عام وکان معه اللبن لم يتغير و كان معه حماره لم يتغير ، و كذلك طامر عزير على قرية خاوية على عروشها الى ان قال : فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين والحديث .

الثامن والثلاثون ما رواء الراوندى في كتاب الموازاة ايضاً مرسل قال : ان عيسى كان له معجزات كثيرة لم يكن اليهود ينظرون فيها فيؤمنوا بها ، فسألوه أن يحيى لهم سام بن نوح فأتى قبره وقال : قم يا سام باذن الله فانشق القبر فأعاد الكلام فتحرك وأعاد الكلام فخرج فقال له المسيح : أيما أحب اليك تبقى أو تعود ؟ فقال : ياروح الله بل أعود لأجل لذة الموت في جوفى الى هذا اليوم .

التاسع والثلاثون ما رواء رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في اوائل كتاب الغيبة مرسل قال : وقد كان من أمر صاحب الحمار الذى نزل بقصة القرآن وأهل الكتاب يروون أنه كان نبياً فأماته الله مائة عام ثم بعثه .

الاربعون ما رواء الشيخ ايضاً في أواخر كتاب الغيبة معلقاً عن محمد بن عبدالله

الافشهم بهمان حال بود ، و نیز عزیر چون بقریه ای رسید که سفهایش روی هم ریخته بود خدا همه آن مردم را - که هزاران نفر بودند زنده کرد و او را پیغمبر آنان قرار داد ، سالیانی هم زندگی کرد « تا آخر حدیث » .

سی و هشتم : باز هم راوندى در كتاب موازات ميگويد : عيسى معجزات زيادى داشت اما يهوديان حاضر نبودند توجه كنند و ايمان آوردند ، تا ازاى خواستند كه سام پسر نوح را زنده كند ، عيسى آمد بر سر قبر سام و گفت : اى سام باذن خدا برخيز ، قبر شكافته شد ، باز جمله را تَكَرَّاد کرد ، بدن حرکت کرد ، بار سوم كه گفت بيرون آمد ، فرمود ميخواهى بمانى يا برگردى ؟ عرض كرد : ياروح الله ! بر ميگردم ، چون هنوز گزش و فشار مرگ را در خود حس ميكنم .

سی و نهم : شيخ طوسی در اوائل كتاب غيبت ميفرمايد : صاحب الاغ داهم - كه خدا در قرآن قصه اش را بيان ميکند و بنقل اهل كتاب پيغمبر بوده - خدا ميراند و پس از صد سال زنده اش کرد .

چهارم : باز شيخ طوسی در آخرهاى كتاب غيبت از ابو بصير نقل ميکند كه گفت :

بن جعفر الحمیری عن أبیه عن یعقوب بن یزید عن علی بن الحکم عن حماد بن عثمان عن أبی بصیر قال : سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول : مثل أمرنا فی کتاب الله مثل صاحب الحمار ، أماته الله مائة عام ثم بعته .

الحادی و الاربعون ما رواه الشيخ ایضاً فی آخر کتاب الغیبة معلقاً عن محمد بن عبدالله الحمیری عن أبیه عن جعفر بن محمد الکوفی عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربیع عن علی بن الخطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله علیه السلام هل فی کتاب الله مثل القائم ؟ قال : نعم آیه صاحب الحمار ، أماته الله مائة عام ثم بعته .

اقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوی یعنی من قام بالامر و یسکن مخصوصاً بمن عدی المهدی علیه السلام ، و یحتمل الحمل علی التشابه من بعض الوجوه ، فان کلاً منهما غایب بعدة ثم ظهر و ان کان أحدهما مات و الآخر لم یمت ، أو المراد بالموت أهم من المجازی و الحقیقی ، فان أحدهما مات و الآخر مات ذکره لطول غیبتة .

الثانی و الاربعون ما رواه الحسن بن سایمان بن خالد القمی نقلاً من کتاب

شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : مثل کار ما در قرآن مثل صاحب الاغ است که خدا وی را میراند و پس از صد سال زنده کرد .

چهل و یکم : باز هم شیخ در آخر کتاب غیبت از علی بن خطاب مؤذن مسجد احمر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : مثل قائم در قرآن هست ؟ فرمود : آری ، همان آیه صاحب الاغ است که خدایش میراند و بعد از صد سال زنده کرد .

مؤلف گوید : اینجا مراد از قائم معنای لغوی است ، یعنی آنکس که بکار هدایت خلق قیام کند ، و این مخصوص بغیر حضرت مهدی (ع) است ، گرچه احتمال هم دارد مراد حضرت قائم باشد ، و غرض تشبیه در بعض جهات یعنی ظاهر شدن بعد از غیبت باشد . اگرچه غیبت یکی بر ک بود و دیگری بغیر مرگ ، و یا اینکه مراد از مرگ : اعم از حقیقی و مجازی باشد ، که آن صاحب الاغ حقیقه مرد ، و حضرت قائم (ع) از طول زمان غیبت نامش میبرد .

چهل و دوم : (این همان حدیث پنجاه و سوم بلب پنجم است) .

مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدی عن الأصمغ بن نباتة ان ابن الكوا قام الى أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم انك حدثته انك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : قد رأينا وسمعنا برجل أكبر سنّاً من أبيه ؛ فقال أمير المؤمنين عليه السلام ان عزيزاً خرج من أهله وامراته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، وأما الله مائة عام ثم بعثه ورجع الى أهله واستقبله ابنه وهو ابن مائة سنه فورد الله عزيزاً الى الذي كان به «الحديث» .

الثالث والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب التوحيد في باب الرد على الثنوية والزنادقة قال : حدثنا أحمد بن الحسن القطان عن أحمد بن يحيى عن بكر بن عبدالله بن حبيب عن أحمد بن يعقوب بن مطر عن محمد بن الحسن بن عبدالعزیز الاجذب عن أبيه عن طلحة بن زيد عن عبدالله بن عبيد عن أبي معمر السعداني عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل ان الله قال لموسى : ان أردت ان تراني في الدنيا فانظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني ، فابدى الله سبحانه بعض آياته للجبل وتجلّى ربنا للجبل ، فتقطع الجبل فصار رميماً وخر موسى صمقاً ، ثم أحياء الله وبعثه فقال : سبحانهك ثبت اليك «الحديث» .

الرابع والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب

چهل و سوم : شيخ صدوق در کتاب توحید در حدیثی طولانی از سعدانی نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : بحضورت موسی خطاب شد : اگر میخواهی در دنیا مرا به بینی باین کوه نظر کن ، اگر جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید آنگاه خداوند پاک یکی از آیات خویش را بر کوه ظاهر کرد ، و بکوه جلوه کرد ، کوه پاره پاره شد و خاکستر گشت ، موسی بیهوش افتاد ، سپس خدا زنده اش کرد ، عرض کرد : تو پاک و منزهی ، من بسوی تو باز گشتم «تا آخر حدیث» .

چهل و چهارم : بازم شيخ صدوق در مجلس شصت و نهم کتاب امالی از عبدالرحمن

الامالی فی المجلس التاسع والستین عن الحسین بن محمد بن سعید الهاشمی عن فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی عن محمد بن علی بن أحمد بن علی الهمدانی عن الحسین بن علی الشامی عن أبیه عن ابی جریر عن عطاء الخراسانی عن عبدالرحمن بن غنم عن محمد بن علی الباقر علیه السلام قال : أتى جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه و آله بدابة فوق الحمار ودون البغل ، فركب ثم مضى حتى انتهى الی بیت المقدس فدخله ثم أم رسول الله صلی الله علیه و آله فی بیت المقدس سبعین نبیاً ثم صعد السماء فمر علی شیخ فقال : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : أبوك ابراهیم ، ثم مضى فمر شیخ فقال : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : أبوك آدم ، ثم مضى فمر بموسی بن عمران ، ثم ذکرهما جرى بينهما من الکلام فی فرض الصلوة وغیره ، ثم مضى فمر علی ابراهیم و ذکرهما جرى بينهما من الکلام والحديث .

الخامس والاربعون ما رواه الشيخ الجلیل علی بن محمد الخزاز القمی فی کتاب الکفایة فی باب ما جاء عن جعفر بن محمد علیه السلام قال : حدثنا الحسین بن علی أبو عبدالله قال : حدثنا هارون بن موسی عن محمد بن الحسن عن الصفار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن هشام عن أبی عبد الله الصادق علیه السلام فی حدیث طویل

بن غنم نقل میکند کہ حضرت باقر (ع) فرمود : جبرئیل ، چهاربائی بزرگتر از الاغ و کوچکتر از اسب خدمت حضرت رسول (ص) آورد حضرت سوار شد و رفت تا به بیت المقدس رسید وارد مسجد شد و هفتاد و نوبت حرش نماز گزاشتند ، سپس با آسان رفت ، به یس مردی برخورد فرمود : جبرئیل ! این کیست ؟ عرض کرد : پدرت ابراهیم است . از آنجا گذشت به پیر مرد دیگری رسید ، پرسید : این کیست ؟ عرض کرد : پدرت آدم است ، از آنجا گذشت به موسی بن عمران رسید سپس گفتگوی آنها را درباره وجوب نماز و غیره نقل میکند و میفرماید : - از آنجا گذشت به حضرت ابراهیم رسید ، و گفتگوی آنان را نقل میکند تا آخر حدیث .

چهل و پنجم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه دو باب در روایات از حضرت صادق (ع) از هشام نقل میکند کہ حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : مگر کلام خدا را نشنیده اید کہ میفرماید : «چشما اورانه بیند ، و اوچشما رامی بیند ، انعام : ۱۰۳»

قال : أَلَمْ تَسْمَعُوا إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى : « لَا تَدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ » وَقَوْلُهُ تَعَالَى : « لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعْقًا أَيْ مَيِّتًا » فَلَمَّا أَفَاقَ « وَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ » قَالَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ الْحَدِيثُ .

السادس والاربعون مارواه المحافظ البرسي في آخر كتابه ان أمير المؤمنين عليه السلام قال للحسن والحسين عليهما السلام : إذا وضعتما نيتي في إحدى فصلين كعتين ثم انظر اما يكون فلما وضعاه فعلا ما أمرهما و نظرا فاذا آدم و نوح و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتحدّثون مع أمير المؤمنين ، و وجد الزهراء و حوا و مريم و آسية ينحن على أمير المؤمنين ويندبنه .

أول : و الاحاديث في هذا المعنى كثيرة وفي هذا القدر بل في بعضه كفاية انشاء الله تعالى ، و قد عرفت ان احاديث هذا الباب و الذي قبله دالة على مضمون واحد و ذكرت السبب الباعث على قسمتها الى بابين ، فاذا ضمنت هذه الاحاديث بعضها الى بعض مع احاديث الباب الرابع ، حصل اليقين عندك و عند كل منصف بصحة

ونير (موسی) میفرماید : « مرا نه بینی ، ولكن این کوه را بنگر ، اگر بجای خود برقرار ماند مرا خواهی دید ، آنگاه چون خدایش بر کوه جلوه کرد ، آنرا هوار کرد و موسی بهوش - یعنی بی جان و مرده افتاد ، سپس چون بهوش آمد و خدا روحش را بر گرداند - عرض کرد : نو پا که بمنزهی ؛ من بسوی تو باز گشتم ، اعراف ۱۴۳ » تا آخر حدیث .

چهل و هشتم : حافظ رجب برسی در آخر کتابش نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) بحسن و حسین (ع) فرمود : وقتی که مرا در قبر نهادید دو رکعت نماز بگذارید به بینید چه میشود ؟ چون حسن و حسین بدر در قبر گذاشتند و نماز خواندند دیدند آدم و نوح و پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنجناب گفتگو میکنند ، و حضرت زهرا و حوا ، و مريم و آسية برایش نوحه سرانی و گریه میکنند .

مؤلف گوید : در این زمینه حدیث بسیار است ، و همین قدر بلکه کثرت از این هم کفایت میکند قبلا هم گفتیم که مضمون احادیث دو باب اخیر یکی است ، و سبب دو باب کردن دانند کردادیم اگر این حدیثها با احادیث باب چهارم ضمیمه شود هر با انصافی بصحت

الرجعة فكيف اذا انضم الى ذلك ما يأتي ان شاء الله تعالى .

وليت شعري أي عاقل يشك في تواتر هذه الاحاديث ويجوز الكذب على جميع روايتها وای مطلب من مطالب اصول والفروع يوجد فيه أكثر من هذه النصوص الكثيرة الصريحة المتعاضدة المتظافرة وقد ظهر من هذه الاحاديث ان الرجعة قد وقعت في الامم السالفة في اوقات كثيرة جداً وفي الانبياء و الاوصياء والملوك السابقين ، بل يظهر منها ان جميع الانبياء السابقين قد رجعوا الى الدنيا بعد موتهم ، وجميع بنی اسرائيل ايضاً رجعوا بعد قتل بخت نصر اياهم ، وان كثيراً من الانبياء رجعوا الى الدنيا و بقوا مدة طويلة ، يدعوون الناس الى دين الله كعزير وارميا وموسى وغيرهم ، وان ذال القرنين رجع الى الدنيا مرتين و ملك مشارق الارض ومغاربها و بقي مدة طويلة و ستين كثيرة يدعو الناس الى الله سبحانه ، وانه قد رجع مرة واحدة سبعون ألف رجل بعد موتهم و عاشوا مدة طويلة ، ورجع مرة اخرى خمسة وثلاثون ألفاً بعد موتهم ، ورجع مرة اخرى سبعون ألف بيت ، ويحتمل ان يكونوا سبعة آلاف انسان او أكثر فأحياءهم الله بعد موتهم وعاشوا مدة طويلة ، وكل ذلك ثابت بروايات العامة

رجعت يقين ميکنند تا چه رسد که سایر روایات گذشته و آئنده هم اضافه شود .

ابكاش ميدانستم کدام عاقل در تواتر این همه حدیث شك ميکند و احتمال ميدهد همه راويان اينها را دروغ گفته باشند ؟ کداميك از مطالب اصول يا فروع دين پيش از این ، حدیث صريح و فراوان دارد ؟ ضمناً از این احاديث معلوم شد که : در امتهای گذشته ، در مواقع بسياری رجعت واقع شده ، در پيمبران و اوصيا و پادشاهان شان هم بوده ، بلکه همه انبياء بعد از مرگ بدنيا برگشتند ، و همه بنی اسرائيل پس از واقعه بخت نصر زنده شدند ، بسياری از پيمبران مانند عزير ، ارميا ، موسى وغيره مدتی در دنيا مانده اند و مردم را دعوت کردند ، ذوالقرنين دو مرتبه برگشت ؛ و سلطنت شرق و غرب بافت ، مدتی در ازم زندگي کرد و بهدايت مردم پرداخت ، در يك مرتبه هفتاد هزار نفر پس از مرگ زنده شدند و مدتی در ازی هم در دنيا بودند ، در مرتبه ديگری سی و پنج هزار نفر و در دفعه ديگر هفتاد هزار خانوار زنده شدند ، که شايد اين هفتاد هزار خانوار هفتصد هزار نفر يا بيشتر بوده اند ، اينها همه

والخاصة موافق للقرآن في آيات كثيرة جداً كما عرفت، فلا بد من وجود مثل ذلك في هذه الامة بمقتضى الاحاديث السالفة وغيرها والله الموفق .

الباب السابع

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد

الرجعة الموعود بها في آخر الزمان وبدل على ذلك احاديث

الاول ما رواه رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان بالسند السابق في الحديث الثاني من الباب الخامس عن الرضا عليه السلام انه قال : لقد اجتمعت قريش الى رسول الله صلى الله عليه وآله فسالوه ان يحيى لهم موتاهم ، فوجه معهم على بن ابي طالب عليه السلام فقال له : يا على اذهب الى الجبانة فناد هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك : يا فلان ويا فلان يقول لكم محمد : قوموا باذن الله فقاموا ينفضون التراب عن رؤسهم فأقبلت قريش تسألهم عن أمورهم «الحديث» ورواه الطبرسي مرسل في الاحتجاج .

الثاني ما رواه ابن بابويه أيضاً في عيون الاخبار في باب استسقاء المأمون بالرضا عن محمد بن القاسم المفسر عن يوسف بن محمد بن زياد وعلى بن محمد بن سيار عن أبيهما

بروایت های سنی و شیعه ثابت شده و قبلاً گفتیم که آیات بسیاری از قرآن هم با آنها موافق است بنابراین بمقتضای حدیث های سابق و غیره باید در این امت هم نظیر آنها باشد .

باب هفتم

در اثبات اینکه در این امت هم اجمالاً رجعت واقع شده ، تا آن رجعتی را که در آخر الزمان وعده داده اند بعید شمارند ، دلیل این موضوع هم حدیث هایی است .

اول : (همان حدیث دوم باب پنجم است که در آخرش زنده شدن مردگان با مر پیغمبر (ص) مذکور است) .

دوم : شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «استسقاء مأمون بعصرت رضا (ع)» از محمد بن زیاد و محمد بن سيار از حضرت عسکری از پدران بن کوازش (ع) روایت میکند که چون

عن الحسن بن علی العسکری عن آبائه عن الرضا علیه السلام انه استسقى للناس و ظهر للناس من اهجاره واجابة دعائه و اخباره بما يكون و غیر ذلك ما حمل بعض أعدائه علی ان اخذ رخصته من المأمون لمجادلته ، فكلّمه كلاماً طويلاً فی مجلس عام من جملة ان قال يا بن موسى لقد عدوت طورك وتجاوزت قدرك ان بعث الله مطراً أقدره لوقته كانك قد جئت بمثل آية الخليل لما أخذ رؤس الطير بيده و دعا اعضاءها التي كان فرقها علی الجبال فأتينه سعيّاً ، و تركبني علی الرؤس و خفقتن و طرن باذن الله ، فان كنت صادقاً فيما توهم فاحي هذين وسلطهما عليّ وأشار الي اسدين مصورين علی مسند المأمون فغضب علی بن موسى الرضا علیه السلام و قال : دونكما الفاجر فافترساه ولا تبقيا له عيناً ولا اثرأ ، فوثبت الصورتان وصارتا أسدين فتناولا الرجل ورضاء و عشاء وأكلوا و لحساده ؛ والقوم ينظرون متحيرين ، فلما فرغا منه اقبلا علی الرضا علیه السلام وقالوا : يا ولي الله في أرضه فما تأمرنا أن نفعل بهذا بشير ان الي المأمون ، فغشى علی المأمون مما سمع منهما الي أن قال : فقال عودا الي

مكتبة کتب گنجینه

حضرت رضا (ع) دعای باران کرد ، در اثر ظهور معجزات و مستجاب شدن دعا و خبرهای غیبی آنجناب و غیره . یکی از دشمنان از مأمون اجازه خواست که با آنحضرت مجادله و مباحثه کند ، و در مجلس عمومی حرفهای بسیاری بوی زد ، از جمله گفت : پسر موسی ! تو از اینکه خداوند بارانی را که تقدیر کرده بود بوقت خود فرستاد ؛ باز حد خود فراتر نهاده ، و از قدر خویش تجاوز کرده ای ، مثل اینکه معجزه ابراهیم خلیل آورده ای که سر مرغان را بدست گرفت و اعضاء آنرا که پراکنده کوهها کرده بود خواند همه شتابان آمدند و با سرها ترکیب شدند و باذن خدا پرواز کردند ، اگر راست میگوئی این دو صورت شیر را که در مسند مأمون نقش شده ، زنده گردان و بر من مسلط کن ، حضرت خشمگین شد و برعکسها رو کرده فرمود : این بیدین را بگیر و بدیدید ، و اثری از او نگذارید ، نقشها بصورت دوشیر شده هستند مردک را گرفتند بزمین کوبیدند ، و دریدند و خوردند ، خونس را هم لیسیدند و در حالیکه مردم با حیرت نگاه میکردند ، چون فارغ شدند بعضرت رضاو کرده گفتند : پادلی الله در باره این مأمون چه دستور میفرماید ؛ مأمون از شنیدن این سخن غش کرد

مقرر كما فعاد الى المسند ، وصارتا صورتين كما كانتا «الحديث» .

الثالث ما رواه الكليني في باب المسئلة في القبر عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين السعيد عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان الميت اذا خرج من بيته شيعته الملائكة الى القبر ، ويدخل عليه في قبره منكرو ونكير ، فيلقيان فيه الروح الى حقويه فيقعدهانه فيسئلانه ثم ذكر المسئلة والسؤال والجواب وذكر في الكافر نحو ذلك .

اقول : و في معناه أحاديث كثيرة وهذه رجعة في الجملة و حياة بعد الموت قبل القيامة او نظير للرجعة ، يزول بها الاستبعاد ، و في باب ان الميت يزور أهله أحاديث قريبة من هذا المعنى .

الرابع ما رواه الكليني ايضا في باب مولد أمير المؤمنين عليه السلام عن محمد بن يحيى عن سلمة بن الخطاب عن عبد الله بن محمد عن عبد الله بن القاسم عن عيسى بن شلقان قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : ان أمير المؤمنين عليه السلام كان له خولة في

.... فرمود : بجای خود بر گردید باز بمنبر گشتند و بحالت سابق درآمدند «تا آخر حدیث» .

سوم : کلینی در باب «سؤال قبر» از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود هنگامی که میت از خانه بیرون بر ندملائکه تا قبر دنبالش میروند ، وقتی که در قبرش نهادند ، نکیرو منکر وارد میشوند ، روح را تا کمر او میفرستند ، او را مینشانند و پرسشهایی میکنند سپس سؤال و جوابها را نقل میکنند و درباره کفار هم نظیر آنرا میفرماید .

ملواف گوید : در این زمینه حدیثهای بسیاری هست ، و این خود اجالا رجعتی است بعد از مرگ و پیش از قیامت ، و یا نظیر رجعت است که استبعاد زنده شدن مرده را دفع میکند ، و در باب آمدن مردگان بزیارت کسان خویش هم احادیثی قریب ، باین مضمون وارد شده .

چهارم : باز هم کلینی در باب «مولد امیر المؤمنین (ع)» از عیسی بن شلقان نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : امیر المؤمنین (ع) در قبیله بنی مخزوم همشیره زادگانی داشت ، روزی یکی از آنان آمد و عرض کرد : دائمی جان ! برادر من مرده و سخت

بنی مخزوم و ان شاباً منهم أتاه فقال له : یا خالی ان أخي مات وقد حزنت علیه حزناً شديداً قال : فقال له : تشتهي أن تراه ؟ قال : بلى ، قال : فأرني قبره ، قال فخرج معه بردة رسول الله ﷺ متزراً بها ، فلما انتهى الى القبر تعلمت شفتاه ثم ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس الحديث .

الخامس ما رواه الكليني أيضاً في باب مولد أبي الحسن موسى عليه السلام من عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن عبدالله بن المغيرة قال : مر العبد الصالح عليه السلام بامرأة بمعنى وهي تبكي وحولها صبيان لها يبكون وقد ماتت لها بقرة فدنأ منها وقال : ما يبكيك يا أمة الله ؟ قالت : ان لنا صبياناً يتامى وقد كانت لنا بقرة معيشتي ومعيشة صبيانى كانت منها وقد ماتت قال : أتحبين ان أحييها لك ؟ قالهت أن قالت : نعم ، فتنحى وصلى ركعتين ثم رفع يده هنيئة و حرّك شفتيه ثم قام فصوت بالبقرة فتحنسها نخسة و ضربها برجله ، فاستوت على الارض ، فلما نظرت المرأة الى البقرة صاحت وقالت : عيسى بن مريم ورب الكعبة : فخالط الناس وصار بينهم ومضى عليه السلام .

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

بر او اندوه گینم فرموده میخواستی او را ببینی عرض کرد آری فرمود : قبرش را بمن بنما ، سپس حله بین قبر (ص) را بکمر بست و باهم بر سر قبر رفتند اندکی لبان مقدسش را حرکت داد و با قبر زد مرده از قبر بیرون آمد و بنا کرد بزبان فارسی سخن گفتن «تا آخر حدیث» .

پنجم : با ذمه کلینی در باب «مولد حضرت کاظم (ع)» از عبدالله بن مغیره نقل میکند که : حضرت موسی بن جعفر (ع) در منی دیدن زن گاو ش مرده نشسته گریه میکند و کودکانش هم اطرافش میگیرند ، نزدیک رفت و فرمود : بنده خدا ! چرا گریه میکنی ؟ عرض کرد : کودکانش یتیمی دارم ، گاو داشتم که زندگی ما را اداره میکرد ، اینک مرده ، فرمود : میخواستی زنده اش کنم ؟ به دل زن الهام شد ، گفت آری ، حضرت کناری رفت دو رکعت نماز گذاشت ، و اندکی دست برداشت و دعا کرد ، سپس برخاست گاو را می کرد ، و صبحی بپهلوش زد و پای مبارك بآن زد ، برخاست ایستاد ، چشم زن که بگاو افتاد فریاد زد و گفت : بغدادی کعبه ! این عیسی بن مریم است ، حضرت خود را لا بلای جمعیت مخفی کرد و تشریف برد .

ورواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة عليهم السلام احيوا الموتى عن أحمد بن محمد مثله .

ورواه الراوندي في الخرايج و الجرايح . و رواه علي بن عيسى في كشف الغمة نقلا عن الراوندي نحوه .

السادس مارواه الكليني في أوائل الروضة عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و عن علي بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن علي بن الحسين عليه السلام في حديث طويل قال : يا بن آدم ان أجلك أسرع شيء اليك ، وكان قد أوفيت أجلك و قبض الملك روحك و صرت الى قبرك وحيداً ، فرد اليك روحك و اقتحم عليك ملكان ، ثم ذكر ما يقع بينه و بينهما من السؤال و الجواب .

ورواه ابن بابويه في الامالي في المجلس السادس والسبعين عن أبيه عن عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن عبد الله بن غالب الاسدي عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن علي بن الحسين عليه السلام مثله .

السابع مارواه أبو علي الحسن بن الشيخ أبي جعفر الطوسي في الامالي باسناده عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : مر أمير المؤمنين عليه السلام بالمقابر فسلم عليهم ثم قال : السلام

ابن حديثاً صفارهم در باب «مردۀ زنده کردن آله (ع)» بهمين نحو روايت ميکند .
وراوندي نیز در خرايج و علي بن عيسى هم در كشف الغمة نقل ميکند .

ششم : بازم کليني در اوائل روضة کافی در حديثي طولاني از سعيد بن مسيب نقل ميکند که حضرت سجاد (ع) فرمود : اي پسر آدم ! مرگ از هر چيز بتو نزديکتر است ، طولي نميکشد که عبرت سر آيد و فرشته جانث را بگيرد و تنها وارد قبر شوي ، آنجا روحت بر گردد و دو ملک وارد شوند ، سپس سؤال و جواب فرشتگان را بيان ميفرمايد .

ابن حديث را صدوق هم در مجلس هفتاد و ششم امالي از سعيد بن مسيب بهمين نحو روايت ميکند .

هفتم : فرزند شيخ طوسي در «امالي» از حضرت صادق (ع) روايت ميکند که فرمود :
امير المؤمنين (ع) بقبرستاني گذشت ، بر مردگان سلام کرد ، فرمود سلام بر شما اي ساکنان

علیکم یا اهل التربة ان المنازل قد سکنت ، وان الاموال قد فسدت : الی أن قال : فأجابه هاتف یسمع صوته ولا یرى شخصه : علیکم السلام یا امیر المؤمنین و ذکر الکلام الذی جرى بينهما وان جمیع الحاضرين سمعوه .

الثامن ما رواه الشیخ ایضاً فی الامالی باسناده قال : کان رجل من اهل الشام یختلف الی ابی جعفر علیه السلام و کان یبغضه فلم یلبث أن مرض الی أن قال : فجاء ولیه الی ابی جعفر علیه السلام فقال : ان فلاناً الشامی قد هلك وهو یسئلك أن تصلى علیه ، فقال : کلا لا تعجلن علی صاحبکم حتی آتیکم ثم قام من مجلسه فصرى رکعتین ثم مد یده ماشاء الله ثم سجد حتی طلعت الشمس ، ثم نهض و أتى منزل الشامی و دعا فأجابه ، ثم أجلسه فسنده ثم ما انصرف حتی قوی الشامی فأتی أباجعفر علیه السلام فقال : اشهدانک حجة الله علی خلقه ، قال : وما بدالك ؟ قال : أشهدانی صمدت بروحی ، وعایت بعینی فلم یفاجئنی الا و مناداسمه وما انا بالنائم : ردوا

خاک ! اموالتان را قست کردند ناگاه شخصی که صدايش شنیده میشد و خودش دیده نمیشد جواب داد : علیکم السلام یا امیر المؤمنین ! سپس گفتگوی آنان را نقل میکند و میفرماید همه حاضران صدا را شنیدند .

هشتم : باز فرزند شیخ در امالی نقل میکند که يك مرد شامی - که از دشمنان اهل بیت (ع) بود - خدمت حضرت باقر (ع) رفت و آمد میکرد طولی نکشید مریض شد (.... و مرد) ، و وصیش خدمت حضرت رسید و گفت : فلان مرد شامی مرده و وصیت کرده شما بر جنازه اش نماز بخوانید ، فرمود اشتباه کرده اید ، تعجیل نکنید تا من بیایم ، آنگاه برخاست دو رکعت نماز گزار دو مدتی دست برداشت ! سپس سر بسجده نهاد تا آفتاب طلوع کرد ، آنگاه حرکت کرد بمنزل شامی رفت ؛ او را صدا زد ، جواب داد پس نشاندش و تکیه اش داد ، و برگشت طولی نکشید شامی سالم شد و خدمت حضرت رسید ، عرض کرد : گواهی میدهم که تو حجت خدائی بر خلقش ، فرمود : چه دیدی ؟ گفت : شهادت میدهم که روح خویش را انگریستم و با چشم خود دیدم ، و چیزی مرا بر نگردانند مگر شخصی که شنیدم فریاد زد - خواب هم نبودم - گفت : روح وی را برگردانید که محمد بن علی او را از ما خواسته ، و بعد از آن از

عليه روحه، فقد سألنا ذلك محمد بن علي وصار بعد ذلك من أصحاب أبي جعفر عليه السلام
التاسع ما رواه الراوندي في كتاب الخرايج والجرايج وعلي بن عيسى في
 كتاب كشف الغمة نقلاً عنه في معجزات موسى بن جعفر عليه السلام عن أبي حمزة قال:
 أخذ بيدي موسى بن جعفر يوماً فخرجنا من المدينة إلى الصحراء، فإذا نحن
 برجل يبكي على الطريق وبين يديه حمار ميت ورحله مطروح، فقال له موسى ما
 شأنك؟ فقال: كنت مع رفقائي نريد الحج فمات حماري ههنا ومضي أصحابي، و
 قد بقيت متحيراً فقال: لعله لم يموت فقال: أما ترحمني حتى تلهو بي؟ قال: إن عندي
 رقية جيدة، فقال الرجل: ما تكفيني ما أنا فيه حتى تستهزي بي؟ فدنا موسى
عليه السلام من الحمار ودها بشيء لم أسمع وأخذ قضيباً كان مطروحاً فضربه به وصاح
 عليه فوثب قائماً صحيحاً سالماً فقال يا مغربي ترى ههنا شيئاً من الاستهزاء الحق
 بأصحابك ومضيئنا وتر كنا.

العاشر ما رواه الراوندي وعلي بن عيسى أيضاً في معجزات علي الهادي عليه السلام

اصحاب حضرت باقر (ع) شد.

نهم: راوندي در کتاب خرائج، وعلي بن عيسى در كشف الغمة - در معجزات موسى
 بن جعفر (ع) - از ابو حمزه نقل میکند که گفت: روزی حضرت موسى بن جعفر (ع) دست
 مرا گرفت و باهم از مدینه بیرون رفتیم، در صحرا مردی را دیدیم در راه میگرید، الاغش
 مقابلش مرده و بارش روی زمین افتاده، حضرت فرمود: قضیه چیست؟ گفت: بارقبا حج
 میرفتیم، اینجا الاغ من مرد و رفقا رفتند، اکنون من سرگردان مانده‌ام، فرمود شاید
 نمرده باشد، گفت: و حمم که نمیکنی مزاح هم میکنی؟ فرمود: من دعای خوبی دارم،
 گفت: همین فعه‌ام بس نیست که مسخره‌ام نیز میکنی؟ حضرت نزدیک آمد و دعائی خواند
 که من نشنیدم، سپس چوبی که روی زمین افتاده بود برداشت بالاغ زد و آن راهی کرد
 الاغ از جا بخت و صحیح و سالم ایستاد فرمود: ای مرد مغربی اینجا مسخرگی می‌بینی؟ برو
 بر رفقای بر سر این را فرمود و ما رفتیم.

دهم: باز راوندي وعلي بن عيسى در معجزات حضرت هادی (ع) از دربان متوکل

عن زرافة حاجب المتوکل قال : وقع مشعبذ هندي يلعب بالحقة وکان المتوکل لعلبا فأراد أن یجعل علیاً فقال للمشعبذ : ان أخجلته فلك ألف دينار ، قال : فأمر أن یخبز رقاق خفاف تجعل علی العائدة وانا الی جنبه ففعل و حضر علی عاید السلام الطعام ، وجعل مسورة علیها صورة أسد و جلس اللاعب الی جنب المسورة ، فمد علی عليه السلام یده الی رقاقة فطيرها اللاعب ثلاث مرات ، فتضاحکوا فضرب علی عليه السلام یده الی تلك الصورة فقال : خذه ، فوثبت من المسورة وابتلعت الرجل و عادت الی المسورة فتحيروا ونهض علی عليه السلام ، فقال له المتوکل : سألناک الا تجلس فرددته ؟ فقال : لا والله لا یرى بعد هذا أبداً أنسلط أعداء الله علی اولیائه ؟ و خرج من عنده ولم یر الرجل بعدها .

اقول : هذا وما قبله اعجب من الرجعة و اغرب فیزول به الاستبعاد لها .
الحادی عشر مارواه علی بن ابراهیم فی آخر تفسیره سورة الحجر قال : حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن سیف بن عمیرة وعبید الله بن سنان و أبی حمزة الثمالی

نقل میکنند که گفت : یک نیرنگ باز حقه بازی از هند آمده بود ، متوکل که مرد بازیگری بود خواست حضرت هادی را شرمندہ کند ، بهندی گفت : اگر او را شرمندہ کردی هزار دینار میدهم ، هندی گفت : نانیهای نازک سبکی بپزید و در سفره بگذاوید و مرا کنار او بنشانید ، مجلسی بهمین نحو ترتیب دادند ، هندی کنار متکانی نشست که صورت شیری بر آن نقش بود و وقتی که حضرت بیکی از آن نانیها دست دراز کردند هندی کاری کرد که نان از دستش برید این جریان سه مرتبه تکرار شد ، و اهل مجلس خندیدند حضرت دست بآن نقش زد و فرمود این مرد را بگیر ، نقش بصورت شیری شده جست و مرد کرا بلعید و باز بجای خود برگشت همه متعجب شدند و حضرت از جا برخاست ، متوکل خواهش کرد بنشینند و هندی را برگرداند ، فرمود : نه بخدا ! دیگر کسی او را نمیبیند ، تو دشمنان خدا را بر دوستانش مسلط میکنی ؟ این بگفت و از مجلس بیرون رفت ، دیگر هم کسی آن مرد را ندید .

مؤلف گوید : این دو قضیه اخیر از جهت عجیب تر است ، و استبعاد رجعت را دفع میکند .

یازدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر سورة حجر از سیف بن عمیرة ، وعبید الله بن سنان و ابو حمزه نقل میکنند که گفتند : شنیدیم حضرت صادق (ع) میفرمود : در سفر حجة الوداع

قالوا : سمعنا أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع نزل بالابطح ، ووضعت له وسادة فجلس عليها ثم رجع يده الى السماء وبكى بكاءً شديداً ، ثم قال : يا رب انك وعدتني في أبي وامى وعمى ان لا تعذبهم ، قال : فأوحى الله اليه انى آليت على نفسى أن لا يدخل جنتى الا من شهد أن لا اله الا الله وانك عبيدى ورسولى ، ولكن انت الشعب فتادهم فان أجابوك فقد وجبت لهم رحمتى فقام رسول الله صلى الله عليه وآله الى الشعب فقال : يا أبتاء ويا أماء ويا عماء ! فخرجوا ينفضون التراب عن رؤسهم ، فقال لهم : ألا ترون الى هذه الكرامة التى أكرمنى الله بها؟ فقالوا : نشهد أن لا اله الا الله وانك رسول الله حقاً حقاً ، وان جميع ماجئت به فهو الحق ، فقال : ارجعوا الى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة وقدم على عليه السلام من اليمن . فقال : الأبشرك يا على ! ثم أخبره الخبر فقال على : الحمد لله .

الثانى عشر ما رواه الشهيد الثانى فى كتاب مسكن الفؤاد نقلاً من كتاب دلائل النبوة عن انس بن مالك قال : دخلنا على رجل من الانصار وهو مريض و لم تزل حتى قضى ، فبسطنا عليه ثوباً وله ام عجوز كبيرة عند رأسه ، فقلنا : يا هذه

پیغمبر (ص) در ابطح (جائی است بین مکه ومدینه) پیاده شد ، مسندی برایش ترتیب دادند نشست ، و دست با آسمان بلند کرد و سخت گریست ، سپس عرض کرد : پرورد گارا ! تو بمن وعده داده ای که پدر و مادرم را عذاب نکنى خدا بوى وحى کرد : من بر خود حتم کرده ام که جز گوینده لا اله الا الله ، محمد رسول الله را وارد بهشت نکتم ، اکنون پرورد این دره آنها را صدا بزنی ، اگر جواب دهند رحمت من شامل حالشان شود ، پیغمبر (ص) برخاست بدو رفت پدر و مادر و عموی خویش را صدا زد ، همه در حالی که خاک از سر میفشاندند از قبر بیرون آمدند ، فرمود : این کرامتى را که خدا بمن عطا کرده نمى بینید ؟ گفتند : شهادت مى دهیم که جز خدا ، خدایى نیست ، و تو پیغمبر برحق خدائى ، و هر چه آورده ای همه برحق است ، فرمود : بخوابگاه خود برگردید ، و بجانب مکه روان شد ، هنگامی که على (ع) از یمن بمکه آمد پیغمبر (ص) این بشارت را باو داد ، امیر المؤمنین (ع) فرمود : الحمد لله .

دوازدهم : شهید ثانی در کتاب «مسکن الفؤاد» از انس بن مالک نقل میکند که گفت بمیادت مریضی از «انصار» رفتیم ، هنوز نشسته بودیم که بیمار جان داد ، جامه ای روی بدنش کشیدیم ، مادر پیرش بالینش بود ، گفتیم : ای زن اجر مصیبت خویش از خدا بخواه ، گفت :

احتبسی مصیبک عندالله عزوجل ، قالت : و مات ابني ؟ قلنا : نعم ، قال : فعدت يدهائم قالت : اللهم اذك تعلم اني اسلمت لك وهاجرت الى رسولك فرجاء أن يعينني عند كل شدت ورجاء ، ولا تحمل علي هذه المصيبة اليوم ؛ فكشفت الثوب من وجهه ثم ما برح حتى طعمنا معه .

الثالث عشر مارواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج والجرایح فی معجزات أمير المؤمنين عليه السلام قال : أخبرنا أبو منصور شهریار بن شرويه الديلمي عن أبيه عن علي بن محمد بن عمرو عن الحسن بن محمد الرقا انه سمع راهباً يقول : كنت قاعدآ في صومعة لي فأشرفت منها فإذا طائر كالنسر قد سقط على شاطئ البحر ، فتقيأ ربع انسان ثم طار ، فتفتقده فعاد فتقيأ ربع انسان ثم طار ثم جاء فتقيأ ربع انسان ثم طار ، ثم عاد فتقيأ ربع انسان ثم دنت الا رباع بعضها الى بعض ، فقام رجل فهو قائم وانا أتعجب منه ، ثم انحدر الطائر عليه فضربه فأخذ ربعه ثم طار ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار ، ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار فبقيت أتفكر في ذلك حتى رأيته

يسرم مرد ؟ گفتیم : آری ، دست برداشت و گفت : خداوندا ! تو میدانی که من برای تو اسلام آوردم ، و از وطن خویش صرف نظر کرده خدمت پیغمبر تو آمدم ، بامید اینکه در هر سختی و آسایش یا در من باشد ، اینک این بار مصیبت را بدوش من مگذار ، این یگفت و جامه از صورت فرزند عقب کرد ، پس حالش تغییر کرد و بهبودی یافت بطوری که در همان مجلس با هم غذا خوردیم .

سیزدهم : قطب داوندی در کتاب «خرايج» در معجزات امیر المؤمنین (ع) از حسن بن محمد در قاء نقل میکند که : راهبی میگفت : در صومعه نشسته بودم از بالا نظر کردم دیدم مرغی شبیه کرکس کنار دریافرو آمد و ربع يك آدم را قی و پرواز کرد ، طولی نکشید برگشت و يك ربع دیگر را قی و پرواز کرد ، باز دفعه سوم ربع دیگر و دفعه چهارم ربع دیگر را قی کرد ، سپس این اجزاء بهم پیوست و يك آدمی تشکیل داد که برخاست ایستاد من این منظره را با کمال تعجب تماشا میکردم باز آن مرغ آمد و مقدار دو ربع او را گرفت و بر دو بار دوم آمد ربع دیگر را برد و دفعه سوم ربع سوم و دفعه چهارم ربع چهارم را برد ، من در فکر فرو رفته بودم که باز آمد و همان جریان اول تکرار شد تا چون این دفعه يك مرد کامل تشکیل شد و

فدها ففتقياً ربع انسان ثم ربعاً حتى تقياً أربعة ثم طار فاذا الرجل قد قام فدنوت منه فسألته من أنت ؟ فسكت ، فقلت له بحق من خلقتك من أنت ؟ قال انا عبد الرحمن بن ملجم قتلته : و أى شىء عملت من الذنوب ؟ قال : قتل على بن أبى طالب فوكل بهى هذا الطائر يقتلنى كل يوم قتلة ، فبيناهو يحدثنى اذا نقض عليه الطائر فضر به فأخذ ربه ثم طار ثم عاد الى ان أخذ كله فسألت عن على بن أبى طالب فقالوا : ابن عم رسول الله ووصيه .

الرابع عشر مارواه الراوندى أيضاً في معجزات الحسين عليه السلام عن ابى خالد الكابلى عن يحيى بن أم الطويل قال . كنا عند الحسين عليه السلام اذ دخل عليه شاب يبكى فقال : ان والدتى توفيت في هذه الساعة ولم توس ولها مال فدكانت امرتنى ان لا احدث في أمرها شيئاً حتى أعلمك ، فقال الحسين عليه السلام : قوموا فقمنا معه حتى انتهينا الى البيت الذى فيه المراة مسجاة : فأشرف الى البيت ودعا الله ليحييها حتى توصى بما تحب من وصيتها ، فأحياء الله فاذا المرأة قد جلست و هى تشهد فنظرت الى الحسين عليه السلام ثم ذكر ما جرى بينه وبينها من الكلام والخطاب الى أن قال : ثم صارت

برخاست استاد بدو نزدیک شده گفتم : تو کیستی ؟ جواب نداد ، گفتم : بحق آنکس که ترا آفرید ! تو کیستی ؟ گفت من ابن ملجم گفتم : چه گناهی کرده ای ؟ گفت علی بن ابیطالب را کشته ام ، و این مرغ را مأمور من کرده اند ، هر روز مرا بهین نحو میکشد ، در این سخن بود که باز مرغ آمد و منقاد زدو ربش را گرفت و برد ، و برگشت تا کم کم همه را برد ، از مردم پرسیدم علی بن ابی طالب کیست ؟ گفتند سرعم و وصی پیغمبر اسلام است **چهاردهم** : باز هم راوندی در معجزات امام حسین (ع) از یحیی بن ام طویل نقل میکند که گفت : خدمت حضرت امام حسین (ع) بودم ، جوانی گریه کنان وارد شد ، گفت : الساعة مادرم مرده ، و وصیتی نکرده ؛ مالی دارد دستور داده که بدون اجازه شعا تصرف نکنیم ، فرمود : برخیزید ، برخاستیم همراه آنجناب رفتیم ، باطایقی رسیدیم که بدن زن را در آن نهاده بودند و پارچه ای دویش کشیده بودند ، حضرت نزدیک اطاق رفت و دعا کرد که خدا او را زنده کند تا هر وصیتی میخواهد بکند ، ناگهان زن برخواست نشست و کلمه شهادت بزربان جاری کرد ، و چشمش بامام حسین (ع) افتاد سپس گفتگوی آنها را نقل میکند

المرأة ميتة كما كانت .

الخامس عشر مارواه الراوندي ايضاً في معجزات الصادق عليه السلام عن يونس بن ظبيان قال : كنت مع الصادق عليه السلام في جماعة فقلت : قول الله لابراهيم « فخذ أربعة من الطير فصرهن إليك » فقال : أتحبون ان أريك مثله ؟ قلنا : بلى ، قال : يا طاووس فاذا طاووس طار الى حضرتي ، فقال : يا غراب فاذا غراب بين يدي ، ثم قال : يا بازى فاذا بازى بين يدي ، ثم قال : يا حمامة فاذا حمامة بين يدي ؛ ثم أمر بذببحها كلها وتقطيعها وتفريشها وأن يخلط ذلك كله ببعضه ببعض ، ثم أخذ برأس الطاووس فقال : يا طاووس فرأيت لحمه وريشه يتميز حتى التصق ذلك كله برأسه وقام الطاووس بين يديه حيّاً ثم صاح بالغراب كذلك ، وبالبازى وبالحمامة كذلك ، فقامت كلها أحياء بين يديه .

السادس عشر مارواه ايضاً في الباب المذكور عن أبي الصلت الهروي عن الرضا عن أبيه عليه السلام ان ملك الهند أرسل الى الصادق عليه السلام هدايا وجرارية جميلة مع

تا آنجا كه ميگويد : آنكاه بحالت اول برگشت و بيجان دوى زمين افتاد .

پانزدهم : بازم «راوندي» در معجزات حضرت صادق (ع) از يونس بن ظبيان نقل ميكند كه گفت : با جمعي خدمت حضرت صادق (ع) بودم راجع باین آيه سؤال كردم كه خداوند ب حضرت ابراهيم مي فرمايد : « چهار مرغ بگير و نزد خويش پاره پاره كن ، » بقره ، ۲۶۰ ، فرمود ميخواهيد نظير آنرا بشما بنمايانم ؟ گفتيم آري ، صدا زد : طاووس ! ناگاه طاووسي حاضر شد باز صدا زد كلاغ ! كلاغي پيدا شد صدا زد : باز ! بازى برابرش حاضر شد ، صدا زد : كبوتر ! كبوتري حاضر شد ، دستور داد همرا سر ببريدند و پاره پاره كردند و پرهايشان را كنندند و همه را باهم مخلوط كردند ، سپس سر طاووس را گرفت و صدا زد : طاووس ! ديدم گوشت و پر آن جدا شد و بهم پيوست و آمد بر سر متصل شد و حرکت كرد ، سپس كلاغ و باز و كبوتر را هم صدا زد و همه بهمين نحو زنده شدند .

شانزدهم : بازم در همان باب از اباصلت از حضرت رضا از پدر بزرگوارش (ع) نقل ميكند كه فرمود : پادشاه هند هديه هاى با كنيزك زيبائى بوسيله شخصى براى حضرت

رجل فلم يقبلها ، وقال له : انك خائن فحلف انه ماخان ، فقال له : ان شهد عليك بعض ثيابك بماخنت تشهد أن لا اله الا الله وان تجدا رسول الله ، ثم دعا بدعاء وطلب من الله أن يأذن لفروة الهندي أن يتكلم بلسان عربي مبين ، يسمعه من في المجلس ، ليكون آية من آيات أهل بيت النبوة ، ثم قال : أيتها الفروة تكلمي بما فعله الهندي قال موسى : فانتفضت الفروة وصارت كالكبش وقالت : يا بن رسول الله أئتمنه الملك على هذه الجارية ثم ذكرت قصة طويلة تتضمن كيفية خيانتة بالجارية الى أن قال ثم عاد الكبش فروة كما كانت .

الصانع عشر مارواه ايضاً في كتاب العرايح والجرايح في أعلام النبي والائمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان قاعداً فذكر اللحم فقام رجل من الانصار فذبح له عنزاً وشواها وحملها اليه و وضعها بين يديه ، وقال لجميع أهل بيته ومن أحب من أصحابه : كلوا ولا تكسروا لها عظداً ، و

صادق (ع) فرستاد ، حضرت نذير وقت وبقاصد فرمود : تو مرد خائنی هستی ، قسم خورد که من خیانت نکرده ام فرمود : اگر لیاست شهادت دهد که خیانت کرده ای به یگانگی خدا و پیغمبری محمد (ص) اقرار میکنی ؟ سپس دعائی خواند و از خدا خواست که اجازه دهد پوستین هندیش بزبان عربی واضح بطوری که همه حاضران بشنوند - سخن گوید ، نانشانه ای برای حقانیت اهل بیت پیغمبر باشد ، آنگاه فرمود : ای پوستین ! کاری که این هندی کرده بگو ، پوستین حرکتی کرد و مثل فوجی شد و گفت : ای سر پیغمبر ! پادشاه این کنیزک را بدست این مرد امانت داد سپس قصه ای طولانی مشتمل بر کیفیت خیانت آن شخص نقل میکند تا آنجا که میفرماید : آنگاه پوستین بحال اول برگشت .

هفدهم : بازم «داوودی» در کتاب خراج از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که حضرت سجاد (ع) فرمود : روزی پیغمبر (ص) نشسته بود صحبت از گوشت کرد ، مردی از قبیله انصار برخاست بزغاله ای داشت سر برید و پخت و آورد برابر آنجناب گذاشت ، حضرت بهمه اهل بیتش و هر کس از اصحابش که میخواست فرمود : بیائید بخورید ولی استخوانهایش را نشکنید ، همه بههم خوردند ، پس از صرف غذا صاحب بزغاله دید بزغاله زنده شده

أكل معه الانصار واذا العناق قد عاشت وقامت يلعب على بابه .

الثامن عشر مارواه ايضاً في الباب المذکور عن رسول الله ﷺ انه دعا عنزاً فلم تجبه فأمر بذبحه ففعلوا وشووه وأكلوا لحمه ولم يكسروا له عظماً ، ثم أمران يوضع جلده ويطرح عظامه وسط الجلد فقام الجدى حياً يرمى .

التاسع عشر مارواه قطب الراوندي في كتاب الخرايج والجرايج نقلاً من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن علي بن العباس بن عامر عن أبان بن بشير النبال عن أبي جعفر عليه السلام قال : كنت خلف أبي وهو على بغلة فنفرت فاذا رجل في عنقه سلسلة ورجل يتبعه ، فقال لابي علي بن الحسين : اسقني فقال الرجل الذي خلفه وكأنه موكل به لاتسقه لاسقاء الله فاذا هو معوية .

العشرون مارواه ايضاً نقلاً عن بصائر الدرجات عن الحجاج بن الحسن بن الحسين عن ابن سنان عن عبد الملك القمي عن أخيه ادریس قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : بينا أنا وأبي متوجهين الى مكة في موضع يقال له ضجنان اذ جاءه رجل

عز رحمة شریف علی بن موسی

و بر در خانه مشغول بازی است .

هجدهم : باز هم «راوندي» نقل میکند که یوسف (ص) بزغاله ای را صد از دیش نیامد دستور داد سرش را ببرند و پهنند و بدون اینکه استخوانش را بشکنند ، گوشتش را خوردند ، سپس دستور داد استخوانهایش را در پوستش ریختند ، برخاست مشغول پهریدن شد .
نوزدهم : باز هم «راوندي» در کتاب خرائج از «ابان بن بشير» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : ردیف پدرم سوار استری بودم ، ناگهان استر درم کرد ، دیدم مردی زن بپر بگردن رو بیا مآید ، و مرد دیگری تعقیبش میکند ، وقتی که رسید پدرم گفت : آبی بمن بده ، مردی که همراهش بود و گو یا مأمور او بود گفت : آبش ندهید ، خدا سیرابش نکند ؛ معلوم شد آن مرد تشنه معاویه است .

بیستم : باز هم «راوندي» از ادریس نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : در راه مکه همراه پدرم بودم بجائی رسیدیم که آنرا «ضجنان» میگفتند ، ناگهان مردی زن بپر بگردن آمد و گفت : مرا آب بدهید ، پدرم که صدای او را شنید بمن

فی عنقه سلسلة ، فقال : استغنی فسمعه أبی فصاح بی لا تسقه لاسقاء الله ، فاذا رجل يتبعه حتى جذب السلسلة وطرحه علي وجهه فغاب فی أسفل درك من النار قال أبی : هذا الشامي لعنه الله .

الحادی والعشرون مارواه ایضاً عن کتاب بصائر الدرجات عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابراهيم بن أبی العلا عن علی بن المغيرة قال : نزل ابو جعفر عليه السلام ضحجان فسمعناه ثلث مرآت يقول : لا غفر الله لك ، فقال له أبی : لمن تقول ؟ قال : مرّ بی الشامي لعنه الله يجزّ سلسلته التي فی عنقه وقد دلع لسانه یسألنی ان استغفر له ، فقلت : لا غفر الله لك .

الثانی والعشرون مارواه الراوندي ایضاً فی اواخر کتاب الخرايج والجرايج قال : كان علی عهد رسول الله ﷺ رجل ملک له ابنة فی الجاهلية ، و كان قدر ماها فی واد ، فلما اسلم ندم علی ما فعل ، فقال : یا نبی الله انی فعلت کذا و کذا بائنة لی صغيرة ، فجاء عليه السلام الی شفیخ الوادی فدعا ببنته فقالت : لبيك یا رسول الله ، فقال :

فریاد زد : آیش نده ، خدا سیرایش نکند ؛ در این بین مرد دیگری رسید ، زنجیر را کشید و او را بر او می‌کند و در آخرین طبقه دوزخش فرو برد ، پدرم فرمود : این ، آن مرد شامي است ، خدا لعنتش کند .

یست و یکم : باز هم «راوندي» از علی بن مغیره نقل می‌کند که گفت : حضرت باقر (ع) در «ضحجان» (همان منزل میان مکه و مدینه) منزل کرد ، ناگه دیدیم سه مرتبه فرمود : خدایت نیامرزد ؛ پدرم پرسید : که را می‌فرمائید ؟ فرمود : اینک آن مرد شامي ملعون - زنجیر بگردن - از اینجا عبور کرد ، زبانش از دهان بیرون آمده بود ، از من خواست کرد برایش طلب آمرزش کنم ، گفتم : خدایت نیامرزد .

یست و دوم : باز هم «راوندي» نقل می‌کند که در زمان پیغمبر (ص) مردی بود که دخترش در جاهلیت مرده بود ، و او را در دره ای افکنده بود ، هنگامی که اسلام آورد از کرده خویش پشیمان شد و به پیغمبر (ص) عرض کرد : من یاد دختر کودک خویش چنین کرده ام ، حضرت کنار دره آمد و دختر را صدا زد ، جواب داد : لبيك یا رسول الله ! فرمود : پدر و مادرت مسلمان

ان أردت أن ترجعی الی أبویک فهما الآن قد أسلما، فقالت : یا رسول الله انا عند ربی ولا اختار ابی وامی علی ربی .

الثالث والعشرون مارواه رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه فی الامالی فی المجلس التاسع والعشرين عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصغار وسعد بن عبدالله جمیعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن یقطین عن أخیه الحسین عن أبیه علی بن یقطین قال : استدهی الرشید رجلاً یبطل به أمرأبى الحسن موسى عليه السلام ویقطعه ویخجله فی المجلس، فانتدب الیه رجل معزم فلما حضرت المائدة عمل ناموساً علی الخبز فکان کلما رام خادم أبی الحسن عليه السلام أن یتناول رغیفاً من الخبز طار من بین یدیه ، فاستنقر هارون الفرح والضحك لذلك؛ فلم یلبث أبوالحسن عليه السلام أن رفع رأسه الی اسد مصور علی بعض الستور فقال : یا أسد الله خذ عدو الله ، قال : فوثبت تلك الصورة کاعظم ما یكون من السباع فافتربت ذلك المعزم فخر هارون وندما وء علی وجوههم منشیاً علیهم ، وطارت عقولهم خوفاً من هول مارأوه ، فلما أفاقوا قال هارون : یا أبا الحسن أسألك بحقی عليك لما سألت هذه الصورة أن ترد الرجل ، قال : ان كانت عصا موسى ردت ما ابتلعتہ من

شده اند ، میخواهی نزد آنها برگردی ؟ گفت : من اکنون در جوار پروردگارم بستمیرم و پدر و مادرم را برخدا ترجیح نمیدهم .

بیست و سوم : شیخ صدوق در مجلس بیست و نهم کتاب امالی ، از علی بن یقطین نقل میکند که هارون الرشید دنبال مردی میگشت که دعوی امامت موسی بن جعفر (ع) را رد کند ، و آنجناب را در مجلس عمومی شرمندہ گرداند ، مرد افسونگری برای این کار داوطلب شد ، وقتی که حضرت سر سفره نشسته بود افسونی بنان خواند که هر چه خادم حضرت میخواست نانی بردارد از دستش می برید ، هارون از خوشحالی و خنده در پوستش نمی گنجید حضرت سربلند کرد و بشیری که پیرده ای نقش بود رو کرد و فرمود : این دشمن خدا را بگیر نقش بصورت شیر بزرگی شد و افسونگر را درید ، هارون و یارانش غش کرده برودر افتادند ، و از هول این منظره عقل از سرشان پرواز کرد ، چون بهوش آمدند هارون بحضرت عرض کرد : ترا بحق من ؛ دستورده شیر این مرد را برگرداند ، فرمود : اگر عصای موسی

حبال القوم وعصيتهم فان هذه الصورة ترد ما ابتلعت من هذا الرجل ؛ فكان ذلك
أعمل الاشياء في افاتة نفسه .

الرابع والعشرون مارواه ابن بابويه ايضا في الامالي في المجلس التاسع والثلاثين
عن أحمد بن الحسن القطان عن الحسن بن علي السكري عن محمد بن زكريا الجوهرى
عن محمد بن عماره عن أبيه قال قال الصادق عليه السلام : من أنكر ثلثة اشياء فليس من شيعتنا :
المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة .

الخامس والعشرون مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره عند قوله تعالى :
« اولم يسير وافى الارض » رفعه قال : أولم ينظروا في الاخبار والقرآن رجعة الامم الهالكة
فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم .

السادس والعشرون مارواه الصغار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة (ع)
أحيوا الموتى أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج قال كنت عند أبي
عبد الله عليه السلام فدخلت عليه امرأة فذكرت انها تركت ابنها وقد قالت بالملحفة على وجهه ميتاً
فقال لها : ولعله لم يموت ، فقومى فاذهبي الى بيتك واغتسلى وصلى ركعتين وأجزعي وقولى

طنب وعصاهى ساحران را بر گرداند این صورت هم افسونگر را بر میگردداند و این عبده
بهتى بود که هارون را بقتل موسى بن جعفر واداشت .

يستم و چهارم : باز هم شيخ صدوق در مجلس سى و نهم كتاب امالى از « عماره » نقل
ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هر كه سه چيز را انكار كند شيعة ما نيست :
معراج ، سؤال قبر و شفاعة .

يستم و پنجم : علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « مگر در زمين گردش نكرده اند »
روم ، ٩ ، و آيات ديگر روایت ميكند كه مراد مطالعه اخبار و قرآن راجع به بازگشت
امتهای گذشته است تا به بينند عاقبت آنان چگونه بوده است .

يستم و ششم : « صغار » در كتاب بصائر الدرجات از جميل بن دراج نقل ميكند كه
گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم ذى بى تابانه وارد شد و اظهار كرد كه پسر مرده
و اکنون چيزى روى بدنش كشيده ام و آمده ام ، حضرت فرمود : شايد نمرده باشد ، برودر
خانه غسل كن ، دور كمت نماز بگزار و ذارى كنان بگو : اى خدايى كه اين پسر را بدون

یا من وهبه لی ولم یکن شیئاً جدد هبته لی ثم حر کیه ولا تخبری أحداً، قال : ففعلت وجاءت وحر کته فاذا هو قد بکی .

الحابع والعشرون ما رواه الصفار فی الباب المذکور عن عبد الله بن محمد بن محمد بن ابراهیم عن أبی محمد بن برید عن داود بن کثیر الرقی قال حج رجل من أصحابنا فدخل علی أبی عبد الله علیه السلام فقال : فذاك أبی وامی ان أهلی توفیت و بقیة و حیداً فقال أبو عبد الله علیه السلام : أکنت تحبها ؟ قال : نعم قال : ارجع الی منزلک فانک تراها وهي تأکل .

الثامن والعشرون ما رواه الثقة الجلیل عبد الله بن جعفر الجمیری فی کتاب قرب الاسناد فی الحدیث الثالث و الثمانین بعد المائة عن السندی بن محمد عن صفوان بن مهران الجمال عن أبی عبد الله علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله : لجبرئیل : یا جبرئیل ارنی کیف یبعث الله العباد یوم القیمة ؟ قال : نعم ، فخرج الی مقبرة بنی ساعدة فأتی قبر أفعال له اخرج باذن الله ، فخرج رجل ینفض التراب عن رأسه وهو یقول : والیهاء - واللیف هو الثبور ثم قال : ادخل فدخل ثم فسد

سابقه بمن عطا کردی ؛ دوباره او را بمن بیخش ، سپس حر کنش بده و کسی را خبر نکن ، زندقه بدستور عمل کرد و حر کنش داد ، پس کم کم بنا کرد گریه کند .

بیست و هشتم : بازم «صفار» از داود بن کثیر نقل میکنند که گفت : یکی از شیعیان در سفر حج خدمت حضرت صادق (ع) رسید و عرض کرد : پدر و مادرم بقرابت ۱ عیالم در این شهر مرده و تنها مانده ام ، فرمود : دوستش میداشتی ؟ عرض کرد : آری فرمود : برگرد منزل ، به بین مشغول خود ادا است .

بیست و هشتم : «حمیری» در کتاب قرب الاسناد در حدیث ۱۸۳ از «صفوان جمال» از حضرت صادق (ع) نقل میکنند که پیغمبر (ص) بجبرئیل فرمود : بمن شما چگونه خدا مرده گان را در قیامت زنده میکند ؟ جبرئیل رفت در قبرستان «بنی ساعدة» بر سر قبری صدا زد : باذن خدا بیرون بیا ، مردی - در حالی که خاک از سر میفشاند - و او را گویان بیرون آمد ، فرمود : برگرد ، باز وارد قبر شد ، بر سر قبر دیگری رفت و گفت : باذن خدا بیرون بیا

به الى قبر آخر فقال : اخرج باذن الله ، فخرج شاب ينفض رأسه من التراب وهو يقول : اشهدان لا اله الا الله . ثم قال : هكذا تبعثون يوم القيامة .

الناسخ والعشرون مارواء الحافظ البرسي في كتابه قريباً من آخره عن زاذان قال : لما جاء امير المؤمنين عليه السلام ليغسل سلمان وجده قد مات ، فرفع الشملة عن وجهه فتبسم وتحرك وهم أن يقعد فقال له علي عليه السلام : عد الى موتك فعاد .
اقول : ويأتى ما يدل على ذلك فان أحاديث هذا الباب والذي بعده مضمون واحد قد عرفت سابقاً سبب قسمتها والله ولي التوفيق .

الباب الثامن

في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد رجعتهم الموعود بهائي آخر الزمان ، ومن أحاديث هذا الباب يزول ايضاً الاشكال الذي تخيله منكر الرجعة من استلزامها تقديم المفضول على الفاضل

جواني درحالی که خاک اذسر میفشاند و اشهدان لا اله الا الله میگفت - در قبر خارج شد ، فرمود روز قیامت اینطور زنده میشود .

بیست و نهم : حافظ رجب برسی در کتابش از « زاذان » نقل میکند که : چون امیر المؤمنین (ع) برای غسل دادن سلمان رفت ، پادچه از صورتش عقب کرد ، سلمان لبخندی زد و حرکتی کرد گویا میخواست برخیزد ، حضرت فرمود : بهمان حال برگرد .
مؤلف گوید : احادیث دیگر بیاید که این حدیث را تأیید کند ، چون مضمون احادیث این باب و باب بعد یکی است ، و سر دو باب کردن را قبلاً گفتیم .

باب هشتم

در اثبات اینکه اجمالاً رجعت انبیاء و ائمه در این امت هم بوده

تا آن رجعت موعود را بیدند اند ، و از مطالعه احادیث این باب این اشکال هم بر طرف میشود که بعضی از منکران رجعت گویند : اگر در آخر الزمان ائمه باز گردند ، اگر امام زمان (ع) امام مردم باشد لازم آید آنها که مقامشان بالاتر است مؤخر باشند و امام دوازدهم (ع) مقدم ، و اگر دیگران امام باشند لازم آید او از منصب خود معزول شود ، جواب اینکه این اشکال در

أوعزل المفضول عن الإمامة ، فبأي توجيه وجه هذه الأحاديث الكثيرة يمكن أن توجه أحاديث الرجعة ويأتي تمام الكلام ان شاء الله ، وتقتصر مما يدل على مضمون هذا الباب على أحاديث .

الاول مارواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب ما نص الله ورسوله على الأئمة عليهم السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن أبي نصر عن فضيل بن سكرة عن أبي عبد الله عليه السلام ورواه في باب حد الماء الذي يغسل به الميت عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن احمد بن محمد بن أبي نصر عن فضيل بن سكرة قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : هل للماء الذي يغسل به الميت حد محدود ؟ قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام : اذا أنا مت فاستولي سبع قرب من ماء بئر غرس ، فاغسلني وكفنني وحنطني ، فاذا فرغت من غسلني وكفنني وحنطني فخذ بمجامع كفني واجلسني ثم سلني عما شئت ، فوالله لا تسألني عن شيء الا أجبتك فيه .

و رواه قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايع والجرايع نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر مثله .

موضوع حدشهای فراوان این باب هم هست ، هر جوابی شما ایجاد دارید ما هم آنجا می بینیم ، و تتمه مطلب بعداً بخواست خدا بیان میشود ؛ اینک بذکر چند حدیث از حدشهای مربوط باین باب اکتفا میشود .

اول : « کلینی » در باب « تعیین ائمه از طرف خدا و پیغمبر (ص) » و در باب « مقدار آب غسل میت » از « فضیل بن سکره » نقل میکنند که گفت : « حضرت صادق (ع) عرض کردم آب غسل میت حد معینی دارد ؟ فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) وصیت کرد : هنگامی که من مردم هفت مشک آب از چاه « غرس » که چاهی بوده در مدینه - بکش و مرا با آن غسل بده ، چون از کار غسل و کفن و کافور تمام شدی ، اطراف کفن را بگیر و مرا بنشان ، سپس هر چه میخواهی بپرس که بخدا ؛ هیچ چیز نپرسی جز اینکه جوابت دهم . این حدیث را « راوندی » هم در کتاب خرايع به همین نحو روایت میکند .

الحالی مارواه الكلینی ایضاً فی باب عانص الله ورسوله علی الائمة علیهم السلام عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسن بن سعید عن القاسم بن محمد عن علی بن أبی حمزة عن ابن أبی سعید عن أبان بن تغلب عن أبی عبد الله علیه السلام قال : لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله الموت دخل علیه علی علیه السلام فادخل رأسه ثم قال : یا علی اذا أنا مت ففسلنی وکفنی ثم أقعدنی و سلوا کتب .

الثالث ما رواه الشيخ الجلیل قطب الدین الراوندی فی کتاب الجرایح و الجرایح فی باب نوادر المعجزات نقلاً من کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله عن ابراهیم بن محمد الثقفی عن عباد بن یعقوب عن الحسن بن علی بن زید بن علی عن اسمعیل بن عبد الله بن جعفر بن أبی طالب عن أبیه قال : قال علی بن أبی طالب علیه السلام : أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله اذا توفی ان استسقی له سبع قرب من بئر غرس فاغسله بها ، فاذا غسلته و قرغته من غسله أخرجت من فی البیت قال : فاذا أخرجتهم فضع فاک علی فی تم سلنی عما هو کائن الی یوم القيامة من أمر الفتن ، قال علی علیه السلام ففعلت ذلك فأنبأنی بما یشکون الی ان تقوم الساعة .

الرابع مارواه سعد بن عبد الله ایضاً بالسند السابق عن علی علیه السلام قال : قال

دوم : باز هم « کلینی » در همان باب از « ابان بن تغلب » نقل میکند که حضرت صادق (ع)

فرمود : هنگامی که پیغمبر (ص) در حال احتضار بود امیر المؤمنین (ع) وارد شد ، پیغمبر سر آنجناب را در لاف خود برد و آهسته فرمود : وقتی که من مردم غسل بده ، کفنم کن ، سپس مرا بنشان و بپوش و بنویس .

سوم : « قطب راوندی » در کتاب غرائب از جعفر بن ابیطالب نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : پیغمبر (ص) پس دستور داد که چون از دنیا رود هفت مشک آب از چاه « غرس » بردارم و او را غسل دهم ، پس از غسل هر که در اطاق است بیرون کنم دهن بر دهان او نهیم و هفت تن را که تا قیامت هر میخیزد از او بپوشم ، من هم دستور عمل کردم و کلیه حوادث تا روز قیامت را بمن خبر داد .

چهارم : سعد بن عبد الله از علی (ع) نقل میکند که فرمود : پیغمبر (ص) وصیت

رسول الله ﷺ : اذا انامت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، غسلني بثلاث قرب غسل ، وشن علي اربعاً شئاً ثم ضع يدك على قواذی ثم سلني أخبرك بما هو كائن الي يوم القيامة ، قال : ففعلت وكان علي ﷺ اذا أخبرنا بشيء يكون يقول : هذا مما أخبرني به رسول الله ﷺ بعد موته .

الخامس ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن جعفر بن اسمعيل الهاشمي عن ايوب بن نوح عن زيد النوفلي عن اسمعيل بن عبدالله بن جعفر عن ابيه عن علي بن أبي طالب ؑ قال : أو صاني النبي ﷺ فقال : اذا انامت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، فاذا فرغت من غسلني فادخلني في أكفاني ثم ضع اذنك على فمي ، ففعلت فأنبأني بما هو كائن الي يوم القيامة ، قال : و روى هذا الحديث بعينه عن الباقر والصادق ؑ.

السادس ما رواه الكليني في باب «ان الائمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الوشاء عن مسافر عن الرضا ؑ قال : اني رأيت

کرد که هنگامی که من مردم هفت مشگ آب از جاه «غرس» بر گیر ؛ با سمشگ مرا غسل ده ، و چهار مشگ دیگر را بر بدنم بریز ، سپس دست بر قلبم بگذارد و بپرس که از هر حادثه ای که تا قیامت رخ دهد ترا خبر میدهم ، من هم وصیت او را عمل کردم ، - راوی میگوید : - هروقت امیرالمؤمنین (ع) خبری بما میداد میفرمود : این از چیزهایی است که پیغمبر (ص) بعد از مرگ من فرمود .

پنجم : بازم سعد بن عبدالله از عبدالله بن جعفر نقل میکنند که علی (ع) فرمود : پیغمبر (ص) وصیت کرد که : چون من بمیرم بهفت مشگ آب - که از جاه «غرس» میکشی - مرا غسل ده ، پس از غسل کفنم کن ، سپس گوش بر دهانم بگذارد ، وقتی که طبق دستور ؛ گوش بر دهانش نهادم آنچه را که تا قیامت واقع میشود بمن خبر داد . این حدیث را عیناً از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) هم روایت میکنند .

ششم : «کلینی» در باب «اینکه اله (ع) وقت مرگ خود را میداند» از «مسافر» نقل میکنند که حضرت رضا (ع) فرمود : دیشب پیغمبر (ص) را دیدم فرمود : آنچه نزد ما است

رسول الله ﷺ البارحة وهو يقول : يا علي ما عندنا خير لك .

المابع ما رواه الكليني ايضاً بالاسناد المذكور عن الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه فأوصاني بأشياء في غسله و كفنه فقال : يا أبا ما رأيتك منذ اشتكيت احسن حالا منك اليوم ، فقال : يا بني أما سمعت علي بن الحسين ينادي من وراء الجدار : يا محمد بن علي تعال عجل .

الثامن ما رواه الكليني ايضاً في باب الاشارة و النص على الرضا عليه السلام عن أحمد بن مهران عن محمد بن علي عن أبي الحكم الارمني عن عبد الله بن ابراهيم الجعفری و عبد الله بن محمد بن عمارة الجرمي جميعاً عن يزيد بن سليط في حديث طويل ان أبا ابراهيم عليه السلام قال له : اني خرجت من منزلي فأوصيت الى ابني فلان و لقد جاءني بخبره رسول الله ﷺ ثم أرانيه و أراني من يكون معه ، و كذلك لانوصي بأحد منا حتى يأتي بخبره رسول الله ﷺ و جدي علي عليهما السلام ورأيت مع رسول الله ﷺ خاتماً و سيفاً و عصي و كتاباً ، و ذكر ما جرى منهما من الخطاب و الجواب ، ثم قال

برای تو بهتر است .

هفتم : باز هم کلینی از دابو خدیجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : روزی که پدرم از دنیا رفت خدمتش بودم در باره غسل و کفنش وصیتهائی کرد ، عرض کردم امروز حال شما از هر روز بهتر است (چگونه مقدمات مرگ را فراهم میکنید ؟) فرمود : پسر جان ! مگر نشنیدی زین العابدین (ع) از بس دیوانه امزد : ای محمد بن علی ! بیا ، زود باش .

هشتم : باز هم کلینی در باب «اشاره و نص بر امامت حضرت رضا (ع)» در حدیثی طولانی از یزید بن سلیط نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود : من هنگامی که از منزل بیرون آمدم فلان پسر را وصی خود قرار دادم ، و پیغمبر (ص) آن پسر و سایر برادرانش را بمن نمود و او را برای امامت تعیین کرد و قضیه در همه اوصیاء و آئمه همین طور است ، تا پیغمبر و علی علیهما السلام کسی را نامزد نکنند ما تعیینش نمیکنیم ، موقعی که پیغمبر را دیدم انگشتر و شمشیر و عصا و کتابی همراه داشت ، سپس گفتگوی

أبو ابراهيم عليه السلام : ورأيت ولدي جميعاً الاحياء منهم والاموات ، فقال لي أمير المؤمنين عليه السلام : هذا سيدهم ثم ذكر ما جري بينهم من الكلام الطويل والمحاورات الكثيرة التاسع ما رواه الكليني ايضاً في باب النهي عن الاشراف على قبر رسول الله صلى الله عليه وآله عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن جعفر بن العثني الخطيب عن مهران بن أبي نصر و اسمعيل بن عمار انهما سألا أبا عبد الله عليه السلام عن الصعود لنشر على قبر النبي صلى الله عليه وآله لما سقط سقف المسجد ، فقال : ما أحب لأحد أن يعلو فوقه ولا آمنه ان يرى شيئاً يذهب بصره أو يراه قائماً يصلي أو يراه مع بعض أزواجه العاشر ما رواه الكليني في باب ما جاء في الاثنى عشر النص عليهم ، عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن أبي عبد الله الكوفي ومحمد بن الحسن عن سهل بن زياد جميعاً عن الحسن بن العباس بن الجريش عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام لا يبكر : ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء ، عند ربهم يرزقون ، واشهد ان رسول الله صلى الله عليه وآله عليه وآله مات شهيداً والله ليأتينك فايقن فان الشيطان غير متعمل به ، فأخذ علي عليه السلام بيدي بكر

نمودشان را نقل میکند و میفرماید : همه فرزندانم اعم از زنده و مرده را دیدم و امیر المؤمنین (ع) حضرت رضا اشاره کرد و فرمود : این بزرگ ایشان است ، بعداً گفتگوی مفصلشان را بیان میکند .

نهم : باز هم کلینی در باب «نهی از نگاه کردن در قبر پیغمبر (ص)» از مهران بن ابی نصر و اسماعیل بن عمار نقل میکند که گفتند : هنگامیکه سقف مسجد فرو ریخته بود از حضرت صادق (ع) پرسیدیم : بالا رفتن برای دیدن قبر پیغمبر (ص) چگونه است؟ فرمود دوست ندارم که احدی بالای قبر رود ، و مطمئن نیستم که چیزی به بیند که کور شود ، یا آنجناب را در حال نماز یا بابکی از نانش به بیند .

دهم : باز هم کلینی در باب «احادیثی که در امامت دوازده امام وارد شده» از حسن بن عباس از حضرت جواد (ع) نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) بآبوبکر فرمود : «مپندار آنان که در راه خدا شهید شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی میخورند» من گواهی میدهم که رسول الله (ص) شهید مرد ، بخدا ! نزد تو میآید ، شك نکن ، که شیطان بصورت او در نیاید ، سپس دست وی را گرفت و پیغمبر را باو نمود :

فأراء رسول الله ﷺ فقال : يا أبا بكر آمن بعلي وبالأحد عشر من ولدي ، انهم مثلي الا النبوة ، وتب الى الله عما في يدك فانه لا حق لك فيه ، قال : ثم ذهب فلم ير

اقول : ويأتي أحاديث متعددة في هذا المعنى .

الحادي عشر مارواه الشيخ المفيد في كتاب الارشاد ان ابن زياد أمر برأس الحسين عليه السلام فدير به في سلك الكوفة ، قال : فيروي زيد بن أرقم انه قال مر بي وهو على رمح وأنا في غرفة لي فلما حاذاني سمعته يقرأ : « ام حسبت ان أصحاب الكهف والرقم كانوا من آياتنا عجباً » فناديتوا الله يا بن رسول الله أمر كه أعجب أعجب

اقول : هذا أعجب من الرجعة وأغرب لان عود الروح الى مجموع البدن قد كثر وقوعه كما عرفت واما عودها الى الرأس وحده فهو غريب غير معهود ، فيزول بها استبعاد الرجعة الموصود بها .

الثاني عشر مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ و

فرمود : ابوبكر ! بعلي و بازده فرزندان ايمان بيار كه آنان هم مثل من اند تنها پیغمبر نیستند ، توبه كن و آنچه كه گرفته ای بازده كه ترا در آن حق نیست ، سپس ناپدید شد ، حدیثهای چندی باین مضمون وارد شده كه بعداً بیاید .

بازدهم : شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل میکند كه ابن زیاد فرمان داد سر مقدس حسین (ع) را در كوچه های كوفه بگردانند ، زید بن ارقم گوید : من در غرفه ای بودم دیدم سربالای نیزه است و وارد شد ، هنگامی كه برابر من رسید ابن آیه خواند : « مگر پنداشته ای كه اصحاب كهف و رقم از آیات ما عجب بوده اند ، سوره كهف ، ۹۱ من صدا زدم : یسری پیغمبر ! بخدا قصه توبه بسیار عجیب تر است .

مواقف گوید : این از رجعت عجیب و غریب تر است ، زیرا برگشتن روح در همه بدن بسیار اتفاق افتاده اما برگشتن سر تنها بی سابقه است ، پس رجعت را نباید بعید شمرد .

دوازدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر از حضرت صادق (ع) نقل میکند كه پیغمبر

ذكر حديث الاسرى الى أن قال : حتى انتهينا الى بيت المقدس فدخلت المسجد فوجدنا ابراهيم وموسى وعيسى فبعن شاء الله من انبياء الله قد جمعوا الى واقمت الصلوة وأخذ جبرئيل بيدي فقد منى فأمرتهم ولا فخر «الحديث» وقد تقدم احاديث كثيرة في هذا المعنى .

الثالث عشر ما رواه الراوندى في كتاب الخرايج والجرايح في اعلام النبى والائمة عليهم السلام عن المتهال بن عمر قال : رأيت رأس الحسين عليه السلام بدمشق وبين يديه رجل يقرء «أم حسبت ان أصحاب الكهف والرفيم كانوا من آياتنا صجبا» فانطلق الرأس بلسان فصيح فقال : أعجب من أصحاب الكهف قتلى وحملى .

الرابع عشر ما رواه الراوندى ايضا نقلا من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن الحسين العلوى عن ابن سنان عن أبى حمزة الثمالى عن ابن أبى شعبة الحلبي عن أبان بن تغلب عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ان أمير المؤمنين عليه السلام لقي أبا بكر فقال له : تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله أمر ك ان تسلم على باصرة المؤمنين وأن تتبعنى فجعل يشكك عليه ؟ فقال : اجعل بينى وبينك حكما ، فقال على عليه السلام : أترضى

(ص) ذكر حديث معراج فرمود : وقتى كه به بيت المقدس رسيدم وارد مسجد شدم ، ديدم ابراهيم وموسى وعيسى باجمعى از پيبران براى ملاقات من جمع شده اند ، ايستادم بنواز جبرئيل دست مرا گرفت و جلونگه داشت ، براى آنان امامت كردم ، و قصد افتخار ندا دادم «نا آخر حديث» . در اين زمينه حديثهاى زيادى هم قبل گذشت .

سيزدهم : «راوندى» در كتاب خرايج از «متهال بن عمرو» نقل ميكند كه گفت : در شام سرمقدس حسين (ع) را ديدم كه شخصى جلوش اين آيه را ميخواند «مگر پنداشته اى كه اصحاب كهف و رقيم از آيات ما عجب بوده اند ، كهف ، ۹ ، سربزبان فصيح گفت : كشتن من و دور كردن سرم از قصه اصحاب كهف عجب تراست .

چهاردهم : «راوندى» از ابان بن تغلب از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه : امير المؤمنين (ع) با بوبكر فرمود : مبدانى كه پيغمبر دستور داد : بنام امير المؤمنين بن سلام كنى ، و از من پيروي كنى ؛ ابوبكر اظهار شك و ترديد كرد ، و گفت : ميان من و خودت حكمتى قرارده ، فرمود : خود پيغمبر را قبول دارى ؟ گفت : آرى ولى كجاست

برسول الله ﷺ فقال : ومن لى به ؟ فأخذ بيده حتى أدخله مسجد قبا ، فاذا رسول الله ﷺ قاعد في المحراب فقال له رسول الله ﷺ : ألم آمرك أن تسلم لعلي و تتبعه ؟ قال : بلى ! قال : فاعتزل وسلم اليه واتبعه ، قال : نعم فلما رجع لقي صاحبه عمر فعرفه الخبر ، فقال له : انسيت سحر بنى هاشم ؟ وذكره بأشياء فأمسك وقام على أمره الي أن مات .

الخامس عشر مارواه ايضاً نقلاً عن بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن عمار بن سليمان عن أبيه عن عيثم بن أسلم عن معوية بن عمار قال : دخل أبو بكر هلى أمير المؤمنين عليه السلام و ذكر كلاما جرى بينهما قال : فقال له علي عليه السلام : أرايتك رسول الله ﷺ حتى يخبرك بأننى أولى بالامر منك و يأمرك أن تعزل نفسك عنه تفعل ؟ فقال : ان رأيتك حتى يخبرنى ببعض هذا اكتفيت به ، فقال له علي عليه السلام : فنلتقى اذا صليت المغرب حتى أريكاه ، قال : فرجع اليه بعد المغرب و أخذ بيده فأخرجه الى مسجد قبا فاذا هو برسول الله ﷺ جالس فى القبلة ، فقال له : يا فلان وثبت على مولاك و جلست مجلسه و هو مجلس النبوة لا يستحقه

باو میرسد ؟ حضرت دستش را گرفت و بردش در مسجد قبا ، دید پیغمبر در محراب نشسته ، فرمود : مگر من بتو دستور ندادم که تسلیم علی باشی و از او پیروی کنی ؟ گفت چرا فرمود : کنار برو و حق را باو واگذار ، گفت : بچشم ، وقتی که برگشت و سر را دید قصه را نقل کرد ، عمر گفت جادوی بنی هاشم را فراموش کرده ای ؟ و حرفهای باو زد که از نیت خویش خودداری کرد و بیکار خود ادامه داد تا مرد .

پانزدهم : باز هم «راوندی» از معاویه بن عمار نقل میکند که ابوبکر خدمت امیر المؤمنین (ع) رسید حضرت (پس از گفتگوی مفصلی) فرمود : اگر پیغمبر را بتو بنمایم و بفرماید که من از تو سزاوارترم و دستور دهد که بر کنار شوی میپذیری ؟ گفت : اگر او را ببینم و قسمتی از این مطالب را هم گوشزد کند قبول میکنم ، فرمود بعد از نماز مغرب بیا تا او را بتو بنمایم ، پس از مغرب که آمد حضرت دستش را گرفت و به مسجد قبا برد . دید پیغمبر رو بقبله نشسته ، فرمود : ای فلان ! با مولای خود مخالفت کردی ، بجای وی نشستی و مقام پیغمبری را اشغال کردی ، در صورتی که کسی غیر از

غیری ، لانه وصیتی : ونبذت امری و خالفت ماقلته لك ، و تعرضت لسطط الله و سخطی ، فانزع هذا السربال الذی تسر بلبته بغير حق و لا أنت من أهله ، و الا فموعده النار «الحديث» و فيه ان عمر منعه من ذلك ، قال : وروی الثقات عن أبي عبد الله عليه السلام مثل ذلك .

السادس عشر ما رواه الصفار أيضاً فی بصائر الدرجات نقله عنه الراوندي عن معوية بن حكيم عن الحسن بن علي الوشاعن الرضا عليه السلام قال : قال لي بهراسان : رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله ههنا فالتزمته .

السابع عشر ما رواه الراوندي بعد رواية حديث بصائر الدرجات قال : وروی جماعة من أصحابنا ثلث روايات عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام قالوا : لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفا قد دخل علي عليه السلام فقال له : يا علي اذا انامت فغسلني وكفني واقعدني وسائلني واحفظ عني ، قال : وقد قدمنا ذلك بروايات سعد بن عبد الله .

علی که وصی من است شایسته آن نیست ، فرمان مرا پشت سر انداختی ، دستور مرا مخالفت کردی و غضب خدا و خشم مرا بر خود خریدی ، این جامه ای که بناحق پوشیده ای و توشابسته اش نیستی ، از تن بدر آر ، و گرنه وعده گاهت دوزخ است «تا آخر حدیث» و در این حدیث است که عرووی را از انجام دستور جلو گیری کرد و او ندی گوید : این مطلب را موقتاً از حضرت صادق (ع) نقل میکنند .

شانزدهم باز هم «راوندی» از حسن بن علی و شاه نقل میکنند که حضرت رضا (ع) در خراسان بن فرمود : من اینجا پیغمبر را دیدم ، و دامش را گرفتم .

هفدهم : باز هم «راوندی» میگوید : جمعی از اصحاب مادر سه روایت از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل میکنند که : در حال احتضار پیغمبر (ص) علی وارد شد ، پیغمبر بوی فرمود : هنگامی که من مردم غسل بده ، کفنم کن ، و مرا بنشان و هر چه میخواهی بپرس و هر چه میگویم حفظ کن .

«راوندی» گوید : این مضمون را سابقاً هم ضمن روایتی سعد بن عبد الله نقل کردیم

الثامن عشر مارواه الراوندى في أواخر الخرائج و الجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن محمد عن علي بن معمر عن أبيه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال جاء أناس إلى الحسن بن علي عليهما السلام فقالوا : أرنا بعض عجائب أبيك التي كان يرىها فقال : أتؤمنون بذلك قالوا : نعم قال : أليس تعرفون أمير المؤمنين ؟ قالوا : بلى كلنا نعرفه ، فرفع لهم جانب الستر فقال لهم : انظروا ، فقالوا بأجمعهم : هذا والله أمير المؤمنين ونشهد أنك ابنه ، وأنه كان يرى مثل ذلك كثيراً .

التاسع عشر مارواه الراوندى نقلا عن البصائر لسعد بن عبدالله عن عمران بن أحمد عن يحيى بن أم الطويل عن رشيد الهجرى قال : دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام بعد مضي أبيه ، فتذاكرنا شوقنا إليه فقال الحسن عليه السلام : تريدون أن ترونه ؟ قلنا : نعم و أنى لنا بذلك ؟ ف ضرب بيده إلى ستر كان معلقاً على باب في صدر المجلس ، فرفعه وقال : انظروا إلى هذا البيت فإذا أمير المؤمنين جالس كأحسن ما رأيناه في حياته ، فقال : هو هو ثم أطلق الستر من يده ، فقال بعضنا لبعض : هذا الذي رأيناه من الحسن عليه السلام مثل الذي شاهدناه من أمير المؤمنين عليه السلام ومعجزاته .

هيجدهم : بازهم «راوندى» از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : عدمی خدمت حضرت امام حسن (ع) رسیده تقاضا کردند معجزه ای نظیر معجزات امیر المؤمنین (ع) بآنها بنساید ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده را بالا زد و گفت نگاه کنید ، همه قسم خوردند که این امیر المؤمنین است و گفتند شهادت میدیم که تو سر اومی و اینگونه عجائب بمایم نمود .

اوزدهم : بازهم «راوندى» از «رشید هجرى» نقل میکند که گفت : پس از شهادت علی (ع) خدمت حضرت مجتبی (ع) رسیده اظهار اشتیاق بآبجناب کردیم فرمود میخواهید اودا ببینید ؟ گفتیم : آری ولی کجا دست پاو برسد ؟ حضرت دست زد دامن پرده ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد و فرمود : نگاه کنید ، دیدیم امیر المؤمنین (ع) به بهترین حالات زمان حیاتش آنجا نشسته ، فرمود : همان است ، و پرده را رها کرد ، مایکدیگر گفتیم : این معجزه نظیر معجزاتی است که در زمان حیات امیر المؤمنین اذاو میدیدیم .

العشرون ما رواه ايضاً نقلاً عن سعد بن عبدالله انه روى عن الباقر عليه السلام ان الناس جاءوا بعد الحسن الى الحسين عليهما السلام فقالوا : يا ابن رسول الله ما عندك من عجائب ابيك التي كان يريناها ؟ فقال : هل تعرفون ابي ؟ فقالوا : كلنا نعرفه ، فرفع سترأ كان على باب البيت ، ثم قال : انظروا في البيت ، فنظرنا فاذا أمير المؤمنين عليه السلام ، فقلنا : نشهد انه خليفة الله حقاً وانك ولده .

الحادي والعشرون ما رواه ايضاً نقلاً من بصائر الدرجات للصغار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعة قال : دخلت على ابي عبد الله عليه السلام وانا أحدث نفسي ، فقال : مالك تحدث نفسك تريد أن ترى ابا جعفر عليه السلام ؟ قلت : نعم ، قال : قم فادخل هذا البيت فانظر ، فدخلت فاذا أبو جعفر عليه السلام معه قوم من الشيعة من الذين هاتوا قبله وبعده .

الثاني والعشرون ما رواه ايضاً عن الصغار عن الحسن بن علي باسناده قال : سئل الحسين عليه السلام بعد موت أمير المؤمنين عليه السلام من هم شيئا من العجائب فقال : أتعرفون

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

یستم : باز هم «داوودی» از حضرت باقر (ع) نقل میکند که پس از شهادت امام حسن (ع) مردم خدمت حضرت امام حسین (ع) رسیده تقاضای مجزه ای از نظیر معجزات علی (ع) کردند ، فرمود : پدر مرا میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد و فرمود : نگاه کنید ، چون نظر کردند علی (ع) را دیدند ؟ و گفتند : شهادت میدهم که توجانشین خدا و پسر امیرالمؤمنینی .

یست و یکم : باز هم «داوودی» از «ساعة» نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) نشسته بودم و با خود صحبت میکردم ، فرمود : چرا با خود حرف میزنی ؟ میخواهی امام باقر (ع) را ببینی ؟ گفتم آری فرمود : بر خیز برو در این اطاق و بنگر چون وارد شدم دیدم حضرت باقر (ع) با جمعی از شیعیانش که پیش از او یا بعد از او مرده بودند آنجا است .

یست و دوم : باز هم «داوودی» نقل میکند که پس از شهادت علی (ع) بعضی از امام حسین (ع) تقاضای مجزه کردند ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند :

أُمير المؤمنين عليه السلام إذا رأيتموه ، قالوا : نعم ، قال : فارفعوا هذا الستر فرفعوه فإذا هو لا ينكرونه فكلمهم وكلموه .

الثالث والعشرون ما رواه أيضاً عن الصغار عن محمد بن عيسى عن إبراهيم بن أبي البلاد عن عبد الرحمن الخثعمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خرجت مع أبي عليه السلام إلى بعض أمواله فلما صرنا في الصحراء استقبله شيخ فنزل إليه أبي وسلم عليه ، فسمعناه يقول له : جعلت فداك ، ثم تحادثنا طويلاً ثم ودعه أبي فقام الشيخ وانصرف وأنا لننظر إليه حتى غاب شخصه عنا ، فقلت لأبي : من هذا ؟ قال : هذا جدك الحسين عليه السلام .

الرابع والعشرون ما رواه ابن بابويه في عيون الأخبار في باب ثواب زيارة الرضا عليه السلام عن أحمد بن محمد بن إبراهيم عن داود البكري عن علي بن دعبل بن علي الخزاعي قال : لما حضر أبي الوفاة تغير لون عواسود وجهه ، فرأيت به بذلك فيما يرى النائم ، فقلت : ما فعل الله بك ؟ فقال : إن الذي رأيته من سواد وجهي لم يزل حتى لقيت رسول الله صلى الله عليه وآله الحديث .

أقول : ظاهره انه رأى وقت الاحتضار كغيره ، وفيه مكالمات جرى بينهما .

آری ، فرمود : این پردردا بالازدید ، چون بالآزدند اورا دیدند و شناختند و باهم گفتگو کردند

بیست و سوم : باز هم «داوودی» از عبد الرحمان خثعمی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود باید درم بر سر یکی از مزروع هادقتیم ، در راه پیر مردی را دیدیم جلو آمد ، بدرم پیاده شد و سلام کرد و مدتی باهم سخن گفتند ، سپس بدرم با او وداع کرد و پیر مرد برخاست و رفت ، و ما باو نگاه میکردیم تا وقتی که ناپدید شد .

بیست و چهارم : شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از علی ، پسر «دعبل» خزاعی نقل میکند که گفت : هنگامیکه بدرم رو بقبله شد رنگش تغییر کرد و صورتش سیاه شد ، پس از مرگ خوابش دیدم پرسیدم : خدا با تو چه کرد ؟ گفت آن سیاهی صورت بهمان حال بود تا خدمت پیغمبر (ص) رسیدم «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : ظاهر آدره همان حال جان دادن پیغمبر (ص) دادیده چنانچه دیگران هم می بینند و در حدیث گفتگومی از آنان نقل شده .

الخامس والعشرون ما رواه الكلینی فی «باب ان المؤمن لا یكره علی أخذ روحه» عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان عن أبیه عن سدير الصیرفی قال: قلت لأبی عبدالله عليه السلام: هل یكره المؤمن علی أخذ روحه؟ قال: والله إذا جاءه ملك الموت لقبض روحه قال: یا ولی الله لا تجزع الی أن قال ويمثل له رسول الله وأمیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین والائمة من ذریتهم علیهم السلام «الحديث» .

السادس والعشرون ما رواه الكلینی ایضاً فی «باب ما یعاین المؤمن و الكافر» عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن فضال عن علی بن عقیبة عن أبیه عن أبی عبدالله عليه السلام فی حدیث انه قال له بعد ما سأله عن حال المحتضر بعد ما سأله سبع عشر مرة فقال: یراهما والله ، فقال: من هما؟ قال رسول الله وأمیر المؤمنین علیهما السلام ، ثم ذکر ما یجری بینهم من السؤال و الجواب .

السابع والعشرون ما رواه الكلینی ایضاً فی الباب المذكور عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن ~~محمد بن خالد بن عمار~~ عن أبی بصیر قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إذا حیل بینہ و بین الکلام أتاه رسول الله من شاء الله ، ثم ذکر ما

یست وینجم: کلینی در باب «اینکه مؤمن از جان دادن کراهت ندارد» از سدير صیرفی نقل میکند که گفت: بحضور صادق (ع) عرض کردم، مؤمن از دادن جان کراهت دارد؟ فرمود نه بخدا؛ وقتی که ملک الموت برای گرفتن جانش بیاید، گوید: ای دوست خدا وحشت نکن و پیغمبر و امیر المؤمنین و حضرت زهرا و حسن و حسین و فرزندان ایشان را بر سرش مجسم میشوند «تا آخر حدیث» .

یست ویشم: باز هم کلینی در باب «آنچه مؤمن و کافر در حال جان دادن می بینند» از «عقبه» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی پس از مفده مرتبه پرسش از حال محتضر، در جواب - فرمود: بخدا! آن دو نفر را می بیند، گفتم: کیان را؟ فرمود: پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام را، سپس گفتگو و سؤال و جوابی که بین آنان میشود بیان فرمود .

یست و هفتم: باز هم کلینی در همان باب از «ابو بصیر» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: وقتی که زبان انسان - در حال مرگ بند می آید؛ پیغمبر (ص)

يجرى بينهم من الخطاب الى أن قال : فاذا وضع في قبره ردّ اليه الروح الى
وركيه الحديث .

الثامن والعشرون مارواه ايضاً فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن
يونس بن يعقوب عن سعيد بن يسار انه حضر احداً بنى سابور عند موته فبسط يده ثم
قال : ابيضت يدي يا علي ، فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فسألني عن ذلك فأخبرته
فقال: رآه والله .

التاسع والعشرون مارواه فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن
سنان عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول في حديث المحتضر : اذا
كان ذلك واحتضر حضره رسول الله صلى الله عليه وآله وأمر المؤمنين عليه السلام ثم ذكر ما يكون
بينهم من المحاورات والبشارة للمؤمن وغير ذلك الحديث وفيه ان الكافر ايضاً
يرى الرسول وأمر المؤمنين عليه السلام عند موته .

ورواه الحسن بن سليمان نقلاً من كتاب القائم للفضل بن شاذان عن محمد بن

وبعضي دیگر باليتش ميايند ، سپس گفتگوی آنان را بيان ميکند و ميفرمايد : وقتی که
در قبرش نهادند خداوند روح را تا کبر بر ميگرداند «تا آخر حديث» .

هست و هشتم : با هم کليني در همان باب از «سعيد بن يسار» نقل ميکند که گفت :
يکي اذو پسر شاپور در وقت جان دادن دستش را دراز کرد و گفت : يا علي دستم سفيد
شد ، من هنگامی که خدمت حضرت صادق (ع) رسيدم قصه را پرسيدند ، گفتم ، فرمود :
بغدا ، او را ديده .

يست و نهم : با هم او در همان باب از «عمار بن مروان» از شخصي که خودش از
حضرت صادق (ع) شنیده بود نقل ، ميکند که آن جناب در حديث «محتضر» فرمود : هنگامیکه
رو بقبله شد پيغمبر و امير المؤمنين (ع) حاضر شوند ، سپس سخنانی را که ميانشان رد و بدل
ميشود و بشارتی را که بسو من ميدهند نقل ميکند «تا آخر حديث» .

و در اين حديث است که کافر هم آنها را مي بيند . اين حديث را حسن بن سليمان هم از

اسمعیل عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن زید الشحام عن أبی عبد الله علیه السلام مثله .

الثلاثون مارواه الكلینی ایضاً الباب العذکور عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن الحسن بن سعید عن النضر بن سويد عن یحیی العلوی عن ابن مسکان عن عبد الرحیم قال : قلت لأبی جعفر علیه السلام : حدثنی صالح بن میثم عن عبایة الاسدی انه سمع علی بن أبی طالب علیه السلام يقول : والله لا یبغضنی عبد أبداً فیموت علی بغضی الا رأی عند موته حیث یکره ، و لا یحبنی عبد أبداً فیموت علی حبی الا رأی عند موته یحب ، فقال أبو جعفر علیه السلام نعم و رسول الله بالیمین .

الحادی والثلاثون مارواه ایضاً فیہ عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن علی بن محمد بن معویة بن وهب عن یحیی بن سابق قال : سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول : فی المؤمن تدمع عیناه عند الموت فذاک عند معاينة رسول الله صلی الله علیه و آله الحدیث .

الثانی والثلاثون ما رواه ایضاً فیہ عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد الکندی عن أبان بن عثمان عن عقبة عن أبی عبد الله علیه السلام ان الرجل اذا وقعت

« زید شحام » بهین نحو روایت میکند .

سی ۴ : باز هم کلینی در همان باب از عبد الرحیم نقل میکند که گفت : حضرت باقر (ع) عرض کردم : « صالح بن میثم » از « عبایة اسدی » نقل میکند که گفت : از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که فرمود : بخدا ! هیچ بنده ای بغض مرا ندارد جز اینکه اگر بهین حال بمیرد دم مرگ مرا بعالی می بیند که خوش ندارد ، و هیچ بنده ای مرادوست ندارد جز اینکه اگر بدوستی من بمیرد دم مرگ مرا بعالی می بیند که دوست دارد ، حضرت باقر (ع) فرمود : آری ، بیغمبر هم درست راست است .

سی و یکم : باز هم کلینی در همان باب از یحیی بن شاپور نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) درباره اینکه بعضی از مؤمنین هنگام مرگ اشک از پشتشان می آید فرمود : این وقتی است که بیغمبر (ص) دمی بیند « تا آخر حدیث » .

سی و دوم : باز هم کلینی در همان باب از « عقبة » نقل میکند که حضرت صادق (ع)

نفسه هیبنای فی صدره رأی ، قلت : وما یری ؟ قال : یری رسول الله و امیر المؤمنین علیهما السلام الحدیث .

الثالث والثلاثون ما رواء ایضاً فیہ عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن عبد العزیز العبدی عن عبد الله بن أبی یعفور انه حضر بعض النواصب عند موته فسمعه یقول : مالی و لك یا علی ؟ فأخبر بذلك أبا عبد الله علیه السلام فقال : رآه والله ، ثم قال : اذا بلغت نفس أحدکم هذه یقال له : رسول الله و علی امامک .

الرابع و الثلاثون ما رواء فیہ عن أبی علی الأشعری عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن أبی المنہل عن محمد بن حنظلة عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث ان المحتضر یری رسول الله و امیر المؤمنین و جبرئیل علیہم السلام و ذکر ما یقول لهم وما یقولون له .

اقول : والاحادیث فی ذلك كثيرة جداً وقد روی البرقی فی المحاسن كثيراً من الاحادیث فی هذا المعنى ، وقد تأولها الشيخ المفید با لحمل علی معرفة المحتضر

فرمود : وقتی که جان شخص باینها - یعنی سینه اش - میرسد می بیند ، گفتیم : چه می بیند ؟ فرمود : پیغمبر و امیر المؤمنین (ع) را تا آخر حدیث .

سی و سوم : باز هم کلینی در همان باب از «عبد الله بن ابی یعفور» نقل میکند که گفت : بالین یکی از «نامیبیان» (یعنی دشمنان علی (ع)) (بودم ، دردم مرگ میگفت : یا علی مرا با توجه کار وقتی که قصه را برای حضرت صادق (ع) نقل کردند فرمود : بخدا او را دیده سپس فرمود وقتی که جان یکی از شما باینها (شاید اشاره بسینه باشد) برسد باو میگویند : پیغمبر و علی دو برویت هستند .

سی و چهارم : باز هم کلینی در همان باب از «محمد بن حنظله» در حدیثی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : شخص «محتضر» پیغمبر و علی و جبرئیل را می بیند ، سپس گفتگوی آنان را باوی بیان میکند .

مؤلف گوید : در این زمینه حدیث فراوان است ، «برقی» هم در کتاب محاسن حدیثهای زیادی در این موضوع نقل میکند ، اما شیخ مفید این احادیث را تأویل کرده

بشمر قولایتهما علیهما السلام و هذا كما ترى بعيد جداً بل لا وجه له اصلاً ، وقد احتج لذلك
لاستحالة حلول الجسم الواحد فی مکانین فی وقت واحد و ما ذکره هنا مدفوع اما اولاً
فلعدم معارض لهذه الاحادیث من کلامهم (ع) ؛ و اما ثانیاً ، فلامکان حضوره ^ع فی
فی مکان معین یراه کل محتضر تلك الساعة ، كما روى ابن بابويه وغيره ان
ملك الموت سئل كيف تقبض الارواح من المشرق والمغرب فقال : ان الدنيا بين
يدى كالفصصة بين يدي أحدكم يتناول منها ما يشاء « و اما ثالثاً ، فلانه يمكن أن يكون
مخصوصاً بالمؤمن الكامل ، والكافر الكامل ، و مثل هذا لا يتفق فی كل شهر مرة
« و اما رابعاً ، فلان الاحادیث دالة على الرؤية الحقيقية ، لما فيها من ذكر الخطاب
و العتاب و السؤال و الجواب و الاشراف و الاقتراب ، والمعجى و الذهاب « و اما خامساً ،
فلما مر من عدم جواز التأويل بغير نص و دليل « و اما سادساً ، فلان الله قد اعطى النبی و الائمة
عليهم السلام من القدرة و الفضل ما لم يعطه أحد أو ما لا يمكن وصفه و ما هو اعظم مما ذكر كما
يدل عليه اصول الكافي و بصائر الدرجات و غیر هما « و اما سابعاً ، فلان أحوال

میفرماید مراد این است که هر کس در دم مرگ نتیجه دوستی یا دشمنی با پیغمبر و علی
علیهما السلام را می بیند ، و سبب این تأویل این است که بودن يك جسم در يك وقت در دو
جا محال است ، ولی واضح است که این تأویل بسیار بعید بلکه به چند جهت اصلاً بی مورد
است اول حدیث معارض و مخالفی در کار نیست که موجب تأویل شود ، دوم ممکن
است آنجناب در يك جای معین باشد اما هر محتضری او را ببیند ، چنانکه مرحوم صدوق
و غیره روایت کنند که از ملك الموت پرسیدند : چگونه جان این افرادی را که یکی
در مشرق است و دیگری در مغرب ، میگیری ؟ فرمود : تمام دنیا در برابر من مثل يك کاسه در
برابر شماست که هر چه بخواهید از آن بر میدارید ، سوم ممکن است این موضوع مخصوص
مؤمن کامل و کافر کامل باشد و مرگ اینگونه اشخاص ماهی يك مرتبه هم اتفاق نیافتد
چهارم چیزهایی در این حدیثهاست که دلیل بردیدن حقیقی است از قبیل : گفتگو و
سؤال و جواب آنها نزدیک شدن ، از بالا نگر بستن ، آمدورفت پنجم قبلاً گفتیم که بدون سبب
نباید کلامی را تأویل کرد ، ششم : خداوند قدرت و فضیلتی به پیغمبر و ائمه (ع) عطا کرده که
بدیگری نداده و بشهادت کتابهای « کافي ، بصائر الدرجات » و غیره فضائل آنان غیر قابل

تلك النشأة ای ما بعد الموت لا يلزم مساواتها لاحوال هذه النشأة، بل لا شك في اختلافهما في أكثر الاحكام واما ثامناً « فلان الله قد أعطى ملك الموت ومنكراً و نكيراً مثل هذه القدرة فلا ينكر أن يعطى النبي و الائمة مثلها بل ما هو أعظم منها » و اما تا سماً « فلما روى من الاحاديث عنه عليه السلام من رآني فقد رآني حقاً، و في بعض الاحاديث من رآني في منامه فقد رآني و الاخبار به كثيرة » و بالجملة فالحمل على الظاهر هنا ممكن بل واجب متعين، لعدم الصارف و وجود المانع من الصرف عن الظاهر والله أعلم

الخامس والثلاثون ما رواه ثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندي في كتاب قصص الانبياء با سنده عن ابن بابويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام ان الله أوحى الى نبي من انبياء بني اسرائيل يقال ارميا، ان بني اسرائيل عملوا بمعاصي فلا سلطان عليهم من يسفك دماءهم، و

وصفاست، **هفتم** : اوضاع عالم بعد از مرگ لازم نیست شبه اوضاع این عالم باشد؛ بلکه بدون شك در بیشتر احكام باهم مخالف اند (بهترین جواب همین است، زیرا قطعاً وضع آن عالم قابل قیاس با این عالم نیست و سرتاپا باهم فرق دارد، ولی لایمۀ این جواب این است که دیدار پیغمبر و علی با چشم دیگر و مربوط به عالم بعد از مرگ باشد و باین حساب در بطی برجست پیدا نمیکند **هشتم** : در جائیکه خداوند چنین قدرتی به عزرائیل و دیگر و منکر داده باشد، (که بتوانند در يك وقت یکی را در مشرق و دیگری را در مغرب قبض روح کنند و در قبر با وی سؤال و جواب کنند) چه مانعی دارد که نظیر آن با بالاترش را به پیغمبر و ائمه (ع) داده باشد؟ **نهم** : احادیثی از پیغمبر (ص) رسیده که : هر کس مرا ببیند درست دیده، و در بعض آنهاست که : هر که در خواب مرا ببیند درست دیده (یعنی شیطان بصورت من در نیاید) و در این زمینه حدیث فراوان است، و اجمالاً از ظاهر این حدیثها نباید دست برداشت زیرا تاویل جهت ندارد، بلکه علاوه مانع هم دارد.

می و پنجم : «راوندي» در کتاب قصص الانبياء از «ابو بصير» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند یکی از پیمبران بنی اسرائیل بنام « ارميا » وحي کرد که اسرائیلیان نافرمانی پیش گرفته اند، من هم ستمگری را بر آنان مسلط کنم که خونشان

یاخذ اموالهم ، ولا خربن مدينهم یعنی بیت المقدس مائة عام ، ثم لاعمرنها الى أن قال : فخرج ارميا فلما كان مد البصر التفت الى البلدة فقال : « انسى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ، ثم بعثه حياً سوياً .

السادس والثلاثون ما رواه ايضاً في قصص الانبياء باسناده عن وهب بن منبه في حديث ارميا ان الله أوحى اليه ان الحق بايليا فانطلق اليه حتى اذا رفع له بيت المقدس ، فرأى خراباً عظيماً قال : « انسى يحيى هذه الله بعد موتها » فنزل في ناحية واتخذ مضجعاً ، ثم نزع الله روحه وأخفى مكانه على جميع الخلائق مائة عام ، الى ان قال : ثم أمر الله عظام ارميا ان يحيى فقام حياً كما ذكر الله تعالى في كتابه .

السابع والثلاثون ما رواه ايضاً باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن جعفر بن شاذان عن أبيه عن الفضل بن شاذان عن محمد بن زياد أبي أحمد الازدي يعني ابن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن أبان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال :

بر بزدومالشان ببردواين بيت المقدس شهرشان را تا صدسال ويران كنم و سپس آبادش كنم . «ارميا» از شهر بيرون رفت ، وقتی كه بقدر چشم اندازی دور شد برگشت نگاهی بشهر كرد و گفت چگونه خدا مردم اينجا را كه مرده اند زنده مي كند ؟ خدا وى را ميراند و پس از صدسال زنده اش كرد باهيكل كاملی ازجا برخاست .

ص ۷ و هشتم : باز هم «راوندى» در همان كتاب از وهب بن منبه نقل مي كند كه در قصه «ارميا» گفت : خدا بوى وحى كرد : برو بجانب بيت المقدس ، ارميا حركت كرد ، چون از دور چشمش بشهر افتاد ديد سخت ويران شده ، گفت : « چگونه خدا مردم اينجا را كه مرده اند زنده مي كند ؟ » سپس پياده شد و گوشه اى خوابيد ، آنگاه خدا روحش را گرفت ، و جايش را از ديده ها پنهان كرد ، تا چنانكه قرآن مي فرمايد پس از صدسال بفرمان خدا استخوانهاى مرده اش زنده شد و ازجا حركت كرد .

ص ۷ و نهم : باز هم «راوندى» در همان كتاب از ابن عباس نقل مي كند كه گفت : خداوند «جرجيس» پيغمبر را براى رهنمائي پادشاه بت پرستى بشاه فرستاد ، چون مأموريت خويش ابرا از

به خدا جرجیس عليه السلام را به ملک بالشام بعد صناعاً فد عاه الی الله فعذب به عذاباً شديداً ، فأوحى الله اليه يا جرجیس اصبر وأبشر ولا تخف ، ان الله معك يخلصك وانهم يقتلونك أربع مرات في كل مرة أدفع عنك الالم والاذی ، فأمر الملك بهجر جرجیس الی السجن وعذبه بألوان العذاب ، ثم قطعه قطعاً والقاه فی جب فأمر الله میکائیل فقام علی رأس الجب ثم قال : قم يا جرجیس حياً سوياً وأخرجہ من الجب ؛ فانطلق جرجیس حتی قام بین یدی الملك وقال : بعثنی الله الیکم لیحتج بی علیکم ، فقام صاحب الشرطة وقال : آمنت باللهک الذی بعثک بعد موتک واتبعه أربعة آلاف وآمنوا وصدقوا جرجیس فقتلهم الملك جميعاً ثم أمر بلوح من نحاس أوقد علیه النار ، فبسط علیه جرجیس و أوقد علیه النار حتی مات وأمر برماده فذر فی الرياح ، فأمر الله میکائیل فنادی جرجیس صلوات الله علیه الی الملك فأمر به الملك فمد بین خشبتین ووضع المنشار علی رأسه حتی سقط المنشار من تحت رجلیه ، ثم أمر بقدر فالقی فیها زفت و کبریت ورصاص ، والقی فیها جسد جرجیس صلوات الله علیه ، فطبخ حتی

عزیزتر شود

کرد پادشاه ستمگر شکنجه های سختش داد ، خدا باو وحی کرد : ای جرجیس اصبر کن ، خرسند باش و مرس که خدا با تو است ، از جنگال اینان آزادت میکند ، گر چه چهار بار میکشندت اما در هر بار خدا رنج و آزار را از تو دفع میکند ، پادشاه دستور داد زندانش کردند و بانواع مختلف آزارش دادند ، سپس بدنش را باره باره کرد و در چاه افکند ، میکائیل بفرمان خدا بر سر چاه آمد و گفت : جرجیس ! زنده و کامل بر غیر ، و از چاه بیرونش آورد ، باز جلو پادشاه آمد و گفت : خدام را فرستاده تا بر شما اتمام حجت کنم ، رئیس شرطیان برخاست و گفت : من بخدای تو که ترا پس از مرگ زنده ات کرد ایمان آوردم ، بدن بال او چهار هزار نفر دیگر هم ایمان آوردند ، پادشاه همه را کشت ، سپس دستور داد تخته مسی نهاده و زیرش آتش کردند و جرجیس را روی آن خوابانید تا سوخت ، و خاکسترش را بر باد داد ، باز میکائیل آمد و بفرمان خدا زنده اش کرد و برای دعوت پادشاه مأمورش کرد ، این دفعه دستور داد باره بدنش را دو نیم کردند ، سپس بدنش را بازفت ، و کبریت ، و سرب در دیگ جوشانند تا همه باهم مخلوط شد ، خداوند

اختلط ذلك كله جميعاً، فبعث الله اسرافيل فصاح صيحة خروا الناس منها لوجوههم، ثم قال: قم يا جرجيس فقام حياً سوياً بقدره الله وانطلق جرجيس الى الملك فجاءته امرأة، فقالت: كان لنا ثور نعيش به فمات، فقال لها جرجيس: اخذى عصاى هذه فضعها على ثورك، وقولى له: ان جرجيس يقول: قم باذن الله ففعلت، فقام حياً فأمنت بالله فأمر به الملك ان يقتل بالسيف فضربوا عنقه فمات ثم أسروهوا الى القرية فهلكوا كلهم.

الثامن والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن شاذان بن أحمد البرواذى عن محمد بن محمد بن الحرث عن صالح بن سعيد الترمذى عن منعم بن ادریس عن وهب بن منبه عن ابن عباس في حديث طويل يقول فيه: ان الياس **عليه السلام** نزل فاستخفى عند ام يونس **عليها السلام** ستة أشهر، ثم عاد الى مكانه فلم يلبث الا يسيراً حتى مات ابنها حين قطعته، فعظمت مصيبتها، فخرجت في طلب الياس ورفت الجبال حتى وجدت الياس، فقالت: انى فجعت يا بنى وقد ألهمنى الله ان

اسرافيل را فرستاد فریادی زد که همه مردم برو درافتادند، و فرمود: جرجیس! برخیز، باز بقدرت حق زنده شد و برخاست راه خانه شاه پیش گرفت، در میان راه ذنی آمد گفت ما گاوی داشتیم که زندگی ما را اداره میکرد اینک مرده فرمود: ابن عصارا بگپرو بگاویزنو بگو: جرجیس میگوید: باذن خدا برخیز، رفت و بدستور عمل کرد زنده شد، زن ایمان آورد، باز پادشاه فرمان داد گردنش را با شمشیر زدند و بقریه شتافتند، ابن بادیه خداوند همرا هلاک کرد.

سی و هشتم: باز هم «راوندی» در همان کتاب از ابن عباس ضمن حدیثی طولانی نقل میکند که گفت: «الیاس» پیغمبر (از کوه) بزیر آمدوشش ماه نزد مادر حضرت یونس پنهان شد، سپس بجای خویش برگشت، طولی نکشید پسر بچه آن زن که از شیر بلاش گرفته بود، مرد، داغش بر دل مادر گران آمد، حرکت کرد از کوهها بالا رفت نادالیاس را پیدا کرد، گفت: پسر من ناگهان مرد و بدلم الهام شد که ترا شفیع قرار دهم تا خدا

استشفع بك ليحيى لى ابنى ، فقال لها : ومتى مات ؟ قالت : اليوم سبعة ايام ، فانطلق الياس وسار سبعة ايام اخرى حتى انتهى الى منزلها ، فرفع يديه بالدعاء واجتهد حتى احيى الله لقدرته يونس عليه السلام ، فلما عاش انصرف الياس ولما صار ابن اربعين سنة أرسله الى قومه كما قال : « وأرسلناه الى مائة الف أوزيريدون » .

التاسع والثلاثون ما رواء ايضاً عن ابن بابويه عن محمد بن يوسف المذكر عن الحسن بن علي بن نصر الطوسي عن أبي الحسن بن قرعة القاضي عن ماد بن عبد الله (كذا) عن محمد بن اسحق عن اسحق بن يسار عن عكرمة عن ابن عباس في حديث أهل الكهف : انهم لما آووا الى الكهف أوحى الله الي ملك الموت أن يقبض ارواحهم ، ووكل بكل رجل منهم ملكين يقلبانه ذات اليمين وذات الشمال فمكثوا ثلثمائة سنة وتسع سنين ، فلما أراد الله أن يحييهم أمر اسرافيل الملك أن ينفخ فيهم الروح فنفخ فقاموا من رقدتهم ، فقال بعضهم لبعض : قد غفلنا في هذه الليلة « الحديث » .

الاربعون ما رواء ايضاً في نسخة عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني

زنده اش فرمايد ، پرسيد : كي مرده ؟ گفت : امروز ، هفتم است ، الياس همراه زن هر كت كرد و هفت روز راه رفت تا بمنزل وي رسيد ، آنگاه دست بدها برداشت و كوشيد تا خدا بچهار بقدرت خویش زنده كرد ، الياس برگشت ، و چون پسر (يعنى همان يونس) چهل ساله شد خداوند منصب پيمبريش داد و برای دعوت قومش مبعوثش كرد ، چنانكه در قرآن مي فرمايد : « اورا بسوي يكصد هزار پايشتر فرستاديم ، صافات ، ۱۴۷ » .

حی و نهیم : باز هم «راوندي» از ابن عباس در قصه اصحاب كهف نقل مي كند كه : چون در غار جا بگزين شدند خداوند پسر را نيل وحی كرد كه جان شان را بگير ، و برای هريك دو ملك گماشت كه او را پهلوي راست و چپ بگردانند ، باین حال سيصد و نه سال ماندند ، هنگاميكه خدا خواست زنده شان كند ، اسرافيل را فرمان داد تا روح در بدن شان دميد ، از جاهر كت كردند و گفتند : ما مشب غفلت كرديم «تا آخر حديث» .

چهارم : باز هم «راوندي» در همان كتاب از محمد حلبی نقل می كند كه حضرت صادق

عن ابن عقدة عن أحمد بن عیسی عن البرنطی عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث عيسى انهم سألوه ان يحيى لهم سام بن نوح فاتي الى قبره فقال : قم يا سام باذن الله ، فانشق القبر ثم أعاد الكلام فتحرك ، ثم أعاد الكلام فخرج سام ، فقال : أيما أحب اليك تبقي أو تعود؟ قال : بل أعود يا روح الله اني لاجد لذعة الموت في جوفي الى يومى هذا .

اقول : والاحاديث في هذا المعنى وغيره من المعانى السابقة كثيرة ، وقد ظهر من هذا الباب والذي قبله ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة للرعية وأهل العصمة ، ليزول استبعاد الرجعة الموعود بها .

فان قيل لعله هذه هي الرجعة الموعود بها ، والتي يحصل بها مساواة أحوال هذه الامة لاحوال الامم السابقة ، كما تضمن الباب الرابع .

قلت هذا خيال باطل من وجوه «ا حدها» ان هذه رجعة ضعيفة لا يكاد يعتد بها ، بل بعضها ليس برجعة حقيقة ، ولها قلنا في سائر المواضع انها رجعة في الجملة

(ع) در قصه حضرت عیسی فرمود : مردم از وی خواستند که «سام» پسر نوح را زنده کند ، آمد بر سر قبرش ، فرمود : ای سام ! باذن خدا برخیز ، قبرش کافتند ، باز همان جمله را گفت اذقیر بیرون آمد ، فرمود : میخواهی در دنیا بمانی یا برگردی ؟ گفت : برگردم ، زیرا من هنوز گرند مرگ را در خود حس می کنم .

مؤلف گوید : در این زمینه و نظائر آن حدیث بسیار است ، و از احادیث دو باب اخیر نتیجه میگیریم که : در این امت هم رجعت (و زنده شدن بعد از مرگ) برای مردم عادی و برای اهل عصمت (ع) بوده ، پس نباید آن رجعت موعود را هم بدانست .

«اگر گویند» پس شاید آن رجعت موعود همین باشد و دیگر رجعتی در کار نباشد و در مساوات این امت با سایر امتها هم که در باب چهارم گذشت همین مقدار کافی است .
«جواب گوئیم» : این خیال از چند جهت باطل است .

«اول» اینکه این رجعت ضعیف و غیر قابل اعتناء است بلکه بعضی از مواردش حقیقة رجعت نیست ، ولذا در چند جا ندکر دادیم که این رجعت اجمالی است ، و این غیر از رجعتی

فهي غير الرجعة الموعود بها فيما مضى وبأني .

«وثانيها» انك لاتجد في شيء من أحاديث البا بين ان أحداً منهم رجع الى الدنيا وعاش فيها زمناً طويلاً الا نادراً ، والنادر لاحكم له فكيف تصدق المشابهة وحنوا لنعمل بالعدل والقذة بالقذة ؟ .

«و ثالثها» ان هذه الوقایع افراد معدودة في مدد متطاولة ، فكيف تساوي أو تقارب تلك الرجعات العظيمة الهائلة التي رجع في بعضها خمسة وثلاثون ألفاً وفي بعضها سبعون ألفاً ، وفي بعضها جميع بنی اسرائیل ، وفي بعضها سبعون ألف بيت ؟ الى غير ذلك مما مضى ، فلا بد من الحكم بالمغايرة .

«ورابعها» الاجماع فان كل من قال : بان الرجعة حق قال بالمغايرة ، وقد ثبت ان الرجعة حق فتثبت المغايرة ؛ و كل من قال ببطلان الرجعة من العامة قال بصحة هذه الصور ووجودها ونقلها ، فلهذا أوردناها حجة عليهم في الاستبعاد فضلا عن الانكار .

«و خامسها » ان الاحاديث الواردة في الاختيار بالرجعة و الوعد بوقوعها

است که در سایر امتهای بوده یا باین امت وعده داده شده .

«دوم» اینکه در هیچیک از حدیثهای این دو باب نیست که مرده ای که زنده شده مدتی مانده باشد مگر نادر که آن هم مورد حکم نیست ، و باین مقدار شباهت این امت با سایر امتهای درست نمیشود .

«سوم» اینکه در این موارد افسراد اندکی در خلال مدتهای درازی زنده شده اند ، این چه تناسبی با آن رجعت های عظیمی دارد که در بعضی سی و پنج هزار و در بعضی هفتاد هزار و در بعضی همه اسرائیلیان و در بعضی هفتاد هزار خانوار زنده شده اند و اگر رجعت ما همین مقدار باشد باید گفت این امت با آنها اختلاف دارد .

«چهارم» اجماع ، زیرا هر که قائل بر رجعت است میگوید آن رجعت معهود ، در آینده است و این رجعت های گذشته داسنیان منکر رجعت هم نقل می کنند و بمعش معتقدند ، از این دو ماهم اینها را نقل کردیم تا بر آنان حجت باشد .

«پنجم» اینکه حدیثهای رجعت هم قبل از این وقایع ، و هم بعد از آنها نقل شده ،

قدورد قبل وقوع هذه الوقایع و بعد ها ؛ حتی فی زمان المهدی علیه السلام کما یأتی ان شاء الله تعالی .

«و سادسها» ان احادیث الباب الرابع تدل علی ان کما وقع فی الامم السابقة یقع فی هذه الامة مثله ، وما هو اعظم منه و افضل أو ازید ، و وجهه واضح ، فان نبینا افضل الانبیاء و ائمه اشرف الامم الا ترى الى الغیبة و امثالها مما وقع منه فی هذه الامة اضعاف ما وقع فی الامم السابقة ۱۲ .

«و سابعها» ان التصریحات بما یدفع هذا الخیال و یبطله و یردّه أكثر من أن یحصی کما ستقف علیه انشاء الله تعالی و الله الهادی .

الباب التاسع

فی جملة من الاحادیث المعتمدة الواردة فی الاخبار بوقوع الرجعة لجماعة من الشيعة و غیر هم من الرعية ، و ما یدل علی امكانها و عدم جواز انکارها ؛ و الاحادیث فی ذلك كثيرة جداً و قد وقعت فی هذه الايام علی شیء كثير و لم اورد الجميع لما مرّ بل اقتصرنا من ذلك علی احادیث .

حتی قسمی از آنها چنانکه بیایم در زمان حضرت مهدی (ع) صادر شده .

«ششم» اینکه در حدیثهای باب چهارم گذشت که هر چه در امتهای گذشته بوده در این امت هم مثلش یا بهترش هست ، سببش هم واضح است چون پیغمبر ما از همه پیدبران بالا تر است ، و امتش از سایر امتهای اشرف اند ، چنانکه می بینی «لحیث» و امثال آن هم در این امت چند برابر سایر امتهایست . (درجوع این جواب بجواب سوم است)

«هفتم» در خلال حدیثهای آینده تصریحات بیشتری است که خود این خیال فاسد را رد میکند .

باب نهم

در قسمتی از حدیثهای معتبره راجع بوقوع رجعت برای جمعی از شیعیان و غیر شیعیان ، اذا افراد عادی - و ادله امکان این مطلب ، در این موضوع هم حدیث بسیار است که من این روزها به مقدار زیادی از آنها دست یافتم اما بملاحظه اختصار قسمتی را ذکر میکنم .

الاول مارواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه ، وفي عيون الاخبار ، والشيخ الجليل رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في كتاب التهذيب بأسانيد منها الصحيحة عن محمد بن اسمعيل البرمكي عن موسى بن عبد الله النخعي قال : قلت لعلي بن محمد بن علي بن موسى عليهم السلام : علمني قولاً أقوله بليغاً كاملاً اذا زرت واحداً منكم فقال : اذا صرت الى الباب فقف و اشهد الشهادتين وذكر الزيارة الجامعة الى أن قال : « فثبتني الله أبداً ما بقيت على موالا- تكم ، و جعلنا ممن يقتص آثاركم ، و يسلك سبيلكم ، و يهتدي بهديكم ، و يحشر في زمرتكم ، ويكر في رجعتكم ، و يملك في دولتكم ، و يشرف في عاقبتكم ، و يمكن في أيامكم ، و تقر عينه غداً برويتكم » .

الثاني ما رواه ابن بابويه و الشيخ بالاسناد السابق من الامام علي بن محمد عليهما السلام في زيارة الوداع قال : « اذا أردت الا نصراف فقل : « السلام عليكم سلام مودع » الى أن قال : « السلام عليكم حشرني الله في زمرتكم وأوردني حوضكم وجعلني من حركتكم ومكنتني في دولتكم وأحياني في رجعتكم وملكني في أيامكم » .

اول : شيخ صدوق در کتاب من لا يحضره ، و عيون الاخبار ؛ و شيخ طوسي در کتاب تهذيب بسندهائی که بعضی صحيح است از موسى بن عبدالله نخعی نقل میکنند که گفت : حضرت هادی (ع) عرض کردم : کلام کامل رسائی بمن بیاموزید که هنگام زیارت یکی از شماها بعنوان حضرت « زیارت جامعه » و تعلیم او کرد که بر در حرم بایستد و بعد از شهادتین بخواند و از جمله این زیارت است : « خدا مرا تا آخر عمر بر دوستی شما ثابت دارد ، و از آنان قرار دهد که از شما پیروی می کنند ، در راهتان می روند ، به دایتان رهبری می شوند ، در زمره تان معشور می گردند ، در رجعتان زنده می شوند در دولتتان حکومت می کنند ، در آخر کلاتان شرف می یابند ، و فردا چشمشان بدیدارتان روشن می شود » .

دوم : شيخ صدوق و شيخ طوسي از حضرت هادی (ع) نقل می کنند که فرمود : در زیارت وداع وقتی که خواستی برگردی بگو : سلام بر شما ؛ سلام آن که وداع می کند . . . سلام بر شما ؛ خدا مرا در زمره شما معشور ، و بر سر حوضتان وارد فرماید ، و از حزبتان قرار دهد ، در دولتتان قدرتم دهد ، در رجعتان زنده ام کند ، و در روز کلاتان حکومتم دهد .

اقول : فی هذین الحدیثین و أمثالهما مما یأتی و هو کثیر دلالة علی ان رجعة الشيعة لیست بعامة ، بل انما یرجع بعضهم ، و الالکان الدعاء بغیر فایدة کمالا یجوز أن یقال : اللهم ابعثنی یوم القيمة و احشرنی فی الاخرة ، و یأتی ماهو صریح فیما قلناه ان شاء الله .

الثالث ما رواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب معانی الاخبار قبل آخر الکتاب باثنتی عشرة ورقة فی النسخة المنقول منها فی باب معنی ایام الله عزوجل قال : حدثنا أبی رضی الله عنه قال : حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری قال : حدثنا ابراهیم بن هاشم عن محمد بن أبی عمیر عن مثنی الحنطاط عن جعفر بن محمد عن أبیه علیهما السلام قال : ایام الله ثلاثة یوم یقوم القائم ، و یوم الکرة ، و یوم القيمة .

و رواه فی کتاب الخصال فی باب الثلاثة عن أحمد بن محمد بن یحیی العطار عن سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن محمد بن الحسن المیثمی عن مثنی الحنطاط عن أبی جعفر علیه السلام مثله و رواه الشیخ علی بن یونس فی کتاب الصراط المستقیم نقلاً من کتاب الحضرمی .

اقول : فی هذا تصریح ببطلان تأویل الرجعة بخروج المهدي علیه السلام و رجوع الدولة ، و یأتی ماهو أقوى تصریحاً ان شاء الله تعالی ، مع ما تقدم من تصریح علماء

مؤلف گوید : ازاين دو حدیث و امثالش استفاده می شود که رجعت شیعیان عمومی نیست ، و گرنه دعا فائده ای نداشت ، مثل این بود که کسی دعا کند : خدا یا مرا روز قیامت زنده کن ، و در آخرت محشور فرما ، بمذاهب حدیثانی بیاید که صریح در این موضوع است .
سوم : باز هم صدوق در کتاب «معانی الاخبار» دوازده ورق بآخر کتاب بر حسب نسخه ما ، دو باب «معانی ایام الله» - از حضرت صادق (ع) روایت می کند که حضرت باقر (ع) فرمود : «روزهای» خدا سه تا است : روز قیام امام زمان (ع) روز رجعت ، و روز قیامت . این حدیث را در خصال هم نقل می کند و علی بن یونس عاملی هم در کتاب صراط المستقیم روایت می کند .

مؤلف گوید : این حدیث ، گفتار آنان را که رجعت را بخروج حضرت مهدی (ع) و بازگشت دولت ائمه ، تأویل می کنند صریحاً باطل می کند ، ازاين صریح تر هم بعد ازی آید

اللغة بمعناها وليس في سند الرواية من يحصل فيه شك أو يوجد فيه طعن ، فان ابراهيم بن هاشم والمثنى ممدوحان مدحاً جليلاً مع صحة مذهبهما ، بل لا يبعد الجزم بتوثيقهما عند التحقيق ؛ و الباقي في غاية الجلالة والثقة و صحة المذهب و الحديث .

الرابع : ما رواه الشيخ الطوسي في المصباح الكبير في فضل الزيارات في عمل رجب حيث قال زيارة رواها ابن عياش قال : حدثني حسين بن عبدالله عن مولا . يعني أبا القاسم الحسين بن روح أحد السفراء قال زراًي المشاهد كنت بحضرتها في رجب ، تقول : الحمد لله الذي شهدنا مشهداً ولياً في رجب ، الى أن قال : «السلام عليكم ورحمة الله وبركاته حتى العود الى حضرتكم والفوز في كرتكم والحشر في زمركم» .

الخامس : ما رواه الشيخ أيضاً في المصباح في أعمال شهر ذي حجة زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : أبو جعفر الباقر عليه السلام مضى أبي علي بن الحسين عليه السلام الى قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم بكى وقال : «السلام عليك يا أمين الله في أرضه» و ذكر الزيارة ثم قال :

علاوة بر تصريح علمای لغت در معنای رجعت که سابقاً گذشت ، در سند حدیثهم شخص مشکوک الحال یا بدنامی نیست زیرا «ابراھیم بن هاشم» و «مثنی» را احاطتوده اند ، و شعبه هم هستند ، بلکه بشهادات تحقیق می توان گفت قطعاً مورد اطمینان اند ، سایر افراد سندهم در منتهای بزرگواری و اطمینانند و عقیده و حدیثشان هر دو صحیح است .

چهارم : شیخ طوسی در «مصباح کبیر» در فضیلت زیارت در ماه رجب از حسین بن روح نائب امام زمان (ع) نقل می کند که فرمود : در هر زیارتگاهی که هستی در ماه رجب ، بگو : «شکر خدا را که زیارت دوستانش را در ماه رجب نصیب من کرد» درود و رحمت و برکت های خدا بر شما مستدام باد ، نا وقتی که دو باره حضورتان مشرف شوم ، و در رجعتان کامیاب گردم ، و در زمهره تان معشور شوم .

پنجم : بازم شیخ طوسی در کتاب مصباح - در زیارت حضرت امیر (ع) در ماه ذیحجه - از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : پدرم حضرت سجاد بر سر قبر امیر - المؤمنین (ع) رفت قدری گریست و این زیارت را خواند : «السلام عليك يا أمين الله في أرضه»

قال الباقر عليه السلام ما قاله أحد من شيعتنا عند قبر أمير المؤمنين أو أحد من الأئمة عليهم السلام إلا وضع في درج من نور حتى يسلم إلى القائم عليه السلام فيلقى صاحبه بالبشرى والتحية والكرامة إن شاء الله تعالى ، ورواه الكفعمي في مصباحه وكذا ما قبله **أقول** : الظاهر أنه يسلم إلى القائم عليه السلام بعد ظهوره بقرينة الطبع وغيره ، وإن ضمير يلقى عائد إليه عليه السلام ، بل لا يحتمل غير ذلك وهو وعد بالرجعة و اخبار بهالمن زار بالزيارة المذكورة على تقدير موته قبل خروجه عليه السلام . مضافاً إلى التصريحات الكثيرة .

السادس ما رواه الشيخ في المصباح والكفعمي أيضاً في مصباحه في أدعية يوم الجمعة في دعاء السمات العروى عن العمرى رضي الله عنه : « اللهم اني اسئلك باسمك العظيم الاعظم الا عز الاجل الاكرم الذي اذا دعيت به على مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت ، و اذا دعيت به على مضائق ابواب الارض للفرج انفرجت ، و اذا دعيت به على اليسر تيسرت و اذا دعيت به على

آخر زیارت سبب حضرت باقر (ع) میفرماید : هر يك از شيعيان ما كه بر سر قبر آنجناب يا امام ديگري اين زیارت را بخواند ، آنرا در مغزني از نور ذخيره كنند تا وقتي كه حضرت قائم (ع) تسليم شود ، و آنجناب صاحبش را بباشارت و درود ملاقات فرماید . دو حديث اخير را « كفعمي » هم در كتاب مصباح خود نقل ميكنند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد تسليم حضرت قائم (ع) بعد از ظهور اوست ، وهم اوست كه صاحب زیارت داملاقات میفرماید ، و این وعده زنده شدن در رجعت ، و اخبار از رجعت خواننده این زیارت است . البته در صورتی كه پیش از خروج آنجناب بمیرد . علاوه بر تصريحات بسیار دیگر .

ششم باز هم شیخ طوسی و شیخ كفعمی در كتاب مصباح . در دعاهاي روز جمعه - در دعای « سمات » نقل میکنند كه « عری » (وکیل و نایب خاص امام زمان (ع) فرمود بگو : « خداوندا ! مرا باسم عظمت ، بزرگترین ، و زودگوارترین و شریفترین نامت ، آن نامی كه اگر ترا بآن بخوانند كه در های بسته آسمان دابر رحمت بگشائی میگشائی و یا تنگناهای درهای زمین را گشایش دهی ، میدهی ، و یا سختیها و شدائد امور ، را سهل و آسان کنی ، بكنی ، و یا مردگان را از نو حیات تازه بخشی ، میبخشی »

الاموات للنشور انتشرت الدعاء .

اقول : لا شك انهم عليهم السلام يعلمون ذلك الاسم ، فاذا دعا المهدى عليه السلام به نشر الله الاموات فهو دال على امكان الرجعة قطعاً ، وعلى وقوعها ايضاً باعتبار ان اذا موضوعه لما هو محقق الوقوع كما تقرر ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

السابع ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح والكفعمي ايضاً في أعمال ذي القعدة في يوم الخامس و العشرين منه انه يستحب ان يدعى فيه بهذا الدعاء « اللهم داحي الكعبة » الى أن قال : « و اشهدني أوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسي و انقطاع عملي و انقضاء أجلي » الى أن قال : « اللهم عجل فرج أوليائك و اردد عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم » ثم قال : « اللهم صل عليه و على جميع آبائهم اجعلنا من صحبه و ابعثنا في كرته حتى نكون في زمانه من أعوانه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة امير المؤمنين عليه السلام الى أن

تا آخر دعا .

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلامی

مؤلف گوید بدون تردید ادعیه (ع) اسم اعظم دمی دانند پس اگر حضرت مهدی (ع) برای زنده شدن مردگان آنرا بخواند قطعاً زنده شوند ، و این دلیل امکان قطعی رجعت است ، بلکه باعتبار اینکه کلمه « اذا » (که در دعا است) برای کارهای واقع شدنی وضع شده ، دلیل وقوع آن هم هست ، بنابراین تصریحهای بسیار دیگر را تأیید می کند .

هفتم : باز هم شیخ طوسی و کفعمی در مصباح در اعمال روزیست و پنجم ذی قعدة نقل می کنند که مستحب است این دعا را بخوانند : « ای خداوندی که زمین کعبه را پهن کردی ... هنگام برون آمدن جان ، و فرود رفتن در خاک ، و تمام شدن عمل ، و سر آمدن اجل ؛ دوستان را بیالین من برسان ... خداوندا ؛ فرج دوستان را زودتر برسان آنچه از روی ستم از آنان گرفته اند بدانها برگردان ، قائمشان را ظاهر فرما ، خداوندا ؛ بر آن سرور و همه پدران بزرگوارش درود فرست ، و ما را از اصحابش قرار ده ، و در رجعتش زنده میان فرما تا در زمان وی از یارانش باشیم .

هشتم : باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل

قال: فقلبي لك مسلّم ونصرتي لك معدة ثم قال: «اللهم كما مننت عليّ بزيارة أمير المؤمنين وولايته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به وتمنّ عليه بنصره لدينك في الدنيا والاخرة» .
ورواه الشيخ أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالاستناد الآتي عن أبي الحسن عليه السلام ورواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الحادي والاربعين .
الناسخ ما رواه الشيخ أيضاً في المصباح في زيارة الاربعين للحسين عليه السلام بالاستناد الآتي في محله عن الصادق عليه السلام في جملة زيارة «اشهد اني بكم مؤمن و بايا بكم موفق» الى أن قال: «و نصرتي لكم معية حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوكم» .

العاشر ما رواه الكليني في زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إذا أتيت قبر الحسين عليه السلام فقل و ذكر الزيارة الى أن قال: «اللهم العن قتلة الحسين اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمنّ

می کنند... قلب من در برابر شما تسلیم ، و یاریم بر ایشان آماده است خداوند! چنانکه بر من منت نهاده و زیارت و ولایت علی (ع) نصیب کردی ، مرا از آنها فراده که او یاری می کنند و از او کمک می گیرند ، دنیا و آخرت بر آنان منت می گذاری ، و یاری دینت موفق می شوند .

این حدیث را در این قولویه هم در کتاب مزار از حضرت ابوالحسن (که ظاهرأمراد حضرت کاظم (ع) است) روایت می کند و «کفعمی» هم در کتاب مصباح در فصل چهل و یکم نقل میکند .

نهم : باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت اربعین از حضرت صادق (ع) چنین نقل میکند : «شهادت میدهم که من شما ایمان ، و برحقشان یقین دارم یاری من برای شما آماده است ، تا وقتی که خدا شما را اذن دهد ، باشمایم باشما ، نه بادشمنان شما»
دهم : کلینی در زیارت امام حسین (ع) از «یوسف کناسی» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی که بر سر قبر آنجناب رفتی بگو خداوند! قاتلان او را لعنت کن خداوند! ما را از آنان فراده که او را یاری میکنند و از او کمک میگیرند ، و بر

عليه بنصر كك لدينك في الدنيا والاخرة .

الحادی عشر مارواه الكلینی فی باب ان الائمة ورثوا علم النبی وجميع الانبياء والاولیاء عن محمد بن یحیی عن أحمد بن أبی زاهر أو غیره عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد عن أبیه عن أبی الحسن الاول علیه السلام قال : قلت له : أخبرنی عن النبی صلی الله علیه و آله وراث النبیین کلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عیسی بن مریم کان یحیی الموتی ؟ قال : صدقت ، و داود کان یعلم منطق الطیر ، و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقدر علی هذه المنازل ؟ الی أن قال : وان الله یقول فی کتابه : «ولو ان قرآنا سیرت به الجبال أو قطعت به الارض أو کلم به الموتی» وقد ورثنا نحن هذا القرآن الذی تسیر به الجبال ، و تقطع به الارض و تحیی به الموتی «الحديث» .

اقول : فی هذا دلالة واضحة علی امکان الرجعة وعدم جواز انکارها .

الثانی عشر مارواه الكلینی ایضاً فی باب ما أعطی الله الائمة من الاسم الاعظم عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسن بن سعید و محمد بن خالد عن زکریا

آنان منت میگزادی دنیا و آخرت درصف باوران دین تواند .

یازدهم : یاز کلینی در باب «ایشکه ائمه (ع) علم پیغمبر و همه انبیاء و اولیاء را بارش

برده اند» از «حماد» نقل میکند که گفت : حضرت کاظم (ع) عرض کردم : پیغمبر (ص) از همه پسران ادب برد ؟ فرمود : آری ، گفتم : عیسی مرده زنده میکرد ؟ فرمود : آری داود هم سخن مرغان را می فهمید ، پیغمبر (ص) هم بر همه اینها قدرت داشت خدا در قرآن میفرماید : «اگر قرآنی بود که بوسیله آن کوهها بحرکت میآمد ، یا زمین شکافته میشد ، یا مردگان بسخن میآمدند بعد ؟ ۳۹» آن قرآنی که کوهها را حرکت میدهد و زمین را میشکافت ، و مردگان را «زنده میکند» بارش به ما رسیده «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : این حدیث دلالت روشن دارد که رجعت ممکن است و انکارش

جایز نیست .

دوازدهم : یازهم کلینی در باب «اسم اعظمی که خدا یا ائمه علیهم السلام عطا کرده»

از هارون بن جهم نقل میکند که مردی گفت شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : عیسی بن

بن عمران القمی عن هارون بن الجهم عن رجل قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: ان عیسی بن مریم أعطی حرفین کان یعمل بهما، ثم ذکرهما أعطی الانبیاء وان الله جمع ذلك كله لمحمد صلی الله علیه و آله «الحديث».

اقول: وهذا يدل على امکان الرجعة ایضاً بل وقوعها عند التحقيق.

الثالث عشر ما رواه الكلینی فی باب مولد أبی جعفر علیه السلام بن علی الباقر علیه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد عن علی بن الحکم عن منی الحنط عن أبی بصیر قال: دخلت علی أبی جعفر علیه السلام فقلت له: أنتم ورثة رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: نعم، قلت: قال: نعم، قلت: فأنتم تقدرون أن تحيوا الموتى وتبرؤا الاكهم والاهرس؟ قال: نعم باذن الله، ثم قال لي: ادن مني يا با محمد، فدنوت منه فمسح علي وجهي وعلي عيني فأبصرت الشمس والسماء والبيوت وكل شيء في البلد، ثم قال لي: أنتحب أن تكون هكذا ولك ما للناس وعليك ما عليهم يوم القيمة أو تعود كما كنت ولك الجنة خالصاً؟ فقلت: أعود كما كنت فمسح علي عيني ففعلت كما كنت عليه السلام.

مریم را دو حرف (از اسم اعظم) دادند که با آنها معجزه میکرد، - سپس نصیب سایر پیبران از اسم اعظم را بیان میکند و میفرماید: - خداوند همه آن حروف را به محمد (ص) عطا فرمود «تا آخر حدیث». این حدیث دلیل بر امکان - بلکه اگر دقت شود دلیل بر وقوع - رجعت است.

صیز دهم: باز هم کلینی در باب «مولد حضرت باقر (ع)» از ابو بصیر نقل میکند که گفت: خدمت حضرت باقر (ع) رسیده عرض کردم: شما وارث پیغمبرید؟ فرمود: آری گفتم: پیغمبر (ص) وارث انبیا بود، هر چه آنان میدانستند، میدانست؟ فرمود: آری. گفتم: شما میتوانید مرده زنده کنید، و کور مادرزاد و پسر را شفا بخشید؟ فرمود: آری باذن خدا، سپس فرمود: نزدیک بیا، رقتم، دست بچشم و صورتم کشید، خوردشید و آسان، و اطاقها، و هر چه در شهر بود دیدم (این ابو بصیر نابینا بوده) فرمود: میخواهی بهمین حال بمانی و در نفع و ضرر در قیامت با مردم شریک باشی؟ یا بحال اول برگردی و بدون پوشیدن غذایی بیشت روی؟ گفتم: میخواهم برگردم، باز دست بچشمانم کشید

و رواء الراوندى فى الخرايج و الجرايج . و رواء على بن عيسى فى كشف الغمة نقلا من كتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحميرى و رواء الكشى فى كتاب الرجال عن محمد بن مسعود العياشى عن على بن محمد القمى عن محمد بن أحمد عن على بن الحسن عن على بن الحكم مثله وهذا أيضاً دال على امكان الرجعة و عدم جواز انكارها .

الرابع عشر ما رواء الكلينى أيضاً فى باب دعاء فى حفظ القرآن عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن ذكره عن عبد الله بن سنان عن أبان بن تغلب عن أبي عبد الله عليه السلام و ذكر دعاء يقول فيه « واسئلك باسمك الذى تحيى به الموتى » .

أقول : ومثل هذا كثير جداً .

الخامس عشر ما رواء رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه فى كتاب علل الشرايع والاحكام فى باب العلة التى من أجلها سمى على أمير المؤمنين عليه السلام ، والعلة التى من أجلها سمى القائم قائماً قال : حدثنا على بن أحمد بن محمد الدقاق ومحمد بن محمد بن عصام قالا : حدثنا محمد بن يعقوب الكلينى قال : حدثنا القاسم بن العلا قال : حدثنا اسمعيل الفزارى قال : حدثنا محمد بن جمهور القمى عن عبد الرحمن بن أبى نجران عن ذكره عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام و ذكر

بالحال اول برگشتم . این حدیث را «راوندى» هم در کتاب خرائج ، و على بن عيسى نیز در كشف الغمة ، و «كشى» هم در کتاب رجال نقل میکنند ، این حدیث نیز دلیل است که رجعت ممکن است و انكلاش جایز نیست .

چهاردهم : باز هم کلینى در باب «دعای حفظ قرآن» از «ابان بن تغلب» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در ضمن این دعا فرمود : «... ترابآن نامی که مردگان را بآن زنده میکنی ، میخوانم . . .» و امثال این کلمات فراوان است .

پانزدهم : شیخ صدوق در کتاب «علل» در باب «علت اینکه على (ع) را امیر المؤمنین گفتند و علت اینکه حضرت مهدى (ع) را قائم نامیدند» از ابو حمزه ثمالی نقل

حديثاً يقول فيه : لما قتل جدِّي الحسين عليه السلام ضجَّت الملائكة الى الله بالبكاء ، فأوحى الله اليهم قراً وملائكتي وعزتي وجلالي لا تنتقم منهم ولو بعد حين ، ثم كشف الله عن الأئمة من ولد الحسين فإذا أحدهم قائم يصلي فقال الله عز وجل : بذلك القائم أنتقم منهم .

اقول : الحصر الذي يفهم من التقديم هنا يتعين كونه اضافياً بالنسبة الى الوقت الذي ضجَّت فيها الملائكة ، وأرادوا تعجيل الانتقام منهم فيه لما يأتى اثباته ان شاء الله ، على ان الحصر الذي يفهم من التقديم ضعيف الدلالة بل لا يتعين هنا كون التقديم هنا للحصر والتخصيص بل لا يبعد كونه لمجرد الاهتمام ، خصوصاً مع كثرة المعارضات ، وهذا يدل على رجوع قتلة الحسين في زمان القائم عليه السلام كما يأتى التصريح به ان شاء الله .

المادس عشر ما رواه ابن بابويه أيضاً في العلل في باب نواذر العلل قال : حدثنا محمد بن علي ما جيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبدالله عن أبيه عن محمد بن سليمان عن داود بن النعمان عن عبد الرحمن القصير قال :

ميكند كه حضرت باقر (ع) در حدیثی فرمود : وقتی كه جدم حسين (ع) كشته شد ، ملائكه صدا بگريه بلند كردند ، از جانب حق وحی شد : فرشتگانم ! آرام گيريد ، بعزت و جلالم ! از اينان انتقام گيرم ولو پس از مدتی ، سپس (نور) امامان از فرزندان حسين (ع) را نشان داد كه يكي از آنان بسازايستاده بود وفرمود : بدست اين «قائم» از آنان انتقام ميگيرم .

مؤلف گوید : ظاهر جمله اخير كه ميفرمايد : بدست اين قائم ، انتقام ميگيرم اين است كه تنها انتقام از آنها در زمان رجعت و بدهت آنچنان است ولي اين ظاهر مراد نيست (چون مواقع ديگر هم انتقام گرفته شد) بلكه مراد اين است كه الآن وقت انتقام نيست و بايد بتأخير افتد علاوه اصلاً جمله ظهري در اين ندارد كه فقط در موقع رجعت انتقام هست ، و ذكر آن مورد براي اهميت آن است ، اين حديث هم دليل بر رجوع قاتلان حسين (ع) در زمان حضرت قائم (ع) است ، چنانكه در روايات بعد هم بآن تصريح شده .

شازدهم : بازم شيخ صدوق در همان كتاب از عبد الرحمن قصير نقل ميكند كه

قال أبو جعفر عليه السلام : امالو قد قام قائمنا لقدردت اليه الحميراء حتى يجلدها ، و حتى ينتقم لامه فاطمة منها ، قلت : جعلت فداك ولم يجلدها الحد ؟ قال : لفريتها على ام ابراهيم ، قلت : فكيف اخرا الله ذلك الى القائم ؟ قال : ان الله بعث محمداً رحمة ويبعث القائم نقمة .

السابع عشر ما رواه الشيخ أبو علي الحسن بن الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي في الامالي باسناده عن أبي ذر الغفاري انه اخذ بحلقة باب الكعبة واستند اليها ثم قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : من قاتلني في الاولى و قاتل اهل بيتي في الثانية حشره الله في الثالثة مع الدجال ، واما مثل اهل بيتي فيكم كسفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق .

اقول : الظاهر من الاولى زمانه عليه السلام ، و الثانية زمان أمير المؤمنين ، و الثالثة الرجعة ، واما ان يراد بالثانية و الثالثة الرجعة كما روى في قتلة الحسين انهم يرجعون

حضرت باقر (ع) فرمود : اگر قائم ماقبام کند عايشه را بر گردانند تا تازیانه اش بزنند : و انتقام مادرش فاطمه را ازاو بگیرد ، گفتم : قربانت ! برای چه تازیانه اش میزنند ؟ فرمود : برای تهستی که بسادر ابراهیم (زن دیگر پیغمبر) (س) زد . گفتم : چگونه خدا این انتقام را تا آن وقت تأخیر انداخت ؟ فرمود : خداوند محمد (س) را برای رحمت مردم فرستاد ، و حضرت قائم (ع) را برای عذاب و انتقام از دشمنان میفرستد .

هفدهم : فرزند شیخ طوسی در کتاب «امالی» روایت میکند که ابوذر غفاری حلقة در خانه کعبه را گرفت و تکبهداد و فرمود : شنیدم پیغمبر (س) میفرمود : هر که «دراول» بامن بجنگد و «دردوم» با اهل بیت ، «درسوم» با دجال محشود شود ، و مثل اهل بیت من در میان شامثل کشتی نوح است ، هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق شد .

مؤلف گوید . ظاهراً مراد از اول زمان خود آنجناب ، و دوم زمان امیر المؤمنین ، و سوم رجعت است ، یا مراد از دوم و سوم (هر دو) رجعت است ، چنانکه در باره قاتلان حسین (ع) وارد شده که چند مرتبه بر میگردند ، و یا فقط مراد از سوم رجعت است ، و

مراراً ، او برادره بالثالثه و حدها الرجعة و على كذا حال فالمقصود ثابت .

الثامن عشر ما رواء ايضاً في الامالي باسناده عن صفوان بن ابراهيم الفايدي عن جعفر بن محمد قال بنايبدأ البلاء ثم بكم ، و بنايبدأ الرجاء ثم بكم ، والذي يحلف به لينتصرون الله بكم كما انتصروا بالحجارة .

اقول : ضمير جمع المخاطبين وغيره من الالفاظ يجب حملها على الحقيقة حتى يتحقق قرينة مانعة قطعاً ، وذلك يستلزم رجوع المخاطبين في آخر الزمان أو جماعة منهم وهو المطلوب .

التاسع عشر ما رواء ايضاً في الامالي باسناده عن محمد بن عمران قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : لما كان من أمر الحسين ما كان ضجبت الملائكة الى الله تعالى ، قال فأقام الله لهم ظل القائم وقال : بهذا أنتقم له من ظالميه .

العشرون ما رواء ايضاً فيه باسناده عن أبي ذر انه سمع النبي صلى الله عليه وآله يقول :

بهر حال مقصود ما ثابت میشود .

همچونهم باز هم در «امالی» از «صفوان» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : بلا اول بر ما وارد میشود بعد بر شما ؛ گشایش هم اول بر ما وارد میشود بعد بر شما ، بآنکه بوی سوگند میخورم ؛ خدا از شما کمک گیرد ، چنانکه از سنگها دریاری دین کمک گرفت .

مؤلف گوید : الفاظ حدیث تاقرینه مضامینی پیدا نشود باید حمل بر حقیقت شود ، بنابراین باید اشخاصی که طرف خطاب بوده اند بازگردند و برای دین کنند ، مطلوب ما همین است .

لو زدهم : باز هم فرزند شیخ طوسی در کتاب امالی از محمد بن حمران نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که کار حسین (ع) خاتمه یافت ، ملائکه بدرگاه خدا تضرع کردند . خداوند «شبح» و نور حضرت قائم (ع) را بر پا داشت و بداند آنها فرمود بوسیله این از آنان که باوستم کردند انتقام بگیرم .

یوستم باز هم در کتاب امالی از ابوذر نقل میکند که گفت : شنیدم پیغمبر (ص) می

من قاتلنی فی الاولی وقاتل اهل بیتی فی الثانیة فهو فیها من شیعة الدجال .

الحادی والعشرون ما رواه الشيخ الجلیل الثقة ابو القاسم جعفر بن قولویه فی کتاب المزار فی الباب التاسع عشر فی علم الانبیاء بقتل الحسین علیه السلام قال : حدثنی محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب وأحمد بن الحسن بن علی بن فضال عن الحسن بن علی بن فضال عن مروان بن مسلم عن برید بن معاویة العجلی عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل ان الله وعد الحسین ان ینکره الی الدنیا حتی ینتقم بنفسه ممن فعل ذلک به «الحدیث» ویأتی ان شاء الله تعالی .

الثانی والعشرون ما رواه الشيخ الثقة الجلیل علی بن ابراهیم بن هاشم فی تفسیره فی أوائله بعد تسع ورفات من اوله فی النسخة المنقول منها فی بحث الرد علی من أنکر الرجعة قال : حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن حماد یعنی ابن عثمان عن أبی عبد الله علیه السلام قال : ما یقول الناس فی هذه الآیة «و یوم نحشر من کل امة فوجاً» ؟ قلت : یقولون انها فی القيامة قال : لیس کما یقولون انها فی الرجعة أیحشر الله فی القيامة من کل امة فوجاً ویدع الباقین ؟ انما آیة القيامة «وحشرناهم

فرمود : هر که در «اول» بامن رود در «دوم» با اهل بیتم بجنگد در رجعت از شیعیان «دجال» خواهد بود .

یست ویکم : «ابن قولویه» در باب ۱۹ کتاب مزار ، از «برید بن معاویة عجلی» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : خداوند بحسین (ع) وعده داد که او را بدنیا برگرداند تا از قاتلانش انتقام بگیرد «تا آخر حدیث» که انشاء الله بعداً بیاید .

یست و دوم : علی بن ابراهیم در تفسیر در رد منکران رجعت از حماد بن عثمان نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مردم درباره این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته ای ... را محشور کنیم» ، نقل ۳۸ چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند : مربوط بقیامت است ، فرمود : چنین نیست ، درباره رجعت است ؛ مگر در قیامت خدا از هر جمعی دسته ای را محشور میکند و دیگران را وامیگذارد ؛ آیه قیامت این است : «همه را محشور

فلم تغادر منهم أحداً .

الثالث والعشرون ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً بعد الحدیث السابق بغير فصل انه بذلك الا سناه ایضاً فی قوله تعالى : « وحرام علی قرية أهلکناها انهم لا يرجعون » قال : قال الصادق عليه السلام : کل قرية أهلکها الله بالعذاب لا يرجعون فی الرجعة ، واما فی القيامة فيرجعون ، واما من محض الايمان محضاً و غیرهم ممن لم یهلكوا بالعذاب أو محض الکفر محضاً فانهم يرجعون و رواه فی موضع آخر من تفسیره مرسل مثله **الرابع والعشرون** ما رواه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی فی اوائل الروضة من الکافی عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان المصری عن أبيه عن ابي بصیر قال : قلت لابی عليه السلام قوله تعالى « و افسموا بالله جهدايمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعداً علیه حقاً و لكن اکثر الناس لا یعلمون » قال : یا ابا بصیر ما یقولون فی هذه الاية ؟ قلت : ان المشرکین یزعمون و یحلفون لرسول الله ان الله لا یبعث الموتی ، قال : فقال تباً لمن قال هذا ، سلهم هل کان المشرکون یحلفون

کنیم ، واحدی از آنان را ، و انگذاریم ، کف ، ۴۷ »

بیست و سوم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر - پس از حدیث سابق - درباره این آیه : « برقریه ای که هلاکشان کرده ایم مقرر است که آنها باز نمیگردند ، سورة انبیاء ، آیه ۹۵ » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هرقریه ای را که خدا ب عذاب هلاک کرد در رجعت بر نمیگردند ، اما در قیامت بر میگردند ، و در رجعت مؤمن خالص ، و کافر خالص و آنان که بعذاب خدا نمرده اند بر میگردند ، این حدیث را در جای دیگر تفسیر هم نقل می کند .

بیست و چهارم : کلینی - در اوائل « روضة کافی » - از ابو بصیر نقل میکند که گفت تفسیر این آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم : « بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد که خدا آنان را که میبیرند زنده نمیکند ، چرا ، وعده ای است بر او ثابت ، اما بیشتر مردم نمیدانند ، نحل ، ۳۸ » فرمود : ابو بصیر ! مردم در این آیه چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند : مشرکان میگفتند خدا مردگان را زنده نمیکند و برای اثبات این مدعا نزد پیغمبر (ص) قسم میخوردند ، فرمود : مرگ بر آنها که آیه را چنین تفسیر میکنند ، از اینان

بِالله أُمُّ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى قَالَ : قُلْتُ : فَأَوْجَدَ نَبِيَهُ فَقَالَ : يَا بَابُصِيرُ لَوْ قَدِّمْتَ قَائِمَنَا لَقَدْ بَعَثَ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا قَبَاعَ سَيُوفِهِمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُبْلَغُ ذَلِكَ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا لَمْ يَمُوتُوا فَيَقُولُونَ : اِهْبِثْ فَلَانَ وَفُلَانَ وَفُلَانَ مِنْ قُبُورِهِمْ وَهُمْ مَعَ الْقَائِمِ فَيُبْلَغُ ذَلِكَ قَوْمًا مِنْ عَدُوِّنَا فَيَقُولُونَ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ مَا أَكْذَبَكُمْ هَذِهِ دَوْلَتُكُمْ وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ فِيهَا الْكَذِبَ لَا وَاللَّهِ مَا عَاشَ هَؤُلَاءِ وَلَا يَبْعَثُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ قَالَ : «فَحَكِي اللَّهُ قَوْلَهُمْ فَقَالَ : «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» وَرَوَاهُ الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَلَى مَا نَقَلَ عَنْهُ .

الخامس والعشرون ما رواه الشيخ الجليل المفيد أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان في كتاب الارشاد في حجج الله على العباد في باب ذكر علامات القائم حيث قال وردت الآثار بذكر علامات قيام القائم المهدي عليه السلام، وحوادث تكون امام قيامه وآيات و دلالات، فمنها خروج السفيا نى الى أن قال : و أموات ينشرون من القبور حتى يرجعوا الى الدنيا فيتعارفون فيها ويتزاورون الى أن قال : فيعرفون

پیرس : مشرکان بغداد قسم میخوردند **بابه «لات و عزی»** (نام دوت) ؟ عرض کردم : پس مرا از این حقیقت آگاه کن ، فرمود : ابو بصیر! هنگام قیام قائم ما خداوند جمعی از شیعیان مارا - درحالی که قبضه شمشیر بر دوش نهاده اند - محشور فرماید این خبر از طرفی شیعیان ما که در آن وقت زنده اند برسد ، یکدیگر بشارت دهند که : فلان و فلان از قبرهایشان محشور شدند و در رکاب حضرت قائم اند ، از طرف دیگر بعد از ای از دشمنان مارسد گویند : ای گروه شیعه ! شما بقدر دروغ گوئید ؟ ! این دوران دولت شما است که در آن دروغ میگوئید ؟ نه بغداد ! اینجا زنده نشده اند ، و تا قیامت هم زنده نشوند ، خداوند در نقل این قصه میفرماید : «بغداد ! قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس ببرد خدا زنده اش نمیکند» این حدیث را گویند «عیاشی» هم در تفسیرش نقل میکند .

بیست و پنجم : شیخ مفید در کتاب ارشاد در باب «علامات حضرت قائم ع » میفرماید : درباره نشانه های قیام آنجناب ، و حوادثی که پیش از آن رخ میدهد روایتهائی وارد شده ، از جمله خروج «سفیانی» . . . و مردگانی که از قبر بیرون آیند ، تابد نیابرد کردند ، یکدیگر را بشناسند و بدین حدیگر روند آنگاه بدانند که حضرت

عند ذلك خروج المهدي عليه السلام بمكة ، فيتوجهون الى النصره .
 العادس والعشرون ما رواه الشيخ المفيد ايضا في فصل آخر حيث قال وقد وردت
 الاخبار بعد تمليك القائم روى عبد الكريم النخعي قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : كم يملك
 القائم (ع) قال : سبع سنين تطول له الايام والليالي حتى تكون السنة من سنينه مقدار عشر
 سنين من سنينكم هذا واذا آن قيامه مطر الناس جمادى الاخرة وعشر ايام من رجب مطراً
 لم ير الخلايق مثله ، فينبت الله به لحوم المؤمنين وابدانهم من قبورهم ، فكأنني
 انظر اليهم مقبلين من قبل جهينة ينفضون شعورهم من التراب .
 ورواه الطبرسي في كتاب اعلام الوري ورواه علي بن عيسى في كشف الغمة
 نقلاً عنهما وكذا الذي قبله .

السابع والعشرون ما رواه الشيخ المفيد ايضا في آخر الارشاد قال : روى
 المفضل بن عمر عن ابي عبدالله عليه السلام انه قال : يخرج القائم عليه السلام من ظهر الكوفة
 مع سبعة وعشرين رجلاً ، خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحق و

مهدى (ع) در مکه خروج کرده و برای باری او بشناهند .

یست و هشتم : باز شیخ مفید در فصل دیگری میفرماید : درباره مدت سلطنت حضرت
 مهدی (ع) حدیثهایی وارد شده : از جمله عبد الكريم خنمی گوید : از حضرت صادق
 (ع) پرسیدم : حضرت قائم (ع) چقدر سلطنت میکند ؟ فرمود : هفت سال ، اما شبانه
 روزش بقدری طولانی شود که سالش بقدر ده سال شما گردد ، و چون قیامت نزدیک شود ،
 از اول جمادی الثاني نادم رجب باران بیسابقه ای بیاید و خداوند بدنه های مؤمنان را در
 قبرها برویاند ، گویا می بینم که از طرف (قیل) «جهینه» می آیند و گرد و خاک از سر و
 صورت میفشانند . این حدیث را طبرسی هم در کتاب اعلام الوری نقل میکند ، و علی بن
 عیسی هم در کشف الغم با حدیث سابق روایت میکند .

یست و نهم : باز هم شیخ مفید در آخر «ارشاد» از «مفضل بن عمرو» نقل میکند
 که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت قائم (ع) بایست و هفت نفر دیگر - که بانزده
 نفرشان از قوم موسی هستند که بحق هدایت میگردند و بآن بازمی گشتند - و هفت نفرشان

به يعدلون ، وسبعة من أهل الكهف ، ويوشع بن نون وسلمان و ابا دجانه الانصاري والمقداد ومالك الاشتر ، فيكونون بين يديه انصاراً و حكماً و رواه العياشي في تفسيره علي ما نقل عنه و رواه علي بن عيسى في كشف الغمة نقلاً من ارشاد المفيد . و رواه الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملي في كتاب الصراط المستقيم مثله .

الثامن والعشرون ما رواه الشيخ الجليل أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن عند قوله تعالى : «يوم نحشر من كل امة فوجاً» حيث قال : قد تظاهرت تلك الاخبار عن ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام في ان الله سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من اوليائه وشيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعاونته ، ويبتهجوا بظهور دولته ويعيدوايضاً قوماً من اعدائه لينتقم منهم ، وينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب والقتل على ايدي شيعته ، والذل والخزي بما يشاهدون من علو كلمته .

التاسع والعشرون ما رواه الشيخ الجليل أبو جعفر بن بابويه في كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال في عقاب قاتل الحسين عليه السلام عن محمد بن علي بن ماجيلويه عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن بعض أصحابه

از اهل كهف اند با يوشع بن نون ، سلمان ، ابودجانه انصاري ، مقداد ، و مالك اشتر - از پشت كوفه ظاهر ميشوند ، اين عده در برابرش سر كت ميكنند ، ياران و حكام آنان اويند . اين حديثدا گويند «عياشي» هم در تفسير نقل ميكنند ، علي بن عيسى هم در كشف الغمه ، و علي بن يونس عاملي هم در كتاب صراط المستقيم روايت ميكنند .

يست و هشتم : فضل بن حسن طبرسي در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه : «روزي كه از هر جمعي دسته اي . . . را معشور كنيم» ميفرمايد : روايات بسياري از ائمه عليهم السلام وارد شده كه هنگام قيام حضرت مهدي (ع) خداوند جمعي از شيعيان را كه قبلاً مرده اند زنده ميكند تا بثواب ياري وي برسند ، و بظهور دولتش شادمان شوند و بپير ، جمعي از دشمنانش را زنده ميكنند تا قسمتي از عذابي را كه مستحق اند بچسند بدست شيعيان آن جناب كشته شوند ، و از ديدن دستگاه سلطنت او ذلت و خاري بينند . **يست و نهم :** شيخ صدوق در كتاب «ثواب الاعمال» از محمد بن سنان از يكي

عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا كان يوم القيامة نصب الله لفاطمة قبة من نور فيقبل الحسين عليه السلام و رأسه على يده ، فتصرخ صرخة الى أن قال : فيمثل الله لها في أحسن صورة و هو تخصم قتلته ، فيجمع الله قتلته و المجهزين عليه و من شرك في دمه ، فيقتلهم حتى أتى علي آخرهم ثم يحشرون فيقتلهم الحسن ، ثم ينشرون فيقتلهم الحسين ثم ينشرون فلا يبقى أحد من ذريتنا الاقتلهم قتلته ، فعند ذلك يكشف الله الفيض وينسى الحزن و رواء السيد رضو الدين علي بن طاوس في كتاب الملهوف على قتلى الطفوف .

اقول : الظاهر ان المراد من القيامة هنا الرجعة لانها مأخوذة من القيام الخاص اي الحيوية بعد الموت وقد اطلق علي الرجعة في كلام بعض المتقدمين اسم القيامة الصغرى والقرينة على ارادة ذلك هنا ما يأتي التصريح به من وقوع هذا بعينه في الرجعة ، و ما هو معلوم من عدم ورود الاخبار بوقوع القتل و الحيوية بعد الموت مراراً كثيرة جداً في القيامة الكبرى اصلاً ، و غير ذلك من القرائن ، على ان

از شيعيان از حضرت صادق (ع) نقل میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : روز قیامت خداوند قبه ای از نور برای حضرت زهرا سلام الله علیها نصب میکند ، حسین (ع) در حالی که سر روی دست دارد میآید فاطمه زهرا ناله ای میزند . . . خداوند حسین (ع) را به بهترین صورتی در میآورد تا با قاتلانش مخاصمه کند ، آنگاه هر که را که در خون او شرکت داشته و در کشتنش کمک کرده جمع میفرماید و همه را میکشد سپس زنده شوند و امام حسن (ع) همه را بکشد باز زنده شوند و امام حسین (ع) آنها را بکشد و همینطور هر يك از فرزندان ما جدا جدا آنها را میکشد ، آنگاه خداوند خشم و غصه ما را بر طرف کند ، و اندوه و افراموش گرداند . این حدیث را سید رضی هم در کتاب «ملهوف» روایت می کند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد از «قیامت» رجعت است چون قیامت مشتق از قیام است

یعنی قیام مخصوصی که عبارت از زنده شدن بعد از مرگ است ، چنانکه در کلمات بعضی از متقدمین هم از رجعت بقیامت صغری تعبیر شده ، و شاهد مطلب هم روایاتی است که عین جریان مزبور را راجع بر رجعت میفرماید . چنانکه بیابد و شاهد دیگر اینکه هیچ چیزی وارد نشده که در قیامت کسی را چند بار بکشد و باز زنده کنند ؛ و شواهد دیگری

هذا لم يكن من قسم الرجعة فلا شك انه أعجب عنها و أغرب ، فهو يزيل الاستبعاد لها و يمنع من انكارها والله أعلم .

الثلاثون ما رواه الثقة الجليل على بن ابراهيم في تفسيره مرسل في قوله تعالى : « واما نرينك » يا محمد « بعض الذي نعدهم » قال : من الرجعة و قيام القائم « أو نتوفينك » قبل ذلك « قالينامرجعهم »

(اعلم ان على بن ابراهيم كرر بعض الايات في تفسيره في مواضع لمناسبة و اورد في كل موضع احاديث في بعض الاحاديث و الايات فيه موجودة في غير مظانها « منه ») .

الحادي والثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً في قوله تعالى : « اثم اذا ما وقع آمنتم به » رفعه قال : اي صدقتم في الرجعة فيقال لهم : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .

الثاني والثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً مرسل في قوله تعالى : « ولو ان لكل نفس ظلمت آل محمد حقهم ما في الارض جميعاً لافتدت به » يعني في الرجعة

هم هست ؟ علاوه بر اينكه اگر اين موضوع را از اقسام رجعت نشماريم بي شك از رجعت عجيب و غريب تر است و استبعاد رجعت را بر طرف ، و از انكارش جلو گيري ميكند .

ص ۴۱ : على بن ابراهيم در تفسيرش اين آيه را چنين معنى ميكند : « - اي محمد - اگر قستى از آنچه را كه - راجع بر رجعت و قيام حضرت قائم (ع) - بآنها وعده میدهيم ، بتو بشماييم ، يا - پيش از آن - ترا بپيرانيم (در هر صودت) بازگشت آنان بها است ، بونس ۴۶ »

ص ۴۱ و يكم : باز هم على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « سپس آيا هنگامى كه عذاب وارد ميشود بآن ايمان مياوريد ؟ بونس ۵۱ » روايت ميكند كه : « معنى در موقع رجعت تصديق ميكنيد ؟ و آنگاه بايشان گويند : اينك باو - يعنى بامير المؤمنين - ايمان مياوريد . »

ص ۴۱ و دوم : باز هم على بن ابراهيم اين آيه را چنين تفسير ميكند : « هر كس كه - بآل محمد ص - ستم كرده - و حشاشان را گرفته - اگر همه دوى زمين را داشته باشد - در رجعت - حاضر است همه را بموضع خود بدهد ، بونس ۵۴ » .

الثالث والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسير قوله : « والذين لا يؤمنون بالآخرة » قال : حدثني جعفر بن أحمد عن عبد الكريم بن عبد الرحيم عن محمد بن علي عن محمد بن الفضل عن أبي حمزة الثمالي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في قوله تعالى : « والذين لا يؤمنون بالآخرة » يعني انهم لا يؤمنون بالرجعة انها تكون « قلوبهم منكرة » يعني كافرة « وهم مستكبرون » يعني انهم من ولاية علي مستكبرون .

الرابع والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي ايوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « قد مكر الذين من قبلهم فأتى الله بنيانهم من القواعد » الى ان قال : « فاصابهم سيئات ما عملوا وحق بهم ما كانوا به يستهزؤون » يعني من العذاب في الرجعة .

الخامس والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله : « واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى

سوم و - م : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير اين آیه : « آنها که بآخرت ايمان ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته . . . نحل ۲۲ » از ابو حمزة تعالى نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : بنی آنها که هر جمت ايمان ندارند دلهاشان کافراست ، و آنان تکبر دارند بنی از بد برفتن ولایت علی (ع) استکبار میکنند .

سی و چهارم : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير اين آیه : « کسانی که پیش از اينها بودند مکر کردند ؛ خدا بنيادشان را از ریشه بر کند . . . و سزای اعمال بدشان بآنها رسد ؛ و عذابی که مسخره اش میکردند دامنگيرشان شد ، نحل ۲۶ - ۳۴ » از محمد بن مسلم روايت میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : مراد از عذابی که مسخره میکردند عذاب رجعت است .

سی و پنجم : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير اين آیه : « بخدا قسم خوردند قسهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده اش نمیکند ، چرا ، وعده ای است برای خدا ثابت ، نحل ۳۸ » از یکی از اصحاب حضرت صادق (ع) نقل میکنند که گفت : حضرت فرمود : مردم

وعداً عليه حقاً» قال : ما يقول الناس فيها ؟ قلت : يقولون نزلت في الكفار ، قال : ان الكفار لا يحلفون بالله ، وانما نزلت في قوم من امة محمد قيل لهم ترجعون بعد الموت قبل القيامة فيحلفون انهم لا يرجعون ، فرد الله عليهم فقال : « ليبين لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين » يعنى في الرجعة سيردهم فيقتلهم ويشفى صدور المؤمنين منهم .

السادس و الثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال : أخبرنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى : « يوم ندعو كل اناس بامامهم » قال : يجى رسول الله صلى الله عليه وآله في قرنه ، ويجى علي عليه السلام في قرنه ، والحسين في قرنه ، وكل من مات بين ظهراني قوم جاء واميعة . ورواه البرقي في المحاسن عن أبيه عن النضر بن سويد عن ابن مسكان عن يعقوب بن شعيب عن أبي عبد الله عليه السلام مثله .

اقول : في بعض النسخ في قرية بالياه آخر الحروف ، وفي بعضها بالتون ،

درباره اين آيه چه ميگويند ؟ عرض كردم : ميگويند درباره كفار نازل شده ، فرمود : كفار بخدا ، قسم ميخورند ، درباره جمعي از امت محمد (ص) نازل شده كه چون بآنها گويند : بعد از مرگ ، پيش از قيامت بدنيا بر ميگرديد ، قسم ميخورند كه بر نميگرديم ، خدا در مقام رد گفتار آنان ميفرمايد : (چرا بر ميگردند) « تا آنچه در آن اختلاف دارند بر ايشان بيان كند ، و آنها كه كفر شدند بدانند دروغگو بوده اند » يعنى در رجعت آنان را بر ميگرداند و ميكشد تادلهاي مؤمنان را شفا دهد .

سي و هشتم : بازم علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « روزي كه هر جمعي را با امامشان بخوانيم ، سوره اسرا ، ۷۱ » از فضيل بن يسار نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : (در قيامت) بينبر (ص) با اهل عصر خود ، و علي (ع) با اهل عصر خود ، و امام حسين (ع) با اهل عصر خود بيايند ، و همچنين هر كس در ميان جمعي ببرد با هم وارد شوند . اين حديث را « برقي » هم در كتاب محاسن از حضرت صادق بهمين نحو روايت ميكند .

مؤلف گويد : در بعضي از نسخ ها است كه بينبر (ص) در « قريه اي » و علي (ع) در

فعلى الاول هو نص فى الرجعة ، و القرية صادقة على المدينة العظيمة ، و على الثانى يحتمل الرجعة و هو الاقوى ، لما يأتى ان شاء الله من رواية سعد بن عبد الله له فى مختصر البصائر فى احاديث الرجعة ويحتمل القيامة .

السابع والثلاثون مارواه على بن ابراهيم ايضا فى تفسيره قال : أخبرنا أحمد بن ادريس قال : حدثنا أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزيز عن ابراهيم بن المستنير عن معاوية بن عمار قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : قول الله عز وجل : «ان لمعيشة ضنكا» قال : هى والله للنصاب ، قلت : جعلت فداك قد رأيناهم وهرهم الاطول فى كفاية حتى ماتوا ، قال : ذلك والله فى الرجعة يا كلون العذرة . ورواه الحسن بن سليمان بن خالد القمى فى رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله مثله .

الثامن والثلاثون مارواه على بن ابراهيم ايضا فى تفسيره عن ابيه عن ابن ابي عمير عن ابن سنان وعن ابي بصير عن محمد بن مسلم عن ابي عبدالله و ابي جعفر عليهما السلام فى قوله

قرية اى . . . و اردشود ، و قرية شهر بزرگ راهم شامل ميشود ، و باين حساب صريح در رجعت ميشود ، و بنا بر احتمال اول (که هر کس در میان اهل عصر خود بيايد) احتمال قوى دارد که مراد رجعت باشد . زیرا چنانکه خواهد آمد «سعد بن عبدالله» اين حديث را ضمن احاديث رجعت نقل کرده . و شايد هم مربوط بقيامت باشد .

سى و هفتم : باز هم على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : (هر که از ياد من اهراس کند) زندگى سختى دارد ، طه ، ۱۲۴ از معاوية بن عمار نقل ميکند که معنى آيه را از حضرت صادق (ع) پرسيدم ، فرمود : بخدا ! راجع بناصبيان است ، گفتم : قربانت ! ما مى بينيم که بسيارى از اينها روزگار درازى دانا دم مرگ در راحت و نروى بسر ميبرند ، فرمود : بخدا ! اين مربوط بر رجعت است که اينان آن روز کثافت ميخورند ، اين حديث را حسن بن سليمان هم در رساله اش بهمين نحو روايت ميکند .

سى و هشتم : باز هم على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : «بر قرية اى که هلاکشان کرده ايم ثابت است که بر نميگردند انبيا ، ۹۵» از محمد بن مسلم نقل ميکند که حضرت

تعالى : « وحرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون » ، قال : كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة ؛ فهذه الآية من أعظم الدلالة في الرجعة ، لانّ أحداً من أهل الاسلام لا ينكر ان الناس كلهم يرجعون في القيامة من هلك و من لم يهلك ، وقوله : لا يرجعون نصاً في الرجعة ، فأما الى القيامة فيرجعون حتى يدخلوا النار .

الثامن والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره ايضاً مرسل قال : بشار الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك ، ويجعلهم خلفاء في الارض ، وائمة على امته ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصروا منهم .

الاربعون مارواه ايضاً فيه مرسل في قوله تعالى : « ونرى فرعون و هامان وجنودهما وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم » ما كانوا يحذرون من القتل والعذاب حتى يردهم ويرد أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوه .

باقرو حضرت صادق عليه السلام فرمودند : هر قریه ای که خدا اهلش را بعذاب هلاک کرده باشد ، در رجعت بر نمیگردند ، و این آیه از بهترین ادله رجعت است ، چون هیچ مسلمانی منکر نیست که در قیامت همه زنده میشوند چه هلاک شده باشند چه نشده باشند ، پس اینکه میفرماید آنهايي که هلاک شده اند بر نمیگردند صریح در رجعت است ، و هلاک شدگان قطعاً در قیامت بر میگردند تا وارد دوزخ شوند .

سی و نهم : باز هم علی بن ابراهيم در تفسیرش روایت میکند که : خداوند به پیغمبر و اهلبیتش عليهم السلام وعده داده که بعد از این در حقشان تفضل فرماید و آنان را دوروی زمین جانشین و امام امت قرار دهد ، و آنان را با دشمنانشان بدنيا برگرداند تا از آنها انتقام گیرند .

چهلیم : باز هم علی بن ابراهيم در تفسیر این آیه : « ... و بدست آنان بفرعون و هامان و لشکر بانسان آن عذابی را که از آن میترسیدند بنمایانیم ، قصص ، ٤٦ » روایت میکند که مراد این است که خداوند آل محمد (ص) را با غاصبان حقشان در رجعت زنده کند تا آن کشتار و عذابی که دشمنانشان از آن میترسیدند بآنها بچشانند .

الحادی و الاربعون ما رواء ايضاً فيه مرسلات قال : و جعلت الجبال يسبحن مع داود أنزل الله عليه الزبور فيه توحيد و تمجيد و دعاء و اخبار رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين و الائمة (ع) ، و اخبار القائم و اخبار الرجعة و هو قوله : «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون» .

الثاني و الاربعون ما رواء ايضاً فيه عن ابيه عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في جملة حديث ان رسول الله ﷺ قال لعلي عليه السلام : يا علي اذا كان في آخر الزمان اخرجك الله في أحسن صورة و معك ميسم تسم به أعدائك .

الثالث و الاربعون ما رواء ايضاً فيه في قوله تعالى : «يوم نحشر من كل امة فوجاً» قال : قال رجل لابي عبدالله عليه السلام : ان العامة تزعم انها في القيامة فقال : أيعسر الله في القيامة من كل امة فوجاً و يدع الباقيين ؛ لا ولكنه في الرجعة ، و اما آية القيامة فهو قوله تعالى : «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» .

چهل و یکم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که خداوند گوهرها را مضر کرد تا بآباداود تسبیح خدا کنند ، و زبور را - که مشتمل بر توحید و تمجید ، و دعا و اخبار پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام و اخبار حضرت قائم و اخبار رجعت بود - بر او نازل کرد و این است تفسیر این آیه : «در زبور از پس ذکر» نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بادت میبرند ، انبیا ، ۱۰۵ .

چهل و دوم : باز هم علی بن ابراهیم از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) ضمن حدیثی فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) فرمود : خداوند ترا در آخر الزمان به بهترین صورتی زنده میکند ، در حالی که آهنی در دست داری که دشمنانت را بآن داغ میزنی .

چهل و سوم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته ای ... را محشور کنیم ، نمل ۸۳» میگوید : شخصی حضرت صادق (ع) عرض کرد : سنیان میگویند این آیه مربوط بقیامت است ، فرمود : مگر در قیامت خدا از هر جمعی دسته ای را محشور میکند و دیگران را وامیگذارد ؛ این مربوط برجعت است ، آیه قیامت این است : «همه را محشور کنیم و از آنها را و نگذاریم ، کشف ۴۷»

الرابع والاربعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عز وجل «و يوم يحشر من كل امة فوجاً» قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولا يرجع الا من محض الايمان محضاً ؛ أو محض الكفر محضاً .

الخامس والاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « اولم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجرز » قال : هو مثل ضربه الله في الرجعة و القائم ، فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بخبر الرجعة قالوا : « متى هذا الفتح ان كنتم صادقين » .

السادس و الاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عند قوله تعالى : « ربنا أمتنا اثنتين و احييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل » قال : ذلك في الرجعة .

السابع و الاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله : « و ترى الظالمين آل عدى حقهم لمارأوا العذاب » و على « هو العذاب في الرجعة » يقولون هل الى مرد من

چهل و چهارم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر آیه سابق از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر يك از مؤمنين كه كشته شده باشد بر ميگردد تا بزرگ عادی بسیرد ، و رجعت مختص مؤمن محض یا کافر محض است .

چهل و پنجم : باز هم او در تفسیر این آیه : « مگر نمی بینند که ما آب را بر زمینهای بایر میرانیم سورة سجده ، آیه ۲۷ » روایت میکند که این مثلی درباره رجعت و حضرت قائم است ، که چون پیغمبر (ص) قضیه رجعت را بآنان خبر داد ، گفتند : « اگر راست می گوئید این فتح و گشایش موعود چه وقت است ؟ سجده ، ۲۸ » .

چهل و ششم : باز هم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : « پروردگارا ! ما را دو بار میراندی و دوبار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر ، ۱۱ » میگوید : آیه مربوط بر رجعت است .

چهل و هفتم : باز هم علی بن ابراهیم این آیه را چنین تفسیر میکند : مستگران - بآل محمد (ص) - را می بینی که چون عذاب - یعنی علی (ع) را - که در رجعت برای آنان عذاب است - به بینند ، گویند : آیا راهی برای بازگشت هست - تا ولایت علی را

سبیل « فنوالی علیاً » .

الثامن و الاربعون ما رواء ايضاً في قوله تعالى : « و ارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين » قال : ذلك اذا خرجوا من القبور في الرجعة يغشى الناس كلهم الظلمة فيقولوا : « هذا عذاب أليم »

التاسع والاربعون ما رواء ايضاً فيه في قوله تعالى : « حملته امه كرهاً ووضعتہ كرهاً » قال : ان الله بشر نبيّه ﷺ بالحسين عليه السلام ، ثم أعلمه انه يقتل ثم يردّه الى الدنيا حتى يقتل أهدائه « الحديث » .

اقول : و مثل هذا كثير يأتي في الباب الذي يلي هذا ان شاء الله .

الخمسون ما رواء ايضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج » قال : هي الرجعة

الحادي و الخمسون ما رواء ايضاً فيه قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال حدثنا محمد بن أحمد عن عمر بن عبد العزيز عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى « يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج » قال : هي الرجعة

به پذيريم - ۱ شوری ۱۴۴۰ هـ .

چهل و هشتم : باز هم اود در تفسير اين آیه : « منتظر روزی باش که آسان دودی آشکار میآورد ، دخان ۱۰ » میفرماید : اين وقتی است که در جنت از قبرها بیرون آیند ، اين دود تاريك همه را فرا گیرد و گویند « اين عذاب دردناکی است » .

چهل و نهم : باز هم علی بن ابراهيم در تفسير اين آیه : « مادرش بمشقت باردار او شد و بسختی او را گذاشت ، احقاف ، ۱۴ » نقل میکند که خداوند بشارت ميلاد حضرت امام حسين (ع) را به پیغمبر (ص) داد و اعلام کرد که وی کشته میشود و باز بدنیا بر میگردد نادشمنانش را بکشد « تا آخر حدیث » .

مقاله گوید : اين مضمون در روایات زیاد است و در باب بعد بخواست خدا بیاید .
پنجاهم : باز هم علی بن ابراهيم در ذیل اين آیه : « روزی که صیحه رابقی بشنوند اين روز بیرون شدن است ، ق ، ۴۲ » میفرماید : اين آیه مربوط بر جنت است .

پنجاه و یکم : باز هم در تفسير همان آیه از « جميل » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مربوط بر جنت است .

الثاني والخمسون ما رواء ايضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم تشقق الارض عنهم سراعاً » قال : في الرجعة .

الثالث والخمسون ما رواء ايضاً فيه في قوله تعالى : « وفي السماء رزقكم وما توعدون » قال المطر ينزل من السماء « وما توعدون » من اخبار الرجعة والقيامة و الاخبار البتى في السماء ، « فرب السماء والارض انه لحق » يعنى ما وعدتكم .

الرابع والخمسون ما رواء ايضاً فيه في قوله تعالى : « وان للذين ظلموا عذاباً » قال : الذين ظلموا آل محمد عذاباً قال عذاب الرجعة بالسيف .

الخامس والخمسون ما رواء ايضاً فيه في قوله تعالى : « والمؤتفة أهوى » عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله أخبرني عن جبرئيل انه طوى له الارض فرأى البصرة أقرب الارض من الماء ، وأبعدها من السماء ايتفكت باهلها مرتين وعلى الله تمام الثالثة ، وتعام الثالثة في الرجعة .

پنجاه و دوم : در تفسير اين آيه : « روزی که زمین برای در آمد نشان بشکافد و شتابان شود ، ق ٤٤ » ميفرمايد : مربوط بر رجعت است .

پنجاه و سوم : در تفسير اين آيه : « روزی شما و آنچه وعده تان میدهند در آسمان است ، ذاریات ٢٢ » روايت میکند که : روزی عبارت از باران است که از آسمان میاید و چیزی که وعده میدهند : اخبار رجعت و قیامت ، و اخباری است که در آسمان است ، « بعدای آسمان و زمین ! آنچه وعده تان میدهند حق است » .

پنجاه و چهارم : در تفسير اين آيه : « برای آنان که ستم کردند عذابى (نزدیکتر از این) هست طول ، ٤٧ » ميفرمايد : برای آنها که بآل محمد ستم کردند در رجعت عذاب شمشیر هست .

پنجاه و پنجم : در تفسير اين آيه : « دهکده های واژگون شده را بیفکند ، نجم ، ٥٢ » از امیر المؤمنین (ع) روايت میکند که یغبر (ص) فرمود : جبرئیل یمن خبر داد که زمین را برای وی درهم پیچیدند بصره را دید که از همه جا بآب نزدیکتر و از آسمان دورتر است ، دوبار با اهلش واژگون شده ، و خداوند برای سومین بار در رجعت واژگونش میکند .

المادس والخمسون ما رواه ایضاً فی قوله تعالى : «مطمین الی الداع» قال : اذا رجع فیقول : ارجعوا «فیقول الکافرون هذا یوم عسر» .

السادس والخمسون ما رواه ایضاً فیمن أبیه عن ابن أبی عمر عن عبدالرحیم القصیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال : سألته عن من والقلم الی قوله : «واذا تتلی علیه آیاتنا» قال کنی عن الثانی «نسسمه علی الخرطوم» قال : فی الرجعة «الحديث» و یأتی ان شاء الله و فیہ ان أعداء امیر المؤمنین علیه السلام یرجعون .

الثامن والخمسون ما رواه ایضاً فی حدیث قال : لما أخبرهم رسول الله صلی الله علیه و آله بما یمکن من الرجعة قالوا : متى یمکن ذلك؟ قال الله تعالى : «قل یا محمد ان أدری اقرب ما توعدون به أم یمعل له ربی أمداً» .

التاسع والخمسون ما رواه ایضاً فی قوله تعالى : «عالم الغیب فلا یمظهر علی غیبه أحداً الا من ارتضى من رسول» قال : أخبر الله رسوله الذی یرتضیه بما کان

پنجاه و ششم : در تفسیر این آیه : «شتابان بسوی دعوتگر شوند ، قمر ، ۸» می-فرماید : در رجعت بآنان گویند : برگردید ، «و کافران گویند این روز دشواری است» .
پنجاه و هفتم : از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم این آیه : «ن ، قسم بقلم : وقتی که آیات ما را بروی خوانند» گوید افسانه های گذشتگان است (قلم ۱ - ۱۵) تاویلش چیست ؟ فرمود : کنایه از دومی است (که شاید مراد عمر باشد) سپس میفرماید : «بزودی برپیش داغ نهیم» یعنی در رجعت «تا آخر حدیث» این حدیث بعداً هم ذکر میشود و در آن میفرماید : دشمنان امیر المؤمنین برمیگردند .

پنجاه و هشتم : در حدیثی نقل میکند که چون پیغمبر (ص) قضایای رجعت را بر مردم خبر داد گفتند : کی واقع میشود ؟ وحی آمد : «ای محمد - بگو نیدانم آنچه بشما وعده میدهند نزدیک است ، یا خدای من برایش مدتی قرار میدهد ، جن ۲۵» .

پنجاه و نهم : در تفسیر این آیه : «دانای غیب است واحدی را بر غیب خویش آشکار نکند جز آن پیغمبری را که مورد رضایش باشد ، جن ، ۲۶ ، ۲۷» نقل میکند که خداوند به پیغمبرش که مورد رضایش بود حوادث زمان خود و حوادث آینده را جمع

عنده من الاخبار ، وما يكون بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الستون ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : « انه على رجعه لقادر » قال : كما خلقه من نقطة يقدر أن يردّه الى الدنيا والى القيامة .

الحادي والستون ما رواه على بن ابراهيم في أواخر تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبيد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله عز وجل : « فمهل الكافرين أمهلهم رويداً » قال : لو بعث القائم فيبعثهم له من الجبارين والطواغيت من قريش و بنى امية و سائر الناس .

الثاني و الستون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبو العباس أحمد بن علي بن العباس النجاشي في كتاب الفهرست في ترجمة أبان بن تغلب بعد ما ذكر انه عظيم المنزلة في أصحابنا لقي على بن الحسين وأبا جعفر وأبا عبد الله عليهم السلام وروي عنهم ؛ و كانت له عندهم منزلة وقدم و قال له أبو جعفر عليه السلام : اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس فاني أحب أن يرى في شيعتي مثلك .

بعضرت قائم ورجعت وقيامت را خبر داد .

شصتم : در تفسیر این آیه : « خدا به هر گرداندنش توانا است ، طارق ، ۸ » میفرماید چنانکه بشر را از نقطه آفرید میتواند او را هم در دنیا و هم در قیامت برگرداند .

شصت و یکم : در تفسیر این آیه : « کافران را مهلتی ده ، اندکی مهلتشان بده ، طارق ، ۱۷ » از ابوبصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که حضرت قائم (ع) ظاهر شود خداوند ستمگران و مظلومانگران قریش و بنی امیه و دیگران را برای او زنده کند .

شصت و دوم : « نجاشی » در کتاب فهرست در شرح حال « ابان بن تغلب » میفرماید در میان اصحاب ما منزلتی عظیم دارد ، حضرت سجاد و حضرت باقر ، و حضرت صادق علیهم السلام را ملاقات کرده و از آنان حدیث نقل میکنند ، در نظر ائمه محترم و عالیقدر بود حضرت باقر (ع) با و فرمود : در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده ، که من دوست دارم

وقال أبو عبد الله عليه السلام لما بلغه نعيه : اما والله لقد أوجع قلبي موت أبان الى أن قال : قال أبو علي أحمد بن رباح الزهرى : حدثنا محمد بن عبد الله بن غالب قال . حدثني محمد بن الوليد عن يونس بن يعقوب عن عبد الله بن خفصة قال : قال أبان بن تغلب : مررت بقوم يعيبون على روايتي عن أبي جعفر عليه السلام ، قال : فقلت : كيف تدوموني في الرواية عن رجل ما سألته عن شيء الا قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ قال : فمر صبيان ينشدون :

العجب كل العجب بين جمادى و رجب

فسألت عنه ؟ فقال : لقاء الاحياء بالاموات ورواه ميرزا محمد الاسترآبادى فى كتاب الرجال نقلا عن النجاشي .

الثالث والستون مارواه الشيخ الحليل نقى الدين ابراهيم بن على الكفعمى العاملى فى كتاب المصباح فى الفصل الحادى والاربعين فى الزيارات وقد اورد فى أكثرها ما يدل على الرجعة الى أن قال : واما زيارة المهدي عليه السلام ثم أوردها فمن جعلتها يا مولاي ان أدركت ايامك الزاهرة فأنا عبدك متصرف بين أمرك و

در شیعیانم امثال نو دیده شوند ، حضرت صادق (ع) چون خبر وفاتش را شنید فرمود : بخدا ! مرگ «ابان» دلم را بدرد آورد . . . عبد الله بن خفصه گوید : ابان گفت : بجمعی گذشتم که از من عیبجوی میکردند ، میگفتند ، این از حضرت باقر (ع) روایت نقل میکند ، گفتم : چگونه مرا در روایت از کسی ملامت میکنید که هرچه از او برسم جوابش را از پیغمبر (ص) نقل میکند !! روزی بچه ها عبود میکردند و این شعر میخواندند (ترجمه شعر) « میان ماه جمادى و رجب مطلبی بسیار شکفت انگیز است » از آنجناب پرسیدم : این موضوع چیست (که این طور بر سر زبانها افتاده) ؟ فرمود : ملاقات زندگان و مردگان است . این حدیث را میرزا محمد استرآبادی هم در کتاب رجال از «نجاشی» نقل میکند .

شصت و سوم : شیخ کفعمی در کتاب مصباح در فصل ۴۱ - زیاراتی ایراد میکند که غالباً دلیل بر رجعت است از جمله در یکی از زیارتهای حضرت مهدی (ع) چنین میگوید : « مولای من ! اگر من بروزگار درخشان رسیدم که بنده وافرمانت را گردن می نهیم ،

نهيك . وان ادر كشي الموت قبل ظهورك فاني اتوسل بك وبآبائك الطاهرين واسأله
أن يصلى على محمد وآله وأن يجعلنى كرهة فى ظهورك و رجعة فى ايامك لابلغ من
طاعتك مرادى واشفى من اعدائك فؤادى»

الرابع والستون عارواء الشيخ الجليل العلامة جمال الدين الحسن بن يوسف
بن المطهر الحلي فى كتاب الخلاصة قال : داود بن كثير الرقي قال الشيخ : انه ثقة ،
و روي الكشي بسند فيه يونس عن ذكره عن أبي عبدالله عليه السلام انه من أصحاب
القائم عليه السلام قال الكشي و تذكر الغلاة انه من أركانهم ، ولم أر أحداً من مشايخ
العصابة طعن فيه ، وعاش الى زمان الرضا عليه السلام . ونقله ميرزا محمد فى الرجال عنه .
الخامس والستون عارواء الشيخ أبو عمرو الكشي فى كتاب الرجال عن
علي بن محمد عن أحمد بن محمد عن أبي عبدالله البرقي رفعه قال : نظر أبو عبدالله عليه السلام
الى داود الرقي وقد ولى ، فقال : من سره أن ينظر الى رجل من أصحاب القائم فليتنظر
الى هذا ونقله ميرزا محمد عنه .



واگر پیش از طلوع خورشید جمالت مرگ گریانم را گرفت تو و پدانت را بدرگاه
خدا شفیع میکنم که خداوند برینغمبرش درود فرستد و در هنگام ظهور دولتش مرا بدینجا
برگرداند تا در اطاعت تو براد خویش برسم و سینه ام را از کینه دشمنانت شفا دهم .
شصت و چهارم : علامه حلی در کتاب «خلاصه» در شرح حال «داود بن کثیر»
میفرماید : شیخ طوسی او را «تقه» دانسته و «کشی» از حضرت صادق (ع) نقل میکند
که او از اصحاب حضرت قائم (ع) است و نیز «کشی» میفرماید : «غلات» او را از بزرگان
خود میدانند اما من احدی از بزرگان شیعه ندانیده ام که از وی مذمتی کرده باشد
و او تا زمان حضرت رضا (ع) زنده بوده . این مطالب را میرزا محمد در کتاب رجال
نقل میکند .

شصت و پنجم : «کشی» در کتاب رجال از «برقي» نقل میکند که «داود رقي»
میرفت ، حضرت صادق (ع) با او نگاهی کرد و فرمود : هر که میخواهد مردی از اصحاب
حضرت قائم را به بیند این مرد را به بیند . باز این حدیث را میرزا محمد هم
نقل میکند .

المادس والستون ما رواء الكشي ايضاً عن طا هر بن عيسى عن الشجاعي عن الحسين بن بشار عن داود الرقي قال: قلت له يعني لابي عبدالله عليه السلام: اني قد كبرت سني ودفق عظمي احب ان يختم عمري بقتل في محبتكم فقال: وما من هذا بد ان لم يكن في العاجلة يكون في الاجلة .
وروي بسند آخر ان داود الرقي مات بعد العاتين بقليل بعد وفات الرضا عليه السلام ونقل ذلك كله ميرزا محمد عنه .

السابع والستون ما رواء الكشي ايضاً عن حمدويه بن نصير عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير ، عن محمد بن مسعود عن أحمد بن منصور عن أحمد بن الفضل عن ابن أبي عمير قال: حدثنا حماد بن عيسى عن عبد الحميد بن أبي الديلم قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فأتاه كتاب عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعيم ، وكتاب الفيض بن المختار وسليمان بن خالد يخبرونه ان الكوفة شاغرة برجلها ، وانه لو امرهم بأخذها أخذوها ، فلما قرء الكتاب رمى به ثم قال: ما أنا لهؤلاء بامام ، اما علموا ان صاحبهم السفيناني ونقله ميرزا محمد .

شصت و ششم: باز هم «كشي» از همان داود نقل میکند که گفت: بحضور صادق (ع) عرض کردم: من پیر و فرستاده ام دوست دارم در راه محبت شما کشته شوم فرمود: ناچار شهادت نصیبت خواهد شد؛ اگر اکنون نشود بعداً میشود و بسند دیگری نقل میکند که داود اندکی بعد از وفات حضرت رضا (ع)، پس از سال دوست از دنیا رفت، این جمله را نیز میرزا محمد از «كشي» نقل میکند.

شصت و هفتم: باز هم «كشي» از عبد الحمید نقل میکند که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) بودم نامه هایی از عبد السلام بن عبد الرحمن، و فیض بن مختار، و سلیمان بن خالد آمد که نوشته بودند: وضع کوفه متشنج است، والی و حکمران حساسی ندارد، اگر قرمان دهید آنها قبضه کنیم، نامه را که خواند، پرت کرد و فرمود: من یشوای اینان نیستم (یعنی امامی که تحت سرپرستی او شهرها را فتح میکنند من نیستم) مگر نمیدانند که صاحب آنان «سفینانی» است (یعنی باید سفینانی بیاید تا وقت خروج برسد) این حدیث را نیز میرزا محمد هم نقل میکند.

اقول : هذا دال نصاً على رجعتهم معه .

الثامن والستون ما رواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن علي بن الحكم عن علي بن المغيرة عن أبي جعفر عليه السلام قال : كأنني بعبد الله بن شريك العامري عليه عمامة سوداء ذوابتاها بين كتفيه مصعد في لحف الجبل ، بين يدي قائمتنا أهل البيت في أربعة آلاف يكررون ويكررون - وفي نسخة يكبرون ويكررون .

وقال الشيخ والعلامة وغيرهما انه كان من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام وروى عنهما ، ونقل ذلك كله ميرزا محمد .

التاسع والستون ما رواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن عبد الله بن محمد بن الحسن بن علي الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة الجمال قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : اني سألت الله في اسمعيل ان يبقيه بعدي فأبى ولكنّه قد اعطاني منه منزلة اخرى ، انه اول مفشور في عشرة من اصحابه ، ومنهم عبد الله بن

مؤلف گوید : این حدیث تفسیراً دلالت دارد که این عده در زمان حضرت مهدی (ع)

بر میگردند .

شصت و هشتم : باز هم « کشی » از علی بن مغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع)

فرمود : گویا عبد الله بن شريك عامري را می بینم که عمامه سیاهی بر سر نهاده ، دو طرف عمامه اش بین شانه هایش افتاده ، و بایک سیاه چهارهزار نفری پیش روی قائم ما از دامنه کوه بالا میروند ، و همی تکبیر میگویند . مرحوم شیخ طوسی و علامه و دیگران میفرمایند : عبد الله بن شريك از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده و از آنها روایت میکند . و این جمله را میرزا محمد هم نقل میکند .

شصت و نهم : باز هم « کشی » از ابو خدیجه نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت

صادق (ع) میفرمود : من از خدا خواستم که (فرزندم) اسماعیل را پس از من باقی بگذارد خدا نخواست اما در باره او مقام دیگری بمن عطا کرد ، که او اول کسی است که باده نذر از یادانش - که از جمله عبد الله بن شريك است - از قبر بیرون میاید ، و عبد الله

شريك العامري وهو صاحب لوائه .

و رواء ميرزا محمد الاسترآبادي نقل عنه ورواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقل من كتاب البصائر لسعد بن عبدالله عن احمد بن محمد عن الحسن بن علي الوشاء ببقية السند مثله .

السبعون مارواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبي عمير عن يحيى الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشير عن أبي عبدالله عليه السلام ، وعن محمد بن مسعود عن علي بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحرث بن المغيرة عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلنا له : ان عبدالله بن عجلان مرض مرضه الذي مات فيه فكان يقول : اني لأموت في مرضي هذا ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : هيهات هيهات اني ذهب ابن عجلان ، لا عرفه الله فبيها من عمله ، اما علم ان موسى بن عمران اختار سبعين رجلاً فأخذتهم الرجفة ، كان موسى أول من قام منها فقال : يا رب اصحابي فقال : يا موسى أبدلك بهم خيراً منهم قال : رب اني وجدت ريحهم وعرفت اسمائهم . قال : ذلك ثلثاً . فبعثهم الله أنبياء ، ورواه ميرزا محمد نقل عنه .

اقول : الظاهر انه عليه السلام اخبر عبدالله بن عجلان انه يجاهد مع القائم عليه السلام

پيچمدار او است . اين حديث را ميرزا محمد ، وحسن بن سليمان هم نقل ميکنند .
هفتادم : باز هم «کشي» از بشير ، وحادث بن مغيرة نقل ميکنند که گفتند : عبدالله بن عجلان در آن مرضي که سبب مرگش شد ميگفت : من در اين مرض نميبرم فرمود : هيهات ، هيهات ، ابن عجلان چه اشتباهي کرده ؛ خداوند گناهانش را پرده پوشي کند مگر نپيدانست که موسى بن عمران هفتاد نفر را انتخاب کرد و با خود برد ، وقتی که صاعقه آنها را گرفت موسى اول کسی بود که از جابر خاست ، عرض کرد : پرورد گارا ! اصحابم را هم زنده کن ، خطاب شد : من بهتر از آنها بتوعوض ميدهم ، عرض کرد : پرورد گارا ! من با آنها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم ؛ سمر تبه اين مطلب را تکرار کرد ، خدا اصحابش را زنده کرد ، و به پيغمبري مبعوثشان فرمود . اين حديث را هم ميرزا محمد روايت ميکند .

مؤلف گوید : ظاهراً حضرت صادق (ع) بعبدالله عجلان فرموده که تو در رکاب

فظن ان ذلك قبل الموت ولم يفهم المراد، فهذا وجه اخبار ابن عجلان بانه لا يموت في ذلك المرض، فلم انه يرجع بعد الموت الى الدنيا في الرجعة، ويفهم من هذا كما ترى ان موسى عليه السلام مات في الرجعة، ثم رجع وأحياء الله كما أحيى السبعين بعد موتهم، وبعثهم أنبياء وقد تقدم مثله كثيراً.

الحادی والسبعون مارواه النجاشي في كتاب الرجال في ترجمة محمد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق بعد مامدحه مدحاً جليلاً و ذكر انه روى عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قال فاما منزلته في العلم وحسن الخاطر فأشهر من ان يذكر الى أن قال: وكان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له يوماً: تقول بالرجعة؟ فقال: نعم، فقال: اقرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار فاذا عدت أنا و أنت رددتها اليك، فقال له في الحال: اريد ضميتاً يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود قردهاً فلا أتمكن من استرجاع ما أخذت مني. ورواه ميرزا محمد نقلا عنه.

الثاني والسبعون مارواه العلامة في الخلاصة في ترجمة ميسر بن عبدالعزيز بعدما ذكر انه كان ثقة قال روى الكشي روايات كثيرة تدل على مدحه، وروى العقيقي يعني السيد علي بن احمد قال: ثني عليه يعني علي ميسر آل محمد عليهم السلام وهو ممن يجاهد في الرجعة، وقال الشيخ: انعمت في حيوة أبي عبدالله عليه السلام ورواه

حضرت قائم مبعوثي، او خيال کرده مراد پیش از مرگ است و مقصود را نفهمیده، از این دو گفته من در این مرض نمیرم، در صورتی که مراد جنگ بعد از مرگ (در رجعت) بوده، و از این حدیث معلوم میشود حضرت موسی در آن واقعه مرده و باز زنده شده، چنانکه آن هفتاد نفر هم زنده شدند و به پیبری مبعوث گشتند، نظام آن هم قبلاً گذشت.

هفتاد و یکم: (این حدیث در صفحه ۶۶ از کتاب رجال «نجاشی» نقل شد)

هفتاد و دوم: مرحوم علامه در کتاب «خلاصه» در شرح حال «میسر بن عبد العزیز» پس از ذکر وثاقت او میفرماید: «کشی» روایتهای بسیاری در مدحش نقل میکنند، «عقیقی» گوید: آل محمد علیهم السلام او را ستوده اند، و وی از کسانی است که در رجعت جهاد میکنند. و شیخ طوسی فرماید: او در زمان حضرت صادق (ع) از دنیا رفت این داود هم نظیر

ابن داود مثله .

الثالث والستون ما رواه العلامة ايضاً في الخلاصة وابن داود في كتاب الرجال في ترجمة نجم بن اعين عن السيد علي بن أحمد العقيلي عن أبيه عن عمران بن ابان عن عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام انه يعني نجم بن أعين ممن يجاهد في الرجعة .

الرابع والسبعون ما رواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة ، والطبرسي في كتاب اعلام الوری عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن أبي الحسن علی بن محمد علیهما السلام في حديث طويل في أحوال القائم عليه السلام قال فاذا دخل المدينة أخرج اللات والعزى فأحرقهما .

الخامس والسبعون ما رواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين و الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة والطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة في توفيعات صاحب الامر عليهم السلام على مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري انه سأل عن رجل ممن يقول بالحق ويرى المتعة ويقول بالرجعة ، الا ان له أهلاً موافقة له قد عامدها ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسرى ؟ «الجواب» يستعجب له أن يطيع الله بالمتعة ليزول عنه الحلف في المعصية ولو مرة واحدة .

ابن حديث را نقل ميکند .

هفتاد و سوم : بازم علامه در کتاب خلاصه ، و ابن داود در کتاب رجال ، در شرح حال «نجم بن اعين» از عبدالله بکیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : «نجم» از کسانی است که در رجعت جهاد میکند .

هفتاد و چهارم : ابن بابويه در کتاب «اکمال» و طبرسي در کتاب اعلام الوری در حدیث طولانی در حالات حضرت قائم (ع) از حضرت عبد العظيم نقل میکنند که حضرت هادی (ع) فرمود : چون وارد مدینه شود «لات و عزى» را بیرون آورد و آتش زند .
هفتاد و پنجم : (ابن حدیث در صفحه ۶۵ نقل شد) .

اقول : هذا يدل على ان القول بالرجعة من علامات التشيع ومن خصائص الشيعة ، وتقرير المهدي عليه السلام دال على صحة ذلك .

السادس والمبعوث مارواه الشيخ في كتاب الغيبة في فصل مفرد في الاخبار المتضمنة لعن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، قال : أخبرنا جماعة عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري عن أحمد بن علي الرازي عن محمد بن علي عن محمد بن أحمد بن خلف و ذكر حديثاً طويلاً جرى له مع المهدي عليه السلام ومع بعض خواصه من جملته ان قال له : ما فعل فلان ؟ قال : وسمي بعض اخواني المستبصرين ، قلت : ببرقة قال : صدقت ، ففلان وسمي رفيقاً لي مجتهداً في العبادة مستبصراً في الديانة ، فقلت : في الاسكندرية حتى سمي لي عدة من اخواني ، ثم ذكر اسماً غريباً فقال : ما فعل تقفور ؟ قلت لا أعرفه قال : وكيف تعرفه وهو رومي يهديه الله فيخرج ناصراً من قسطنطينية ، ثم سألتني عن رجل آخر فقلت : لا أعرفه ، فقال : هذا رجل من اهل هبت من انصار مولاي عليه السلام ، امض الي أصحابك فقل لهم : نرجو

هفتاد و ششم : شيخ طوسي در کتاب « غیبت » در فصل جدا گانه ای در حکایت

کسانی که خدمت حضرت مهدی (ع) رسیده و او را نشناخته اند - در حدیثی طولانی - نقل میکند که محمد بن احمد بن خلف خدمت آنجناب رسید و مذاکرات مفصلی با او و بعض اصحابش کرد ، از جمله آن کس که از اصحاب حضرت بود حال یکی از برادران شیعه مادا پرسید ، عرض کردم : در شهر «برقه» است ، فرمود : درست گفتی ، باز حال یکی دیگر از برادرانمان را - که مردی عابد و با معرفت بود - پرسید ، عرض کردم : در اسکندریه است ، و باز نام افراد دیگری برد و احوال پرسی کرد ، تا رسید بنامی که من نشنیده بودم ، فرمود : «تقفور» چه کرد ؟ گفتم : او را نمیشناسم ، فرمود : آری چگونه او را شناسی در صورتی که مردی رومی است که خدا هدايتش میکند و از قسطنطنیه بنصرت امام زمان بر میخیزد ، سپس سراغ مرد دیگری را گرفت ، گفتم : نمیشناسم فرمود : این از اهل « هبت » (یکی از شهر های کنار فرات) است ، و از پاوران مولای من است ، برو

ان يكون قد اذن الله في الانتصار للمستضعفين ، وفي الانتقام من الظالمين .

اقول : من المستبعد جداً بل من المحال عادة ، بقاء المذکورین الى الآن ، بل قد ماتوا قطعاً ، والا لظهر لهم خبر وأثر ، وكانوا من جملة المعمرين ، وصاروا أشهر من نار على علم ، و قد حکم بانهم من أنصار القائم عج فلا بد من القول برجمتهم .

المابع والسبعون ما رواه الشيخ في اواخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن محمد بن علي عن جعفر بن بشير عن خالد أبي عمارة عن الفضل بن عمر قال : ذكرنا القائم عج ومن مات من أصحابنا ينتظره ، فقال لنا ابو عبدالله عج : اذا قام اتى المؤمن في قبره فيقال له : يا هذا انه قد ظهر صاحبك فان شئت ان تلاحق به فالحق ، وان تشأ أن تقيم في كراعتك فاقم .

الثامن والسبعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في

نزد رفقائ ، و بگو : امید است خدا برای یاری پی بناهان و انتقام از ستمگران رخصت دهد .

مؤلف گوید : بسیار بعید - بلکه عادة محال - است که این اشخاصی که در حدیث میگوید از یاوران امام زمان اند تا کنون زنده باشند بلکه قطعاً مرده اند ، و گرنه خبر و اثری از آنان بدست میامد ، و از جمله طویل العمرها بودند و نامشان بر سر زبانها بود ، پس معلوم میشود مراد این است که در رجعت چون بدنیا برگردند از یاوران آنجناب باشند .

هفتاد و هفتم : شیخ طوسی در اواخر کتاب « غیبت » از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : در خدمت حضرت صادق (ع) صحبت از حضرت قائم و کسانی که در انتظار او بن داده اند بمیان آمد ، حضرت فرمود : هنگامی که وی قیام کند بر سر قبر مؤمن آیند و گویند : امامت ظاهر شده اگر میخواهی باو ملحق شو ، و اگر میخواهی در جوار پروردگارت بمان .

هفتاد و هشتم : حسن بن سلیمان در رساله ای که درباره رجعت نوشته از جابر بن

باب الکبریات وما جاء فيها نقلاً من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : ليس من المؤمنين أحد الا وله قتلة وموتة ، انه من قتل نشر حتى يموت ، ومن مات نشر حتى يقتل ، وما من هذه الامة بر ولا فاجر الا سينشر ، فاما المؤمنون فينثرون الى قرعة أعينهم ، واما الفجار فينثرون الى خزي الله اياهم ، ان الله يقول : «وليطيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

اقول : هذا العموم مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً لما مضى ويأتى ان شاء الله ، لان الخاص مقدم على العام ودلالته صريحة في منافية العام في باقى الافراد و لا بد من العمل بهما و هو ما قلناه .

التاسع والاسبعون ما رواه أيضاً نقلاً عن مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال :

يزيد نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمنی مرگی دارد و کشته شدنی ، هر که کشته شده باشد برگردد تا برگ خود بسپرد ، و هر که مرده باشد برگردد تا کشته شود ، و هیچ فردی از افراد این امت نیست جز اینکه نیک باشد یا بد برگردد ، اما مؤمن که برگردد جش روشن شود ، و بیدین که برگردد دچار عذاب خدا گردد ، چنانکه در قرآن فرماید : « عذاب نزدیکتر را پیش از عذاب بزرگتر بآنها میپوشانیم » سوره ۲۱ .

مؤلف گوید : بشهادت حدیثهای گذشته و آینده رجعت مختص مؤمن معصی و کافر معصی است ، و البته آن حدیثها مقدم بر این حدیث است که میفرماید همه برگردند و بقرینه آن احادیث معلوم میشود مراد از این حدیث هم همه مؤمنان خالص و کافران خالص است .

هفتاد و نهم : باز هم حسن بن سلیمان از صفوان بن يحيى نقل میکند که حضرت

سمعتہ يقول فی الرجعة : من مات من المؤمنین قتل ومن قتل منهم مات .
 الثمالون مارواه ايضاً نقله عن محمد بن الحسين و عبدالله بن محمد بن عيسى
 جميعاً عن الحسن بن محبوب عن علي بن رباب عن زرارة قال : كرهت ان اسأل
 أبا جعفر عليه السلام فاحتلت مسئلة لطيفة لا يبلغ بها حاجتي فقلت : أخبرني عن مات أقتل ؟
 قال : لا ، الموت موت والقتل قتل ، قد فرق بين الموت والقتل في القرآن فقال : «أفان
 مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم» وقال : «ولئن متم أو قتلتم لآلئ الله تحشرون» ليس
 كما قلت يا زرارة ! الموت موت والقتل قتل وقد قال الله تعالى : «ان الله اشترى من
 المؤمنين أنفسهم وأموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون
 وعداً عليه حقاً» وقال : «كل نفس ذائقة الموت» قال : ليس من قتل بالسيف كمن
 مات على فراشه ، ان من قتل لابد ان يرجع الى الدنيا حتى يذوق الموت . و رواه

رضا (ع) فرمود : در رجعت هر مؤمنی که مرده باشد کشته شود ، و هر که کشته شده باشد
 بر مرگ عادی ببرد .

هشتم : بازم حسن بن سليمان از «زراره» نقل میکند که گفت : میخواستم
 از حضرت باقر (ع) سؤالی بکنم اما نخواستم صریحاً بپرسم ، حيله لطیفی بکار بردم ،
 گفتم : کسی که بمیرد کشته شده ؟ فرمود : نه ، مردن مردن است ، و کشته شدن
 کشته شدن ، چنانکه قرآن هم فرق گذاشته میفرماید : «اگر او بمیرد یا کشته شود
 بعقب برمیگردید» و نیز میفرماید : «اگر بمیرد یا کشته شوید بسوی خدا محشور می
 شوید» چنین نیست که گفتم ، مردن غیر از کشته شدن است ، خداوند میفرماید : «خدا
 از مؤمنان جان و مالشان را خرید ، در مقابل اینکه بهشت از آنها است ، در راه خدا جنگ
 میکنند ، میکشند ، و کشته میشوند ، وعده ای است بر عهد خدا ثابت ؛ توبه ۱۱۱ و نیز
 میفرماید : هر کس مرگ را میپسندد آنکه بشمشیر کشته شود مثل کسی که در بستر
 بمیرد نیست ، هر که کشته شود بناچار بدنیا برمیگردد تا مرگ را بپسندد . (معلوم میشود
 سؤال اصلی «زراره» هم همین بوده که در صورتی که مردن غیر از کشته شدن است ،
 قرآن هم میفرماید : هر کسی مرگ را میپسندد ، پس کشتگان چه میشوند ؟) این حدیث

العباشی فی تفسیره علی نقل عنه عن زرارۃ مثله .

الحادی والثمانون مارواه ایضاً نقل عنه عن احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عیسی بن عبید عن علی بن الحکم عن مثنی بن الولید الحنطاط عن أبی بصیر عن أحدهما علیهما السلام قال : فی قوله تعالی : «ومن کان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى و أضل سبیلاً» قال : هی الرجعة . ورواه العباشی عن الحلبي عن أبی بصیر مثله .

الثانی و الثمانون ما رواء ایضاً نقل عنه عن أحمد بن محمد و محمد بن اسمعیل عن علی بن الحکم عن رفاعۃ بن موسی عن عبدالله بن عطاء عن أبی جعفر علیه السلام ان علی بن الحسین علیه السلام قال له : یا بنی ان هؤلاء العراقیین سألونی عن أمر کان مضی من آبائک و سلفک یؤمنون به و یقرّون فقلبنی الضحک سروراً ان فی الخلق من یؤمن به و یشترّ قال : فقلت : ما هو ؟ قال : سألونی عن الاموات متى یموتون فیماتلون الاحیاء علی الدین ؟ وعن السنّدی بن محمد عن صفوان عن رفاعۃ مثله **الثالث و الثمانون** مارواه ایضاً نقل عنه عن علی بن الحکم عن حنان بن سدید

را «عباشی» هم در تفسیرش بهمین نحو نقل میکنند .

هشتاد و یکم : باز هم حسن بن سلیمان از ابوبصیر نقل میکنند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام در باره این آیه : «هر که در این زندگی کور دل باشد ، در زندگی دیگر هم کور و گمراه تراست ، بنی اسرائیل ۷۲ فرمود : مربوط بر رجعت است (که کور دلان ، نایبنا بر میگرددند) . این حدیث را عباشی هم از ابوبصیر بهمین نحو روایت میکنند .

هشتاد و دوم : از عبدالله بن عطاء از حضرت باقر (ع) نقل میکنند که حضرت سجاد (ع) فرمود : پسر جان ! این عراقیها چیزی از من پرسیدند که پدران و پیشینیان تو فرموده اند ، و اینان هم بآن عقیده و اقرار دارند ، من از خرسندی خنده ام گرفت که در میان مردم کسانی هستند که بآن ایمان و اعتراف دارند ، عرض کردم : آن سؤال چه بود ؟ فرمود : پرسیدند . کی مرده ها زنده میشوند و بازنده ها بر سر دین میجنگند ؟ . این حدیث را از «رفاعه» هم بهمین نحو نقل میکنند .

هشتاد و سوم : از «سدیر» نقل میکنند که گفت : از حضرت باقر (ع) راجع بر رجعت

عن أبيه قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجعة ، فقال : القدرية تنكرها - ثلاثاً - .
اقول : قد روى أحاديث متعددة في لعن القدرية وذمهم و كفرهم وهم منسوبون
 الى القدر فاما ان يراد بهم من اثبت القدر على وجه الافراط وهم أهل الجبر ، او من
 نفاء على وجه التفريط وهم أهل التفويض وقد فسره العلماء بالوجهين ، وقد يقر بضم القاف
 وسكون الدال نسبة الى القدرة ، ويوجه على الوجهين والقسم الاول الاشاعة والثاني
 المعتزلة والقسمان منكرون للرجعة ولم يقل بها الا الامامية .

الرابع والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن
 وهيب بن حفص عن أبي بصير قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل :
 ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم الآية فقال : ذلك في الرجعة ما من
 مؤمن الا وله ميتة وقتلة ، من مات بعث حتى يقتل ومن قتل بعث حتى يموت .

الخامس والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن عيسى ومحمد بن عبد الجبار

سؤال كردم ، سه مرتبه فرمود : «قدریه» انكار میکنند .

مؤلف گوید : حدیثهای بسیار در لعن «قدریه» و نکوهش و کفر آنان وارد شده ،
 و آنها منسوب به «قدر» اند ، یا افراطیهای در امر قدراند که جبریها باشند (که همه
 چیز را مقدر خدای پندارند و بنده را بی اختیار میدانند) و یا تفريطیها هستند که «مفوضه»
 باشند (که همه چیز را در اختیار بنده میدانند و دست خدا را بکلی بسته اند) علماء هم بهر
 دو وجه تفسیر کرده اند ، بعضی هم «قدریه» بضم قاف و سكون دال - منسوب بقدرت -
 میخوانند ، و باز بهسان دو نحو تفسیر میکنند ، جبریها «اشعری» و تفویضیها «معتزلی»
 اند ، و هر دو دسته منکر رجعت اند ، و غیر از امامیه کسی بآن معتقد نیست .

هشتاد و چهارم : باز هم حسن بن سلیمان از ابو بصیر نقل میکنند که تفسیر این

آیه را از حضرت باقر (ع) پرسیدم : «خدا از مؤمنان جان و مالشان را خرید»
 فرمود : این مربوط بر جمت است ، هر مؤمنی مرگی دارد و کشته شدنی ، هر که مرده
 باشد زنده میشود تا کشته شود ، و هر که کشته شده باشد بر میگردد تا بمیرد .

هشتاد و پنجم : از ابوبکر حضرمی نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود :

جميعاً عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن أبي بكر الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام قال لا يسأل في القبر الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً ولا يسأل في الرجعة الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً قلت : فساير الناس ؟ قال : يلهي عنه .

السادس والثمانون مرواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن عبد الجبار واحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن عبيد المثنى عن شعيب الحداد عن ابي الصباح الكفائي قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن اشياء جعلت اكره ان اسميها ، فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم قال تلك القدرة ولا ينكرها الا القدريه « الحديث » .

اقول : اثبات القدر بطريق الجبر يستلزم نفى القدرة عن العبد ، بل وعن الله ايضاً عند التحقيق ، ولعل هذا الحديث اشارة الى ذلك ، وفيه ترجيح الارادة للاشاعة وهم اكثر العامة واشهر اصحاب المذاهب المخالفة للامامية ، فلا يحتمل

سؤال قبر مختص مؤمن خالص و كافر خالص است ، ودر رجعت هم پرسش مختص بهمین دو دسته است ، گفتم : سایر مردم چگونه ؟ فرمود : با آنها کاری ندارند .

هشتاد و ششم : از ابو الصباح کنانی نقل میکنند که گفت : میخواستم مسائلی از حضرت باقر (ع) بپرسم و ضمناً مایل نبودم صریحاً سؤال کنم و نام ببرم ، فرمود : گویا میخواهی از رجعتها سؤال کنی ؟ گفتم : آری ، فرمود : این از قدرت خدا است و جز « قدریه » کسی انکار نمیلند « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : لازمه اثبات « قدر » از راه جبر این است که بنده از خود هیچ قدرتی ندارد ، بلکه بر حسب تحقیق قدرت را از خدا هم سلب میکنند ، و شاید این حدیث هم اشاره بهین باشد (که میفرماید : جز قدریه کسی انکار قدرت خدا نمیکند) و در این حدیث است که (اشعریها) اراده خدا را ترجیح میدهند (یعنی میگویند بشر در کارها اراده و اختیار ندارد) و این طائفه بیشتر سنیان و مخالفین امامیه اند ، از این رو حدیثهای رجعت ابد احتمال تقیه ندارد (چون اگر تقیه ای در کار بود این طور متعرض اشعریها که جمعیت عمده

شیء من احادیث الرجعة للتقية .

السابع والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن ابي خالد القعاط عن عبد الرحيم القصير عن ابي جعفر عليه السلام انه قرأ هذه الآية : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة » أتدري من معنى ؟ قلت : المؤمنون فيقتلون ويقتلون ، قال : لا ولكن من قتلوه حتى يموت ، ومن مات رد حتى يقتل وتلك القدرة فلا تنكرها .

اقول : هذا مخصوص بما تقدم أعني من محض الايمان محضاً .

الثامن والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت عمران بن أعين وأبا الخطاب جميعاً يحدثان قبل ان يحدث أبو الخطاب ما أحدث : انهما سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول في حديث : وان الرجعة ليست بعامة ، وهي خاصة لا يرجع الا من محض الايمان محضاً او محض الشرك محضاً .

التاسع والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه بالاسناد السابق عن حماد بن عثمان

مخالفان اند نمیشدند .

هشتاد و هفتم : باز هم حسن بن سليمان از عبد الرحيم قصير نقل میکند که حضرت باقر (ع) اين را خواند : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خريد در مقابل اينکه بهشت از آنها است ، توبه ، ۱۱۱ » و فرمود : ميدانی مراد کیانند ؟ گفتم : مراد مؤمنين اند که در راه خدا میکشند و کشته میشوند ، فرمود : نه ، هر که کشته شده باشد بر میگردد تا بيمرد ، و هر که مرده باشد بر میگردد تا کشته شود ، اين از قدرت خدا است منکر مشو .

مؤلف گوید : اين مخصوص مؤمنين خالص است ، چنانکه قبلا هم تذکر داديم .

هشتاد و هشتم : از محمد بن مسلم نقل میکند که گفت : عمران بن أعين ، و ابو الخطاب - ييش از انحرافش - میگفتند : شنيديم حضرت صادق (ع) در حدیثی میفرمود : رجعت عمومی نیست ، مخصوص مؤمن خالص و مشرک خالص است ، و ديگران بر نميگردند .

هشتاد و نهم : از زاده نقل میکند که گفت : مطالب مهمی از قبيل رجعت و امثال

عن زرارة قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الأمور العظام من الرجعة واشباهها ، فقال : ان الذي تسألون عنه لم يجرى أو انه بعدو قد قال الله تعالى : « بل كذبوا بآلامهم يحيطوا بعلمه و لما يأتهم تأويله » .

السمعون ما رواه أيضاً نقلاً عنه عن يعقوب بن يزيد و محمد بن الحسين و محمد بن عيسى بن عبيد و ابراهيم بن محمد عن عمر بن اذينة عن محمد بن الطيار عن أبي عبد الله عليه السلام قال : في قوله تعالى : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا سيرجع حتى يموت ، ولا أحد من المؤمنين مات الا سيرجع حتى يقتل .

الحادی والسمعون ما رواه أيضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبي بصير قال : قال أبو جعفر عليه السلام : اينكر اهل العراق الرجعة ؛ قلت : نعم ، قال : سبحان الله أما يقرأون القرآن و يوم نحشر من كل امة فوجاً .

الثاني والسمعون ما رواه أيضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين عن عبد الله بن المغيرة عن حدثه عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ولئن

آن از حضرت صادق (ع) پرسیدم ، فرمود : این چیزی که شما میپرسید هنوز وقتش نرسیده ، خداوند میفرماید : « بلکه چیزی را که بعلم آن نرسیده اند و هنوز تسأولش نیامده تکذیب میکنند ، یونس ، ۴۹ » .

نودم : از محمد بن طیار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم » فرمود : هر مؤمنی که کشته شده باشد بر میگردد تا برگ عادی بگیرد ، و هر مؤمنی که مرده باشد بر میگردد تا کشته شود .

نود و یکم : از ابو بصیر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : اهل عراق رجعت را انکار میکنند ؛ عرض کردم : آری ؛ فرمود : سبحان الله ؛ مگر قرآن نمیخوانند که میفرماید : « روزی که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم » .

نود و دوم : از جابر بن یزید نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تفسیر این آیه :

قتلتم فی سبیل الله اومتّم قال : القتل فی سبیل علیّ و ذریته ، و لیس أحد یؤمن بهذا الا وله قتلة و هیئة ، انه من قتل ینشر حتی یموت ، و من مات ینشر حتی یقتل . و رواه العیاشی کما نقل عنه .

الثالث والتشعون مارواه ایضاً نقلاً عنه عن محمد بن عیسی عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن محمد بن عبدالله بن الحسین قال : قال أبی لابی عبدالله علیه السلام : ما تقول فی الكرة ؟ قال : اقول فیها ما قال الله عزوجل و ذلك أن تفسیرها جاء الى رسول الله صلی الله علیه و آله قبل هذا فی قوله تعالی «تلك اذا كرة خاسرة» اذا رجعو الى الدنيا و لم یقضوا دخولهم قال له أبی : فانما هی زجرة واحدة ؟ فاذا هم بالساهرة ؟ قال : اذا انتقم منهم و ماتت الابدان بقيت الارواح ساهرة لا تنام و لاتموت .

الرابع والتشعون مارواه ایضاً نقلاً عنه عن محمد بن عیسی عن الحسین بن

«اگر در راه خدا کشته شوید یا ببیرید (آمرزش و رحمت خدا از آنچه جمع میکنند بهتر است ، آل عمران ، ۱۵۷) فرمود صلی الله علیه و آله (ع) و فرزندانش در راه خدا کشته شدند ، و هر مؤمنی که باین آیه ایمان داشته باشد کشته شدنی دارد و مرگی ، اگر کشته شده باشد زنده شود تا ببیرد ، و اگر مرده باشد زنده شود تا کشته شود . این حدیث را عیاشی هم نقل میکند .

لود و سوم : از محمد بن عبدالله بن حسین نقل میکند که گفت : پدرم به حضرت صادق (ع) عرض کرد : راجع برجعت ، چه میفرمائید ؟ فرمود : همانکه خدا فرماید ، و پیش از این تفسیرش برای پیغمبر (ص) آمده ، که در این آیه میفرماید : «(گویند :) این بازگشتی زیان بار است ، نازعات ۱۲» این وقتی است که بدنیا برگردند و نتوانند کاری انجام دهند ، پدرم آیه بعد خواند که : «فقط يك فریاد است که همان دم (از گورهای بیرون شده) روی زمین اند (البته این ترجمه ظاهر آیه است اما در حدیث معنی دیگری فرموده) نازعات ، ۱۳ ، ۱۴» فرمود : وقتی که از آنها انتقام گیرند و بدنهای بمیرد و روحها بیدار بماند ، نه خواب رود و نه بمیرد .

لود و چهارم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : امیر المؤمنین و امام

سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلي عليه السلام الى الارض كرامة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بنى امية و معاوية و آل معاوية ، ثم يبعث الله بانه . يومئذ اليهم من الكوفة ثلثين ألفاً و من ساير الناس سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم ، فلا يبقى منهم مخبر . الحديث .

الخامس والتسعون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن موسى بن عمر بن يزيد عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن ابي عبد الله عليه السلام في حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : وكيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكر حتى يقاتل امير المؤمنين عليه السلام .

السادس والتسعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي ايضاً في رسالته نقلاً من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام في حديث في الرجعة يقول فيه : فيا عجبا من أموات يبعثهم الله أحياء مرة بعد مرة ، قد شهر واسيوفهم يضربون بها هام الجبابرة و أتباعهم حتى ينجز الله ما وعدهم . الحديث .

حسين عليها السلام بازگشتی بدنيا دارند ، با پرچم خویش بیاید تا از بنی امیه و معاویه و کسانی انتقام گیرد ، سپس خدا یا وراثش را - سی هزار از کوفه و هفتاد هزار از ساير مردم - زنده کند ، تا مثل دفعه اول در صفین بجنگند ، و دشمنان را بکشند بقدری که احدی از آنها باقی نماند که شرح واقعه گوید « تا آخر حدیث » .

نود و پنجم : از خالد بن یحیی نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود از دعوت « سعد » بپرهیزد ، گفتم : چه دعوتی ؟ فرمود : وی بر میگردد تا با امیر المؤمنین بجنگد .

نود و ششم : از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که حضرت باقر (ع) در حدیث رجعت فرمود : شکفتا از مردگانی که خدا نوبتی پس از نوبتی زنده شان کند ، شمشیرها از غلاف بیرون کشند ، و مغرستمکاران و پیروانشان را بشکافند تا خدا وعده ای که بآن داده وفا کند « تا آخر حدیث » .

العابع والتمعون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي رواه عنه أبان بن أبي عيشة وقرنه جميعه على بن الحسين عليه السلام بحضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل فقرأ عليه مولانا زين العابدين عليه السلام وقال : هذه احاديثنا صحيحة ، قال أبان : لقيت أبا الطفيل في منزله فحدثني في الرجعة عن اناس من اهل بدر و عن سلمان والمقداد وأبي ذر وأبي بن كعب ، فعرضت الذي سمعته على بن أبي طالب عليه السلام فقال هذا علم خاص من علمنا لا يسع الامة جهله ورد علمه الى الله ، ثم صدقني بكل ما حدثتوني فيها ؛ وتلى علي بذلك قراءة كثيرة وفسره تفسيراً شافياً حتى صرت ما أنا بيوم القيمة اشد يقيناً مني بالرجعة « الحديث » .

اقول : قد رأيت كتاب سليم بن قيس المذكور وبقي عندي سنين كثيرة ، ولكن لم يحضرني وقت جمع هذه الاحاديث فلذلك نقلت هذا الحديث من رسالة الحسن بن سليمان .

الثامن و التسعون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً في رسالته في باب الكرات

نود و هفتم : از كتاب سليم بن قيس هلالی - كه ابان بن ابی عیاش آنرا از سليم روايت ميكند ، و همۀ اين كتاب را بر حضرت سجاد (ع) در حضور جمعی از بزرگان صحابه مانند « ابو طفيل » خواند و حضرت تصديق کردند و فرمودند اينها حديثهای ما است و همه صحيح است - نقل ميكند كه ابان گفت : ابو طفيل را در منزلش ملاقات كردم حديث رجعت را از عده ای از اهل بدر ، و سلمان ، و مقداد ، و ابوذر ، و ابی بن كعب روايت كرد ، من حديث او را بر حضرت امير المؤمنين (ع) عرضه كردم فرمود : اين از علوم خاص ما است ، كه امت را نبايد از آن بي خبر باشند و علمش را بخدا برگردانند ، سپس هر چه آنها گفته بودند تصديق كرد ، و در اين باره مطالب بسياری با تفسير كافي فرمود ، بقدری كه يقين من بر رجعت سرحد يقينم بقيامت رسيد ، « تا آخر حديث » .

مؤلف گوید : من كتاب سليم بن قيس را ديده ام ، چند سالی هم نزد من بود ، ولی چون اکنون در اختيارم نيست اين حديث را از كتاب حسن بن سليمان نقل كردم .

نود و هشتم : از « عقبه » نقل ميكند كه گفت : از حضرت صادق (ع) پرسيدم :

وحالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين على بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن أحمد بن محمد الايادي رفعه الى أحمد بن عقبة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هي؟ قال: نعم وذكر الحديث الى أن قال فيأتون أفواجا قوم بعد قوم.

التاسع والتسعون ما رواه أيضاً نقلاً من كتاب التنزيل عن أحمد بن محمد السيماري عن محمد بن خالد عن عمر بن عبد العزيز عن عبد الله بن نجيع اليماني قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام: «كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون» قال: مرة في الكرة واخرى في القيامة.

المائة ما رواه أيضاً نقلاً عن مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و يعقوب بن يزيد عن أحمد بن الحسن الميثمي عن محمد بن الحسن عن أبان بن عثمان عن موسى الحنطاط قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أيام الله ثلاثة، يوم يقوم القائم، ويوم الكرة، ويوم القيامة.

الاول بعد المائة ما رواه أيضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبي داود عن بريدة الاسلمي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا سالت امتي عن المهدي ياتيها مثل قرن الشمس يستبشر به أهل السماء والارض،

رجعت حق است؟ فرمود: آری دسته دست پست سرهم بیایند .

نود و نهم: از عبد الله بن نجیع نقل میکند که گفت: معنی این آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم: «بس کنید بزودی خواهید دانست، باز هم بس کنید بزودی خواهید دانست، تکاثر، ۳، ۴» فرمود: یک مرتبه در رجعت است، و یک مرتبه در قیامت.

صد: از «موسای حنطاط» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: روزهای خدا (که حضرت موسی (ع) میفرماید: قوم خویش را متذکر روزهای خدا کن) سه تا است: روز قیامت حضرت قائم (ع)؛ روز رجعت، روز قیامت.

صد و یکم: از «بریده اسلمی» نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود: در آن میان که امت من سراغ حضرت مهدی را میگیرند، مانده خورشید صبحدم طلوع کند و اهل آسمان

فقلت : يا رسول الله بعد الموت ؟ فقال : والله ان بعد الموت هدى وايماناً ونوراً ، فقلت : وأى العمرين أطول ؟ قال : الآخر بالضعف .

اقول : يحتمل أن يكون المراد بالموت موت الناس يعنى أيخرج المهدي بعد ما مات أكثر الناس ؟ فقال : ان بعد الموت « الخ » و له احتمال آخر يأتي انشاء الله .

الثاني بعد المائة ما رواه نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « واستمع يوم ينادى المناد من مكان قريب * » يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج ، قال : هي الرجعة .

الثالث بعد المائة ما رواه أيضاً نقلاً عنه عن احمد بن محمد بن عبد الله بن عامر عن محمد بن خالد البرقي عن الحسين بن غنم عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة قال : قال أبو جعفر عليه السلام : كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول : من أراد أن

و زمین خرسند شوند ، عرض کردم : یا رسول الله ! این بعد از مرگ است ؟ فرمود : بخدا ! پس از مرگ هدایت و ایان و نوری است گفتم : کدامیک از دو عمر طولانی تر است ؟ فرمود : دومی دو برابر اولی است .

موافک گوید : شاید مراد از مرگ : مرگ مردم باشد ، یعنی داوی میبرد : ظهور آنجناب بعد از مرگ بیشتر مردم است ، میفرماید : بعد از مرگ آنان هدایت و ایان و نوری خواهد بود ، و احتمال دیگری هم دارد که خواهد آمد .

صدودوم : از جميل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که جارچی از جای نزدیکی فریاد زند ، گوش فراداد ، روزی که صیحه را بحق بشنوند ، این روز بیرون شدن است ، ذاریات ، ۴۱ ، ۴۲ » فرمود : این در وقت رجعت است .

صدودوم : از ابو حمزه از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : هر که میخواهد با پیروان دجال بجنگد با هر کس که بر کشتن ضامن پا کشتن

يقاتل شيعة الدجال فليقاتل الباكي على دم عثمان ؛ وعلى دم أهل النهر وان لقي الله مؤمناً بأن عثمان قتل مظلوماً لقي الله ساخطاً عليه ، ولا يدرك الدجال الا آمن به ، قيل : فان مات قبل ذلك ؟ قال : فيبعث من قبره حتى يؤمن به و أن رغم أنفه .

الرابع بعد المائة ما رواء ايضاً نقله عنه عن السندی بن محمد عن صفوان بن يحيى عن رفاعه بن موسى عن عبد الله بن عطاء عن أبي جعفر عليه السلام ان علي بن الحسين عليه السلام قال : ان هؤلاء العراقيين سألونني عن أمر ما كنت أرى ان أحداً عمله من أهل الدنيا غيري ؛ فقلت : هم سألوكم ؟ فقال : سألونني عن الاموات متي يبعثون فيقاتلون الاحياء على الدين .

الخامس بعد المائة ما رواء ايضاً نقله عنه عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن الحسين بن يزيد عن عمار بن أبان عن عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كانني بحمران بن أعين و ميسر بن عبد العزيز يخطبان الناس بأسيا فها بين الصفا و المروة .

«نهر و انبها» گریسته جنگ کند (یعنی ایمان از ییروان دجال اند) و اگر کسی با این عقیده بمیرد که عثمان مظلوم کشته شده در حالی مرده که خدا بر او غضبناک است ، و اگر تا وقت خروج دجال زنده ماند بوی ایمان آورد ، برسیدند : اگر پیش از او بمیرد چطور ؟ فرمود : از قبر بیرونش آرند تا باو ایمان آورد ، اگر چه مایل نباشد .

صد و چهارم : از عبد الله بن عطاء از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت سجاد (ع) فرمود : این عراقیها چیزی از من میپرسیدند که گمان ندارم احدی از اهل عالم غیر از من بداند ، عرض کردم : چه پرسیدند ؟ فرمود : گفتند : کی مرده ها زنده میشوند و بر سر دین بازنده ها میجنگند ؟ .

صد و پنجم : از عبد الله بن بکیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : گویا «حمران بن اعین ، و ميسر بن عبد العزيز» را می بینم که شمشیر دست گرفته و بین صفا و مروه برای مردم خطبه میخوانند .

اقول: هذا لم يقع قطعاً وانما هو اخبار برجعتها وقد تقدم التصريح برجعة ميسر سابقاً .

المادس بعد المائة ما رواه ايضاً نقله عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام انه قيل لامير المؤمنين عليه السلام بعد ما أخبرهم بالرجعة يا أمير المؤمنين أحيوة قبل القيمة وموت ؟ فقال : نعم والله لكفرة من الكفرات بعد الرجعة أشد من الكفرات قبلها **السادس بعد المائة** ما رواه ايضاً ؛ نقله عنه عن محمد بن عيسى بن عبيد عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن أبي ابراهيم عليه السلام قال : لترجعون نفوس ذهبت ، وليقيضن قوم لقوم ، ومن عذب عذب بعدا به ، ومن اغتبط اغاظ بغيطه ، ومن قتل اقتس بقتله ؛ ويرد لهم اعداؤهم حتى يأخذوا بثأرهم ، ثم يعمرن بعدهم ثلاثون شهراً ثم يموتون في ليلة واحدة ثم ادر كواثرهم وشفوا أنفسهم و يصير

مؤلف گوید : قطعاً این قضیه تا کنون واقع نشده ، پس باید مربوط بوقت رجعت آنها باشد چنانکه سابقاً هم رجعت «میسر» صریحاً ذکر شد .

صد و ششم : از جابر نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : چون حضرت امیرالمؤمنین (ع) رجعت را برای مردم بیان کرد ، پرسیدند : مگر پیش از قیامت هم زنده شدن و مرگ دوباره ای هست ؟ فرمود : آری ، بخدا ؛ یکی از کفرهای بعد از رجعت از کفرهای پیشین شدیدتر است .

صد و هفتم : از حسن بن راشد نقل میکنند که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود : حتماً عده ای پس از مرگ زنده شوند ، و قطعاً جمعی بنفع جمیع دیگر حکم کنند ، هر که کسی را عذاب کرده باشد در مقابل عذابش کنند ، و هر که از دیگری خشمگین شده باشد وی را خشمگین کند ، و هر که کشته شده باشد قاتلش را بکشد ، و ستمگران زنده شوند تا مظلومان از آنها خونخواهی کنند ، و سی ماه پس از آنان زندگی کنند ، سپس در یک شب همه بمیرند ، سپس از قاتلان خونخواهی کنند ، (ظاهراً این قسمت مربوط ببعد از مرگ است) ، و دلهای خویش شفا دهند ، و دشمنان و ستمگران بسخت ترین آتشی

ابراهيم بن محسن المطار آبادی قال : وجدت بخط أبي عن الحسن بن حمدان عن عمران بن الفرات عن محمد بن الفضل عن الفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في حديث طويل في احوال المهدي عليه السلام وخروجه ومن يخرج معه يقول فيه الفضل : ياسيدي فالاثنان وسبعون رجلا الذين قتلوا مع الحسين يظهرون معه ؛ قال : نعم يظهرون معه ، وفيهم الحسين في اثني عشر ألفاً مؤمنين من شيعة علي عليه السلام ، الى أن قال : ثم تظهر الدابة بين الركن والمقام فيكتب في وجه المؤمن مؤمن ، وفي وجه الكافر كافر ، وذكر فيه اخراج ضجيجي رسول الله صلى الله عليه وآله و صلبهما و انزالهما اليه ، قال : فيحييهما باذن الله تعالى ويأمر الخلايق بالاجتماع ، ثم يقص عليهم قصص فعالهما بهدده عليهما ويلزمهما اياه فيعترفان به ، ثم يأمر بهما فيقتصن منهما في ذلك الوقت بمظالم من حضر ، ثم يصلبهما على الشجرة قال الفضل : فقلت : ياسيدي هذا آخر عذابهما ، قال : هيهات يا مفضل والله ليردن وليحضرن السيدالاكبر محمد رسول الله والصدیق الاعظم أمير المؤمنين ، وفاطمة والحسن والحسين والائمة عليهم السلام ، وكل من محض الايمان محضاً ومحض الكفر محضاً وليقتصن منهما بجميع المظالم ثم يأمر بهما فيقتلان كل يوم وليلة ألف قتلة ، ثم ذكر رجعتهم (ع) وانتقامهم من أعدائهم الى أن قال الفضل : يا مولاي فان من شيعتكم من لا يقول برجعتكم ؟ فقال الصادق عليه السلام : أما سمعوا قول جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله ونحن ساير الائمة نقول :

بيان خروج وخصوصیات یاورانش - نقل میکند که از حضرت صادق (ع) پرسید : هفتاد و دو نفری هم که در خدمت امام حسین (ع) بودند ظاهر می شوند ؟ فرمود : آری ، با دوازده هزار شیعه علی (ع) . . . سپس میباید که در مقام آن جنبه ظاهر شود و در صورت مؤمن و کافر علامت نهد ، و آن دو نفر را از پهلوی پیغمبر (ص) بیرون کشد و بدار آویزد ، سپس پائین آورد و زنده شان کند و مردم را جمع کرده کارهای آنها را شرح دهد تا اقرار کنند و کیفرشان دهد پیغمبر (ص) ، علی (ع) حضرت فاطمه و سایر ائمه (ع) و هر مؤمن خالص نیز زنده شود و از دشمنان انتقام گیرند . . . عرض کردم بعضی از شیعیان رجعت را قبول ندارند ، فرمود : مگر آیه قرآن را که برجد ما نازل شده و ما ائمه هم بآن اقرار داریم نشنیده اند که

«ولنذيقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر» .

ثم قال الصادق عليه السلام : يا مفضل من أين قلت برجعتنا ومقصرة شيعتنا تقول : معنى الرجعة ان يرد الله اليها ملك الدنيا ويجعله للمهدي ويحهم متى سلينا الملك حتى يرد علينا ، قال المفضل : لا والله ما سلبتموه لانهم ملك النبوة والرسالة والوصية والامامة ، فقال الصادق عليه السلام : لو تدبر شيعتنا القرآن لما شكوا في فضلنا أما سمعوا قول الله عز وجل «ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين» ونمكن لهم في الارض ونرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون» والله يا مفضل ان تنزيل هذه الآية في بني اسرائيل وتأويلها فينا وان فرعون وهامان تيم وعدى .

ثم ذكر قيام الاثمة عليهم السلام واحداً واحداً الى رسول الله صلى الله عليه وآله وشكوى كل واحد منهم مما فعل به من قتله وظلمه ، قال المفضل : فقوله : «ليظهره على الدين كله» قال : انما يظهر على الدين كله في هذا اليوم وهذه الرجعة .

ترجمه کلمات

میفرماید : «از عذاب نزدیکتر پیش از آن عذاب بزرگتر بآنها بچشانیم ، سجده ، ۲۱» ای مفضل نواز کجا برجست معتقد شدی در صورتی که شیعیان کوتاه فکر ما میگویند : رجعت عبارت از این است که خداوند ملک و قدرت دنیا را بهابر گرداند و بعضرت مهدی (ع) دهد ؟ کی ملک و سلطنت «واقعی» را از ما گرفت که دوباره برگرداند ؟ ! گفتیم نه سرور من ! این ملک پسبری و وصایت و امامت است و هیچگاه از شما گرفته نشده ، فرمود : اگر شیعیان مادر قرآن تدبر و تأمل می کردند در فضل ما شک نمی کردند ، مگر خدا نمیفرماید : «می خواهیم بر آنان که در زمین ضعیف شده شدند منت نهیم ، امام و وادشان قرار دهیم ، در زمین مستقرشان کنیم و بدست آنها فرعون و هامان و سپاهشان آن چیز را که از آن میترسند بنمایانیم ، قصص ، ۶» بخدا ! ای مفضل این آیه راجع به بنی اسرائیل نازل شده اما تأویلش راجع بهما است ، و فرعون و هامان (بحساب تأویل) ابوبکر و عمرند ، سپس قیام یک يك ائمه (ع) و شکایت آنها را از ستمها شرح میدهد ، مفضل گوید : عرض کردم این آیه : «نا این (دین) را برهه اديان غلبه دهد» مربوط بچه وقت است ؟ فرمود : در همان روز رجعت آنرا بر سایر ادیان غلبه خواهد داد ،

العاشر بعد المائة ما رواه ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه خطب الناس فقال : امرنا صعب مستصعب الى قال : يا عجباً كل العجب بين جمادى ورجب ، فقيل : ما هذا العجب ؟ فقال : مالي لا أعجب وقد سبق القضاء فيكم وأي عجب أعجب من أموات يضربون هام الاحياء ، والذي فلق الحبة وبرى النسمة لكانني انظر اليهم قد تخلموا سلك الكوفة قد شهروا سيوفهم على عواتقهم ، يضربون كل عدو لله ولرسوله وللمؤمنين ، وذلك قول الله عز وجل : « لا تتولوا قوماً غضب الله عليهم قد يئسوا من الآخرة كما يئس الكفار من اصحاب القبور » الى أن قال : فيومئذ تأويل هذه الآية : « ثم رددنا لكم الكرة عليهم » .

الحادي عشر بعد المائة ما رواه ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل انه قال في ذكر خروج المهدي عليه السلام ووقائع آخر الزمان : وينادي مناد من ناحية المشرق يا أهل الهدى اجتمعوا وينادي مناد من ناحية المغرب يا أهل

صدودهم : اذا مبر المؤمنين روايت ميکنند که در خطبه اي فرمود : امر ما سخت و دشوار است . . . شگفتا ! همه شگفتي ميان ماه جمادى و رجب است ، پرسيدند : چه امر عجيبي است ؟ فرمود : چگونه تعجب نکنم با ايشکه قضا و قدر درباره شما جاري شده چه چيزي عجيب تر از اين است که مردگان شمشير بر سر زندگان زنند ؟ ! بآن کسيکه دانه را شکافت و بندگان را آفريد ؛ گويای آنها را می بينم که باشمشيرهای کشيده در کوچه های کوفه ميگردند ، و هر کس دشمن خدا و پيغمبر و مؤمنين باشد ميزنند ، و اين تأويل اين آيه است : « با جهنمي که خدا بر آنها غضب کرده طرح دوستي نريزيد ، اينان از آخرت نا اميد شده اند ، چنانکه کفار از مردگان قبرستان نا اميدند ، مستعنه ؛ ۱۳ » تأويل اين آيه هم آن روز است : « سپس بر ضد آنها بشادولت داديم ، بني اسرائيل ، ۶ »

صد و يازدهم : در حديث طولاني ديگر نقل ميکنند که حضرت امير المؤمنين (ع) در شرح خروج حضرت مهدي (ع) و حوادث آخر الزمان - فرمود : شخصي از طرف مشرق فریاد زند ؛ ای اهل هدایت گرد آئید ، و شخص ديگر از طرف مغرب فریاد زند :

الضلال اجتمعوا ويفرق بين الحق والباطل تخرج الدابة و تقبل الروم الى قرية
بساحل البحر عند كهف الفتية ، ويبعث الله الفتية من كهفهم واليهم رجل يقال له
مليخا ، فيبعث احدا بنيه الى الروم فيرجع بغير حاجة ، ثم يبعث الاخر فيرجع بالفتح
ثم يبعث الله من كل امة فوجاً ليريهما ما كانوا يوعدون ، فيومئذ تأويل هذه الاية
«يوم نبعث من كل امة فوجاً» ونسیر الصديق الاكبر برایة الهدى و السیف
ذي الفقار حتی ينزل دار الهجرة وهي الكوفة الى أن قال : وعدة أصحابه ثلثمائة
وثلاثة عشر منهم تسعة من بنی اسرائیل، وسبعون من الجن، وسبعون الذين عصموا
النبي ﷺ اذ هجمت عليه مشركو قريش و عشرون من اهل اليمن فيهم المقداد
بن الاسود و مائتان و أربعة عشر كانوا بساحل البحر فبعث اليهم نبي الله برسالة
فأتوا مسلمين «الحديث» .

الثاني عشر بعد المائة ما رواه الكليني في كتاب الجنائز في باب ما يعاين
المؤمن و الكافر عن محمد بن يحيى ع ن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان

ای گمراهان گرد آید ، آنگاه حق و باطل جدا شود آن جنبه بیرون آید و در میان بطرف
قریه ای کنار دریا که اصحاب کهنه در آنجا نند روند ، و خدا اصحاب کهنه را - که نام
رئیشان «مليخا» است - زنده فرماید ، یکی اذ و پسرش را برای فتح روم فرستد بدون
اخذ نتیجه برگردد ، دومی را فرستد فاتح باز گردد ، سپس خدا از هر جمعی دسته ای را
محتشور کند تا آنچه وعده شان دادند بآنان بشاید ، آنروز تأویل این آیه است : «روزی
که از هر جمعی دسته ای ... را محتشور کنیم» و «صديق» اکبر (حضرت امیر ع) بایرچم
هدایت و ذوالفقار حرکت کند تا در کوفه منزل کند ... عدد اصحاب اوسیس و سیزده نفر
اند نه نفر از بنی اسرائیل ، هفتاد نفر از جنیان ، هفتاد نفر : آنان که پیغمبر (ص) را از
هجوم مشرکین قریش حفظ کردند ، بیست نفر از اهل یمن که از جمله آنها است مقداد بن
اسود ، و دویست و چهارده نفر آنها که در کنار دریا بودند ، پیغمبر خدا قاصدی فرستاد و
دعوتشان کرد همه مسلمان شدند «تا آخر حدیث» *

صد و دوازدهم : کلینی از عمار بن مروان نقل میکند که شخصی گفت حضرت صادق

عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول : وذكر حال المؤمن بعد الموت الى ان قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة قال : ثم تزور آل محمد في جبال رضوى يأكل من طعامهم و يشرب من شرايبهم و يتحدث معهم في مجالسهم ، حتى يقوم قائمنا أهل البيت ، فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا امعه يلبثون زمراً ، فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون و نجي المقربون **«الحديث»** .

قال في القاموس رجل محل منك للحرام ولا يرى للشهر الحرام **« انتهى »** و المقربون بفتح الراء الذين لا يستعجلون هم المقربون أو بكسر الراء الذين يقولون الفرج قريب .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن أحمد بن محمد بن أحمد بن عبد الله بن قبيصة عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : **« يوم هم على النار يفتنون »** قال : **« يكرّون في الكرّة كما يكرّ الذهب حتى يرجع كل شيء الى شبهه يعلى الى حقيقته »** .

(ع) در بیان حال مؤمن بعد از مرگ فرمود : هنگامی که او را در قبر گذارند یکی از درهای بهشت برایش گشوده شود سپس در کوه های «رضوی» آل محمد علیهم السلام را ببیند از غذا و آبشان بخورد ، و با آنان همنشین و همزبان باشد تا قائم ما اهل بیت قیام کند ، آنگاه خدا مؤمنان را زنده کند تا در حضور او روند و دسته دسته دعوتش را اجابت کنند آن دم باطل خواهان بشکافتند و گنهکاران پامال شوند و «مقربان» - یعنی آنها که (در امر امام زمان ع) تعجیل نمیکردند یا آنها که میگفتند : فرج نزدیک است - نجات یابند **« تا آخر حدیث »** .

صد و سیزدهم : سعد بن عبد الله در کتاب «مختصر البصائر» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «روزی که آنان بر آتش گذاخته شوند ، ذاریات ۱۳» فرمود : در رجعت بر میگردند چنانکه طلا بحالت سابق بر میگردد ، تا هر چیزی بحقیقت خود باز گردد .

اقول : لعله اشارة الى مزج الطينين ثم تمييزهما في الرجعة ؛ او المراد امتحانهم حتي يظهر حقايقهم .

الرابع عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن وهب بن حفص عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : انا نتحدث ان عمر بن ذر لا يموت حتي يقاتل قائم آل محمد ، فقال : ان مثل ابن ذر مثل رجل كان في بنى اسرائيل يقال له عبد ربه ، و كان يدعو أصحابه الى ضلالة فمات ، فكانوا يلودون بقبيره و يتحدثون عنده اذ خرج عليهم من قبره ينفض التراب من رأسه و يقول لهم : كيت و كيت .

اقول : المراد ان ابن ذر يحيى بعد موته و يقاتل القائم في الرجعة . فيقال له لا يموت حتي يقاتل يعني في الرجعة .

الخامس عشر بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه بعض ثقات اصحاب عن زرارة قال : قال أبو جعفر عليه السلام كل نفس ذائقة الموت ، لم يذوق

مؤلف گوید : شاید مراد این باشد که طینت‌های پاک و نا پاک که بهم مخلوط شده در رجعت جدا میشود ، با اینکه آزمایش شوند تا حقیقت هر یک روشن گردد .
صد و چهاردهم : باز هم سعد بن عبدالله از ابو بصیر نقل میکند که گفت : حضرت صادق (ع) عرض کردم : میان ما معروف است که «عمر بن ذر» نمیبرد تا با قائم آل محمد جنگ کند ، فرمود : مثل وی مثل مردی اسرائیلی - بنام «عبد ربه» - است که اصحابش را بگمراهی دعوت میکرد بعد از مرگش پیروانش بقبرش پناه میبردند و آنجا با هم گفتگو میکردند ، تا اینکه روزی از قبر بیرون آمد ، گرد و خاک از سرافشانند و چنین و چنان گفت .

مؤلف گوید : مراد این است که «عمر بن ذر» پس از مرگ زنده شود و در رجعت با حضرت قائم (ع) جنگ کند ، و اینکه مردم گویند : نبرد تا با وی جنگ کند مراد موقع رجعت است .

صد و پانزدهم : «عباشی» در تفسیر از زراره نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر کس بناچار مرگ را میچشد ، آنکس هم کشته شده و مرگ را نچشیده باید

الموت من قتل و قال : لا بدان يرجع حتى يذوق الموت .

الحادي عشر بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن سيرين قال : كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ قال : ما يقول الناس في هذه الآية : « و اقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت » ؟ قلت : يقولون لا قيامة و لا بعث و لا نشور ، فقال : كذبوا و الله انما ذلك اذا قام القائم و كرّ المكرون ، فقال أهل خلافكم : قد ظهرت دولتكم يا معشر الشيعة و هذا من كذبكم تقولون : رجع فلان و فلان ؛ لا و الله لا يبعث الله من يموت ؛ ألا ترى انهم قالوا : « و اقسموا بالله جهد ايمانهم » كانت العشر كون أشد تعظيماً باللات و العزى من أن يقسموا بغيرها فقال الله تعالى : « بلى و وعداً عليه حقاً » .

الحابع عشر بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن أبي بصير قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز و جل : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و

مرکز تحقیق و پژوهش

بر گردد تا بپشد .

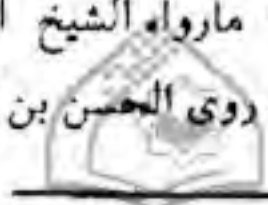
صد و شانزدهم : بازم « عیاشی » از « سیرین » نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم . فرمود : مردم در باره این آیه چه میگویند : « بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکده که هر کس بمیرد خدا زنده اش نمیکند ، نعل ، ۳۸ » گفتم : میگویند مربوط بانکلاقیامت و حشر و نشر است ، فرمود : بخدا اذروغ میگویند ، مربوط بر رجعت است که چون حضرت قائم (ع) قیام کند و عدهای برگردند ، سنیان گویند : دولت شما شیعیان ظاهر شد ، و این هم اذدروغ شماست که میگوید فلان و فلان زنده شدند ، و قسم میخورند که هر کس بمیرد خدا زنده اش نمیکند ، مگر نمی بینی که میفرماید : « بخدا ، قسم خوردند . . . » مشرکین منکر قیامت به « لات و عزی » قسم میخورند ، و برای آنها بیش از خدا احترام قائل اند ، خداوند هم در رد همان مخالفین شما میفرماید : « چرا » و عدهای است برخدا ثابت .

صد و هفدهم : از ابوبصیر نقل میکند که گفت : تفسیر این آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خرد (در مقابل اینکه) بهشت از آنهاست

أموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون « الى آخر الآية فقال: ذلك في الميثاق ، ثم قرئت « التائبون العابدون » فقال : لا تقره ذلك ولكن اقرء « التائبين العابدین » الى آخر الآية ثم قال : اذا رأيت هؤلاء فهم الذين اشترى منهم أنفسهم و أموالهم یعنی في الرجعة ، ثم قال أبو جعفر عليه السلام : ما من مؤمن الا وله ميتة و قتلة ، من مات يبعث حتى يقتل ، و من قتل يبعث حتى يموت .

الثامن عشر بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن رفاعه بن موسى قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : اول من يكر الى الدنيا الحسين بن علي وأصحابه ويزيد بن معاوية و أصحابه ، فيقتلهم حذو القذة بالقذة ، ثم قرء أبو عبد الله عليه السلام « ثم رده نالكم الكربة عليهم و أمددناكم بأموال و بنين و جعلناكم أكثر نفيراً » .

الثاسع عشر بعد المائة ما رواه الشيخ ابو الفتح الكراچكى في كتاب كنز الفوائد على ما نقل عنه قال : روى الحسن بن أبى الحسن الديلمى بإسناده الى محمد



درداه خدا جنگ میکنند ، ~~میکشند و کشته میشوند~~ ، سوره توبه ، آیه ۱۱۱ فرمود : این معامله در عالم ذر بوده ، سپس آیه بعد را خواندم : « التائبون العابدون . . . » (یعنی مؤمنان عبارت اند از توبه کنان ؛ و عبادتکاران . . .) فرمود : چنین بغوان : « التائبین العابدین . . . » آنگاه فرمود : هر گاه این توبه کنندگان و عبادتکاران و و را دیدی بدان هم آنهاست که خدا جان و مالشان را خریده - یعنی در رجعت - هیچ مؤمنی نیست جز اینکه مردنی دارد ، و کشته شدنی ، هر که بمبرد زنده شود تا کشته گردد ، و هر که کشته شود ، زنده گردد تا بمبرد .

صدهم و هیجدهم : از « رفاعه بن موسى » نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که دنیا بر میگردد حسین و اصحاب او بند و یزید و یارانش ، آنگاه بدون ذره ای کم و زیاد از آنان انتقام گیرد ، چنانکه در قرآن میفرماید : « سپس برضد آنها دولت بشما دادیم ، و بسال و اولاد مددتان کردیم ، و عدد افرادتان را زیادتیر کردیم ، بنی اسرائیل ، ۶۷ » .

صد و نوزدهم : شیخ ابو الفتح کراچکی در کتاب « کنز الفوائد » روایت میکند

بن علی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل : « أفمن وعدناه وعداً حسناً فهو لافیه » قال : الموعود علی بن ابیطالب ، و عده الله أن ینتقم له من أعدائه فی الدنیا ، و وعده الجنة له ولأولیائه فی الآخرة .

العشرون بعد المائة ما رواه الکشی فی کتاب الرجال عن محمد بن الحسن بن بendar القمی من کتابه بخطه عن الحسن بن أحمد المالکی عن جعفر بن فضیل عن محمد بن الفرات عن الأصبح انه سمع أمير المؤمنين علیه السلام یقول علی المنبر : أنا سید الشیب و فی سنة من ایوب ؛ و الله لیجمعن الله لی شملی کما جمعه لایوب .

اقول : قد تقدم ان الله أحیی لایوب من مات من أهله ، و رواه العیاشی فی تفسیره علی ما نقل عنه عن مسعدة بن صدقة عن الصادق علیه السلام .

الحادی و العشرون بعد المائة ما رواه الكلینی فی الروضة عن الحسين بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن سالم بن ابی سلمة عن الحسن بن شاذان الواسطی قال : کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام اشکو الیه جفاء أهل واسط

مرکز تحقیق و نشر کتب دینی

که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه « آیا آنکس که وعده نیکش داده ایم و بآن خواهد رسید (مثل کسی است که ازمناع زندگی این دنیا برخوردارش کرده ایم) ؟ قصص ۶۹ » فرمود : آنکس که وعده نیکش داده اند علی بن ابیطالب (ع) است که خدا وعده اش داده در دنیا از دشمنانش انتقام گیرد ، و در آخرت خود و دوستانش را وارد بهشت کند .

صد و بیستم : « کشی » در کتاب « رجال » از « اصبح » روایت میکند که گفت : امیر المؤمنین (ع) بالای منبر فرمود : من بزرگ موسفیدانم ، و در من نمونه ای از ایوب است ، بخدا قسم خدا برا کند گی مراجع کند چنانکه از ایوب را جمع کرد .
مؤلف گوید : سابقاً گذشت که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند زنده فرمود : این حدیث را « عیاشی » هم در تفسیر از حضرت صادق (ع) نقل میکند .

صد و بیست و یکم : کلینی از حسن بن شاذان روایت میکند که گفت : نامه ای به حضرت رضا (ع) نوشتم و ازستم اهل « واسط » و هجومشان بر من شکایت کردم ، زیرا جمعی از

و حملهم على وكانت عصابة من العثمانية تؤذيني، فوقع بخطه ان الله جل ذكره أخذ ميثاق اوليائنا على الصبر في دولة الباطل، فاصبر لحكم ربك فلو قد قام سيد الخلق لقالوا : يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون .

الثاني و العشرون بعد المائة ما رواه أصحابنا في المزار كالشهيد والمفيد وابن طاووس وغيرهم في زيارة القائم عليه السلام في السرداب : و وفقني يارب للقيام بطاعته والمثوى في خدمته ، فان توفيتني قبل ذلك فاجعلني ممن يكر في رجعته ويملك في دولته و يتمكن في ايامه .

الثالث و العشرون بعد المائة ما رواه ايضا في زيارة اخرى له عليه السلام : وان ادر كنني الموت قبل ظهورك فاتوسل بك الى الله ان يصلي علي عهد و آله ، و ان يجعل لي كرامة في ظهورك ، و رجعة في ايامك ، لا بلغ من طاعتك مرادى ، واشفي من أعدائك قوادى .

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

عثمانیها مرا آزار میدادند ، حضرت بخط خویش مرقوم فرمود : خداوند از دوستان ما پیمان گرفته که در دولت باطل صبر کنند ، نسبت بحکم پروردگارت صابر باش ، که چون آقای مردم قیام کند ستمگران گویند : «ای وای بر ما ، که ما را از خوابگاه خویش بر انگیخت ؟ این همان است که خدای رحمان وعده میداد و پیمان راست میگفتند» .

صد و بیست و دوم : جمعی از علمای ما - مثل شهید ، مفید ، ابن طاووس و غیره در زیارت حضرت قائم (ع) در سرداب مطهر نقل میکنند که بگو : پروردگارا ! مرا توفیق ده که بطاعت اوقیام کنم ، و در خدمت او ثابت باشم ، و اگر پیش از آنکه ظهور کند جانم را گرفتی مرا از آنان قرار ده که در رجعت وی بر میگردند ، و در دولتش حکومت میکنند و در دوران قدرت می یابند .

صد و بیست و سوم : باز هم علما در زیارت دیگر آنجناب چنین مینویسند : اگر پیش از ظهورت مرگ گریبان مرا گرفت ترا بدرگاه خدا شفیع میکنم که بر من محبت و آتش درود فرستد و هنگام ظهورت مرا باز گرداند و در رجعت زنده ام فرماید تا از اطاعت تو مراد خویش بر گیرم ، و از دشمنانت سینه ام را شفاعت کند .

الرابع والعشرون بعد المائة ما روى أيضاً في زيارة اخرى عليه السلام : اللهم أرنا وجه وليك الميمون في حياتنا و بعد المنون ، اللهم انى ادين لك بالرجعة بين يدي صاحب هذه البقعة .

الخامس و العشرون بعد المائة ما روى أيضاً في الزيارات عن الصادق عليه السلام انه قال : من دعا الله أربعين صباحاً بهذا العهد كان من انصار قائمنا ؛ فان مات قبله أخرجه الله من قبره وأعطاه بكل كلمة الف حسنة ، ثم ذكر الدعاء .

السادس و العشرون بعد المائة ما رواه الشيخ ابو الفتح الكراچكى فى كنز الفوائد عن محمد بن العباس بن مروان و هو ثقة عن على بن عبد الله بن أسد عن ابراهيم بن محمد عن أحمد بن معمر عن محمد بن الفضيل عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس فى قوله تعالى : ان نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلمت أعناقهم لها خاضعين ، قال : هذه نزلت فىنا و فى بنى امية يكون لنا عليهم دولة ، فتذل أعناقهم لنا بعد صعوبة و هو انما بعد هذا .

صدويست و چهارم : بازم در زیارت دیگر آنجناب چنین نقل میکنند : « خداوند ! روی مبارک ولى خود را در این دنیا و بعد از مرگ بسایما ، خداوند ! من در برابر صاحب این بارگاه اقرار میکنم که رجعت جزء عقاید دینی من است .

صدويست و پنجم : بازم روایت میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر که چهل صبحگاه عهد خویش با امام زمان نازد کند و عهد نامه او را بخواند از یاد او آنجناب باشد ، و اگر پیش از خروج او بمیرد خداوند از قبر بیرونش آورد ، و در مقابل هر کلمه ای هزار حسنه بوی عطا کند ، و عهد نامه در کتب زیارات ثبت است .

صدويست و ششم : شیخ ابو الفتح کراچكى در کتاب « كنز الفوائد » نقل میکند که ابن عباس در تفسیر این آیه : اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان بر آنها بفرستیم که گردنهايشان در برابرش رام و خاضع شود ، شعرا ، ع گفت : این آیه در باره ما و بنى امیه است ، که ما بر آنان حکومت و دولتی بایم که پس از گردنکشی رام ماشوند ، و پس از عزت خود گردند .

السابع والعشرون بعد المائة مارواه الحسن بن سليمان نقلاً من كتاب المشيخة للحسن بن محبوب عن محمد بن سلام عن أبي جعفر عليه السلام قال : في قوله تعالى : «ربنا أمتنا اثنتين وأحييتنا اثنتين» قال : هو خاص لا قوام في الرجعة بعد الموت ويجرى في القيامة .

الثامن والعشرون بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في رسالته في أنواع آيات القرآن برواية ابن قولويه على ما نقل عنه قال : قال أبو جعفر عليه السلام : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : «فان للظالمين آل محمد حقهم عذاباً دون ذلك» يعني عذاباً في الرجعة .

التاسع والعشرون بعد المائة مارواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى «الذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة» يعني لا يؤمنون بالرجعة انها حق .

وعن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام (أبي جعفر خ ل) مثله .

الثلاثون بعد المائة مارواه الكراچكي في كنز الفوائد عن محمد بن العباس

صدويست و هفتم : حسن بن سليمان از محمد بن سلام نقل ميکند که حضرت باقر (ع) در تفسير اين آيه . «پروردگارا ! ما را دوبار ميراندي و دو بار زنده کردی ، غافر ، ۱۱» فرمود : اين مخصوص عده ايست که بعد از مرگ در رجعت زنده ميشوند و در قيامت هم «جريان» دارد (يعني در باره رجعت نازل شده و با قيامت هم قابل تطبيق است) .

صدويست و هشتم : سعد بن عبدالله از حضرت باقر (ع) نقل ميکند که فرمود : جبرئيل اين آيه را چنين نازل کرد : «آنها که حق آل محمد را گرفتند عذابي غير از اين (يا نزديکتر از اين) دارند» و اين عذاب در رجعت است .

صدويست و نهم : «عياشي» در تفسير اين آيه : «آنها که با آخرت ايمان ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته ، نعل ، ۲۲» از جابر نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : يعني آنها که بر رجعت ايمان ندارند . از ابو حمزه هم نظير اين حديث را نقل ميکند .

صدوسي ام : «کراچکي» در کتاب کنز الفوائد از فضل بن عباس نقل ميکند که

عن علي بن محمد عن أبي جميلة عن الحلبي وعن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن الفضل بن عباس عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : «فدمدم عليهم ربهم بذنهم فسوا مآءا» قال : في الرجعة «ولا يخاف عقبيها» قال : لا يخاف من مثلها إذا رجع .
اقول : الظاهر ان المراد بربهم و هو أمير المؤمنين عليه السلام ليعود اليه ضمير يخاف ويناسب التفسير .

الحادی والثلاثون بعد المائة ما رواه الصدوق في معاني الاخبار عن أبيه عن سعد بن البرقي عن محمد بن علي عن سفيان عن فرائز عن الشعبي قال : قال ابن الكوا لعلی یا امیر المؤمنین رأیت قولک : العجب کذلک العجب بین جمادی ورجب قال : ویحک یا أعمور جمع اشتات ونشر أموات وحصد نبات ، وهنات بعد هنات ؛ مهلكات مہیرات لست انا ولا أنت هناك .

اقول : حمل الصدوق آخر الحديث علی التقیة . فقال : ان امیر المؤمنین عليه السلام اتقی ابن الکوا فی هذا الحديث لانه كان غیر محتعل لاسرار آل محمد علیهم السلام «انتهی» ويمكن أن يكون إشارة إلى رجعة بعض الشيعة و أعدائهم فی زمن المهدي

حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «برورد کارشان بسزای گناهانشان علا کشان کرد و دیارشان را هموار کرد ، شمس ، ۱۴» فرمود : این در رجعت است ، و بعد که میفرماید : (و از عاقبت آن بیم ندارد) یعنی چون برگردد از مثل آن باک ندارد .

صدوسی و یکم : صدوق در کتاب معانی الاخبار از «شعبي» نقل میکند که «ابن کوا» بعلی (ع) گفت : اینکه شما میفرمایید : «عجب ، همة عجب میان ماه جمادی و رجب است» یعنی چه ؟ فرمود : وای بر تو ای يك چشم ، گرد آمدن پراکنده ها ، و زنده شدن مردگان و درو گیاهان ، و وقایع ناگفتنی دیگری است که هلاک میکند و از بین میبرد ، آنجا نه من هشتم و نه تو .

مؤلف گوید : مرحوم صدوق آخر حدیث را (که میفرماید : نه من هشتم و نه تو) حمل بر تقیه کرده میفرماید : چون «ابن کوا» تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشت حضرت با تقیه صحبت کرده . وای ممکن است تقیه نباشد و مراد این باشد که بعضی از شیعیان

و ان ذلك يكون بين جمادى و رجب ؛ و اما رجعة أمير المؤمنين عليه السلام فهو متأخرة عن هذه الرجعة كما يأتي ، ولعلها لا يكون بين جمادى و رجب ؛ فلاحاجة الى التأويل بالحمل على التقية ، وقد تقدم ما يدل على مضمون الباب و يأتي ما يدل عليه ، فان أحاديث هذه الابواب كلها متعاضدة في الدلالة ، وقد عرفت وجه افراد هذا الباب عما بعده والله الموفق .

الباب العاشر

في ذكر جملة من الاخبار المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة
لجماعة من الالبياء والائمة عليهم السلام

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر محمد بن علي بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه في باب المتمعة بطريق القطع والجزم من غير حواله على سند حيث قال : قال الصادق عليه السلام : ليس منا من لم يؤمن بكرتنا ويستحل متعتنا .
اقول : هذا الضمير الموضوع للمتكلم و معه غيره . دال بطريق الحقيقة

و بعضی از دشمنان اهلبیت علیهم السلام میان ماه جمادی و رجب معشور شوند ، و رجعت امیر المؤمنین (ع) بعد از آن باشد ، و بین این دو ماه نباشد .
این باب بایان یافت ، حدیثهای بابهای گذشته و آینده هم احادیث این باب را تأیید میکند ، زیرا همه این ابواب یکدیگر مربوط است ، و سبب جدا کردن این باب از بابهای بعد قبلا گفته شد .

باب دهم

در قمی از اخبار معتبر راجع بر رجعت جمعی از انبیاء و ائمه علیهم السلام

حدیث اول : شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره» در باب «تمتع» بطور قطع و جزم بدون اعتماد بسند میفرماید : حضرت صادق (ع) فرمود : هر که بر رجعت ما ایمان نداشته باشد و متمعه ما (یعنی صیغه کردن زنان) را معتقد نباشد ازمانیست .

مؤلف گوید : اینکه میفرماید : «رجعت ما» علامت این است که حضرت صادق

علی دخول الصادق علیه السلام فی الرجعة ؛ و معه جماعه من أهل العصمة علیهم السلام
أو الجميع ، و لا خلاف فی وجوب الحمل علی الحقیقة مع عدم القرینة .

الثانی ما رواه الشیخ الجلیل رئیس الطائفة أبوجعفر الطوسی فی المصباح
السکیر فی أعمال یوم الجمعة عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام انه قال : من أراد أن
یزور قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و أمیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین و قبور الحجج
علیهم السلام و هو فی بلده فلیفتسل یوم الجمعة الی ان قال : ولیقل : السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علیک ایها النبی المرسل و الوسی المرتضی
و السیدة الکبری و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد و الاعلام ؛ و الامناء
المستحزنون جئت انقطاعاً الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف علی برکة الحق
فقلبی لکم سلم و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله بدينه ، فمعکم معکم لا مع
عدوکم ، انی من القائلین بفضلکم مقرر رجعتکم لأنکره قدرة ، و لا ازمع الا ما شاء الله
«الحديث» .

الثالث ما رواه الشیخ ایضاً فی المصباح فی أعمال رجب قال : زیارة رواها

یا جمعی اذائمه علیهم السلام یا همه آنان در رجعت بر میگردند ، و تا قرینه ای بر خلاف
نباشد ظاهر حدیث را نباید تاویل کرد .

دوم : شیخ طوسی در کتاب مصباح در اعمال روز جمعه از حضرت صادق (ع) نقل
میکند که فرمود : هر که بخواهد از راه دور پیغمبر (ص) یا امیر المؤمنین یا حضرت فاطمه
یا یکی از ائمه علیهم السلام را زیارت کند غسل کند . . . و بگوید : درود ، و رحمت و
بر کتهای خدا بر تو ای پیغمبر مرسل ، و ای وصی پسندیده ، و ای یانوی بزرگوار ، و ای
دور باوة برگزیده پیغمبر ، و ای فرزندان رسول ، و راهنمایان امت ، و امیتان و حی خدا
از همه بریدم و بسوی شما و پدران ، و فرزندان جانشینان شتافتم ، دلم در اختیار شما است .
و نیرویم در کمکتان آماده است ، تا وقتی که خدا دینش را تحکیم فرماید ، باشایم پاشا ،
نه بادشمنان شما ، بفضلتان عقیده مندم و بر جعتان اقرار دارم ، قدرت خدا را منکر نیستم ،
و جز خواست خدا را نمی ندارم «تا آخر حدیث» .

سوم : باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در اعمال ماه رجب از حسین بن روح نقل

ابن عیاش قال : حدثنی خیر بن عبد الله عن مولاہ یعنی أبا القاسم الحسین بن روح قال :
 زرأی الله شاهد کنت بحضرتها فی رجب تقول : الحمد لله الذی اشهدنا مشاهد أولیائه
 فی رجب ، و أوجب علینا من حقهم ما قد وجب ، وصلى الله علی محمد المنتجب ،
 وعلی أوصیائه الحجب الی أن قال : والسلام علیکم ورحمة الله وبر کاته حتی العود
 الی حضرتکم والفوز فی کر تکم والحشر من زمر تکم .

الرابع مارواه رئیس المحدثین ابو جعفر ابن بابویه فی الفقیه وعیون الاخبار
 ورئیس الطائفة ابو جعفر الطوسی فی التهذیب بأسانیدهما الصحیحة عن محمد بن
 اسمعیل بن البرمکی عن موسى بن عبد الله النخعی عن الامام علی بن محمد علیهما السلام
 فی زیارة الجامعة یقول : فیها اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنت به
 کافر بعدوکم و بما کفرت به الی أن قال : معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق
 برجعتم منتظر لامرکم مرتقب لدولتکم «ثم قال» : و نصرتي لکم معدة حتی
 یحیی الله دینه بکم و یردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی أرضه «ثم قال» :

میکند که فرمود : ماه رجب در زیارتگاهی که هستی بگو : شکر خدا را که ماه رجب
 ما را در زیارتگاه دوستانش حاضر کرد ، و حق آنها بر ما ثابت و لازم فرمود ، درود بر
 پیغمبر بر گزیده اش محمد (ص) و اوصیایش که مبین شرع اند و سلام و رحمت و
 بر کتای خدا بر شما باد ، تا وقتی که دوباره حضورتان شرفیاب شوم . و در رجعتان
 دستگاز کردم ! و در زمره و حزب شما محشور شوم .

چهارم : شیخ صدوق در کتاب «فقیه» و «عیون» و شیخ طوسی در «تهذیب»
 بسندهای صحیح از موسی بن عبد الله نعمی نقل میکنند که حضرت هادی (ع) در زیارت
 جامعه فرمود : خدا و شما را شاهد میگیرم که من بشما و هر چه شما عقیده دارید ، معتقدم ،
 بدشمنان شما و هر چه شما عقیده ندارید بی عقیده ام بمقاماتتان اقرار دارم
 بر رجعتان ایمان دارم ، بازگشتان را تصدیق میکنم ، در انتظار سلطنت و دولتتان بسر
 میبرم ، نیرویم آماده باری شماست ، تا وقتی که خدا دینش را بدست شما زنده کند ، و
 در روزهای موعود خویش شما را برگرداند ، و برای گستردن بساط عدلش شما را ظاهر

فثبتني الله ابدًا ما بقيت على موالاتكم وجعلني ممن يقتص آثاركم ويسلك سبيلكم
و يهتدى بهديكم و يحشر في زمركم و يكر في رجعتكم و يملك في دولتكم
و يشرف في عافيتكم ويمكن في ايامكم و تقر عينه غدا برؤيتكم.

اقول : قد عرفت ان الحمل على الحقيقة واجب متعين في امثال هذه الالفاظ
اجماعاً مع عدم القرينة كما هنا .

الخامس : ما رواه الشيخ و ابن بابويه ايضاً بالسند السابق بعد الزيارة
الجامعه في زيارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : السلام عليكم سلام مودع
الى ان قال : السلام عليكم حشرني الله في زمركم و أوردني حوضكم و جعلني
من حزبكم و أرضاكم عني و مكنني في دولتكم و احياني في رجعتكم و ملكني
في ايامكم .

السادس : ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب عيون الاخبار في باب ما جاء عن
الرضا عليه السلام في وجه دلائل الائمة و الرد على الغلاة و المفوضة قال : حدثنا تميم
بن عبد الله بن تميم القرشي قال : حدثني أبي قال : حدثني احمد بن علي الانصاري

كند ، و در زمين قدرتت ان دهد خدا همیشه مرا بدوستي شمانايت دارد ، و از آنهارا قرار
دهد كه از شما بر روی ميكنند در داهتان مبروند ، بنور هدایتان رهبری ميشوند ، در
زمره تان محشور ميشوند در رجعتتان باز ميگردند ، در دولتتان حكومت ميكنند ، در زمان
راحت و عافيتتان شرف مي يابند ، در روز گارتان قدرتتند ميشوند ، و فردا چشمشان
بجالتان روشن ميشود .

موافق گویند : قبلانند كرداديم كه باتفاق همه علما تافرينه و شاهدي در كار نباشد
اين مطالب را نبايد تاويل كرد و بمعناي مجازي حمل كرد .

پنجم : باز شيخ طوسي ، و صدوق پس از زيارت «جامعه» در زيارت وداع چنين
نقل ميكنند : سلام بر شما ، سلام وداع . . . سلام بر شما ، خدا مرا در زمره شما محشور
و بر سر حوضتان وارد كند ، و از حزب شما قرار دهد ، و شما را از من بخشود فرمايد ، و در
دولتتان قدرتتم دهد ، و در رجعتتان زنده ام كند ، و در روز گارتان حكومتتم دهد .

ششم : شيخ صدوق در كتاب عيون از حسن بن جهم - در حديثي طولاني - نقل ميكنند

عن الحسن بن الجهم فی حدیث طویل ان المأمون قال لابی الحسن الرضا علیه السلام :
 ماتقول فی الرجعة ؟ فقال الرضا علیه السلام : انها الحق قد كانت فی الامم السالفة وقد نطق
 بها القرآن ، وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : يكون فی هذه الامة كل ما كان فی
 الامم السالفة عند النعل بالنعل و القذة بالقذة . وقد قال علیه السلام : اذا خرج المهدي
 من ولدی نزل عیسی بن مریم فصلی خلفه .

وقال علیه السلام : ان الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً فطوبی للغرباء ، قیل :
 یا رسول الله ثم يكون ماذا ؟ قال : ثم يرجع الحق الی أهله ، فقال المأمون : فماتقول
 فی القائلین بالتناسخ ؟ فقال : من قال بالتناسخ فهو کافر مکذب بالجنة
 الحديث .

اقول : رجعة عیسی علیه السلام قد صرح بها فی هذا الحديث وغيره ، بل تواترت
 وفي القرآن ما يدل علی وفاته کقوله : «و كنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفيتنی
 كنت انت الرقیب علیهم» و قوله تعالی : «انی متوفیک ورافعک الی» و غیر ذلك و الاحادیث

که مأمون بحضرت رضا (ع) عرض کرد : درباره رجعت چه میفرمایید ؟ فرمود : حق
 است ؛ در اتمهای سابق هم بوده ، قرآن هم بیان میکند ، پیغمبر (ص) هم فرمود :
 هر چه در اتمهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم خواهد بود ، و نیز فرمود : وقتی
 که مهدی اولاد من خروج کند عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و باز فرمود : اسلام
 اول غریب بود و آخر هم غریب شود ، خوشا حال غریبان ، پرسیدند : یا رسول الله ! بعد از
 آن چه میشود ؟ فرمود : حق باهش بر میگردد ، مأمون گفت : درباره قائلین به «تناسخ»
 (یعنی حلول روح بعد از مرگ در بدن دنیایی دیگر) چه میفرمایید ؟ فرمود هر که بتناسخ
 معتقد باشد کافر است ، و بهشت را دروغ پنداشته ، «تا آخر حدیث» .

مواقف گوید : در این حدیث و غیره بلکه در حدیثهای متواتر تصریح شده که
 عیسی بزمین بر میگردد ، از قرآن هم استفاده میشود که وفات کرده ، زیرا از زبان او نقل
 میکند که در قیامت عرض میکند : «من تا مادامی که میان آنها بودم گواهشان بودم و چون
 مرا برگزفتی (و بتفسیر مؤلف ، چون مرا میراندی) تو خود نگهبانشان بودی ، مانده ،
 ۱۱۷» و نیز عیسی خطاب میکند : «من ترا بر میگیرم (و بتفسیر مؤلف میگیرانم) و بجانب

فیه کثیره ، وان کان بعض العامة ینکر وفاته فلیس بمعتبر ، و عاذاک الا لافراطهم فی انکار الرجعة ، وقوله : ثم یرجع الحق الی أهله یدل علی رجعة الائمة علیهم السلام مضافاً الی التصریحات الکثیره ، ولو کان المراد خروج المهدي (ع) وحده لما کان من قسم الرجعة لما عرفت من معناها ، وصرح بمصاحب الصحاح و القاموس و غیرهما ؛ وقد عرفت ایضاً ان الطبرسی ذکر ان ذلك تأویل صدر من بعضهم ثم حکم بانه مخالف لاجماع الامامیه ، والتصریحات المنافیة لهذا التأویل البعید أكثر من أن تحصی ، ثم ان الحكم بعدها ببطلان التناسخ یدل علی عود الروح فی الرجعة الی بدنہا الحقیقی لا الی بدن آخر ، والالکان تناسخاً قطعاً .

المابع مارواه ابن بابویه فی عیون الاخبار فی باب ما حدث به مرثمة بن أعین من وفات الرضا (ع) ، عن تميم بن عبد الله القرشي عن أبيه عن محمد بن مثنى عن محمد بن خلف الطاطري عن مرثمة بن أعین عن الرضا (ع) فی حدیث تطویل قال : ان المأمون سيقول لك وأنت تفلسني أليس زعمتم ان الامام لا یفسله الا امام فأجبه وقوله : ان الامام

خود بالاميرم ، و همچنین آیات دیگر ، احادیث هم در این باره بسیار است ، اگر چه بعضی از سنن منکر وفات او بند ولی قول آنها معتبر نیست ، و این از جهت تند روی در انکار رجعت است ، مرگ او را انکار میکنند که رجعت ثابت نشود ، و اینکه میفرماید سپس حق باهش بر میگردد دلیل رجعت ائمه علیهم السلام است . و اگر مراد خروج حضرت مهدی (ع) باشد از اقسام رجعت حساب نمیشود زیرا قبلاً گفتیم که معنی رجعت - چنانکه از کتاب «صحاح» و «قاموس» و دیگران هم استفاده میشود زنده شدن پس از مرگ است ، و نیز گفتم که مرحوم «طبرسی» میفرماید بعضی این تأویل را گفته اند اما بر خلاف اجماع امامیه است ، و تصریحاتی پیشمار روایات هم آنرا رد میکنند و اما اینکه میفرماید ، «تناسخ» باطل است ، دلیل بر این است که در رجعت روح ببدن اصلی بر میگردد نه بدن دیگر ، و گرنه قطعاً تناسخ خواهد بود .

هفتم : شیخ صدوق در کتاب «عیون» - در حدیث طولانی - از مرثمة بن أعین نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود : وقتی که تو مشغول غسل دادن منی مأمون بشو خواهد گفت : مگر شما معتقد نیستید که امام را غیر از امام غسل نمیدهد ؟ بگو : البته

لا يجب أن يغسله الإمام ، فان تعدى متعدد فغسل الإمام لم تبطل امامته ولا امامة الذي بعده ، ولو ترك الرضا بالمدينة لم يغسله الا ابنه ظاهراً مكشوفاً ، ولا يغسله الا ان لا هو من حيث يخفى .

اقول: هذا المعنى قد ورد في الاحاديث كثيراً و هو يؤيد الاحاديث الكثيرة الواردة في الاخبار برجعة الحسين ليغسل المهدي عليه السلام .

الثامن ما رواه الكليني في باب زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن ايوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها تقول فيها :
اشهدكم اني بكم مؤمن وبايا بكم موقن الى ان قال : والعن قتلة الحسين عليه السلام
اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصره لدينك في الدنيا والاخرة .
ورواه أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالسند الذي يأتي ذكره عقيب هذا الحديث ان شاء الله .

مكتبة كائنات

امام را بايد امام غسل بدهد اما اگر مستغري تجاوز کرد و او را غسل داد امامت او و امامت آن امام بعدی باطل نمیشود ، اگر حضرت رضا در مدینه بود پسرش آشکارا غسل میداد اکنون هم بطور مخفی او غسل میدهد .

مؤلف گوید : این موضوع (که امام را بايد امام غسل دهد) در روایات بسیاری وارد شده ، و این مؤید اخبار بسیاری است که میفرماید امام حسین (ع) حضرت مهدی را غسل میدهد .

هشتم : کلینی در باب « زیارت امام حسین » از یوسف کناسی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی بر سر قبر حسین (ع) رفتی بگو شهادت میدهم که من بشما ایسان دارم ، و برجعتان یقین دارم . . . خداوند ! قاتلان حسین (ع) را لعنت کن ما را از آنان قرار ده که او را باوی میکنند و از آنها کمک میگیرد ، و بر آنان منت مینهی دنیا و آخرت در صف باوران دین توهستند .

این حدیث را « ابن قولویه » هم در کتاب « مزار » روایت میکند .

الثامن : ما رواه الكلینی ایضاً فی الباب المذكور بالسند السابق يقول فيه أبو عبد الله عليه السلام : إذا أردت أن تودعه فقل السلام عليك ورحمة الله وبركاته استودعك الله الي أن قال : اللهم لاتجعل له آخر العهد منا ومنه اللهم ابعثه مقاماً محموداً تنصر به دينك وتقتل به عدوك و تبره من نصب حرباً لآل محمد فانك وعدت ذلك وأنت لاتخلف الميعاد والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، اشهد انكم نجباء شهداء جاهدتم في الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله .


ورواه الشيخ الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة عن أبيه ، ومحمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن ابن ابان عن الحسين بن سعيد مثله .

وأورد هذا الحديث في الباب الثامن والثمانين في وداع قبر الحسين عليه السلام و أورد الحديث الذي قبله في الباب الذي قبله بهذا السند .

العاشر : ما رواه الكلینی ایضاً فی باب «ان الائمة لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون الا بأمر من الله» عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن أبي عبد الله البزاز عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : ان لكل واحد

نهم : بازهم کلینی روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی که خواستی با حسین (ع) وداع کنی ؛ بگو : السلام عليك ورحمة الله وبركاته . . . خداوندا ؛ این زیارت را آخرین زیارت من قرار بده ، خداوندا ؛ آنجناب را در مقام شایسته ای بگمار که بدست او دینت را یاری کنی ، دشمنانت را بکشی ، و هر کس با آل محمد جنگ کند نابودش فرمائی ، که تو خود چنین وعده دادی و البته خلف وعده نمی فرمائی و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، شهادت میدهم که شماها بزرگواران و گواهان مردمید ؛ در راه خدا جهاد کردید . و بروش و سنت پیغمبر (ص) کشته شدید .

این حدیث را هم «ابن قولویه» در کتاب «مزار» در دو جا به همین نحو روایت میکند **دهم :** بازهم کلینی در باب «اینکه ائمه جز بامر خدا کار نمیکنند» از «حریز» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود : ما هر کدام دفتری داریم که وظائف

منا صحیفه فیهما ما یمحتاج الیه أن یمعل به فی مدته ، فاذا انقضی ما فیهما مما أمر به عرف ان أجله قد حضر ، فأتاه النبی صلی الله علیه و آله ینعی الیه نفسه و أخبره بماله عند الله ، و ان الحسین علیه السلام قرء صحیفته الّتی اعطیها و فسرله ما یأتی و بقی اشیاء لم تقض ، فخرج للقتال و كانت تلك الاشیاء الّتی بقیّت ؛ ان الملائکة سألت الله فی نصرته فاذن لها فصرکت تستمد للقتال و تتأهب لذلك حتی قتل ، فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل  ؛ فقالت الملائکة : یا ربنا اذن لنا فی الا نحدأ روأذن لنا فی نصره و قد قبضته ؛ فأوحى الله الیهم ان الزموا قبره حتی ترووه و قد خرج فانصروه ، و ابکوا علیه و علی ما فاتکم من نصرته ، فانکم قد خصصتم بنصرته و بالبکاء علیه ، فبکت الملائکة حزناً علی ما فاتهم من نصرته ، فاذا خرج یکنونون من أنصاره .

و رواء الثقة الجلیل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه فی الباب السابع و العشرین من کتاب المزار قال : حدثنی محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری

دوران حیاتمان در آن ثبت است ، و قتیکه آن دفتر بآخر رسید می فهمیم مرگمان فرا رسیده آنگاه پیغمبر (ص) میآید خبر وفاتمان را بمامیهد و اجر و ثوابی را که نزد خدا داریم بیان میکند ، چنانکه حضرت امام حسین (ع) دفتر خود را که خواند دید قسمتی از وظائف انجام شده و قسمتی مانده از این دو بجانب کربلا حرکت کرد ، و از جمله چیزهاییکه باقیمانده بود این بود که : ملائکه از خدا خواستند اجازه دهد و در نصرت کنند اجازه داد ، همان دم که آماده جنگ می شدند آنجناب شهید شد ، وقتی بزمین رسیدند که کار وی تمام شده بود ، عرض کردند : پرورد گارا ؛ اجازه دادی ما بزمین آمدیم ، اجازه باری هم دادی اما پیش از آنکه ما برسم جان مقدسش را گرفتی ، وحی شد : ملازم قبرش باشید تا و قتیکه خروج میکند یاریش کنید ، اکنون برای فیضی که از دستتان رفت و برای مصائب او بگریید که شما مخصوص نصرت و گریه برای او هستید ، فرشتگان از حسرت خویش گریستند ، و هنگامی که آنجناب خروج کند از یاوران وی خواهند بود .

این حدیث را هم «ابن قولویه» در باب ۲۷ کتاب «مزار» از «حریر» بهسین نحو

عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبدالله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن قال : حدثنا أبو عبيدة البراز عن حريز قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام وذكر مثله .

الحادی عشر مارواه الكلینی ایضاً فی اواسط الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمد بن الحسن بن شعون عن عبدالله بن عبد الرحمن عن عبدالله بن القاسم البطلي عن أبي عبدالله عليه السلام فی قوله تعالى : «وفضينا الى بنی اسرائیل فی الكتاب لتفسدن فی الارض مرتین» قال : قتل علی بن أبی طالب و طعن الحسن و لتعلن ملواً کبیراً» قال : قتل الحسین عليه السلام «فاذا جاء وعدا ولیهما» فاذا جاء نصر الحسین «بعثنا علیکم عبادنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار» یبعثهم الله قبل خروج القائم فلا یدھون و ترأ لآل محمد الا فتلوه «وکان وعداً مفعولاً» خروج القائم «ثم ردنا لکم الكرة علیهم» خروج الحسین عليه السلام فی سبعین من اصحابه علیهم البیض الذهب ؛ لكل بیضة وجهان المؤدودون الی الناس ، ان هذا الحسین قد خرج حتی لا

نقل میکند .

یازدهم : از عبدالله بن قاسم نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه : «در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم که شما دو نوبت در زمین فساد میکنید ، سوره بنی اسرائیل ، ۴ - « فرمود : این دو فساد : قتل علی بن ابیطالب (ع) و خنجر زدن حضرت امام حسن (ع) است (یعنی تأویل آیه در این امت و تطبیقش با مسلمانان منافق چنین میشود) > - و سرکشی میکنید ، سرکشی بزرگی - این قتل حسین (ع) است - هنگامی که نوبت اولی رسیده - یعنی نوبت نصرت حسین (ع) شد - جمعی از بندگان با صلابت خویش را بر شما گماشتیم تا در داخل دیارتان کشتار کردند - ایشان را خدا پیش از خروج حضرت قائم (ع) میفرستد تا هر کس را که خونی از آل محمد بگردنش باشد بکشند - و این یعنی خروج حضرت قائم (ع) - وعده ای انجام شدنی بود ، سپس بر ضد آنان دولت شما دادیم - این خروج حضرت حسین (ع) است با هفتاد نفر یاورش که خودهای دوروی طلا بر سر دارند ، و مردم اعلام میکنند که این حسین است خارج شده

يشك فيه المؤمنون ، وانه ليس بدجال ولا شيطان ، والحجة القائم بين أظهرهم
فاذا استقرت المعرفة في قلوب المؤمنين انه الحسين عليه السلام جاء الحجة الموت ، فهكون
الذي ينسله ويكفنه ويحنطه و يلحده في حفرته الحسين بن علي عليه السلام ، ولا يلي
الوصى الاوصي .

ورواه ابن قولويه في المزار في الباب الثامن عشر فيما نزلت من القرآن في قتل
الحسين عليه السلام ، وانتقام الله له ولو بعد حين . قال : حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن
محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن موسى بن سعد ان الحناط ، عن عبدالله بن
القاسم الحضرمي عن صالح بن سعد عن أبي عبدالله عليه السلام مثله الى قوله : « و كان
وعدا الله مفعولا » .

اقول : وانما ترك آخر الحديث لانه لا يدل على مضمون الباب ، وهذه عادته كما
قرر في اول كتابه وفيما أورده كفاية هنا .
واعلم ان بعض الاصحاب المعاصرين استشكل هذا الحديث جداً و الذي
ظهر لي في حل اشكاله وجوه : *بالتحقيق كفاية في شرح الحديث*
احدها انه قد تقرر ان للقرآن ظاهراً وباطناً ، وانه لا يعلم جميع معانيه
الاائمة عليهم السلام ، فلعل ما ذكر معناه الباطني وظاهره غير مراد .

تا برای مؤمنان شکی نماند که اودجال وشیطان نیست ، امام زمان (ع) هم در میان آنها
است ، وقتی که مؤمنان اطمینان پیدا کردند حضرت حجت را مرك درمی یابد و بدست
آنحضرت غسل و کفن و خنوط و دفن میشود ، امام را غیر از امام غسل نمیدهد .
این حدیث را « ابن قولویه » هم در کتاب « مزار » باب ۱۸ - در آیاتی که درباره
قتل حسین (ع) و انتقام از دشمنانش وارد شده - نقل میکند اما آخر حدیث را که بغرض
او مربوط نیست بیان نمیکند .

یکی از علمای عصر ما در این حدیث اشکال کرده که آیه صریحاً در بیان حال بنی
اسرائیل است و در بطنی بقتضیه کربلا یا سایر وقایع این امت ندارد امام ممکن است بچندوجه
جواب داد ۱ - قرآن ظاهری دارد و باطنی ، و باطنش را غیر از ائمه علیهم السلام

و ثانيها انه قد تقرّر ايضاً بالاحاديث الكثيرة ان بعض الايات أو أكثرها قد اريد به معنيان فصاعداً ، بل سبعون معنى ، فعمل هذه الاية المراد منها ظاهرها ، والمعنى المروى ايضاً وغيرهما .

و ثالثها أن يكون لفظ بنى اسرائيل في الآية كناية عن هذه الامة لمشايتهم لهم في أكثر الاحوال أو كلها كما مر ، ويكون استعارة ، فلا يكون المراد بها ظاهرها أصلاً .

و رابعها أن يكون المراد بها ظاهرها ، وتكون في حكم بنى اسرائيل و يكون الحديث الوارد في تفسيرها المذكور هنا اشارة الى الاحاديث السابقة ، ان كل ما كان في بنى اسرائيل يكون في هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة ، فكانه قال : ظاهر الاية واضح ، و معناها الذي يفهم منها مراد ، و نظير هذا الامر في هذه الامة ما ذكرنا ، ثم أورد الوقايع المشابهة للوقايع السابقة في بنى اسرائيل والله أعلم .

الثاني عشر ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن باهويه في كتاب الخصال في باب العشرة عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن أبي عبدالله الوراق عن محمد بن عبد الله بن الفرج عن علي بن بنان المقرئ عن محمد بن سابق عن زائدة عن الاعمش

كسى خبرندارد . شاید این معنى باطن آیه باشد و ظاهرش مراد نباشد ۲ - بعدیهای بسیاری ثابت شده که قسمی از آیات یا بیشتر آنها معانی زیادی تا هفتاد معنى دارد پس شاید ظاهر آیه مراد باشد ، آن هم که در حدیث است معنای باطنش باشد ۳ - ممکن است بنی اسرائیل در آیه کنایه از همین امت باشد زیرا در بسیاری از امور باهم شباهت دارند بنا بر این اصلاً ظاهرش مراد نیست ۴ - مراد همان امت موسی است اما چنانکه در حدیثهای سابق هم بیان شد هرچه در بنی اسرائیل بوده بدون کم و زیاد در این امت هم هست پس مراد از آیه همین معنای ظاهری است اما حدیث میفرماید نظیر آن در این امت هم هست که عبادت از قتل امیر المؤمنین (ع) و و و باشد .

دوازدهم : شیخ صدوق در کتاب خصال از حذیفه بن اسید نقل میکند که یمنبر (ص)

عن فرات القزاز عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : انكم لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم ، و خروج ياجوج و ماجوج « الحديث » .

اقول : يأتي ان شاء الله ما يدل صريحاً على ان دابة الارض امير المؤمنين عليه السلام و تقدم ما يدل على ذلك ايضاً .

الثالث عشر ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في المصباح الكبير في ذكر قنوت الوتر قال : ويستحب ان يزداد هذا الدعاء « الحمد لله شكراً لنعمائه » و ذكر شكايه طويلة من احوال الغيبة و الدعاء لصاحب الزمان بتمجيل الفرج و الخروج الى ان قال : « اللهم و شرف بما استغنى به من القيام بأمرك لدي موافق المسار مقامه و سر نبيك عمداً » برأيته و من تبعه على دعوته « ثم قال : « ورد منه من سهام المكارة ما يوجهه اهل الشنآن اليه و الى شركائه في أمره و معاونيه على طاعة ربه » الدعاء .

الرابع عشر ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في ادعية الصباح و المساء في الدعاء

فرمود : تاده علامت ديده نشود قيامت نبايد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال ، جنبنده زمين ، خروج عيسى بن مريم ، و خروج « ياجوج و ماجوج » « تا آخر حديث » . احاديثي بعداً بيايد كه صريحاً مي فرمايد : مراد از جنبنده زمين حضرت امير المؤمنين (ع) است قلاً هم اشاره شد .

پنجم : شيخ طوسي در كتاب « مصباح كبير » در قنوت نماز « وتر » در ضمن دعائي راجع بشكايه از غيبت امام زمان (ع) ، و دعا براي فرج آنجناب چنين نقل ميكند خداوند ! او را توفيق ده ديت را در سرتاسر دنيا نشر دهد ، و بانجام اين وظيفه كه تنها در عهده او است مقام او را شرافت ده ، و بدیدن او چشم پيغمبر (ص) و آنها را كه از دعوتش پيروي ميكنند ، روشن فرما ، تيره هاي شوم دشمنان را از وجود آن بزرگوار و ياورانش بگردان « تا آخر دعا » .

چهاردهم : بازم شيخ طوسي در « مصباح » در آخر دعائي معروف بدعائي « حريق »

الكامل المعروف بدعاء الحريق يقول في آخره : «اللهم صل على محمد و أهل بيته الطاهرين وعجل اللهم فرجهم وفرجى وفرج كل مؤمن مهموم من المؤمنين اللهم صل على محمد وآل محمد وارزقنى نصرهم واشهدنى ايامهم واجمع بينى وبينهم فى الدنيا والاخرة ، واجعل عليهم منك واقية حتى لا يخلص اليهم الا بسبيل خيرو على معهم وعلى شيعتهم ومحبيهم وأولبائهم» الدعاء . ورواه الكفعمى فى مصباحه فى الفصل الرابع عشر .

الخامس عشر ما رواه أيضاً فى المصباح فى الصلوات المرغبة فى فعلها يوم الجمعة فى صلاة اخرى لفاطمة قال : روى ابراهيم بن همر الصنعانى عن أبى هبده الله عليه السلام ثم ذكر كيفية الصلوة والدعاء بعدها الى أن قال : «واسئلك أن تصلى على محمد وآل محمد وأن تفرج عن محمد وآل محمد وتجعل فرجى مقروناً بفرجهم» الدعاء .

اقول : ومثل هذا كثير جداً فى الادعية ، و العمل على الحقيقة الذى هو واجب قطعاً مع عدم قرينة المجاز يدل على الرجعة ويؤيد التصريحات الكثيرة جداً

چنين نقل ميکنند : خداوند ا بر محمد و آل پاکش درود فرست ، و فرج آنها ، و ما و هر مؤمن غمزه ای را نزدیک فرما خداوند ا بر محمد و آلش درود فرست ، مرا توفیق یاری آنانده ، در روزگار دولتشان حاضر کن ، دنیا و آخرت میان من و آنها جدائی مینداز ، از جانب خودت نگهبانى برای آنان قرار داده که جز براه خیر دست کسی بدامشان نرسد ، من و شعیبان و دوستانشان را نیز با آنها در حمایت خود حفظ فرما « تا آخر دعا » این دعا را « کفصی » هم در کتاب مصباح خود نقل میکنند .

پانزدهم : باز هم شیخ طوسی در « مصباح » در دعای بعد از نماز حضرت فاطمه سلام الله علیها در روز جمعه از حضرت صادق (ع) چنین نقل میکند . . . و از تو مسألت میکنم که بر محمد و آل محمد درود فرستی ، و غصه از دل آنان بردائی ، و فرج مرا بفرج آنها قرین گردانی « تا آخر دعا » .

امثال این مضمون در دعاها بسیار زیاد است ، و تا قرینه ای در کار نباشد باید معنای حقیقی آنرا دهان نکرد (یعنی شخص دعا میکند که مرا از یاوران امام زمان قرار بده ، یا فرج مرا با فرج آنها قرین کن) و این دلیل برجست است .

السادس عشر ما رواه أيضاً في المصباح في دعاء كل يوم من شهر رمضان بعد ما ذكر الصلوة على النبي و الأئمة عليهم السلام واحداً واحداً قال : اللهم صل على ذرية نبيك اللهم اخلف عهداً في اهل بيته اللهم مكّن لهم في الارض اللهم اجعلنا من عديمهم ومعدهم وأنصارهم على الحق في السر والعلانية اللهم اطلب بذحلهم و وترهم ودمائهم وكف عنا وعنهم وعن كل مؤمن ومؤمنة بأس كل طاغ و باغ الدّعاء .

اقول : معلوم ان ضمير مكّن لهم عائد الى الجميع فهو كآية الوعد باستخلافهم وتمكينهم والحمل على الحقيقة كما عرفت دال على الرجعة مع عدة من القرائن كسؤال كف البأس عنهم وغير ذلك مع التصريحات الكثيرة التي لا يحصى

الحابع عشر ما رواه الشيخ أيضاً في المصباح في اعمال ذي القعدة في دعاء يوم الخامس و العشرين منه اللهم داحي الكعبة و فالق الحبة الى أن قال : و اشهدني اوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسى اللهم عجل فرج اوليائك

شافزدهم : باز در «مصباح» در دعای هر روز ماه رمضان پس از صلوات بر محمد (ص) و بک يك ائمه عليهم السلام چنین نقل میکند : خداوندا بر ذریه پیغمبرت درود فرست خداوندا ! در میان اهلبیتش جانشین او باش ، آنها را در زمین قدرت ده ، مرا جزء افراد و باوردان آشکار و نهانشان قرار ده ، کشتگانشان را تو خود خونخواهی کن شر ستمگر و سرکشی را از ما و آنها و هر زن و مرد باایمان دور فرما «تا آخر دعاء» .

مؤلف گوید اینکه میگوید : آنها را در زمین قدرت ده ، ظاهرش اینست که همه آنها را ، و این نظیر آیه سوره نود است که میفرماید : (خدا بآنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند وعده داده) در زمین جانشینشان کند ، و قدرت و استقرارشان دهد و اگر تأویل نشود ظاهر در رجعت است چنانکه قرائن دیگر - از قبیل دعای دفع دشمن از آنها و غیره - هم شهادت میدهد ، علاوه بر تصریحاتی که در احادیث دیگر است .

هفدهم : در دعای روز بیست و پنجم ذی قعدة چنین نقل میکند : ای خدای که زمین کعبه را گستردی ، و دانه را شکافتی ، . . . هنگام خروج جان ، و رفتن زیر خاک دوستانت را بیالین من برسان ، خداوندا ! فرج دوستانت را نزدیک کن ، آنچه بستم

واردد علیهم مظلالمهم و اظهر بالحق قائمهم ثم قال : « اللهم صل علیه و علی آباءه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا فی کمرته حتی نكون فی زمانه من اعوانه »
و رواء الکفعمی فی مصباحه ، و کذا اکثر الادعية المذكورة هنا و دلالتها علی المراد بملاحظة ضمائر الجمع و الحمل علی الحقیقة و القرائن و التلویحات فی مؤیدة للتصریحات .

الثامن عشر ما رواء ایضا فی المصباح فی زیارة الحسین (ع) یوم عرفة اشهد انک الامام البر التقی و ان الائمة من ولدک کلمة التقوی و اعلام الهدی و اشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله انی بکم مؤمن و بایایکم موثق ، زیارة
اقول : هذا أوضح دلالة فی رجعتهم علیهم السلام فان الایاب الرجوع و لیس المراد القيامة قطعاً لعدم افادته و عدم اختصاص الافرار بالزائر أصلاً .

التاسع عشر ما رواء الشیخ ایضا فی المصباح فی زیارة العباس بن علی (ع) یقول فیها « اشهد انک قتلت مظلوماً و ان الله منجز لکم ما وعدکم جنتک یا بن امیر المؤمنین (ع) و قلبی لکم مسلم و رأیی لکم تبیع و نصرتی لکم معدة حتی یحكم الله و هو خیر الحاكمین فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم و بایایکم مؤمن . »

از آنان گرفته اند بایشان رد کن ، قائمشان را بحق ظاهر کن ، خداوند ! بر آن برر گوادر و پدرانیش درود فرست ، و ما را از اصحابش قرارده ، در رجعتش معشورمان فرما ، تاجزه باورانش باشیم ، این دعا و بسیاری از دعا های دیگر را « کفعمی » هم در کتاب مصباح نقل میکند ، دلالت این حدیث هم بر رجعت نظیر دلالت حدیث سابق است .

هیجدهم : در زیارت امام حسین (ع) در روز عرفة چنین روایت میکند : شهادت میدهم که تو امام نیکو کار پرهیز گاری ، و امامان از نسل تو کلمه های پرهیز گاری و چراغهای هدایت اند ، خدا و ملائکه و پیغمبرانش را شاهد میگیرم که من بشما ایمن دارم و بیازگشتان یقین دارم « تا آخر زیارت » .

نوزدهم : در زیارت حضرت ابا الفضل علیه السلام چنین نقل میکند : شهادت میدهم که ترا مظلوم کشتند ، و خدا آن وعده ای که بشما داده وفا میکند ، ای پسر امیر المؤمنین ! در حالی بزیارت آمده ام که دلم تسلیم ؛ و رأیم تابع ، و نیرویم آماده یاری شماست تا وقتی که خدای احکم الحاکمین (میان شما و دشمنانتان) حکم فرماید باشمایم یا شما نه با دشمنان شما ، من بشما و رجعتان ایمن دارم ، از مخالفان و قاتلانانتان بیزارم . . .

المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين ؛ الى أن قال : « جمع الله بيننا وبينك وبين رسوله وأوليائه » .

ورواه الشيخ أيضاً في التهذيب . ورواه الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار في باب زيارة العباس قال : حدثني أبو عبدالله (الرحمن خ ل) أحمد بن الحسين العسكري ، عن الحسن بن علي بن مهزيار ، عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال : قال الصادق عليه السلام ثم أورده الزيارة .

اقول : الاياب الرجعة و هو اشارة الى رجوع الحسين عليه السلام و السبعين الذين قتلوا معه و من جعلتهم العباس .

العشرون ما رواه أيضاً في المصباح في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيها : « أتيتك انقطاعاً اليك و الى وليتك الخلف من بعدك على الحق فقلبي لك مسلم وأمرى لك متبّع و نصرته لك معدة » الى أن قال : « اللهم لا تعيب توجّهى اليك برسولك و آل رسولك أنت مننت عليّ بزيارة أمير المؤمنين و ولايته و معرفته فاجعلنى ممن ينصره وينتصر به و من على بنصره لدينك فى الدنيا والاخرة » .

خدا میان من و شما ، و پیغمبر ، و دوستانش جمع کند .

این حدیث را در کتاب « تهذیب » هم نقل میکند ، « ابن قولویه » در کتاب « مزار » از ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق (ع) روایت میکند ، و اینکه میگوید بیازگشتان ایمان دارم ، بلزگشت آنها همان رجعت حسین (ع) و یادانش و از جمله حضرت عباس (ع) است .

بیتهم : باز هم در « مصباح » در زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل میکند از دیگران بریده بکوی تو آمده ام ، دل بتو و جانم بر حق بستم ، دلم تسلیم شما ، اختیارم بدست شما و نیرویم برای نصرتتان آماده است ، ... خداوندا ! توسل من پیغمبر و آلش را رد مکن ، تو بر من منت نهادی زیارت ؛ و ولایت و معرفت علی (ع) نصیبم کردی مرا از آنها قرارداد که وی را یاری میکنند ، و از او کمک میگیرند ؛ و بر من منت گزار دنیا و آخرت در صف یاوران او قرارم ده .

و رواء الشيخ الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه فی کتاب المزار فی باب زیارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : حدثني محمد بن الحسن بن الوليد فيما ذكره فی كتابه الذي سماه الجامع قال : روي عن أبي الحسن عليه السلام انه كان يقول عند قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها .

ورواء الكفعمي فی المصباح فی الفصل الحادي و الاربعين

الحادي و العشرون ما رواء الشيخ ايضاً فی التهذيب و فی المصباح فی زیارة الاربعين من أعمال صفر قال : أخبرنا جماعة عن هارون ابن موسى التلعكبري قال : حدثنا محمد بن علي بن معمر عن علي بن محمد بن مسعدة والحسن بن علي بن فضال جميعاً عن سعدان بن مسلم عن صفوان بن مهران قال : قال لي مولاي الصادق عليه السلام فی زیارة الاربعين تقول : «السلام علي الحسين الشهيد المظلوم» الي ان قال : «أشهد انك الامام البرّ التقى و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى ، أشهد اني بكم مؤمن و بايا بكم موقن بشرايع ديني و خواتيم عملي و أمری لامرکم متبع و نصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوكم»

الثاني والعشرون ما رواء الشيخ ايضاً فی المصباح فی عمل شعبان قال : اليوم

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب «مزار» در باب زیارت حضرت امیر (ع) ، و کفعمی هم در «مصباح» روایت میکنند .

است و یکم : شیخ طوسی «در کتاب» تهذیب و «مصباح» در زیارت اربعین از صفوان نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : در زیارت اربعین بگو : سلام بر تو ای حسین شهید ، .. شهادت میدهم که تو امام نیکو کار پرهیزکاری ، و امامان ازسلت کلمه پرهیزکاری اند ، من بشما ایمان دارم و بیازگشتان و احکام دینم و سرانجام کارم یقین دارم ، در هر امر پیرو شمایم ، و نیرویم برای نصرتتان آماده است تا وقتیکه خدا بشما رخصت خروج دهد ، باشمایم ، باشما ، نه بادشمنان شما .

یست و دوم : باز هم در مصباح در اعمال ماه شعبان میفرماید : سو مشعبان تولد امام

الثالث منه فيه ولد الحسين بن علي عليه السلام خرج الى القاسم بن العلاء الهمداني و كيل
 ابي محمد عليه السلام ان مولانا الحسين بن علي عليه السلام ولديوم الخميس لثلاث مضين من شعبان
 فسم و ادع فيه بهذا الدعاء اللهم اني استلثك بحق المولود في هذا اليوم الموعود
 بشهادته قبل استهلاله وولادته ؛ بكنه السماء ومن فيها والارض ومن عليها ولما يطأ
 لابتيتها فتيل العبرة وسيد الاسرة الممدود بالنصرة يوم الكربة المعوض من قتله ان
 الائمة من نسله والشفاء في تربته والفوز معه في اوبته والاصياء من عترته بعد قائمهم
 و غيبته حتى يدر كوا الاوتار ويثاروا النار ويرضوا الجبار ويكونوا خير انصار ، و
 صلى الله عليهم مع اختلاف الليل و النهار ، اللهم فصل على محمد وعترته واحشرنا في
 زمرة و بوقنا مع دار الكرامة وحل الاقامة ، اللهم و كما اكرمنا بمعرفته فاكرمنا
 بزلفته وارزقنا مرافقته وسابقته ، واجعلنا ممن يسلم لامره ويكثر الصلوة عليه عند
 ذكره وعلى جميع اوصيائه الاثنى عشر النجوم الزهر ؛ اللهم وهب لنا في هذا اليوم

حسين (ع) است ، و نامه ای از حضرت عسکری (ع) برای و کبلیان قاسم همدانی آمد که
 نوشته بودند : مولای ما حسین بن علی (ع) بنجشنبه سوم شعبان بدینا آمد ، آروز داروزه
 بگیر و این دعا را بخوان : خداوندا ! بحق مولود امروز که پیش از تولد خبرشادتش را
 دادی ، و پیش از آنکه با بر زمین مدینه نهد ، آسمان و اهلش ، و زمین و مردمش بر او گریستند
 آن کشته اشک ، و سرور اهل بیت که وی را در رجعت مدد میکنند ، و در عوض شهادت اماندا
 از نسل او ، و شفا را در تربتش قرار دادی ، و در هنگام بازگشت غلبه را برای او مقدر
 کردی ، و بعد از حضرت قائم و غیبت وی اوصیایش را از عترت آنجناب مقرر کردی تا انتقام
 خونهای مقدس را بگیرند ، و خدای جبار را خشنود کنند ، و بهترین یاور دین باشند ، رحمت
 خدا بر آنها باد ، مادام که شب و روز پشت سر یکدیگر در حرکت اند ، خداوندا ! درود بر
 محمد و آلش فرست و ما را در زمرة او محشور فرما ، و باوی در منزل نیکان و سرای جاودان
 جایان ده ، خداوندا ! چنانکه ما را بمعرفت او سرفراز کردی ، بمجاودتش نیز مفتخرمان
 فرما ، و همشینی او را نصیبمان گردان ، ما را از آنان قرار ده که در برابر او تسلیم اند ،
 چون باد او میکنند درود فراوان بر خود و دوازه سناره فروزان ، اوصیای بزرگوارش
 میفرستند ، خداوندا ! امروز بهترین عطاها را با عنايت کن ، چنانکه حسین را به محمد عطا

خیر موهبة كما وهبت الحسين لمحمد جدّه و هاذ فطرس بمهده فتحن عائذون بقبره من بعده نشهد تربته ونفتظر أو بته آمین رب العالمین .

الثالث والعشرون مارواه الكلینی فی باب ما یعاین المؤمن والكافر من کتاب الجنائز عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سمع أبی عبد الله علیه السلام و ذکر حال المؤمن بعد الموت الی أن قال : فاذا وضع فی قبره فتح له باب من أبواب الجنة ثم یزور آل محمد فی جبال رضوی یا کل من طعامهم و یشرب من شرابهم و یتحدث معهم فی مجالسهم حتی یقوم قائمنا أهل البيت فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا معه یلبون زمرأ فعند ذلك یرتاب المبطلون و یضمحل المحلون ونجا المقربون **الحديث** .

الرابع والعشرون مارواه الكلینی فی باب الاشارة والنص علی الصادق علیه السلام من الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن أبان بن عثمان عن ابی الصباح الكنانی قال : نظر أبو جعفر الی أبی عبد الله علیه السلام وهو یمشی فقال : تري هذا ؟ هذا من الذین قال الله عز وجل «و نريد ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین ونمكن لهم فی الارض» .

الخامس والعشرون مارواه الكلینی ایضاً فی باب نکت و تنف من التنزیل

کردی ، خدایا «فطرس» ملک بگهواره او پناه برد ما بقبرش بناء آورده ایم ، تربت پاکش رامینگریم و در انتظار بازگشتش بسر میبریم .

بیست و سوم : (ابن همان حدیث صدو دوازدهم باب سابق است) .

بیست و چهارم : کلینی از ابو الصباح نقل میکند که گفت : حضرت صادق (ع)

راه میرفت ، حضرت باقر (ع) نگاهی باو کرد و فرمود : این را می بینی ؟ این از آن کسانی است که خدا میفرماید : «میخواهیم بر آنها که دو زمین نا توان شمرده شدند منت نهیم ، اماشان قرار دهیم ، و ارشان کنیم ، و دو زمین استقرارشان دهیم

قصص ۵۵

بیست و پنجم : بازم کلینی از محمد بن فضل نقل میکند که حضرت کاظم (ع)

فی الولاية عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن ابن محبوب عن محمد بن الفضیل عن أبي الحسن الماضي عليه السلام فی قوله تعالى : « هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق » قال : الولاية هي دين الحق ، قلت : « ليظهره على الدين كله » قال : يظهره على جميع : الاديان عند قيام القائم « الحديث » .

اقول : الحمل على الحقيقة الذي هو واجب عند عدم القرينة يستلزم الحكم بالرجعة مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

السادس والعشرون ما رواه الكليني في أوائل الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن عيثم بن أسلم عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث أن جبرئيل عليه السلام قال لرسول الله صلى الله عليه وآله : فمنكم القائم فيصلي عيسى بن مريم خلفه إذا أخطه الله الى الأرض

السابع والعشرون ما رواه ابن بابويه في كتاب العلل في باب العلة التي من أجلها سمى ذو القرنين عن أبيه عن محمد بن يحيى عن الحسين بن الحسن بن ابان عن محمد بن أورمة عن القاسم بن محمد عن بريد العجلي عن الأصبع بن نباتة قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام - وقد سئل عن ذي القرنين - فقال : لم يكن نبياً ولا ملكاً ولم يكن

در تفسیر این آیه : « اوست که پیغمبر خویش را بهدایت و دین حق فرستاد ، توبه ۳۲ » فرمود : دین حق « ولایت » است ، گفتیم بعد میفرماید : « تا آنرا بر همه دینها غلبه دهد » فرمود : هنگام قیام حضرت قائم (ع) این وعده عملی شود « تا آخر حدیث » .

مواقف گوید : بهقتضای اینکه لفظ را باید بر معنای اصلی و حقیقی حمل کرد لازمه این حدیث صحت رجعت است (ظاهراً مؤلف ضمیر (بظهره) را به پیغمبر (ص) برگردانده ، یعنی تا پیغمبر را بر همه دینها غلبه دهد ، و لازمه این موضوع همان رجعت است) **بیست و هشتم :** بازم کلینی از معاویه بن عمار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود جبرئیل (ع) به حضرت رسول (ص) عرض کرد : آن قائمیکه چون عیسی بر زمین آید پشت سرش نماز گزارد ، از شماست .

بیست و هفتم : شیخ صدوق در کتاب (علل) از اصبع بن نباتة نقل میکند که شرح حال ذو القرنین را از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند ، فرمود نه پیغمبر بوده نه پادشاه

قرن ما من ذهب ولا فضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبه الله ، وانما سمي ذوالقرنین لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه فغاب عنهم حيناً ثم عاد اليهم فضربوه على قرنه الاخر وفيكم مثله .

اقول : قد عرفت سابقا ان المراد بمثله امير المؤمنين عليه السلام ، و قد صرح به ابن بابويه وعلى بن ابراهيم وغيرهما و هو المفهوم من قوله وفيكم وقد تقدم ان ذالقرنین لما ضربوه مات خمسمائة عام ثم رجع حياً ثم ضربوه فمات كذلك ثم رجع **الثامن والعشرون** ما رواه الشيخ أبوعلی الحسن بن الشيخ أبي جعفر الطوسي في مجالسه باسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : كأتى بقوم قد تأولوا القرآن و أخذوا بالشبهات ؛ الى أن قال : هم اهل فتنه يعمهون فيها ، الى أن يدرکهم العدل ، فقلت : يا رسول الله العدل منّا ام من غیرنا ؟ قال : هنا فتح اللهوبنا یختم ، و هنا یؤلف القلوب بعد الشرك ، و هنا یؤلف القلوب بعد الفتنه .

شاخ طلا و نقره هم نداشت ، بنده ای بود خدا را دوست میداشت ، خدا هم او را دوست داشت ، و ذوالقرنین - یعنی صاحب دو شاخ - گفتند زیرا بعدا دعوت کرد ضربتی بر یک طرف پیشانی زدند مدتی از نظرها غایب شد و باز برگشت ، ضربت دیگری بطرف دیگر پیشانی زدند ؛ در میان شما هم نظیر او هست .

مؤلف گوید : سابقاً گفتیم نظیر ذوالقرنین در این امت خود امیر المؤمنین (ع) است چنانکه ابن بابویه و علی بن ابراهیم و دیگران هم تصریح میکنند ، کلمه : «در میان شما» هم ظاهر در همین معنی است ، و نیز قبلاً گفتیم که ذوالقرنین پس از ضربت اول مرد ، و بعد از پانصد سال زنده شد و باز بعد از ضربت دوم مرد و دوباره زنده شد .

بیست و هشتم : فرزند شیخ طوسی در کتاب «مجالس» از امیر المؤمنین (ع) نقل میکند که یغبر (ص) فرمود : گویا می بینم که جمعی قرآن را تاویل کرده ، دست بشبهه هازده اند . . . اینان در فتنه ها سرگردانند ، تا وقتی که عدل آنان را در یابد ، مرض کردم : یا رسول الله ، عدل از ما است یا از دیگران ؟ فرمود : خدا بما افتتاح کرد و بما ختم میکند بما پس از شرک دلها را مهربان میکند ، و بما پس از فتنه قلبها را الفت میدهد .

اقول : قد عرفت ان الحمل على الحقيقة يوجب الحكم بالرجعة ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

التاسع والعشرون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن سفيان بن ابراهيم العائذي عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال : بنا يبدء البلاء ثم بكم ، وبنا يبدء الرخاء ثم بكم ، والذي يحلف به لينتصرن الله بكم كما انتصر بالحجارة .

اقول : ومثل هذا والذي قبله كثيرة جداً .

الثلاثون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن حذيفة بن اسيد عن أبي ذرانه سمع النبي ﷺ يقول : من قاتلني في الاولى وقاتل أهل بيتي في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

اقول : هذا دال كما ترى على رجعة أهل البيت عليهم السلام في وقت خروج الدجال ؛ وعلى رجعة جماعة من الذين قاتلوه **الخ** ايضاً .

الحادي والثلاثون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين وتعمام النعمة في اوائله عن محمد بن ابراهيم بن اسحق عن عبد العزيز بن يحيى عن الحسين بن معاذ عن قيس بن حفص عن يونس بن أرقم عن أبي سيار الشيباني عن الضحاك بن مزاحم عن النزال بن سبرة عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث يذكر فيه أمر الدجال و خروجه الى أن قال : يقتله الله بالشام على يدي من يصلي خلفه المسيح عيسى بن مريم الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى

مؤلف گوید : بر حسب رعایت معنای حقیقی ، این حدیث هم از ادله رجعت است .

یست واهم (این همان حدیث هجدهم باب سابق است) .

می ام : (این هم حدیث بیستم باب سابق است) این حدیث دلیل بر رجعت اهلبیت علیهم السلام و رجعت جمعی از جنک کنندگان پایغیر اکرم (ص) است .

می و بکم : شیخ صدوق در کتاب « اکمال » از « نزال بن سبره » نقل میکند که امیرالمؤمنین (ع) در حدیث دجال فرمود : ... خداوند در شام وی را بدست کسی که عیسی پشت سرش نماز میگزارد ، خواهد کشت ، اما بدانید که بعد از آن بلیه عظمی

قلنا : وما ذاك يا امير المؤمنين ؟ قال : خروج دابة الارض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصا موسى ، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقاً ويضعه على وجه كل كافر فيطبع فيه هذا كافر حقاً ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين باذن الله بعد طلوع الشمس من مغربها ، فعند ذلك ترفع التوبة «الحديث» .

و رواه الراوندى في اواخر كتاب الخرايج والجرايح في العلامات الدالة على صاحب الزمان عليه السلام عن الاصبع بن نباته عن امير المؤمنين عليه السلام مثله .
اقول : يأتي ان شاء الله ما هو صريح في ان دابة الارض امير المؤمنين عليه السلام انه يخرج في الرجعة .

الثاني والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب كمال الدين باسناده عن عبدالله بن سليمان و كان قارياً للكتب انه قرأ في الانجيل و ذكر كلاماً طويلاً في اخبار الله عيسى عليه السلام بأحوال محمد عليه السلام وأحوال امته يقول فيه : ارفعك الى ثم اهبطك في آخر الزمان لتري من امة ذلك النبي العجايب ، ولتعينهم على قتل اللعين الدجال ؛

است گفتیم : آن بلیه چیست ؟ فرمود : خروج جنیده زمین از حدود کوه صفا است ، انگشتر سلیمان و عصای موسی بدست دارد ، انگشتر را بصورت هر مؤمن بگذارد نقش شود : این حقاً مؤمن است ، بصورت هر کافر بگذارد نقش شود : این حقاً کافر است ، سپس سر بلند کند و باذن خدا هر که میان مغرب و مشرق باشد او را بنگرد ، این جریان بعد از آن است که خورشید از مغرب طلوع کرده ، و آن موقع دیگر توبه پذیرفته نشود «تا آخر حدیث» .
این حدیث را «راوندی» هم در کتاب «خرايج» از اصبع بن نباته بهمین نحو روایت میکند .

مؤلف گوید : بر حسب تصریح حدیثهای آینده مراد از جنیده زمین حضرت امیر (ع) است که در رجعت خارج میشود .

سی و دوم : از عبدالله بن سلیمان - که کتب انبیای گذشته را خوانده بود - نقل میکند که گفت : در انجیل شرح حال محمد (ص) و امتش را خواندم از جمله چنین نوشته بود : ترا بجانب خود بالا میبرم ، سپس در آخر الزمان فرو میآورم تا اقامت این پیغمبر عجایی به بینی

أهبطك في وقت الصلوة لتصلى معهم انهم امة مرحومة .

الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً في باب اتصال الوصية من لدن آدم عليه السلام عن أبيه عن محمد بن الحسين (الحسن خـل) عن سعيد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن حماد بن عيسى عن اسماعيل بن أبي رافع عن أبيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث ان اليهود ادّعت انهم دفنت عيسى حياً وادّعى بعضهم انهم قتلوه وصلبوه ولم يكن الله ليجعل لهم عليه سبيلاً وانما شبه لهم يقول الله : « انى متوفيك ورافعك الى ومطهرتك من الذين كفروا » فلم يقدرُوا على قتله وانما رفعه الله اليه بعد ان توفاه . الحديث .

اقول : وفي معناه أحاديث كثيرة في وفاة عيسى رواه الطبرسي عن ابن عباس وغيره ، وتلك الروايات موافقة للقرآن في عدة آيات ، وقد تواترت الاحاديث من طريق الخاصة والعامة برجمة عيسى عليه السلام في آخر الزمان ، وهنا كلام آخر يأتي في محله ان شاء الله .

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

و در کشتن دجال کمک کنی ، هنگام نماز ترا فرو میفرستم تا با آنها در نماز شرکت کنی ، اینان امت آمرزیده اند .

سی و سوم : اذ ابودافع نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : یهود، ادعا کردند که عیسی را زنده بخاک سپردند ، بعضی از یهودیان مدعی شدند که وی را کشتند و بدار کشیدند در صورتی که خدا او را هرگز تسلیم آنان نسیک کرد ، مطلب بر آنها مشتبه شد چنانکه خداوند میفرماید : « من ترا برگیرم و بسوی خود بالابرم و از (معاشرت با) کفار پاک کنم ، آل عمران : ۵۵ » پس یهودیان نتوانستند او را بکشند . بلکه خداوند بعد از آنکه او را میراند بسوی خود بالایش برد « تا آخر حدیث » .

در اجمع بو فوات حضرت عیسی (ع) حدیثهایی بهین مضمون وارد شده که طبرسی از ابن عباس و غیره نقل میکند ، این روایات با چند آیه قرآن هم تطبیق میکند ، و به حسب روایات متواتر سنی و شیعه هم حضرت عیسی (ع) در آخر الزمان بزمین بر میگردد ، در این زمینه مطلب دیگری هم هست که در جای خود تذکر میدهم .

الرابع والثلاثون ما رواه ایضاً فی باب ما نص الله علی القائم عن الحسن بن أحمد بن ادریس عن أبیه عن سهل بن زیاد عن محمد بن آدم الشیبانی عن أبیه آدم عن ابن عباس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه الی ابن عباس عن رسول الله ﷺ فی حدیث قدسی طویل فی النص علی الائمة (ع) یقول فیہ : وآخر رجل منهم یصلی خلفه عیسی بن مریم .

الخامس والثلاثون ما رواه ایضاً فی الباب المذكور عن أحمد بن محمد بن سعید عن محمد بن حماد عن غیاث بن ابراهیم عن حسین بن زید بن علی بن جعفر بن محمد عن أبیه عن آبائه عن رسول الله ﷺ قال : ابشروا ثم ابشروا الی أن قال : فکیف تهلك امة أنا أولها واثننا عشر من بعدی من السعداء اولی الالباب والمسیح بن مریم آخرها .

السادس والثلاثون ما رواه ایضاً فی باب ما رواه عن رسول الله ﷺ فی حدیث انه قال : لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لا طول الله ذلک الیوم حتی یمخرج المهدي فیترک عیسی بن مریم فیصلی خلفه ؛ و تشرق الارض بنور ربها .

سی وچهارم : از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر اکرم (ص) ضمن حدیث قدسی طویلی - راجع بامامت ائمه علیهم السلام فرمود : آخرین نفر آنها را عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

سی و پنجم : از زید بن علی از پدر بزرگوارش نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : شمارا بشارت باد، باز هم بشارت باد . . . امتی که من اولشان باشم ، و بعد از من دوازده جانشین خرد مند سعادت مند میانشان باشند ، و عیسی در آخرشان چگونه هلاک میشوند ؟

سی و ششم : از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : اگر پیش از یک روز از عمر دنیا نماند . باشد خدا آن روز را حولانی کند تا حضرت مهدی ظاهر شود ، و عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و روی زمین بنور پروردگارش روشن گردد .

الثابع والثلاثون ما رواه أيضاً فيه بإسناده عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ في النص على الأئمة عليهم السلام إلى أن قال : والحسن بن علي ومن يصلي خلفه عيسى بن مريم القائم عليه السلام .

الثامن و الثلاثون ما رواه أيضاً في باب ما روى عن الحسن بن علي عليه السلام عن المظفر بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى عن الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي سعيد عقيص عن الحسن بن علي عليه السلام في حديث قال : أعملمت أنه مأمناً أحد إلا ويقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه إلا القائم الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم .

التاسع و الثلاثون ما رواه أيضاً في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام بإسناده عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث أنه قال له : فمن القائم منكم ؟ قال : الخامس من ولد أبي موسى إلى أن قال : ثم يظهر فيفتح الله عليهما ، به مشارق الأرض ومغاربها وينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلي خلفه . **لاربعون** ما رواه الكليني في آخر كتاب الحج والزيارات في باب التوادر

ص ۱ و هفتم : باز از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در تعیین ائمه عليهم السلام فرمود : . . . و حسن بن علی ، و آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

ص ۱ و هشتم : از ابوسعید نقل میکند که حضرت امام حسن (ع) در حدیثی فرمود : مگر نمیدانی که هیچ امام بر حق نیست جز اینکه بیعت پادشاه گردد نکش زمانش را در گردن دارد ، مگر آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

ص ۱ و نهم : از ابوبصیر در حدیثی نقل میکند که گفت : بعضرت صادق (ع) عرض کردم قائم شما کیست ؟ فرمود : پنجمین فرزند پسر موسی . . . ظاهر شود و خداوند بدست او شرق و غرب را بگشاید ، و عیسی بن مریم فرود آید ، پشت سرش نماز گذارد .

چهارم : کلینی در کافی میفرماید : روایت شده که هنگامیکه خاک قبر حسین (ع)

قال : و روي اذا أخذته یعنی تراب قبر الحسين علیه السلام فقل : « اللهم بحق هذه التربة الطاهرة و بحق البقعة الطيبة و بحق الوصي الذي وارثه و بحق جده و أبيه و أخيه و الملائكة الذين يحتفون به و الملائكة المكوف على قبر وليك ينتظرون نصره صل على محمد و آله و اجعل لي فيه شفاء من كل داء » الدعاء . و رواء ثقة الجليل جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار قال : حدثنا محمد بن يعقوب و أورده الحديث .

الحادی و الاربعون ما رواء الشيخ الجليل الثقة أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة و فضلها الذي صرح في أوله انه ألفه لاجل تحصيل الثواب و التقرب الى الله والنبى و الائمة عليهم السلام و انه خرج و جمعه مما وقع اليه من أحاديث الثقات من أصحابنا و انه لم يخرج فيه حديثاً واحداً روى عن الشاذ من الرجال يأثر ذلك عن المذكورين غير المشهورين بالحديث و العلم ، فروى فيه في الباب الثامن عشر فيما نزل من القرآن في قتل الحسين علیه السلام و انتقام الله له ولو بعد حين قال :

حدثني أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى عن الحكم الحفاط عن ضريس عن أبي خالد

دا برداشتی ، بگو : « خداوند ! بحق این تربت پاک ، و این بقعه پاک و آن جسد پاکي که در این خاک نهان است ، و بحق جد و پدر و برادرش ، و بحق آن فرشتگانی که او را احاطه کرده اند ، و ملائکه ای که در این کوی اقامت گزیده اند و در انتظار یاری این امام بسر میبرند ! بر محمد و آلش درود فرست و این خاک را شفای هر دردی قرار ده » تا آخر دعاء این حدیث را « ابن قولویه » هم در کتاب « مزار » از کلینی نقل میکند .

چهل و یکم : « ابن قولویه » در کتاب « مزار » - که در اولش مینویسد این کتاب را برای رضای خدا و تقرب به پیغمبر و ائمه علیهم السلام تألیف کردم ، و همه حدیثهای آنرا از راویان موثق نقل کردم و معنی يك حدیث هم از آنان که در حدیث و علم شهرتی ندارند روایت نکردم - در باب هیجدهم از ابو خالد کابلی روایت میکند که حضرت باقر (ع) در تأویل این آیه : « کسانی که مورد حمله دشمنان واقع شدند چون ستم دیدند رخصت

الکابلی عن ابي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل : « اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير » قال : عليّ والحسن والحسين عليهم السلام .

اقول : يفهم منه الوعد بر جعتهم و نصرهم حملاً على الحقيقة كما هو الواجب ؛ وقد فهم منه المصنف ذلك كما ذكره في العنوان ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

الثاني و الاربعون ما رواه جعفر بن محمد بن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني جعفر بن محمد الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن يزيد بن معاوية العجلي قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام أخبرني عن اسمعيل الذي ذكره الله في قوله : « واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد و كان رسولا نبيا » كان اسمعيل بن ابراهيم ؟ فقال : ان اسمعيل مات قبل ابراهيم ، و ابراهيم كان حجة الله قائماً صاحب شريعة ، فالي من أرسل اسمعيل قلت : فمن كان ؟ قال : كان اسمعيل بن حزقيل النبي بعثه الله الي قومه فكذبوه

(جنگ) دارند و خدا بر ياری آنها توانا است حج ، ۳۹۹ فرمود : مراد ، امير المؤمنين و حسن و حسين عليهم السلام است :

مؤلف گوید : بر حسب ظاهر ، این وعده ای است راجع بر جعت این سه امام چنانکه مرحوم «ابن قولويه» هم همینطور فهمیده ، لذا تصریحات بسیار در روایات رتأیید میکند .

چهل و دوم : در باب نوزدهم همان کتاب از «برید بن معاویة عجلي» نقل میکند که گفت : حضرت صادق (ع) عرض کردم : ابن اسماعیل که خداوند میفرماید : «در این کتاب اسماعیل را یاد کن که او درست وعده و پیغمبری فرستاده بود ، مریم ۴۰» همان فرزند حضرت ابراهیم بود ؟ فرمود : آن اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت ، و حضرت ابراهیم حجت وقت و صاحب شریعت بود ، دیگر اسماعیل پیغمبر که بود ؟ گفتم : پس ابن اسماعیل کیست ؟ فرمود : اسماعیل فرزند حزقیل پیغمبر است ، خدا او را بسوی قومش فرستاد ، او را تکذیب کردند و کشتند و پوست صورتش را کردند خدا بر آنان غضب

و قتلوه و سلخوا وجهه ، فغضب الله علیهم فوجه الیهم سطا طائیل ملک العذاب فقال له :
یا اسمعیل وجهی رب العزة الیک لا عذب قومک بأنواع العذاب ان شئت فقال له اسمعیل :
لا حاجة لی الی ذلک ، فأوحی الله الیه یا اسمعیل فما حاجتک یا اسمعیل ؟ فقال : یا رب
انک أخذت الميثاق لنفسک بالربوبیة ، ولمحمد بالنبوة وأوصیائه بالولاية ؛ وأخبرت
خلقک بما یفعل امته بالحسین بن علی من بعد نبیها ، وانک وعدت الحسین علیه السلام أن
تکرمه الی الدنیا حتی ینتقم بنفسه ممن فعل ذلک به ، فحاجتی الیک یا رب ان
تکرمنی الی الدنیا حتی انتقم من فعل ذلک بی کما فعل کما تکر الحسین ، فوعد الله
اسمعیل بن حزقیل ذلک فهو یکر مع الحسین بن علی علیه السلام .

الثالث والاربعون مارواه ابن قولویه ایضاً فی المزار فی الباب التاسع
والسبعین فی زیارة الحسین بن علی علیه السلام قال حدثنی الحسن بن محمد بن عامر عن أحمد بن
اسحق قال : حدثنا سعدان بن مسلم قائد أبی بصیر قال : حدثنی بعض أصحابنا عن
أبی عبد الله علیه السلام وذكر زیارة للحسین علیه السلام یقول فیها بعد ذکر النبی والائمة علیهم
السلام : « وجئت الی مشاهدکم حتی تلحقنی بهم وتجعلهم لی فرطاً وتجعلنی لهم

کرد و « سطا طائیل » : فرشته عذاب را فرستاد ، بوی گفت : ای اسماعیل خداوند مرا بسوی
تو فرستاده که اگر اجازه دهی این قوم را هلاک کنم فرمود : من باین کار احتیاجی ندارم
از جانب خدا وحی شد : پس چه حاجت داری ؟ عرض کرد : پروردگارا ؛ تو برای خداوندی
خود و پیغمبری محمد (ص) و امامت اوصیایش از مردم یمن گرفته ای ، و مصیبت های حسین
بن علی را به مردم خبر داده ای و حسین (ع) را وعده داده ای که او را بدنیا بر گردانی تا خود
از دشمنانش انتقام گیرد ، اکنون حاجت من این است که مرا هم آن موقع بدنیا بر گردانی
تا از دشمنانم انتقام گیرم ، خدا بوی وعده داد که او را بر گرداند ، و با حسین علیه السلام
بر خواهد گشت .

چهل و سوم : در باب هفتاد و نهم از سعدان بن مسلم نقل میکند که گفت : یکی از
اصحاب ما زیارت حسین (ع) را از حضرت صادق (ع) نقل کرد که پس از ذکر پیغمبر و ائمه علیهم
السلام میگوید : « من زیارت آنان آمدم که بآنها ملحقم کنی ، و آنان را پیشرو من ، و مرا

تبعاً في الدنيا والاخرة ، قال : ثم يقول : « لبيك داعي الله ان كان لم يجهتك بدني فقد أجابك قلبي وشعري وبشري و هو اى على التسليم لخلف النبي المرسل والسبط المنتجب فقلبي لك مسلم وأمرى لك متبع ونصرتى لك معدة حتى يحيبكم الله لدينه و يبعثكم فمعكم لامع عدوكم انى من المؤمنين يرجعتكم لانكره فدرقه ولا أكذب له مشية ولا أزعم ان ما شاء الله لا يكون » وذكر الزيارة .

الرابع والاربعون مارواه ايضاً فى الباب المذكور قال : حدثنى محمد بن أحمد بن الحسين العسكري ومحمد بن الحسن بن الوليد جميعاً عن الحسن بن على بن مهزيار عن أبيه عن على بن مهزيار عن محمد بن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالى قال قال الصادق عليه السلام : اذا أردت المسير الى الحسين عليه السلام ثم ذكر آداب الزيارة وأورد زيارة طويلة يقول فيها : « وفد أئمتك زائر أقبر ابن بنت نبيك فاجعل تحفتى فكاك رقبتى من النار » الى أن قال : « و اجعلنى من أنصاره يا أرحم الراحمين » . ثم قال فيها « أئمتك انقطاعاً اليك والى جدك و أبيك و ولدك الخلف من بعدك »

دنيا و آخرت پیر و آنان قرار دهی ، ای دعوت کنندۀ بغداد ، لبيك ، اگر بدنام بیادیت نیامد ، قلب و مو ، و پوستم همه جواب ترا میدهد و در برابر جانشین پیغمبر و نبیره بر گزیده او دلم تسلیم است ، قلبم تسلیم تو ، و اختیلام بدست تو است ، و نیرویم برای یادیت آماده است ، تا آندم که خدا شمارا برای نشردینش زنده کند ، با شمایم نه بادشمنانتان ، من از کسانی هستم که بر جعت شما عقیده مندم ، قدرت خدا را انکار نمیکنم مثبت او را تکذیب نمیکنم ، چنین عقید ندارم که چیزی را خدا بخواند و نشود ، تا آخر زیارت .

چهل و چهارم : در همان باب از ابو حمزه ثمالی نقل میکنند که حضرت صادق (ع) پس از بیان آداب زیارت امام حسین (ع) در ضمن زیارت چنین فرمود : برای زیارت قبر پسر دختر پیغمبرت آمده ام ، بجای هر تحفه ای مرا از آتش دوزخ آزاد فرما . . . و مرا از باوردن او قرار بده ، . . . (ای پسر پیغمبر !) من از همه بریدم و بتو وجد و پدر ، و فرزند جانشینت پیوستم و زیارتت آمدم ، دلم در برابر تو تسلیم ، و رأیم پیرو

قلبی لك مسلم و رأیی لك متبع و نصرتی لك معدة حتی یحییكم الله لدینه و یبعثكم
و اشهد انكم الحجة و بكم ترجا الرحمة فمعكم لا مع عدوكم انی بايا بكم من
المؤمنین لا انكره قدره و لا اكذب منه شیة ثم قال فیها : « و تصلى علی الائمة
كلهم كما صلیت علی الحسن و الحسین علیهم السلام » ثم تقول : « اللهم تمم
بهم كلماتك و أنجز بهم وعدك و أهلك بهم عدوك و عدوهم من الجن و الانس أجمعین
اللهم اجعلنا لهم شیعة و أعواناً و انصاراً علی طاعتك و طاعة رسولك و أئمتنا معیاهم
و امتنا معاتهم و اشهدنا مشاهدهم فی الدنیا و الآخرة الی أن قال : « اللهم ادخلنی
فی اولیائك و حبیب الی مشاهدهم و شهادتهم فی الدنیا و الآخرة انك علی كل شیء
قدیر ثم قال : « اللهم اجعلنی ممن ینصرمو ینتصر به لدینك فی الدنیا و الآخرة » الی ان قال :
« اللهم اجعلنی ممن له مع الحسین بن علی قدم ثابت و اثبتنی فیمن یتشهد معه » .
الخامس و الاربعون ما رواه الثقة الجلیل علی بن ابراهیم بن هاشم فی

نیروییم آماده یاری شما است تا آندم که خدا شما را برای نصرت دینش زنده کند ،
شهادت میدهم که شما حجت خدائید ، بوسیله شما از خدا امید رحمت داریم ، با شما یم
نه بادشمنان شما ، بر جعتان عقیده مند ، قدرت خدا را منکر نیستیم ، و مشیتش را تکذیب
نمی کنم ، سیر میفرماید : بر سایر ائمه هم درود فرست چنانکه بر حسن و حسین علیهما
السلام فرستادی و بگو : خداوندا ! بدست اینان کلمات را تمام کن ، و وعده هایت را
رفا کن ، و همه دشمنان جنی و انسی خود و آنها را هلاک فرما ، خداوندا ! ما را از شیعیان
و یاوران آنان قرار ده تا در طاعت تو آنها را کمک دهیم ، زندگی ما را مثل زندگی آنان
و مرگ ما را مثل مرگشان قرار ده ، دنیا و آخرت ما را توفیق حضور ایشان ده
خداوندا ! مراجزه دوستان قرار ده ، دنیا و آخرت معضرات آنان را محبوب من گردان
که تو بر هر کار توانائی ، خداوندا ! مرا از آنها قرار ده که دنیا و آخرت در راه دین او را
یاری میکنند و از او کمک میگیرند خداوندا ! مرا از آنان قرار ده که
در دوستی و ولایت حسین بن علی ثابت قدم اند ، و نام مرا جزه شهدای راه او
ثبت فرما .

چهل و پنجم : علی بن ابراهیم در تفسیرش از عبد الله بن مسکان نقل میکند که

تفسيره في اوائله بعد تسع ورقات من أول النسخة المنقول منها في بحث الرد على من أنكر الرجعة قال علي بن ابراهيم : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبدالله بن مسكان عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه » قال : ما بعث الله نبياً من لدن آدم و هلم جراً الا ويرجع الى الدنيا فينصر رسول الله صلى الله عليه و آله وأمير المؤمنين ، وقوله : « لتؤمنن به » يعني رسول الله « ولتنصرنه » أمير المؤمنين و روى الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلاً من كتاب مختصر البصائر لمعدي بن عبدالله بسند آخر .

المادس ولاربعون ما روى علي بن ابراهيم ايضاً في اوائل تفسيره مراسلاً في قوله تعالى : « وعد الله الذين آمنوا منكم يا معشر الأئمة و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبذلنهم من بعد خوفهم أمناً » قال : هذا مما يكون في الرجعة .

المابع والاربعون ما روى علي بن ابراهيم ايضاً فيه مراسلاً في قوله تعالى :

حضرت صادق (ع) در تفسير این آیه : « هنگامی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت که این کتاب و حکمتی را که بشما دادم ، اگر پیغمبری سوبتان آمد و آنچه نزد شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید و یارایش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : از زمان حضرت آدم تا کنون خدا هیچ پیغمبری نفرستاده جز این که بدینا بر میگردد و پیغمبر و امیر المؤمنین را یاری میکند ، و تأویل آیه چنین است که « باید به پیغمبر ایمان آرید و امیر المؤمنین را یاری کنید » .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله اش نقل میکند .

چهل و ششم : باز در تفسیر این آیه : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند و عهده داده که در زمین جانشینان کند چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برایشان پسندیده است استقرار دهد ، و پس از ترس و خوف ایشان گرداند ، نور : ۵۵ » میفرماید : مراد ائمه است و این وعده در رجعت صلی میشود .

چهل و هفتم : در تفسیر این آیه : « میخواهیم بر آنان که در زمین ضعیفشان شمرده اند

«و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكّن لهم في الأرض» قال : هذا مما يكون في الرجعة .

الثامن و الاربعون مارواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر قال ذكر عند أبي جعفر عليه السلام جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من علمه انه كان يعرف تأويل هذه الآية «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» يعني الرجعة .

التاسع و الاربعون مارواه المفيد في الارشاد في أخبار امير المؤمنين عليه السلام في فصل مفرد قال : ومن كلامه عليه السلام مارواه الخاصة والعامة انه عليه السلام قال في خطبة له نحن أهل بيت من علم الله علمنا ، و بحكم الله حكمنا ، فان تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا ؛ وان لم تفعلوا يهلككم الله بأيدينا ، الا و بنا يدركك ترة كل مؤمن ، و بنا تخلع ربقة الذل من أعناقكم ، و بنا فتح لآبكم و بنا يختم لآبكم .

الخمسون مارواه علي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلاً من كتاب الدلائل

منت نهم ، پیشوا و وارثان کنیم ، و روی زمین استقرارشان دهیم ، قصص . ۷۵ «میفرماید این آیه مربوط بزمان رجعت است .

چهل و هشتم : از عمرو بن شمر نقل میکنند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) بودم فرمود : خدا «جابر» را رحمت فرماید ، عذابش بجائی رسیده بود که تأویل این آیه را میدانست : «آن کس که این قرآن را بعده تو گذاشت بیازگشتگاهی خواهدت برد ، قصص : ۸۵ میدانست که مربوط بر رجعت است .

چهل و نهم : : شیخ مفید در کتاب «ارشاد» میفرماید : از کلمات امیرالمؤمنین (ع) که شیعه و سنی نقل میکنند این است که در خطبه ای فرمود : ما خاندانی هستیم که علممان از علم خدا و حکیمان از حکم او سرچشمه گرفته ، اگر از ما پیروی کنید از نورمان هدایت شوید ، و اگر نکنید خدا بدست ما هلاکتان کند ، بدانید خون هر مؤمنی را ما انتقام میگیریم ، و ما گردنهای شما را از زیر بار ذلت بیرون میکشیم ، بما افتتاح شده بشما ، بما ختم میشود نه بشما .

پنجاهم : علی بن عیسی در کتاب كشف الغمة در حدیثی نقل میکنند که حضرت

لعبدالله بن جعفر الحمیری فی دلائل الباقر علیه السلام فی حدیث ان اباہ اوصی الیہ ان یغسلہ
وقال : ان الامام لا یغسلہ الا امام .

اقول : هذا یؤید ما روی ان الحسین علیه السلام یرجع لیغسل المہدی علیه السلام .
الحادی والخمسون ما رواہ ایضاً فیہ من طرق متعددة من کتب العامة و
الخاصة ان عیسی علیہ السلام یرجع و یهبط الی الارض ویصلی خلف المہدی علیه السلام
الثانی والخمسون ما رواہ الشیخ الجلیل امین الاسلام أبوعلی الطبرسی فی
کتاب مجمع البیان فی تفسیر قوله تعالی : «فتلقی آدم من ربہ کلمات» عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم انه قال : یأدروا بالاعمال ستاً : طلوع الشمس من مغربہا ، و الدجال ؛ و
الدخان ، ودابة الارض ، وخویصة أحدکم الموت ، وأمر العامة یعنی القیعة .

اقول : قدوردت الاحادیث الصریحة ان دابة الارض ہی امیر المؤمنین و قد
تقدم ذلك ، ویأتی مثله ان شاء الله .

الثالث والخمسون ما رواہ الطبرسی ایضاً فیہ عند قوله تعالی : «یا عیسی انی

سجد (ع) وصیت کرد کہ حضرت باقر (ع) غسل دہد و فرمود : امام را جز امام
نباید غسل دہد .

مواقف گوید : این حدیث مؤید احادیثی است کہ میفرماید امام حسین (ع) باز
میگردد تا حضرت مہدی را غسل دہد .

پنجاه و یکم : از چند طریق از کتابهای سنی و شیعه روایت میکنند کہ حضرت عیسی
(ع) بزمین بر میگردد و پشت سر حضرت مہدی (ع) نماز میگزارد .

پنجاه و دوم : «طبرسی» در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه : «آدم از پروردگار
خویش کلماتی فرا گرفت ، بقره : ۳۷» از پیغمبر (ص) نقل میکنند کہ فرمود : در کار
های خیر سرعت کنید پیش از آنکہ شش چیز بیاید : طلوع خورشید از مغرب ، دجال
دود (آسمانی) ، جنبندہ زمین ، مرگی کہ ہر کس را میگیرد ، و قیامت عمومی .
مواقف گوید : چنانکہ گذشت و باز ہم بیاید احادیثی رسیده کہ جنبندہ زمین
حضرت امیر (ع) است .

پنجاه و سوم : در تفسیر این آیه : «ای عیسی من ترا بر میگہرم و بسوی خود بالا

متوفيك ورافعك اليّ ، قال : قد صح عنه عليه السلام انه قال : كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم واما مكم منكم رواء البخاري ومسلم في الصحيح .

الرابع والخمسون ما رواء الطبرسي ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام قال : ان ذا القرنين كان عبداً صالحاً أحب الله فأحبه ونصح لله فنصحه الله ، أمر قومه بتقوى الله فضربوه بالسيف على قرنه فمات زماناً ، ثم رجع اليهم فدعاهم الي الله فضربوه على قرنه الاخر بالسيف ، فذلك قرناه ، وفيكم مثله يعني نفسه عليه السلام .

الخامس والخمسون ما رواء ايضاً عند قوله تعالى : « واذا وقع القول عليهم اخرجناهم دابة من الارض » عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه وآله قال : دابة الارض لا يدركها طالب ولا يفوتها عارب ، تسم المؤمن بين عينيه وتكتب بين عينيه مؤمن ؛ وتسم الكافر بين عينيه وتكتب بين عينيه كافر .

ميرم آل عمران : ۵۵ میفرماید : « مسلم » و « بخاری » بسند صحیح روایت میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : هنگامیکه عیسی بن مریم میان شما آید و امامتان از خودتان باشد حال شما چگونه خواهد بود ؟ .

پنجاه و چهارم : اذ امیر المؤمنین (ع) نقل میکنند که : ذوالقرنین بنده صالحی بود خدا را دوست میداشت خدا هم او را دوست داشت ، برای خدا مردم را موعظه کرد خدا هم برایش خیر خواست قوم خود را بیرهیز گادی دعوت کرد ششیری بیک طرف پیشانیش زدند مرد و پس از مدتی زنده شد و دعوت را از سر گرفت ، ضربت دیگری بطرف دیگریشانیش زدند این بود دوشاخ او (که ذوالقرنین ، بنی صاحب دوشاخش گفتند) در شاهم نظیر او هست ، و مراد خود آنجناب است .

پنجاه و پنجم : در تفسیر این آیه : « هنگامی که عذاب بر آنان معلق شود جنبنده ای اذ زمین برایشان بیرون آوریم ... » نمل : ۸۲ از حذیفه نقل می کنند که پیغمبر (ص) فرمود این جنبنده زمین کسی است که هر کس تعقیبش کند دستش با او نرسد و هر که از وی فرار کند و هائی نیابد ، در پیشانی مؤمن نشان نهد ؛ این مؤمن است ، در پیشانی کافر نشان نهد ؛ این کافر است .

السادس والخمسون ما رواه أيضاً عن النبي ﷺ انه قال : يكون للدابة ثلث خرجات من الدهر ، خروجاً باقضى المدينة فيفشو ذكرها بالدابة ، ولا يدخل ذكرها القرية يعنى مكة ، ثم ذكر تفصيل العرات الثلاث ، وانها تسم المؤمن في وجهه والكافر في وجهه ، ويكتب على وجهه كذا أحد مؤمن أو كافر الحديث .

السابع والخمسون ما رواه الطبرسي أيضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه قال : أنا صاحب العصا والميسم .

الثامن والخمسون ما رواه الكليني في زيارة طويلة لامير المؤمنين عليه السلام قال : اشهد انك صاحب العصا والميسم .

التاسع والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره ونقله عنه الطبرسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رجل لعمار بن ياسر : آية في كتاب الله أفست قلبى ، قال عمار : آية آية عى ؟ قال : هذه الآية « وَاَقْرَبُ الْقَوْلِ عَلَيْهِمْ اُخْرِجْنَاهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تَكَلِّمُهُمْ » فقال عمار : والله لا أجلس ولا آكل ولا أشرب حتى أرى كها ،

پنججاه و هشتم : از یغمبر (من) روایت میکند که «جنبده زمین» سه نوبت خارج شود یکی در آخر نقطه شهر مدینه ، و نامش در باده : جنبده ، مشهور شود و نامش بمکه نرسد ؛ سپس دو نوبت دیگر را شرح میدهد ، و میفرماید بصورت مؤمن و کافر نشان می نهد در صورت مؤمن مینویسد این مؤمن است ، و در صورت کافر مینویسد این کافر است «تا آخر حدیث» .

پنججاه و هفتم : از امیر المؤمنین (ع) روایت میکند که فرمود : من صاحب عصا و آهن نشان زننده ام .

پنججاه و هشتم : کلینی در زیارت طولانی امیر المؤمنین (ع) چنین نقل میکند : شهادت میدهم که تو صاحب عصا و آهن نشان زننده ای .

پنججاه و نهم : علی بن ابراهیم در تفسیر از حضرت صادق (ع) نقل میکند که مردی بعمار یاسر گفت : يك آیه از قرآن دل مرا ناراحت کرده ؟ پرسید : کدام آیه ؟ گفت : این آیه : «هنگامی که عذاب بر آنان معفق شود جنبده ای از زمین برایشان بیرون آریم که با آنان سخن گوید ، نمل : ۸۲» عمار گفت : بخدا ! نشینم ، و نخورم و ننوشم تا آن

فجاء عمار مع الرجل الى أمير المؤمنين و هو يأكل تمرأ و زبدا فقال : يا ابا اليقظان هلم ، فجلس عمارياً كل معه فتعجب الرجل ، فلما قام عمار قال الرجل : سبحان الله حلفت انك لا تأكل ولا تشرب ولا تجلس حتى ترينها ؟ قال عمار : قد أريتكمها ان كنت تعقل .

المحتون ما رواه الطبرسي ايضاً نقلاً عن تفسير العياشي انه روى مثل هذه القصة بعينها عن أبي ذر ايضاً .

الحادی و المحتون ما رواه الشيخ أبو جعفر الطوسي في آخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدام عن جابر الجعفی قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول والله ليملكن من أهل البيت رجلاً بعد موته ثلثمائة سنة يزدهاد تسعاً قلت : متى يكون ذلك ؟ قال : بعد القائم ، قلت : وكم يقوم القائم في عالمه قال : تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتصر فيطلب بدم الحسين عليه السلام ودماء أصحابه فيقتل ويسير حتى يخرج السفاح **أقول** : الظاهر ان قوله : ثلثمائة سنة ظرف للموت ، بمعنى انه يملك بعد

جنبته وابتو بنمايم ، باهم خدمت حضرت امير (ع) آمدند ، حضرت خرما و كره میخورد فرمود : عمار جلویا عمار نشست مشغول خوردن شد ، مرد تعجب کرد ، وقتی که برخاست گفت سبحان الله تو قسم خوردی که چیزی نخوری و ننوشی و بزمن نشینی تا آن جنبته را بمن بنمایی ؟ عمار گفت : بتو نمایاندم ، اگر فهم داشتی .

شصتم : «طبرسی» از تفسیر «عیاشی» نقل میکند که عین همین قصه را از ابوذر روایت میکند

شصت و یکم : شیخ طوسی در آخر کتاب «غیبت» از جابر جعفی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : بخدا ! یکی از ما اهل بیت بعد از مرگ سیصد سال سلطنت میکند نه سال هم اضافه میکند گفتم : کی ؟ فرمود : بعد از حضرت قائم ، برسیدم : حضرت قائم در عالم خود چند سال سلطنت میکند ؟ فرمود نوزده سال پس «منتقم» خارج شود و خون حسین (ع) و اصحابش را مطالبه کند ، میکشد و پیش میرود تا «سفاح» خروج کند .

مؤلف گوید : ظاهراً مراد این است که سیصد سال بعد از مرگش زنده میشود و

مضى موته ثلاثمائة سنة وليس بصريح فى انه يملك بعدها بغير فصل ، بل اذا خرج بعد ذلك بألف سنة صدقت البعديه المذكورة ؛ والحكمة فى عدم ذكر الفاصلة لاتخفى ؛ وقوله يزداد تسعاً يحتمل ان يراد بها الزيادة فى مدة موته وان يراد بهامدة ملكه لانها زيادة على عمره الاول ويحتمل أن يكون مجموع الثلاثمائة والتسعة مدة ملكه كما لا يخفى ، وقوله بعد القائم يمكن أن يراد به بعد غيبته أو خروجه ؛ ويمكن أن يقرء بعد بضم العين فعلاً ما ضياً ، و القائم الثانى يحتمل المهدي ؛ المذكور أولاً على بعض الوجوه وقوله : ثم يخرج المنتصر لا يلزم كونه بعد القائم بل يحتمل الحمل على أنه عطف على قوله ليملكه و لا يبعد أن يكون المراد بالمنتصر الحسين وبالسناح امير المؤمنين عليه السلام وقد وقع التصريح بالثانى فى رسالة الحسن بن سليمان خالد القمى فى رواية هذا الحديث ويأتى ان شاء الله عز وجل



سلطنت میکند ، و صراحتی ندارد که بعد از این مدت بلا فاصله خروج میکند ، بلکه اگر هزار سال بعد از آن هم خروج کند میتوان گفت ؛ سیصد سال بعد از مرگ زنده شد و سلطنت کرد ، حکمت ذکر نکردن فاصله میان مردن و سلطنت هم معلوم است (نظیر همان حکمتی که در مخفی داشتن وقت ظهور امام زمان (ع) است) و اما اینکه میفرماید : نه سال هم اضافه میکند ؛ شاید مراد اضافه ب مدت مرگ باشد ، شاید هم اضافه ب مدت سلطنت باشد ، چون این نه سال بر عمر او لش اضافه میشود ؛ شاید هم تمام سیصد و نه سال مدت سلطنت باشد ، اما اینکه میفرماید : « بعد القائم » ممکن است بعد از غیبت یا خروج او باشد ، و ممکن است « بعد » بضم عین خوانده که فعل ماضی باشد (یعنی با حضرت قائم فاصله دارد) قائم دوم هم ممکن است همان حضرت مهدی (ع) باشد ، خروج « منتقم » لازم نیست بعد از حضرت قائم باشد بلکه اگر بر « لیملکن » عطف شود چنین میشود که : مردی از ما اهلیت سلطنت کند و پس از سلطنت یافتن او منتقم خارج شود ، و بعید نیست که « منتقم » حضرت امام حسین (ع) باشد ، و « سفاح » حضرت امیر (ع) چنانکه در رساله حسن بن سلیمان بن خالد هم باین معنی تصریح شده ، باز هم تحقیق بیشتری در اطراف این حدیث خواهد آمد

تحقیق للحال والله أعلم .

الثانی والستون ما رواه الشيخ الجلیل أبو محمد الحسن بن محمد الدیلمی فی کتاب ارشاد القلوب الی الصواب فی الباب الخامس عشر فی أشرط الساعة قال: خطب الناس رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: أفضل الحديث کتاب الله ، وأفضل الهدی هدی الله ؛ و شرّ الاور محدثاتها ، و کل بدعة ضلالة ، الی أن قال : لا تقوم الساعة حتی یقبض العلم ، و یکثر الزلزال ، و تطلع الشمس من مغربها ؛ تخرج الدابة ، و یتظهر الدجال ، و ینزل عیسی بن مریم « الحديث » .

الثالث والستون ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم فی تفسیره فی قوله تعالى : « و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته » قال : روی ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن الناس کله .

الرابع والستون ما رواه ایضاً فی هذه الآیة قال : حدثنی أبی عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داود المنقری عن أبی حمزة عن شهر بن حوشب قال :

شصت و دوم : « دیلمی » در کتاب « ارشاد » میفرماید : پیغمبر (ص) در خطبه ای فرمود: بالاترین سخنان : کلام خدا است ، افضل هدایتها : هدایت خداست ، بدترین کارها : کارهای تازه و جدید الاحداث است ، هر « بدعتی » گمراهی است ، . . . قیامت برپا نشود تا علم گرفته شود و اضطراب و تزلزل زیاد گردد ، و خورشید از مغرب طلوع کند ، و « جنبنده » از زمین بیرون آید ، و دجال ظاهر شود ، و عیسی فرود آید « تا آخر حدیث »

شصت و سوم : علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « هیچیک از اهل کتاب نیست جز اینکه پیش از مردنش - یعنی مردن حضرت عیسی - باو ایمان آورد ، نساء ، ۱۵۹ » از پیغمبر (ص) نقل میکند که فرمود : وقتی که - عیسی (ع) - بر گردد همه مردم باو ایمان آورند .

شصت و چهارم : باز در تفسیر همان آیه از « شهر بن حوشب » نقل میکند که

قال لي الحجاج : آية في كتاب الله قد أعيتني ، قلت : ايها الامير آية آية ؟ قال : قوله تعالى : « وان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته » و الله اني لأمر باليهودي والنصراني فتضرب عنقه ثم أرمقه فعاأراه يحرق كشفتيه حتى يخدم ؛ فقلت : ليس على ماتأولت ؛ ان عيسى ينزل قبل يوم القيامة الى الدنيا فلا يبقى أهل ملّة يهودي و لا غيره الا آمن به قبل موته ، و يصلي خلف المهدي ؟ قال : اني لك هذا ؛ قلت : حدّثني به محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ، فقال : جئت بهامن عين صافية .

الخامس و الستون ما رواه ايضاً فيه عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ان الله قادر على أن ينزل آية » قال سيريك في آخر الزمان آيات منها دابة الارض ؛ و الدجال ، و نزول عيسى بن مريم ، و طلوع الشمس من مغربها .

الحادس و الستون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « الذين آمنوا به » يعنى برسول الله « و عزّروه و نصرّوه » و اتبعوا النور الذي انزل معه « يعنى

گفت : حجاج بمن گفت : يك آية در قرآن مرا عاجز کرده ، گفتم : امير ! کدام آیه ؟ گفت : اين آیه : « هبّيك اذاهل كتاب نيت جز اينكه پيش از مردنش باوايمان آورد نساء : ۱۵۹ » بخدا ! گاهى دستور ميدهم يك يهودى يا نصرانى را كردن ميزند ، و با دقت اورا مينگرم تا آخرين نفس لبش را حر كت نميدهد (واظهار ايمانى نميكند) گفتم معنای آیه چنین نیست که تو بندگانى ، حضرت عيسى پيش از قيامت بدنيا بر ميگردد و اهل هر ملتى از يهودى وغيره - پيش از مرگش - باوايمان ميآورند ، و آنجناب پشت سر حضرت مهدي (ع) نماز ميگزارد ، حجاج گفت : اين مطلب را از كجا آورده اى ؟ گفتم : حضرت باقر (ع) فرمود ، گفت از سرچشمة زلالى گرفته اى .

شصت و پنجم : در تفسير ابن آية : « خداوند قدرت دارد كه نشانه اى نازل كند انعام : ۳۷ » از ابوالجارود نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : در آخر - الزمان خدا نشانه هاى مينا باند ، مانند جنبندة زمين ، دجال ، عيسى بن مريم ، و طلوع خورشيد از مغرب .

شصت و هشتم : در تفسير ابن آية : « آنان كه باو يعنى به پيغمبر (ص) - ايمان آورند

أمیر المؤمنین علیه السلام قال : أخذ الله ميثاق الرسول على الانبياء ان يخبروا أممهم به و ينصروه فقد نصروه بالقول و أمروا أممهم بذلك ، و سيرجع رسول الله و يرجعون وينصرونه في الدنيا .

المابع والستون ما رواء ايضاً فيه عند قوله تعالى : «انتم اذا ما وقع آمنتم به» قال اي صدقتم به في الرجعة، فيقال : لهم الآن يؤمنون به يعني أمير المؤمنين علیه السلام
الثامن والستون ما رواء ايضاً فيه عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر علیه السلام في قول الله عز وجل : «يوم ندعو كل اناس بأمامهم» قال : يجي رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم في قرية ويجي علي علیه السلام في قرية، والحسن في قرية، والحسين علیه السلام في قرية ، و كل من مات بين ظهرائي قوم جاؤامعه .

اقول : في بعض النسخ كما نقلنا قرية بالباء المثناة التحتانية ، والمراد حينئذ الرجعة قطعاً اذ لا قرية في القيمة، والقرية تطلق على المدينة العظيمة ، وفي بعض النسخ قرنه بالنون ، وحينئذ يحتمل ارادة الرجعة ويحتمل ارادة القيمة .
الناسع والستون ما رواء على بن ابراهيم ايضاً في تفسيره مرسل في قوله

وگرامیش دارند وباریش کنند ، واذ آن نوری که با او نازل شده ایمان آوردند (هم آنان دستگازند) اعراف ، ۱۵۷ ، روایت میکند که مراد اذ آن نور امیر المؤمنین (ع) است خداوند از پیمبران پیمان گرفت که امتشان را بآمدن پیغمبر (ص) بشارت دهند واورایاری کنند ، انبیا هم با گفتار او را یاری کردند و بامتشان دستور نصرت دادند ، طولی نمیکشد که همه دنیا بر میگرددند در همین دنیا او را یاری میکنند .

شصت و هفتم : در تفسیر این آیه : « سپس آیا آندم که واقع شود باو ایمان آید ؟ یونس ، ۵۱ ، میفرماید : یعنی آیا در رجعت او را تصدیق میکنید ؟ و آروز گویند : اینک باو - یعنی بامیر المؤمنین ایمان میآورد . »

شصت و هشتم : (این همان حدیث ۳۶ باب سابق است ، کلام مؤلف در ذیل آن هم همان است که آنجا گذشت) .

شصت و نهم : در تفسیر این آیه : « خدا بآنها که ایمان آورده عمل صالح

تعالی: «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض» قال: مخاطب الله الاثمة عليهم السلام ووعدهم أن يستخلفهم في الارض من بعد ظلمهم وغصبهم وهذا مما تأويله بعد تنزيله.

السبعون ما رواه ايضا فيه رفعه قال: وبشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك؛ ويجعلهم خلفاء في الارض وأئمة على امتهم، ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم.

الحادی والسبعون ما رواه ايضا فيه مراسلا في قوله تعالى «ونرى فرعون وها مان وجنوده هما» قال: هم الذين غصبوا آل محمد حقهم «وما كانوا يحذرون» قال: من القتل والعذاب حين يردهم ويرد أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوهم.

الثاني والسبعون ما رواه ايضا فيه قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال: انتهى رسول الله ﷺ الى أمير المؤمنين وهو نائم في المسجد فحرّكه من رجليه وقال قم يا دابة الارض فقال رجل يا رسول الله أيسمى بعضنا به فبها الاسم فقال: لا والله ما هو الا له خاصة، وهو الدابة التي ذكرها الله في كتابه، فقال: «واذا وقع

کردند و عده داده در زمین جانشینان کند . . . » میفرماید: این وعده مربوط بآنمه عليهم السلام است، که وعده فرموده پس از آنکه ظلم و غصب حقشان، در زمین جانشینان گرداند، و این از آیه هانی است که «تأويلش» بعد از «تنزيلش» میرسد. **هفتاد و دوم:** در تفسیر همان آیه میفرماید: خدا به پیغمبر و اهلبیتش بشارت داده که بر آنان تفضل فرماید و در آینده روی زمین جانشین و امام امتشان گرداند، و آنانرا با دشمنانشان زنده کند تا از آنها انتقام گیرند.

هفتاد و یکم: (این همان حدیث چهلیم باب سابق است).

هفتاد و دوم: از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) در مسجد خوابیده بود، پیغمبر (ص) آمد پاهایشرا حرکت داد و فرمود: ای «جنبنده» زمین، برخیز، مردی گفت: یا رسول الله! ما هم یکدیگر را باین نام بخوانیم؟ فرمود: نه بخدا! این لقب اختصاصی اوست، او جنبنده ای است که خدا میفرماید: «هنکامی که عذاب واجبشان شود «جنبنده ای» از زمین بیرون آوریم که با آنان سخن گوید، نمل،

القول علیهم أخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ثم قال : یا علی اذا کان فی آخر الزمان أخرجک الله فی أحسن صورة ومعک میسم تسم به أعداءک «الحدیث» :
الثالث و السبعون ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره عن أبیه عن ابن أبي عمیر عن المفضل عن أبي عبد الله عليه السلام فی قوله تعالى : «ویوم نحشر من کل امة فوجاً» قال : لیس أحد من المؤمنین قتل الا یرجع حتی یموت ، ولا یرجع الا من محض الايمان محضاً أو محض الکفر محضاً .

اقول : ومثل هذا کثیر جداً تقدم بعضه ، و لا يخفى ان هذا دل علی رجعتهم (ع) بطریق الاولویة ، مضافاً الی التصریحات الكثيرة .

الرابع و السبعون ما رواه ایضاً فیہ عن أبیه عن حماد عن حریر عن أبي جعفر عليه السلام قال : سئل عن جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من فقهه انه کان یعرف تأویل هذه الاية « ان السدی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد » یعنی الرجعة .

الخامس و السبعون ما رواه ایضاً فیہ قال : حدثنی أبي عن النضر بن سويد عن یحیی الحلبي عن عبد الحمید الطائی عن أبي خالد الکابلی عن علی بن الحسین

۸۲ « سپس فرمود : ای علی ، در آخر الزمان خداترابه بهترین صورتی بیرون آرد ، در حالی که آهنی در دست داری دشمنان را بآن داغ نشان «تا آخر حدیث» .

هفتاد و سوم : از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته ای ... را معشور کنیم» فرمود : هر مؤمنی کشته شده باشد برگردد تا ببرد و جز مؤمن خالص و کافر خالص برنگردد .

مواف گوید : نظیر این حدیث بسیار است که قسمی از آنها قبلاً گذشت و دلالت این حدیث بر رجعت ائمه علیهم السلام از راه «اولویت» است (یعنی در جانی که هر مؤمن خالصی برگردد ائمه بطریق اولی برمیگردند) علاوه بر تصریحات سایر روایات .

هفتاد و چهارم : (این همان حدیث ۴۸ است اینجا از «حریر» نقل میکند) .

هفتاد و پنجم : در تفسیر این آیه : « آنکه این قرآن را بعهده تو نهاد ترا بیاز

کشتگاهی برگرداند قصص : ۸۵ » از ابو خالد کابلی نقل میکند که حضرت سجاد (ع)

﴿۱۴۴﴾ فی قوله تعالى : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده» قال : يرجع اليكم نبيكم وأمير المؤمنين والائمة عليهم السلام .

السادس وال سبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «انا لننصر رسلاً والذين آمنوا في الحياة الدنيا» قال : هو الرجعة اذا رجع رسول الله ﷺ والائمة عليهم السلام .

السابع والسبعون ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن ادریس عن أحمد بن محمد عن عمر بن عبدالعزیز عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت له : قول الله عز وجل : «انا لننصر رسلاً والذين آمنوا في الحياة الدنيا» قال : ذلك والله في الرجعة أما علمت ان الانبياء لم ينصروا في الدنيا وقتلوا والائمة من بعدهم لم ينصروا وقتلوا وذلك في الرجعة .

و رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر كما نقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد في رسالته .

الثامن والسبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى «ويريك آياته» قال : يعني أمير المؤمنين والائمة عليهم السلام في الرجعة فاذا رأوهم قالوا آمناً بالله

فرمود : پیغمبرتان با امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام بسویتان باز میگردند .

هفتاد و ششم : در تفسیر این آیه : « ما یغیران خود و آنها را که ایمان آوردند در این زندگی دنیا ، . یاری میکنیم ، غافر : ۵۱ » روایت میکند که مراد وقتی است که پیغمبر و ائمه علیهم السلام بر میگردند .

هفتاد و هفتم : از جمیل نقل میکند که گفت : تفسیر آیه فوق را از حضرت صادق (ع) پرسیدم فرمود : بخدا ! این مربوط بر رجعت است ، مگر نمیدانی که پیغمبران و ائمه در دنیا یاری نشدند بلکه کشته شدند ، این نصرت و یاری در موقع رجعت است ، این حدیث را سعد بن عبد الله هم نقل میکند .

هفتاد و هشتم : در تفسیر این آیه : « آیات - و نشانه های - خود را به شما می نمایاند ، غافر : ۸۱ » نقل میکند که مراد : امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است که در رجعت

وحده و کفرنا بما کتبه مشرکین فلم یك ینفعهم ایمانهم لما رأو بأسنا» .
الناسع والمبعون ما رواه ایضاً فی قوله تعالى « وترى الظالمین آل عده
 حقهم لما رأوا العذاب » وعلى هو العذاب فی الرجعة « یقولون هل الی مرد من
 سبیل » فتوالی علیاً ۱۲ .

الثمانون ما رواه ایضاً فی مرسل قال : ذکر الله الائمة فقال : « وجعلها کلمة
 باقية فی عقبه لعلهم یرجعون » ای فانهم یرجعون الی الدنیا .

الحادی و الثمانون ما رواه ایضاً فی قوله تعالى : « و وصینا الانسان
 بهوالديه حسناً حملته امه کرهاً و وضعتہ کرهاً » یعنی الحسین وذلک ان الله أخبر
 رسول الله ﷺ و بشره بالحسین قبل جملة ، و ان الامامة تكون فی ذریته الی یوم
 القيمة ، ثم أخبره بما یصیبه من القتل و المصیبة فی نفسه و ولده ، ثم هو ضه
 بأن جعل الامامة فی عقبه ، و أعلمه انه یقتل ثم یرد الی الدنیا و ینصره حتی یقتل

نمایانده شوند ، وقتی که کافران آنها را به پیوند گویند : « بخدای یگانه ایمان آوردیم
 و بآنچه شریک خدا قرار داده بودیم کافر شدیم ، اما هنگامی که عذاب ما را به پیوند ایمانشان
 سودی نبخشد » .

هفتاد و نهم : (این همان حدیث ۴۷ باب سابق است) .

هشتادم : روایت میکند که خدا راجع بامه فرمود : « و آن - یکتا پرستی - را
 در اعقاب خویش کلمه ای پاینده کرد ، شاید باز گردند ، زخرف : ۲۸ » و امه در رجعت
 بر میگرددند .

هشتاد و یکم : در تفسیر این آیه : « انسان را به نیکی باید در و مادر سفارش کردیم
 مادرش او را بشقت (یا بکراهت، بنا بر تفسیر حدیث) حمل کرد و بشقت بگذاشت ؛ احقاف
 ۱۵ » روایت میکند که مراد حضرت امام حسین (ع) است که خدایش از حملش به پیغمبر
 بشارت داد که متولد میشود ، و خود و فرزنداناش کشته میشوند و در عوض خدا امامان را تا
 تاقیامت از نسل او قرار دهد ، و پس از مرگ او را بدنیا برگرداند و یاریش کند تا دشمنانش
 را بکشد ، و سلطنت روی زمینش دهد ، چنانکه در قرآن میفرماید « میخوانیم بر

أعدائه ، و يملكه الأرض ، و هو قوله : « و نريد أن نعمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم في الأرض . »

الثاني والثمانون ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون » قال : بشر الله نبيه أن أهل بيته يملكون الأرض و يرجعون إليها و يقتلون أعدائهم فأخبر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام بخبر الحسين عليه السلام وقتله فحملته كرهاً ثم قال أبو عبد الله عليه السلام : فهل رأيتم أحداً يشرب ولد ذكراً فتحمله كرهاً ؟ أي أنها اغتمت و كرهت لما أخبرت بقتله .

الثالث والثمانون ما رواه أيضاً فيه قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبد الرحيم القصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن «ن و القلم» و ذكر الحديث إلى أن قال : «و اذ أتلى عليه آياتنا» قال : كفى عن الثاني قال : «أساطير الأولين» أي الكاذب الأولين «سنسمه علي الخراطوم» قال : في الرجعة أذا رجع أمير المؤمنين

آنان که در زمین ناتوان شمرده شدند منت نهیم امام و وادشان قرار دهیم و روی زمین استقرارشان دهیم . «

هشتاد و دوم : در تفسیر این آیه : «در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بادش میبرند انبیا : ۱۰۵» روایت میکند که : خدا به پیغمبر (ص) بشارت داد که اهلیتش مالک روی زمین میشوند ، بدنیار میگردند و دشمنانشانرا میکشند ، پیغمبر (ص) این قضایا را باخبر گشته شدن حسین (ع) بفاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود ، از این جهت حضرت زهرا بکراهت بار دارا شد سپس حضرت صادق (ع) فرمود : تا کنون شنیده اید ذنی را بشارت پسردهند ، بکراهت و آندوه بار دارا شود ، کراهت او برای خبر قتل فرزندش بود .

هشتاد و سوم : از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت : تفسیر آیات سوره دن ، را از حضرت صادق (ع) پرسیدم ، حضرت چنین تفسیر فرمود : «چون آیات ما بر او - یعنی بر دومی بخوانند ، گوید : افسانه ها - یعنی دروغهای - پیشیان است ، بر بینی او

وارجع أعدائه فیسمهم بمیسم معه كما توسم البهايم علی الخراطیم الانف والشفتان .

الرابع والثمانون ما رواه ایضاً فیہ عن أبیہ عن الحسن بن خالد عن أبی الحسن الرضا علیه السلام فی قوله تعالی : « وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً » قال : المساجد الائمة الی أن قال : « حتی اذا رأوا ما یوعدون » قال : القائم وأمیر المؤمنین علیهما السلام فی الرجعة « فسیعلمون من أضعف ناصرأ وأقل عدداً » .

الخامس والثمانون ما رواه ایضاً فیہ فی قوله تعالی : « قتل الانسان » ای أمیر المؤمنین « ما اکفره » ای ما فعل وأذنب حتی قتلتموه « ثم السبیل یسره » قال : یسرله طریق الخیر ثم اذا شاء أنشره » قال : فی الرجعة « کلا لما یقضى ما أمره » ای لم یقضى أمیر المؤمنین ما قد أمره ویدرج حتی یقضى ما أمره .

السادس والثمانون ما رواه ایضاً فیہ قال : أخبرنا أحمد بن ادريس عن احمد

داغ نهيم ، یعنی در رجعت ، هنگامی که امیر المؤمنین و دشمنانش برگردند با آهني بر آنان نشان زند ، چنانکه برینى و لب حیوانات داغ نهند .

هشتاد و چهارم : از حسین بن خالد نقل میکند که حضرت رضا (ع) در تفسیر این آیه : « و اینکه مساجد برای خدا است پس با خدا دیگری را ننخوانید (و شریک نکنید) ... » تا چون آنچه را وعده شان میدهند به بیشتند خواهند فهمید : چه کس یاورش ناتوان تر و عددش کمتر است ؟ جن : ۱۸ - ۲۴ فرمود : « مساجد » الله اند ، و آنچه بکافران وعده میدهند حضرت قائم و امیر المؤمنین علیهما السلام است ، که در رجعت می آیند .

هشتاد و پنجم : در تفسیر سوره « عبس » چنین میفرماید : « انسان - یعنی امیر المؤمنین

(ع) کشته شد ، چه کفرانی کرده بود ؟ - یعنی چه گناهی کرده بود که او را کشتید ؟ ... سپر راه - یعنی راه خیر - دابر او آسان کرد ، آنکاموقتی که بخواهد یعنی در رجعت زنده اش کند نه چنین است ، فرمانی که باو داد اجرا نکرد - یعنی امیر المؤمنین مأموریت خویش بیایان نرساند و باز بر میگردد تا انجام دهد - سوره عبس ۱۷ - ۲۳

هشتاد و هشتم : از ابواسامة نقل میکند که گفت : تفسیر آیات فوق را از حضرت

بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج عن أبي اسامة عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن قوله تعالى : « قتل الإنسان ما أكفره » قال : نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام « ما أكفره » یعنی بقتلکم ایاه « من أي شیء خلقه » يقول : من طينة الانبياء خلقه « فقدره » للخير « ثم السبيل بسره » یعنی سبیل الهدی « ثم اماته فافبره » ثم اذا شاء أنشره » قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره » قال : يمكث بعد قتله في الرجعة فيقض ما أمره .

السابع والثمانون ما رواه أيضاً فيه عن جعفر بن أحمد عن عبدالله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « والسماء والطارق » قال : السماء هنا أمير المؤمنين عليه السلام الى أن قال : قلت « النجم الثاقب » قال : ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله ، ثم قال : « انه على رجعه لقادر » كما خلقه من نطفة يقدر أن يردّه الى الدنيا والى القيمة

الثامن والثمانون ما رواه الشيخ الجليل تقي الدين ابراهيم بن

باقر (ع) پرسیدم . فرمود : دربارۀ امیرالمؤمنین (ع) نازل شده یعنی آنجناب کشته شد « پیه کرده بود که او را کشید » از چه چیز خدایش آفریده - یعنی از گل پیمبران آفریدش و - برای کارهای خیر - آماده اش کرد ، سپس راه - یعنی راه هدایت - را برایش آسان کرد ، سپس میراندش و بغا کش سپرد ، آنگاه هر وقت بخواهد - یعنی در رجعت - زنده اش میفرماید ، نه چنین است ، مأموریت خویش بسر نبرد و در رجعت مدتی در دنیا میماند تا کار خود پایان رساند .

هشتاد و هفتم : از ابو بصیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « قسم بآسمان و ستاره شبرو » فرمود : مراد از آسمان امیرالمؤمنین (ع) است . . . این آیه را پرسیدم (ستاره فروزان است) فرمود : مراد پیغمبر (ص) است ، بآنان قسم یاد شده که « خدا بر بازگرداندن انسان توانا است » یعنی چنانکه او را از نطفه آفرید میتواند در دنیا یا در قیامت زنده اش فرماید .

هشتاد و هشتم : شیخ (کفعمی) در کتاب مصباح فصل ۴۶ در دعای بعد از نماز

علی العاملی الکفعمی فی المصباح فی الفصل السادس والاربعین فی جملة الدعاء ،
الذی یدعی به بعد صلوة العید : « اللهم صل علی محمد و علی ائمة الهدی الائمة
المهدیین و العجج علی خلقک» الی أن قال : « اللهم اشعب بهم الصدع و ارتق بهم
الفتق و ائت بهم الجور و أظهر بهم العدل و زین بطول بقائهم الارض و ایتهم
بتصرك و انصرهم بالرعب ، و قو ناصرهم و اخذل خاذلهم و دمد علی من نصب
لهم و أعز بهم المؤمنین و اخذل بهم المنافقین» الدعاء .

التاسع والثمانون ما رواه الشيخ الثقة الجلیل أبو عمرو الکشی فی کتاب
الرجال فی ترجمة جابر بن عبدالله الانصاری عن أحمد بن علی القمی السلولی عن
ادریس بن ایوب القمی عن الحسین بن سعید عن ابن محبوب عن عبد العزیز العبدی
عن زرارة عن أبی جعفر علیه السلام قال : جابر یعلم و أننی علیه خیراً قال : فقلت له : و
کان من أصحاب علی علیه السلام ؟ قال : کان جابر یعلم قول الله عزوجل : «ان الذی فرض
علیک القرآن لرادک الی معاد» .

التمهون ما رواه الکشی ایضاً فی کتاب الرجال عن أحمد بن علی بن ادریس

عبدچنین نقل میکند : «خداوندا ! بریغمبر و امامان ، دهنسایان هدایت یافته و حجتهای
خلق درود فرست ... خداوندا ! بدست آنان شکافها را برطرف کن ، مفسد را اصلاح کن ،
ستم را نابود و عدل و داد را آشکار فرما ، زمین را بطول بقائشان زیور بخش بنصرت
خود ، آنان را یاری کن ، و بان من نصرتشان ده ، یاورانسان را تقویت کن رها کنند گانشان
را مغلول کن ، دشمنانشان را هلاک کن ، مؤمنان را بوسیله ایشان عزت ده ، و منافقان
را مغلول گردان» تا آخر دعا .

هشتاد و نهم : «کشی» در کتاب «رجال» در شرح حال جابر بن عبدالله از «زرارة»
نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : جابر میدانند - و او را ستایش کرد - گفتم : جابر
از اصحاب علی (ع) بود ، فرمود : جابر تأویل این آیه را میدانند : «آنکه این قرآن
بمهد تو گذاشت ترا بیاز گشتگاهی بر میگردداند ، قصص : ۸۵»

نودم : از محمد بن مسلم و زرارة نقل میکند که گفتند : احادیثی از حضرت باقر (ع)

عن الحسين بن بشير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم و زرارة قال : سألنا أبا جعفر عليه السلام عن أحاديث فرواها لنا عن جابر فقلنا : ما لنا و لجابر ؟ فقال : بلغ من إيمانه أنه يقرء هذه الآية « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده » .

الحادی و التمهون ما رواه ايضاً فيه عن احمد بن علي القمي عن شقران السلولي عن الحسين بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن ابن أذينة عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت لعلنا و لجابر تروى عنه ؟ فقال : يا زرارة ان جابر أكان يعلم تأويل هذه الآية « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده » .

الثاني و التمهون ما تضمنته الصحيفة الشريفة الكاملة المتواترة وسندها معلوم ، وذلك في دعائه عليه السلام يوم الاضحى والجمعة « اللهم صل على محمد و آل محمد انك حميد مجيد ، كصلواتك و بركاتك على أصفيائك ابراهيم و آل ابراهيم و عجل الفرج والروح و النصر و التمكين و التأييد لهم ، اللهم و اجعلني من أهل التوحيد و الايمان بك و التصديق برسولك ، و الأئمة الذين حتمت طاعتهم ممن يجرى ذلك به و على يديه آمين رب العالمين » .

پرسیدیم ، همدا از « جابر » روایت کرد ، گفتیم : ماذا چه بکار جابر ؟ فرمود : ایمان جابر بجای رسیده بود که این آیه (یعنی همان آیه فوق) را میخواند .

لود و یکم : از زرارة نقل میکند که گفت : بحضورت باقر (ع) عرض کردم : ماذا چه بکار جابر که شما از او حدیث نقل میکنید ؟ فرمود : زرارة : جابر تأویل این آیه (یعنی همان آیه سابق) را میدانست

لود و دوم : در صحیفه سجادیه - که متواتر و سندش معلوم است - در دعای روز عید قربان ، و جمعه میفرماید : « خداوند ! مانند آن درود و برکتها که برگزیدگان خود : ابراهیم و آلش - نازل کردی ، بر محمد و آلش نازل فرما که تو ستوده و بزرگواری ، و فرج ، و رحمت ، و نصرت ، و قدرت ، و تأیید آنانرا نزدیک فرما ، خداوند ! مراهم از اهل توحید ، و ایمان ، و تصدیق به پیغمبران و امامانی که طاعتشان را واجب کرده ای از آن کسانی که توحید و ایمان بدستشان ترویج میشود - قرار ده ، ای پروردگار جهانیان این دعا را مستجاب فرما » .

الثالث والتصهون ما رواه الشيخ ابو منصور أحمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی فی کتاب الاحتجاج فی احتجاج رسول الله ﷺ عن معمر بن راشد عن ابی عبد الله ﷺ فی حدیث ان رسول الله ﷺ قال : و من ذریتی المهدي اذا خرج نزل عیسی بن مریم لنصرته فقد مه وصلى خلفه .

الرابع والتصهون ما رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج فی اواخره عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری انه قال : خرج من الناحية المقدسة بعد المسائل بسم الله الرحمن الرحيم الى أن قال : اذا أردتم التوجه بنا الى الله فقولوا كما قال الله سلام علي آل يس ، السلام عليك يا داعي الله الى أن قال : أشهدك يا مولاي أني أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله لا حبيب الا هو وأهله ، و أشهد ان أمير المؤمنين حجة ، والحسن حجة ، والحسين حجة ، و علي بن الحسين حجة ، و محمد بن علي حجة ، و جعفر بن محمد حجة ، و موسى بن جعفر حجة ، و علي بن موسى حجة ، و محمد بن علي حجة ، و علي بن محمد حجة ، و الحسن بن علي حجة ، و أشهد انك حجة الله ، أنتم الاول و الآخر ، و

لود و سوم : «طبرسی» در کتاب «احتجاج» از معمر بن راشد از حضرت صادق (ع) در حدیثی نقل میکند که : پیغمبر (ص) فرمود : یکی از فرزندان من مهدی است ، که چون ظاهر شود عیسی بن مریم برای یاریش فرود آید و پشت سرش نماز گذارد .

لود و چهارم : از «حمیری» نقل میکند که گفت : امام زمان (ع) در جواب نامه ای - پس از جواب مسائل - مرقوم فرموده بودند : بسم الله الرحمن الرحيم وقتی که خواستید بوسیله مامتوجه خدا شوید ، چنانکه خدا فرموده بگوئید : سلام بر آل پس ، سلام بر نوای دعوت کننده بسوی خدا مولای من ! ترا گواه میگیرم ، که من شهادت میدهم : خدا یکی است ، یکتا و بی شریک است ، محمد (ص) بنده و فرستاده او است ، جز او و خاندانش حبيب و دوستی نیست ، شهادت میدهم که امیر المؤمنین حجت خدا است ، حسن ، حسین ، علی بن الحسین ، محمد بن علی ، جعفر بن محمد ، موسی بن جعفر ، علی بن موسی ، محمد بن علی ، علی بن محمد ، و حسن بن علی حجت های خداوند شهادت میدهم که توحید خدا می ، اول و آخر ، شماست ، رجعت شامق و بی تردید است

ان رجعتكم حق لا ريب فيها يوم لا ينفع نفساً ايمانهم لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، و ان الموت حق و ان ناكراً و نكيراً حق و ان النشر حق والبه حق الحديث .

الخامس والتشعون ما رواه الشيخ الثقة الجليل قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي في نوادر المعجزات من كتاب الخرايج والجرايح في فصل الرجعة عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن ابن فضيل عن سعد الجلاب عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال قال الحسين عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا بني انك ستساق الى العراق و انك تستشهد و يستشهد معك جماعة من أصحابك لا يجدون الم من الحديد وتلا «قلنا يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم» يكون الحرب عليك وعليهم برداً وسلاماً ، فابشروا فوالله لئن قتلونا فانا نرد الى نبينا قال : ثم أمكث ما شاء الله فأكون اول من تنشق عنه الارض فاخرج خرجه توافق خرجه امير المؤمنين و قيام قائمنا ، ثم لينزلن عيسى و وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا الى الارض قط ، و لينزلن الى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل

روزی که هر کس قبلاً ایمان نیاورده باشد ، یا در ایمانش خیری بدست نیاورده باشد ، ایمانش سود نبخشد . گواهی میدهم که مرگ حق است ، «ناکر» و «نکیر» (فرشتگان مأمور سؤال بر) حق اند ، و قیامت و معاد حق است .

نود و پنجم : قطب راوندي در «نوادر كتاب خرائج» در فصل رجعت ، از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت امام حسين (ع) پیش از شهادت باصحابش فرمود : پیغمبر (ص) بن فرمود : پسر جان ! ترا عراق میبرند ، و آنجا باجمعی از اصحابت که گزند آهمن را نمیچشند - شهید میشوید ، پس این آیه خواند : «گفتیم : ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو» و فرمود : چنگ بر تو و اصحابت سرد و سلامت است ، شمارا بشارت باد . بخدا ! اگر ما را بکشند نزد پیغمبر مان برویم ، مدتی بآن حال میمانیم ، آنگاه اول کسی که از قبر بیرون آید منم که هنگام خروج امیر المؤمنین (ع) و قیام حضرت قائم (ع) خارج شوم ، سپس حضرت عیسی باجمعی از فرشتگان - که تا کنون بر زمین نیامده اند - فرود آیند ، جبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل ، و عده ای دیگر از ملائکه

وجنود من الملائكة وليركبن محمد و علي و أنا و أخي و جميع من من الله عليه في حملات من حملات الرب، جمال من نور لم يركبها مخلوق، ثم ليهزن محمداً لواء وليد فعنه الى قائمنا مع سيفه، ثم انا نمكت ما شاء الله، ثم ان الله يخرج من مسجد الكوفة عيناً من ذهب وعيناً من ماء وعيناً من لبن ثم ان امير المؤمنين عليه السلام يدفع الى سيف رسول الله صلى الله عليه وآله فيبعثنى الى المشرق والمغرب فلا آتى على عدواً اهرقت دمه، ولادع صنماً الا احرقته حتى آتى على الهند فافتحها، و ان دانيال و يونس يخرجان الى امير المؤمنين يقولان: صدق الله ورسوله، وليبعثن رسول الله صلى الله عليه وآله معهما الى البصرة سبعين رجلاً؛ فيقتلون مقاتليهم، و يبعث بعثاً الى الروم فيفتح الله له، ثم لاقتلن كل دابة حرام أكلها حتى لا يكون على وجه الارض الا الطيب و تعرض على اليهود و النصارى و سائر اهل الملل كلها لاخبرهم بين الاسلام و السيف، فمن اسلم مننت عليه، و من أبى الاسلام اهرق الله دمه، ولا يبقى أحد من شيعتنا الا بعث الله اليه ملكاً يمسح عن وجهه التراب و يعرفه أزواجه و منزلته في الجنة، ولا يبقى على وجه الارض أعمى ولا مقعد و لا مبتلى الا كشف الله عنه بلاء بنا اهل البيت؛ ولتنزلن البركات من السماء الى الارض

هم فرود آیند، من وجد و پدر و برادر، باهر کس که خدا بر او منت نهاده باشد بر شترانی اذنور که هیچ مخلوقی سوارش نشده، سوار شویم، جدم پرچم خویش باهتر از آورد و آنرا باشمشیرش بدست قائممان سیارد، از مسجد کوفه چشمه هادر آید، امیر المؤمنین شمشیر پیغمبر بمن دهد و مرا بشرق و مغرب فرستد، خون هردشمنی را بریزم، و هر بتی را بسوزانم، هند را بکشایم، دانیال و یونس خارج شوند و تصدیق خدا و رسول بنمایند و پیغمبر (ص) هفتاد نفر با آنها بصره فرستد، جنگجویانشان را بکشند، و سپاهی بروم فرستد آنجا را بکشایند، سپس حیوانات حرام گوشت را بکشیم، اهل هر ملتی را بین اسلام و شمشیر مخیر کنیم. هر که ایمن آورد در امان باشد و هر که نپذیرد خونش ریخته شود، ملائکه خاک از روی شیعیان مایفشانند و مقامشان را در بهشت معرفی کنند دیگر روی زمین کور و نه زمینگیری و در دمنده نماند؛ پیر کت ما اهل بیت خدا همه را شفا بخشد، برکت از آسمان بر زمین فرود آید

حتى ان الشجرة لتضعف بما يزيد الله فيها من الثمرة ، ولتؤكل ثمرة الصيف في الشتاء وثمره الشتاء في الصيف ، وذلك قوله تعالى : «ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا» ثم ان الله ليهب شيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الارض وما كان فيها .

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته قال : رواه لي و رويته عنه المولى السعيد بهاء الدين علي بن السعيد عبد الكريم بن عبد الحميد الحسيني باسناده عن أبي سعيد سهل رفعه الى أبي جعفر عليه السلام مثله .

الحادس والتسعون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في كتاب الغيبة قريباً من نصف الكتاب معلقاً عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن سليمان بن رشيد عن الحسن بن علي الخزّاز قال : دخل علي بن أبي حمزة علي أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال له : انت امام ؟ فقال : نعم ، فقال : انسى سمعت جدك جعفر بن محمد يقول : لا يكون الامام الا وله عقب ، فقال : أنسيت يا شيخ أم تناسيت ليس هكذا قال : جعفر عليه السلام ؛ انما قال جعفر عليه السلام

بطوري که درخت ناب کشیدن میوه را نداشته باشد : میوه تابستانی در زمستان خورند و میوه زمستانی در تابستان ، چنانکه خدا میفرماید : اگر ایمان میآوردند و پرهیزگار میشدند درهای برکت را از آسمان و زمین بر ایشان میگشودیم ، ولی تکذیب کردند ، اعراف ، ۹۶) پس خداوند کرامت شیعیان ما دهد که هیچ چیز در زمین از نظرشان مخفی نماند .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم به همین نحو روایت میکند .

نود و هشتم : شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از حسن بن علی خزّاز نقل میکند که گفت : علی بن ابی حمزه خدمت حضرت رضا (ع) رسید و گفت : شا امامید ؟ فرمود : آری گفت : من از جدت حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزندی دارد ، فرمود : ای شیخ فراموش کرده ای یا خود را بفراموشی میزنی ؟ جدم چنین فرموده ، فرموده : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزند دارد ، غیر از آن امامی که

لا يكون الا وله عقب الا الذي يخرج عليه الحسين بن علي فانه لا عقب له ، فقال له : صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول .

السابع والثمانون ما رواه الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة في فصل في

الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، عن أحمد بن عبد و ن عن محمد بن الشجاع عن محمد بن ابراهيم النعماني عن يوسف بن أحمد الجعفری و ذكر حديثاً طويلاً جرى له مع صاحب الزمان عليه السلام و براهين رآها منه الى أن قال يوسف : فقلت له : متى يكون هذا الامر ؟ قال : اذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة ، واجتمع الشمس والقمر ؛ واستدار بها الكواكب والنجوم ؛ فقلت : متى يابى رسول الله ؟ فقال : في سنة كذا و كذا تخرج دابة الارض بين الصفاو المروة مع عصا موسى وخاتم سليمان ؛ ويسوق الناس الى المعشر الحديث .

الثامن و التسعون ما رواه ايضاً في آخر كتاب الغيبة عن محمد بن عبد الله بن

جعفر الحميري عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن علي بن الحكم عن حماد بن عثمان عن أبي بصير قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعثه .

حسين بن علي در زمانش خارج میشود که او فرزند ندارد ، گفت : درست فرمودی قربانت! همینطور فرمود .

نود و هفتم : در نقل قصه کسانی که خدمت امام زمان (ع) رسیده و اورا شناخته اند ، قصه ای طولانی راجع به یوسف بن احمد جعفری نقل میکنند که خدمت آنجناب رسید و معجزاتی مشاهده کرد تا آن جا که میگوید : پرسیدم : فرج چه وقت میرسد ؟ فرمود : وقتی که راه مکه بسته شود ، و ماه و خود شید جمع شوند ، و ستارگان بدور آنها بگردش آیند ، عرض کردم : یا ابن رسول الله ! این چه وقت است ؟ فرمود : در فلان سال > جنبه زمین ، میان صفا و روه با عصای موسی و انگشتر سلیمان بیرون آید ، مردم را بمحشر برانند تا آخر حدیث .

نود و هشتم : از ابوبصیر نقل میکنند که گفت حضرت باقر (ع) فرمود : مثل کار ما

در قرآن مثل صاحب الاغ است که خدا او را میراند و پس از صد سال زنده کرد .

اقول : المراد أمرهم في الرجعة كما هو ظاهر .

التاسع والتسعون ما رواه أيضاً فيه عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد الكوفي عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربيع عن علي بن خطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل القائم ؟ فقال نعم آية صاحب الحمار ، أمانه الله ثم بعثه .

اقول : المراد بالقائم هتما معناه اللغوي أعنى من يقوم منهم في الرجعة ، بقرينة آخر الحديث والتصريح بالموت والبعث .

المائة ما رواه أيضاً فيه عن ابن فضال عن حماد عن الحسين بن المختار عن أبي بصير عن عامر بن واثلة عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : عشر قبل الساعة لا بد منها ، السفيا نبي ! والدجال ، والدخان ! وخروج القائم ، وطلوع الشمس من مغربها ! ونزول عيسى بن مريم عليه السلام **والحديث** .

الاول بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن سعد بن عبدالله عن الحسن بن علي الزينوني وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن أحمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في حديث يذكر فيه أحوال الغيبة وآخر الزمان يقول فيه : ويرون بدنأ بارزاً نحو عين الشمس ، ومنادياً هذا أمير المؤمنين قد كرم في هلاك الظالمين .

مؤلف گوید : مراد از کار آن هاجریان رجعت است .

نود و نهم : (این همان حدیث ۴۱ باب ۶ است ، ذیلش هم همان است) .

صدم : از عامر بن واثلة ، از امیر المؤمنین (ع) نقل میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : ده چیز پیش از قیامت حتماً واقع شود : خروج سفیانی ، دجال ، دود (آسمانی) خروج حضرت قائم ، طلوع خورشید از مغرب ، نزول حضرت عیسی علیه السلام تا آخر حدیث .

صد و یکم : از حسن بن محبوب نقل میکنند که حضرت رضا (ع) در حدیثی در شرح احوال غیبت ، و آخر الزمان فرمود : بدن واضعی در چشمه خورشید به بینند و شخصی فریاد زند : این امیر المؤمنین است ، برای هلاک کردن ستمگران بازگشته .

الثانی بعد المائة مارواه ایضاً فیہ عن الفضل بن شاذان عن نصر بن مزاحم عن أبی لصعة عن أبی ذرعة عن عبد الله بن رزین عن عمار بن یاسر انه قال : دعوة أهل بیت نبیکم فی آخر الزمان ، فالزموا الارض و کفوا حتی ترد أوقاتہا ، ثم ذکر جملة من علاماتها .

الثالث بعد المائة مارواه ایضاً فیہ عن الفضل بن علی بن الحکم عن سفیان الجریری عن أبی صادق عن أبی جعفر علیه السلام قال : دولتنا آخر الدول ، ولن یبقی أهل بیت لهم دولة الا ملکوا قبلنا لئلا یقولوا اذا رأوا سیرتنا اذا ملکنا سرنا مثل سیرة هؤلاء ، وهو قول الله تعالی : «والعاقبة للمتقین» .

الرابع بعد المائة مارواه الثقة الجلیل سعد بن عبد الله فی مختصر البصائر علی ما نقله عنه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته فی باب الکرات وما جاء فیها عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جمیل عن جابر بن یزید عن أبی جعفر علیه السلام قال : لیس أحد من المؤمنین الا وله قتلة و مئة ، من قتل نشر حتی یعوث ، و من مات نشر حتی یقتل ، الی أن قال : فی قوله تعالی : «یا ایها المدثر قم فانذر» قال : یعنی محمد و قیامه فی الرجعة ،

صدودوم : از عمار یا سر نقل میکند که گفت : دعوت اهلبیت پیغمبر شما در آخر الزمان است ، از جای خود حرکت نکنید و دست نگه دارید تا وقتش برسد ، سپس قستی از نشانه های آن را بیان میکند .

صدوصوم : از «ابو صادق» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : دولت ما آخر دولتهاست ، هر خاندانی که دولتی داشته باشند پیش از ما بآن میرسند تا چون دروش سلطنت ما را دهند نگویند اگر ما هم سلطنتی داشتیم همینطور رفتار میکردیم ، و همین است که قرآن میفرماید : «عاقبت از پرهیز گاران است» .

صدوچهارم : سعد بن عبد الله در کتاب «مختصر البصائر» از جابر بن یزید نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمنی کشته شدنی دارد و مرگی ، هر که کشته شود باز گردد تا ببرد ، و هر که ببرد برگردد تا کشته شود ، تا آنجا که در تأویل این آیه : «ای جامعه بخود پیچیده ، برخیز و (مردم را از عذاب خدا) بترسان ، مدثر ۲۱» فرمود :

و قوله : « انها لاحدى الكبر نذيراً للبشر » يعنى محمد ﷺ في الرجعة و قوله : « انا ارسلناك كافة للناس » قال : في الرجعة و قوله : « هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله » قال : في الرجعة و فى قوله : « حتى اذا فتحنا عليهم باباً ذا عذاب شديد » قال : هو أمير المؤمنين عليه السلام في الرجعة قال : و قال ابو عبدالله عليه السلام : في قوله تعالى : « ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين » قال : في الرجعة .

الخامس بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد عن أبى جعفر عليه السلام قال : ان المدثر هو كائن في الرجعة فقال له رجل : أحيوة قبل القيمة و موت ؟ قال : فقال : نعم والله ، لكفرة من الكفريات بعد الرجعة أشد من الكفريات قبلها .

السادس بعد المائة ما رواه ايضاً في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن المعلى بن خنيس و زيد الشحام عن أبى - عبدالله عليه السلام قال : سمعناه يقول : أول من تكرر في رجعته الحسين بن على عليه السلام يمكث في الارض حتى يسقط حاجباه على عينيه .

مراد قيام پیغمبر (ص) در رجعت است ، و اینکه بعد میفرماید : « این یکی از حوادث بزرگ است ترماننده بشر است ، مدثر ، ۳۵ ، ۳۶ » بازم مراد پیغمبر است در رجعت ، و نیز این آیه : « نرا بسوى همة مردم فرستادیم » و این آیه : « اوست که پیغمبرش را بهدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان غلبه اش دهد » هم مربوط بر رجعت است ، و این آیه : « تا وقتی که درى از عذاب سخت بر آنان گشودیم ، مؤمنون ، ۷۷ » مراد حضرت امیر (ع) در رجعت است ، و حضرت صادق (ع) فرمود : این آیه : « پس باشد کسانی که کافر شدند آرزو کنند : ایکاش مسلمان بودیم ، حجر ، ۲ » راجع بموقع رجعت است .

صد و پنجم : از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : « جامه بر خود پیچیده » در رجعت هم هست ؟ مردی پرسید : مگر پیش از قیامت هم زنده شدن و مردنی هست ؟ فرمود : آری بخدا ! یکی از کفر های موقع رجعت از کفر های قبلش سخت تر است .

صد و هشتم : از « معلى بن خنيس » و « زيد الشحام » نقل میکند که گفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که در رجعت بر میگردد حسین (ع) است ، بقدری در دنیا بماند که ابروهایش روی چشمانش را بگیرد .

السابع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن ابي جميلة عن اهان بن تغلب عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : كيف انتم معاشر قريش و قد كفرتم بعدى ثم رأيتموني في كتيبة أضرب وجوهكم بالسيف و رقابكم ، فقال جبرئيل : يا محمد ان شاء الله أنت أو علي بن أبيطالب فقال رسول الله : أو علي بن أبيطالب ؟ فقال جبرئيل واحدة لك و اثنتان لعلي .

اقول : المراد واحدة لك في الرجعة و اثنتان لعلي احديهما بعد الرسول صلى الله عليه وآله بخمس و عشرين سنة ، و ذلك بعد قتل عثمان ، والاخرى في الرجعة و قد صرح بذلك بقوله : و قد كفرتم بعدى ثم رأيتموني في كتيبة اضرب وجوهكم الخ .
الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن أبي المعز عن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : قال أبو جعفر عليه السلام لنا : ان أول من يرجع لجاركم الحسين بن علي عليه السلام فيملك حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبر ، و رواه

صدوهفتم : اذا بوبصير از حضرت صادق (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : شما مردم قریش اگر پس از من کافر شوید ، و روزی مرا در میان سپاهی ببینید که شمشیر بصورت و گردن هایتان میزنم چه خواهید کرد ؟ جبرئیل گفت : شما یا علی بن ابی طالب ، فرمود : مگر علی بن ابیطالب هم هست ؟ گفت : بکی از شما است و دو تا از علی .

مؤلف گوید : مراد این است که يك مرتبه شما شمشیر بروی آنها میکشید که در رجعت باشد ، دو مرتبه علی (ع) بکی بیست و پنج سال بعد از رحلت پیغمبر (ص) پس از قتل عثمان ، دیگری موقع رجعت ، چنانکه فرمود : اگر بعد از من کافر شوید ، سپس مرا در میان سپاهی ببینید

صدوهشتم : از حمران بن اعین نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : اول کسی که بر میگردد هسایه شما حسین بن علی (ع) است ، بقدری سلطنتش طول میکشد

باستناد آخر.

التاسع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت حمران بن أعين و أبا الخطاب يحدثان قبل أن يحدث أبو الخطاب ما أحدثانها سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول : أول من تنشق عنه و يرجع الى الدنيا الحسين بن علي عليه السلام ، و ان الرجعة ليست بعامة و هي خاصة لا يرجع الا من معى الايمان أو معى الشرك محضاً .

العاشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عبد الله بن مسكان عن قيصر بن أبي شيبه قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في هذه الآية : « واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه » قال : ليؤمنن برسول الله و لينصرن أمير المؤمنين علياً عليه السلام قال : نعم والله من لدن آدم و هلم جراً ، فلم يبعث الله نبياً ولا رسولا الا رد جميعهم الى الدنيا حتى يقتلوا بين يدي علي بن أبي طالب عليه السلام

که اذیری ابروهایش روی چشمانش را میگیرد .

صد و نهم : از محمد بن مسلم نقل میکند که گفت : شنیدم : حمران بن أعین و ابو الخطاب پیش از انحرافش میگفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که از قبر بیرون آید و بدنی بر گردد حسین بن علی (ع) است ، و رجعت عمومی نیست ، مختص مؤمن خالص و مشرک خالص است .

صد و دهم : از قیصر بن ابی شیبہ نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « و آتدکم که خدا از پیبران ایمان گرفت که این کتاب و حکمتی که بشما دادم اگر پیغمبری آمد و آنچه بشما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید و بارش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : انبیا به پیغمبر (ص) ایمان میآوردند ، و علی (ع) را یاری میکنند ، بخدا ا هله پیبران از آدم تا خاتم همه باذن خدا بر میگردند و مقابل امیر المؤمنین (ع) « در جنگ » کشته میشوند .

و رواء العباسی فی تفسیره علی ما نقل عنه عن فیض بن ابی شیبہ مثله .

الحادی عشر بعد المائة ما رواء ایضاً فیہ عن أحمد بن محمد عن علی بن النعمان عن عامر بن معقل عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام قال : لا ترفعوا علیاً فوق ما رفعه الله ولا تضعوا علیاً دون ما وضعه الله ، کفی بعلی ان یقاتل اهل الکرة ویزوج اهل الجنة .

و رواء ابن بابویه فی کتاب الامالی فی المجلس الثامن و الثلاثین ، عن محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن علی بن الحكم ببقية السند مثله .

الثانی عشر بعد المائة ما رواء ایضاً فیہ عن محمد بن الحسن بن ابی الخطاب عن موسی بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن عبدالکریم بن عمر و عن ابی عبدالله علیه السلام قال : ما من امام الاویکر فی قرنه و بکر معه البر والفاجر فی دهره حتی یمیز المؤمن من الکافر .

اقول : هذا مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو الکفر محضاً العامر .

الثالث عشر بعد المائة ما رواء ایضاً فیہ بالاسناد السابق قال : ان ابلیس

این حدیث را (عباسی) هم در تفسیرش روایت میکنند :

صدویازدهم : اذا بو حمزة ثمالی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : علی را از آن مقدار که خدا بالا برده بالاتر نبرید ، و از آن مقام هم تنزلش ندهید ، در فضل علی این بس که در رجعت با کافران میجنگد ، و (در آخرت) اهل بهشت را تزویج میکند .

این حدیث را صدوق هم در کتاب «امالی» بهمین نحو روایت میکند .

صدودوازدهم : از عبد الکریم بن عمرو نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر امامی با اهل عصر خویش بر میگردد ، و نیک و بد همه با او زنده میشوند تا مؤمن را از کافر جدا کند .

موافی گوید : چنانکه گذشت این مخصوص بمؤمن خالص و کافر خالص است .

صدوسیزدهم : باز از عبد الکریم نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : ابلیس

قال : « انظرني الى يوم يبعثون » فأبى الله ذلك وقال : « انك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم » فاذا كان ذلك اليوم ظهر ابليس في جميع اشيائه الى يوم الوقت المعلوم ، وهي آخر كرة يكرها أمير المؤمنين عليه السلام ، قلت : وانها الكرات؟ قال : نعم انها الكرات؛ وما من امام في قرن الا وكر في فرقه يكر معه البر والفاجر حتى يميز المؤمن من الكافر ، فاذا كان يوم الوقت المعلوم كر أمير المؤمنين عليه السلام وأصحابه و ابليس وأصحابه ، فيقتلون قتلا لم يقتل مثله قط ، الى أن قال : فيهبط رسول الله صلى الله عليه وآله فيطعن ابليس طعنة يكون هلاكه و هلاك جميع أتباعه ؛ ويملك أمير المؤمنين عليه السلام أربعاً واربعين ألف سنة ، حتى يولد للرجل من شيعة علي ألف ولد من صلبه الحديث .

الرابع عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن أيوب بن نوح عن الحسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة عن العباس بن عامر عن سعيد بن جبیر وعن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : أول من يرجع الحسين بن علي ، فيمكث حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبر .

الخامس عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن جماعة من أصحابنا عن الحسن

از خدا تاروز قیامت مهلت خواست خدا فرمود : «تو تاروز وقت معلوم از مهلت دارانی» چون آن روز برسد ابلیس در میان پیروانش ظاهر شود ، و این دو آخرین بازگشتی است که امیرالمؤمنین (ع) در آن باز میگردد ، عرض کردم : مگر بازگشتهای مکرری است ؟ فرمود : آری چند بازگشت است ، هر امامی با اهل عصر خود بر میگردد و دنیا و بدنه با او زنده میشوند تا مؤمن را از کافر جدا کند ، در آن روز امیرالمؤمنین (ع) و اصحابش ، ابلیس و یاورانش بیایند و کشتار بی سابقه ای واقع شود پیغمبر (ص) فرود آید ابلیس را نیزه ای زند که خود و پیروانش هلاک شوند ، «تا آخر حدیث» .

صد و چهاردهم : از حمران بن اعین نقل میکنند که گفت : اول کسی که برگردد حسین بن علی (ع) است بقدری در دنیا بماند که از پیری ابروهایش روی چشمانش را بگیرد . صد و پانزدهم : از سلیمان دیلمی نقل میکنند که گفت : تفسیر این آیه را از حضرت

بن علی و ابراهیم بن اسحق عن محمد بن سلیمان الدیلمی عن أبیه قال : سألت
أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا » فقال :
الانبیاء رسول الله و ابراهیم و اسمعیل و الملوک الائمة قلت : و أي ملک أعطیتم ؟ قال :
ملک الجنة و ملک الكرة .

السادس عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیہ عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن
سعيد و محمد بن خالد البرقی عن النضر بن سوید عن یحیی بن عمران الحلبي عن المعلى بن
[عثمان عن المعلى] بن خنيس قال : قال لی أبو عبد الله عليه السلام أول من یرجع الی
الدنيا الحسين بن علی ، فیملک حتی یسقط حاجباه علی عینیہ من الکبر .
السابع عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیہ بهذا الاسناد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام
فی قوله تعالى : « ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاده » قال : نبیکم
راجع الیکم .

الثامن عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیہ عن محمد بن عیسی عن الحسن بن
سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلی عليه السلام الی الارض
لکرة کرة مع الحسين عليه السلام یقبل برایتہ حتی ینتقم من بني امیة و معاویة و آل معاویة

صادق (ع) پرسیدم : « میان شما پیمرانی قرار داد و شمارا پادشاه کرد ، مائده ، ۲۰ » فرمود :
پیمران : حضرت رسول و ابراهیم و اسماعیل اند ، و سلاطین اله اند ، عرض کردم : چه
سلطنتی بشما داده شده ؟ فرمود : پادشاهی بهشت ، و زمان رجعت .

صد و شانزدهم : از « معلى بن خنيس » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول
کسی که بدنيا بر میگردد حسین بن علی است ، بقدری سلطنتش طول میکشد که ابرویش
روی پشمانش را بگیرد .

صد و هفدهم : از حضرت صادق (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه : « آنکس
که این قرآن بعده نو گذاشت ؛ ترا بیازگشتگاهی بر میگردد اند قصص ، ۸۵ » فرمود :
پیغمبرتان بشما بر میگردد .

صد و هیجدهم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : علی (ع) دو
رجعت دارد ، یکی با حسین (ع) ، که با پرچم خویش بیاید و از معاویه و یاورانش و سایر

ثم يبعث الله اليهم بأنصاره يومئذ من الكوفة ثلثين ألفاً ومن ساير الناس سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم فلا يبقى منهم مخبر ، ثم كرامة اخرى مع رسول الله ﷺ حتى يكون خليفته في الارض ، يعطى الله نبيه ملك جميع أهل الدنيا حتى ينجز له موعوده في كتابه ، كما قال : « ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون » .

الثامن عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن موسى بن عمر عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكرّ حتى يقاتل أمير المؤمنين عليه السلام .

العشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي ايضاً في رسالته نقلاً من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ان الله واحد أمد الى أن قال : وأخذ الله ميثاق الانبياء بالايمان و النصر لنا وذلك

بنی امیه انتقام گیرد ، خداوند سی هزار یاور از کوفه و هفتاد هزار از جاهای دیگر برایش بفرستد ، در «صفین» مثل دفعه اول جنگ کنند و بطوری دشمنان را نابود کنند که يك نفر از آنان نماند که سرگذشت جنگ گوید ، رحمت دوم در حضور پیغمبر (ص) است بر میگردد ، که جانشین او باشد ، خدا سلطنت روی زمین به پیغمبر دهد چنانکه در قرآن وعده داده : (اوست که پیغمبر خویش را بهدایت و دین حق فرستادم) تا وی را بر همه ادیان غلبه دهد ، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند .

صد و نوزدهم : از خالد بن يحيى نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود : (از دعوت «سعد» بپرهیزید (شاید مراد سعد و قاص باشد) گفتم : مگر سعد دعوتی دارد ؟ فرمود : آری بر میگردد تا با امیر المؤمنین (ع) بجنگد .

صد و بیستم : حسن بن سلیمان در رساله خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : خدا یکتا ویی هتا است

قول الله عز وجل : « و اذاخذ الله ميثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه » یعنی لتؤمنن بمحمد و وصیه و لتنصرنه و سینصرونه جميعاً ؛ و ان الله أخذ ميثاقی مع ميثاقی عهد بالنصرة بعضنا لبعض ، فقد نصرت عهداً و جاهدت بین یدیه ، و قتل عدوّه و وفیت بما أخذ علی من العهد و النصره لمحمد ، ولم ينصرنی أحد من أولیاء الله و رسله ، و ذلك لما قبضهم الله الیه و سوف ينصروننی و يكون لی ما بین مشرقها الی مغربها ، و سیبعثهم الله احياء من لدن آدم الی عهد یضربون بالسيف هام الاموات و الاحیاء جميعاً ، فیاعجباً من أموات یبعثهم الله احياء زمرة بعد زمرة ؛ قد شهروا سیوفهم یضربون بها هام الجبابرة و أتباعهم حتی ینجزلهم ما وعدهم فی قوله : « و عهد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض » الآية و ان لی الکرة بعد الکرة ، و الرجعة بعد الرجعة ، و انا صاحب الکرات و الرجعات ، و صاحب الصولات

از پسران پیمان گرفت که بما ایمان آرند و خسرمان دهند ، چنانکه میفرماید : « آندم که خدا از پیغمبران پیمان گرفت : این کتاب و حکمتی که بشما دادم اگر پیغمبری آمد و آنچه باشماست تصدیق کرد ، باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » یعنی باید بمعهد و وصیش ایمان آرید و او را یاری کنید ، بزودی همه او را یاری کنند ، و نیز خدا از من و پیغمبر هم پیمان گرفت که یکدیگر را یاری کنیم ، من نیز او را کمک دادم و پیش رویش جنگیدم و دشمنانش را کشتم و بمعهد خویش وفا کردم ، اما هیچیک از دوستان و پیغمبران خدا مرا کمک نکردند زیرا قبلاً از دنیا رفته بودند ، ولی بعداً هنگامی که سلطنت شرق و غرب بایم خدایمه را ازنده کند و باشمشیر بر سر دشمنانم زنند و مرا یاری کنند ، شگفتا از مردگانی که بامر خدا دسته دسته زنده شوند ، شمشیر ها بکشند و بفرق ستمگران و باوران شان زنند تا خدا وعده خویش علی کند که فرمود : « خدا بکسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح کردند ، وعده داده که در روی زمین جانشینشان گرداند ، نور ، ۵۵ » من بعد از رجعت هم رجعتی دارم ، من صاحب رجعتها و حمله ها و سطوتها و انتقامها و دولتها و عجایبم ، من « جنبنده زمینم » و من صاحب عصا

و النعمات ، و الدولات العجيبات ، و انا دابة الارض و انا صاحب العصا و الميسم
«الحديث» .

الحادی و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب سليم بن قيس
الهلالي الذي رواه عنه أبان بن أبي عياش وقرأه جميعه على علي بن الحسين عليهما السلام
بمضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل عامر بن واثلة فآقره عليه مولانا
زين العابدين عليه السلام و قال : هذه أحاديثنا صحيحة ، قال أبان : لقيت أبا الطفيل
فحدثني في الرجعة عن أناس من أهل بدر عن سلمان و المقداد و أبي بن الكعب
فعرضت الذي سمعته منهم على علي بن أبي طالب عليه السلام فقال : هذا علم
خاص يسع الأمة جهله ، ثم صدقني بكل ما حدثوني فيها ، و تلى علي
بذلك قراءة كثيرة حتى صرت ما أنا بيوم القيعة أشد يقيناً مني بالرجعة .
فقلت له : يا امير المؤمنين « و اذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض
تكلمهم » ما الدابة ؟ قال : يا أبا الطفيل اله من هذا ؛ قلت : أخبرني به ، قال :
هي دابة يأكل الطعام و تمشي في الأسواق تنكح النساء ، قلت : من هو ؟ قال :
رب الارض ، قلت : من هو ؟ قال : صديق الأمة و فاروقها و ذوقرنيها ، قلت : من
هو ؟ قال : الذي عنده علم الكتاب و الذي جاء بالصدق و صدق به ، انا و الله ،

و آهن داغ زندام «تا آخر حدیث» .

صد و یست و یکم : (اول این حدیث - تا «اشد یقیناً منی بالرجعة» در حدیث نود
و هفتم باب نهم گذشت لذا تنمة آن ترجمه میشود) از کتاب سلیم بن قیس از ابو طفیل
نقل میکند که گفت بحضرت امیر المؤمنین (ع) عرض کردم : این آیه که میفرماید : «چون
عذاب و اجیشان شود «جنبندہ ای» از زمین بیرون آیدیم که با آنان سخن گوید ، نمل
۸۲» این جنبندہ چیست ؟ فرمود : ابو طفیل ! از این سؤال بگذر ، اصرار کردم ، فرمود :
«این جنبندہ ای است که میخورد و در بازار راه میرود وزن میگیرد ، گفتم : کیست ؟
فرمود : پادشاه زمین است ، گفتم : باز نشناختم فرمود : «صدیق» و «فاروق» و «ذوالقرنین»
این امت ، گفتم . باز هم نشانی دهید ، فرمود : آنکه علم کتاب نزد او است ، آنکس

كلهم كافرون غیرى و غیر عہد ، قلت : سمہ لى ، قال : قد سمیتہ لك ، ثم قال : ان حدیثنا صعب مستصعب « الحدیث » .

الثانى والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب عہد بن الحسن الصفار عن على بن حسان و أبى عبد الله الرياحى عن أبى جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين : انا قاسم النار الى أن قال : و انى لصاحب الكرات و دولة الدول ، و انى لصاحب العصا والميسم و الدابة التى تكلم الناس .

الثالث والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً فى باب الكرات و حالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين على بن عبد الحميد الحسينى بطريقه عن أحمد بن محمد الايادى يرفعه الى أحمد بن عتبة عن أبيه عن عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هى ؟ قال : نعم ، قلت : من أول من يخرج ؟ قال : الحسين بن على يخرج على أثر الغائم ، قلت : ومعه الناس كلهم ؟ قال : لا بل كما ذكر الله فى كتابه : «فبأتون أفواجا» قوماً بعد قوم .

که راستی آورد و راستی را تصدیق کرد من بودم ، بخدا ! همه کافر بودند غیر از من و محمد ، عرض کردم : اورا نام بفرمود : نام بردم ، حدیث ماسخت و دشوار است « تا آخر حدیث » .

صد و بیست و دوم : باز هم حسن بن سليمان از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من قسمت کنندۀ دوزخم من صاحب رجعتها و دولتها ، و صاحب عصا و آهن داغ زنندۀ ام من آن جنبندۀ زمینم که با مردم سخن میگوید .

صد و بیست و سوم : از «عتبه» نقل میکند که : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : رجعت حق است ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : اول کسی که بیرون میآید کیست ؟ فرمود : حسین بن علی (ع) است که پس از قیام حضرت قائم خارج میشود ، گفتم : مردم هم همراه اویند ؟ فرمود : نه ، چنانکه خدا میفرماید : «دسته دست بیایند» بترتیب خواهند آمد .

الرابع و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً عنه عليه السلام قال : يقبل الحسين عليه السلام في أصحابه الذين قتلوا معه و معه سبعون نبياً كما بعثوا مع موسى بن عمران ؛ فيدفع اليه القائم الخاتم فيكون الحسين عليه السلام هو الذي يلي غسله و كفنه و حنوطه و ابلاغه حفرته .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رواه فيه عن بهاء الدين المذکور بسنده الى أسد بن اسمعيل عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن اليوم الذي ذكره الله في كتابه فقال : « في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة » فقال : هي كرامة رسول الله صلى الله عليه و آله فيكون في كرامته خمسين ألف سنة ، و يملك امير المؤمنين عليه السلام في كرامته أربعاً و أربعين ألف سنة .

اقول : قد استبعد منكر الرجعة أمثال هذا جداً مع أنه يحتمل الحمل على المبالغة و غيرها ، وقد ذكر جمع من المفسرين في قوله تعالى : « كان مقداره خمسين ألف سنة » وفي طول القيمة انه يقضى فيه من الامور ما يقضى في مثل هذه المدة ، و انه

كرامة رسول الله صلى الله عليه و آله

صد و يست و چهارم : از حضرت صادق (ع) نقل میکنند که فرمود : حسین (ع) بالمصباحش و هفتاد و پنج بار بپایند - چنانکه هفتاد نفر همراه حضرت موسی فرستاده شدند آنکاه حضرت قائم انگشتر دابوی میپسارد ، و متصدی غسل و کفن و حنوط و دفن حضرت قائم (ع) آنجناب است .

صد و یست و پنجم : از اسد بن اسماعیل نقل میکنند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم آن روزی که خدا میفرماید : « در روزیکه بقدر پنجاه هزار سال است » چه روزی است ؟ فرمود : رجعت یفسر (ص) است که پنجاه هزار سال طول میکشد .

هؤلف گوید : منکران رجعت امثال این مطلب را بسیار بعید میدانند ، با اینکه در صورتیکه ممکن است حمل بر مبالغه و امثال آن شود ، چنانکه جمعی از مفسرین راجع بآیه مذکور و درازی روز قیامت میگویند : مراد این است که کار هائی انجام میگیرد که معمولاً بقدر پنجاه هزار سال وقت لازم دارد ، یا از بس سخت و دشوار است بمقدار پنجاه هزار سال نمود دارد ، اینچاهم اگر این حدیث معارض صریحی داشته باشد ممکن

لشدته يري طوله كهذه المدة ، و هذان الوجهان ممكنان هنا غير بعيدين [على تقدير وجود معارض له صريح] .

السادس والعشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً عن ابن بابويه عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن محمد بن عبدالله بن الفرّج عن علي بن سنان المقرئ عن محمد بن سابق عن زائدة عن الاعمش عن فرار الفزاري عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : لاترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم «الحديث» .

السابع و العشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب السيد رضي الدين علي بن طاووس قال : وجدت في كتاب جعفر بن محمد بن مالك الكوفي باسناده الى حمران بن أعين قال : عمر الدنيا مائة ألف سنة لسائر الناس عشرون ألف سنة ؛ وثمانون ألف سنة لآل محمد عليهم السلام .

اقول : هذا ايضاً لا يبعد أن يراد به المبالغة ، وقد يراد به أن نسبة دولة أهل الدول الى دولة آل محمد كهذه النسبة يعنى الخمس والله أعلم ، هذا على تقدير معارض

است بيكى ازاين دووجه توجيهش كرد .

صدويست و ششم : از حذيفة بن اسيد نقل ميكنند كه پيغمبر (ص) فرمود : قيامت رانه بينيد تاده علامت بوجود آيد : طلوع خورشيد از مغرب ؛ دجال ، جنبندة زمين ، و خروج عيسى بن مريم «تا آخر حديث» .

صدويست و هفتم : از حمران بن اعين نقل ميكنند كه گفت : عمر دنيا صد هزار سال است بيست هزار سال از سائر مردم و هشتاد هزار از آل محمد عليهم السلام .

مؤلف گويد : بعيد نيست كه مراد از اين هم مبالغه باشد ، و شايد هم مراد اين باشد كه نسبت ساير دولتها بدولت آل محمد مثل نسبت بيست هزار بهشتاد هزار يعنى

ثابت له ، والا فلا استبعاد ليس بشيء وهو بالنسبة الى قدرة الله وقابلية أهله قليل كما لا يخفى .

الثامن والعشرون بعد المائة ماروامرئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في الامالي في المجلس الثامن عن محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن سنان عن الفضل بن عمر عن ثابت بن أبي صفية عن سعيد بن جبیر عن عبد الله بن عباس قال : قال رسول الله ﷺ : ان الله أمرني ان أقیم لكم علیاً علماً واماماً وخليفة ووصياً الى ان قال : ان علیاً صدیق هذه الامة وفاروقها ومحدثها ؛ انه هارونها ويوشعها وآصفها وشمعونها ، انه باب حطتها وسفينة نجاتها انه طالوتها وذوقرنيها الحديث .

اقول : الحكم بمساواته ﷺ للمذكورين يدل على رجعت عليه السلام لان اكثرهم اولئك قد رجعوا كما مر و اوضح ما فيه ذكر ذی القرنين ، فانه قد رجع كما تقدم وملك الارض كلها ، وقد مر حديث خاص بالحكم بعما ثلثه لعلی

عائنة كافي في معرفة رجاله

خمس است ، والله اعلم .

صدويست و هشتم : شيخ صدوق در كتاب « امالي » از ابن عباس نقل ميکند که پيغمبر (ص) فرمود : خداوند بمن دستور داده که علی را برهبري وامامت و خلافت و وصايت میان شما نصب کنم علی « صدیق » و « فاروق » و محدث و هارون و یوشع و آصف ، و شمعون این امت است ، علی باب « حطه » (آن دري که بنی اسرائیل از جانب خدا مأمور شدند از آن بگذرند و از خدا بخواهند گناهانشان را بپامرزد آنرا باب « حطه » گویند و در روایات بسیاری است که اهلیت علیهم السلام در این امت چنین منزلتی دارند) و کشتی نجات و طالوت و ذوالقرنین این امت است « تا آخر حدیث » .

و ارف گوید : حکم بمساوی بودن علی (ع) با این عده دلیل بر رجعت او است ، چون بسیاری از آنها یا همه برگشتند ، و از همه روشن تر قصه ذوالقرنین است که بطوری که سابقاً نقل کردیم برگشت و سلطنت روی زمین یافت ، و در بعضی روایات هم بود که بخصوص علی علیه السلام بنو القرنین تشبیه شده بود ، پس ناچار او هم بر میگردد

ﷺ فعلم انه لابد من رجعته وتملكه الدنيا كلها مضافاً الى التصريحات الكثيرة التاسع والعشرون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً في المجلس التاسع والثلاثين عن محمد بن علي ما جيلويه عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن هلال عن الفضل بن دكين عن معمر بن راشد عن أبي عبد الله ﷺ عن رسول الله ﷺ في حديث انه قال : و من ذريتى المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم فقد معه وصلي خلفه .

الثلاثون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً في المجلس الرابع والسبعين عن محمد بن موسى بن العتوكل عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير قال : حدثني من سمع ابا عبد الله ﷺ يقول :

لكل اناس دولة يرقبونها ودولتنا في آخر الدهر تظهر

اقول : العمل علي الحقيقة في ضمير المتكلم ومع غيره يدل على الرجعة كما مر مراراً

الحادي والثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في المجلس الثالث والثمانين عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام

و سلطنت ميکنند .

صدوسیست نهم : از معمر بن راشد از حضرت صادق (ع) نقل می کنند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : از نسل من مهدی است که چون ظاهر شود عیسی بن مریم فرود آید و پشت سرش نماز گزارد .

صدوسی ۴۱ : از ابن ابی عمیر نقل می کنند که شخصی گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که این شعر را میخواندند (ترجمه شعر) : هر جیبی دولتی دارند که در انتظارش هستند و دولت مادر آخر الزمان ظاهر میشود .

مواهب گوید : چنانکه مکرر گفته ایم الفاظ باید بر معنای حقیقی حمل شود ، بنا بر این ، لازمه این حدیث هم رجعت است ، چون میفرماید : دولت ما ، آنوقت ظاهر میشود .

صدوسی و یکم : از حضرت صادق از پسران بزرگوارش علیهم السلام از پیغمبر (ص)

عن رسول الله ﷺ انه قال في حديث طويل : يا على ان لك بيتاً في الجنة وأنت ذو قرنيها .

قال صاحب النهاية فيه «وأنت ذو قرنيها» اي طرفي الجنة . وقال ابو عبيدة أراد ذو قرني الامة «انتهى» .

اقول قد تقدم الكلام في مثله .

الثاني و الثلاثون بعد المائة ما رواه الثقة الجليل محمد بن الحسن الصفار في كتاب بصائر الدرجات في باب ان الاثمة جرى لهم ما جرى لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن علي بن حسان عن أبي عبد الله الرياحي عن أبي الصامت الحلواني عن أبي جعفر عليه السلام في حديث ان امير المؤمنين عليه السلام قال : انا قسيم الجنة والنار ، الى أن قال : واني لصاحب الكرات ودولة الدول ، واني لصاحب العصا والميسم والدابة التي تكلم الناس .

الثالث و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في الباب المذكور عن احمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن محمد بن سنان عن مفضل الجعفي قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في حديث : ان علياً عليه السلام كثيراً ما كان يقول : انا قسيم الجنة والنار ، وانا

در حدیثی طولانی نقل میکند که فرمود : ای علی در بهشت خانه ایست و تو ذوالقرنین آن هستی ابن اثیر در کتاب نهایه گوید : یعنی تو ذوالقرنین بهشتی یعنی دو طرف بهشت در اختیار تو است ، ابو عبیده گوید : مراد ذوالقرنین امت است (یعنی در این امت مثل ذوالقرنینی) نظیر ابن حدیث سابقاً هم گذشت .

صدوسی و دوم : محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» در حدیثی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من قسمت کننده بهشت و دوزخم ، . . . من صاحب رجعتها ، و صاحب دولت دولتها ، و عصا و آهنم ، منم آن «جنبنده» ای که بامردم سخن میگوید .

صدوسی و سوم : از حضرت صادق (ع) در حدیثی نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) مکرر میفرمود : من قسمت کننده بهشت و دوزخم ، من «فاروق» اکبر ، و صاحب عصا و

الفاروق الاكبر، وأنا صاحب العصا والميسم «الحديث»

الرابع والثلاثون بعد المائة ما رواه أيضاً في أول الجزء الثالث من بصائر الدرجات عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن علي الوشاء عن محمد بن حمران عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال : حدث عن بني اسرائيل يا زرارة ولا حرج ، قلت : ان في احاديث الشيعة ما هو أعجب من احاديثهم ؟ فقال : وأي شيء هو يا زرارة ؟ فاخترت في قلبي فكنت ساعة لأذكر ما أريد ، فقال : لعلك تريد الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال : حدث بها فانها حق .

أقول : رجعة الشيعة ليست بأعجب من احاديث بني اسرائيل ، وانما ذلك رجعة الائمة عليهم السلام .

الخامس و الثلاثون بعد المائة ما رواه الشيخ الجليل علي بن محمد العزازي في كتاب الكفاية في باب الحسن عليه السلام قال : حدثنا محمد بن علي يعني ابن بابويه عن المغيرة بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن سماعة عن أبيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى بن جعفر البغدادي عن الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي سعيد عقيصا عن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام في حديث

آهنم (آن آهني که بآن مردم راداغ میزنند) « تا آخر حدیث » .

صدوسی و چهارم : از « زرارة » نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : ای زرارة درباره بنی اسرائیل هر چه میخواهی بی بآک بگو ، گفتم : در حدیثهای شیعه مطالبی عجیب تر از قصه های بنی اسرائیل هست ؟ فرمود : چیست ؟ هر چه فکر کردم آن موقع چیزی بهمین نیامد ، فرمود : شاید رجعت دامیگویی ؟ گفتم : آری ، فرمود : آنرا هم بگو که حق است .

موافق گوید : رجعت شیعه عجیب تر از حوادث بنی اسرائیل نیست ، آنچه مایه تمجید زرارة بودند رجعت ائمه علیهم السلام بود .

صدوسی و پنجم : علی بن محمد غزاقی در کتاب کفایه از ابوسعید در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت مجتبی (ع) فرمود : مگر نمیدانید که هیچیک از ما نیست مگر

طویل قال : أما علمتم انه مامنا أحد الاو تقع فی عنقه بیعة الطاغیة فی زمانه الا القائم الذی یصلی خلفه روح الله عیسی بن مریم «الحديث» .

السادس والثلاثون بعد المائة ما رواه ایضاً فی باب ما جاء عن أبی هريرة قال : حد ثنا محمد بن عبد الله الشیبانی عن هشام بن مالك أبی دلف الخزاعی عن العباس بن الفرّج الریاشی عن شرحبیل بن أبی عون عن یزید بن عبد الملك عن سعید المقبری عن أبی هريرة عن رسول الله ﷺ فی حدیث قال : ان الاثمة بعدی اثنا عشر من اهل بیتی علی اولهم وأوسطهم محمد وآخرهم محمد وهو مهدی هذه الامة الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم .

الحابع والثلاثون بعد المائة ما رواه ایضاً فی باب الحسین علیهما السلام عن المعاف بن زکریا عن أحمد بن محمد بن شعیب عن أحمد بن الحسن بن سعید عن أبیه عن جعفر بن الزبیر المخزومی عن عمران بن یعقوب الجعدی عن أبیه عن یحیی بن جعدة ابن هبيرة عن الحسین بن علی بن أبی طالب رضی الله عنه عن رسول الله ﷺ فی حدیث قال : کيفتم تلك امة انا أولها و اثنا عشر من بعدی من السعداء أولى الا لباب والمسیح بن مریم آخرها **الثامن والثلاثون بعد المائة** ما رواه رجب الحافظ البرسی فی کتاب مشارق

بیعت پادشاه جابر زمانش را در گردن دارد ، غیر از آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگزارد «تا آخر حدیث» .

صدوسی و ششم : از ابو هريرة نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : امامان بعد از من دوازده نفر از اهل بیت هستند ، اولشان علی ، وسطشان محمد ، و آخرشان هم محمد است ، و او مهدی این امت است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگزارد . **صدوسی و هفتم :** از یحیی بن جعد از حضرت امام حسین (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : امتی که اولش من باشم ، و پس از من دوازده نفر از سعادتمندان و خردمندان ، و آخرش مسیح بن مریم چگونه هلاک میشود ؟ .

صدوسی و هشتم : حافظ رجب برسی در کتاب «مشارق» از سلمان و ابوذر نقل

أنوار اليقين في حقايق اسرار أمير المؤمنين عليه السلام في أواخر الكتاب في فصل مفرد
 عن سلمان وأبي ذر عن أمير المؤمنين عليه السلام في كلام طويل يقول فيه : يا سلمان و
 يا جندب وكان عهد الناطق واما الصامت ، ولا بد في كل زمان من نا طق وصامت ؛
 فمحمد صاحب الجمع وانا صاحب الحشر ، و عهد صاحب الجنة وانا صاحب الرجعة .
 التاسع والثلاثون بعد المائة مارواه ايضا في فصل آخر عن الاصبخ بن نباتة
 عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث قال : ومن أنكر ان لي في الارض كرة بعد كرة
 ودعوة بعد دعوة وعودة بعد رجعة حديثا كما كنت قديما فقدره علينا ، و من رد
 علينا فقدره علي الله .

الاربعون بعد المائة مارواه ايضا في فصل آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة
 له يقول فيها : هيهات هيهات اذا كشف المستور وحصل ما في الصدور لقد كررت
 كرات وكم بين كرة و كرة من آية وآيات ؛ الى أن قال : وباعت عهد و ابراهيم
 لا قتلن اهل الشام بكم قتلات وأي قتلات ولا قتلن اهل صفين بكل قتلة سبعين قتلة

ميكند كه امير المؤمنين (ع) در كلامي طولاني - فرمود : اي سلمان و اي جندب ؛ (جندب
 نام ابوذر است) محمد (ص) ناطق و گويابود ، و من ساكتم ، در هر زماني هم بايد گويامي
 باشد و ساكتي ، محمد (ص) صاحب جمع محمد (ص) صاحب بهشت است و من صاحب رجعت .

صد و صي و نهم : از اصبخ بن نباته در حديثي نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع)
 فرمود : هر كه انكار كند كه پس از بازگشت اول بازگشتي دارم ، و بعد از دھوت نخستين
 دھوت ديگري و بعد از رجعت رجعتي - كه دومهم نظير اول است - ، ما دارد كرده و هر كه
 ما دارد كند خدا دارد كرده .

صد و چهل : باز از حضرت امير (ع) نقل ميكند كه در خطبه اي فرمود : هيهات ،
 هيهات ، آن دم كه بوشيده ها آشكار شود ، و آنچه در سينه ها است مشخص گردد ، چند
 نوبت رجعت حاصل شده كه ميان هريك با ديگري نشانه هائي است
 قسم بآنكه محمد و ابراهيم را فرستاد ؛ شاميان را چند نوبت بكشم چه كشتي ؟ اهل

و لاردن الى كل مسلم حيوة جديدة ، و لاسلمن اليه صاحبه و قاتله و لا قتلن
 بعمار بن ياسر و بأويس القرني ألف قتيل ، الى أن قال : لا و كيف و ايان و متى و اني
 وحتي ، ثم قال : لا تستعظموا هذافانا أعطينا علم المنايا و البلايا ، كاني بهذا وأشار
 الى الحسين عليه السلام قد نار نوره بين عينيه ، و ثار معه المؤمنون من كل مكان ، و أيم
 الله لو شئت سميتهم رجلا رجلا بأسمائهم و أسماء آبائهم ، فهم يتناسلون من
 أصلاب الرجال و أرحام النساء الى يوم الوقت المعلوم ، الى أن قال : حتى يخرج
 الى ما أعد لي من الخيل و الرجل ، فاتخذ ما أحببت و أترك ما أردت ، ثم أسلم الى عمار
 بن ياسر اثني عشر ألف أدهم على كل أدهم منها محب لله و لرسوله مع كل واحد
 اثني عشر ألف كتيبة ، لا يعلم عددها الا الله .

الحادي و الاربعون بعد المائة ما رواه ايضا فيه في فصل آخر عن أمير المؤمنين
عليه السلام في حديث طويل قال : انا صاحب النشر الاول و الاخر انا صاحب المناقب و
 المفاز ، الى أن قال : انا الذي أقتل مرتين و أحيى مرتين ، انا المذكور في سالف
 الزمان و الخارج في آخر الزمان .

صفین را بهر قتلی هفتاد بار بکشم ، و هر مسامانی را زندگی تا زده ای بخشم ، و قاتلش را
 تسلیمش کنم ، بجای عمار یاسر ، و ابوس قرنی هزار نفر را بکشم ، . . . چون و چرا ،
 و کی و کجا ؟ ندارد . . . این خبر را بعید نشمارید ، که علم مرگها و گرفتاریها را بما
 داده اند ، گویا این - حسین - را می بینم که میان چشمانش نور میدرخشد و مؤمنان از
 هرجا با او نهضت کرده اند ، بخدا ! اگر بخواهم زامشان را می برم اینان از صلب پدران و
 رحم مادران منتقل میشوند تا روز موعود معین برسد ، . . . تا اسب و سپاهی که برای
 من آماده شده ظاهر گردد و هر يك را بخواهم انتخاب کنم و هر يك را نخواهم رد کنم ،
 سپس بعمار یا سردوا زده هزار اسب تحویل دهم که دوستان خدا و رسول بر آنها سوارند .
صد و چهل و یکم : باز از امیر المؤمنین (ع) نقل میکند که در حدیثی فرمود : من
 صاحب «نشر» اول و آخرم ، من صاحب مناقب و مفازم . . . منم که دوبار کشته شوم
 و دوبار زنده گردم ، منم که نامم در گذشتگان بوده و در آخر الزمان خارج می شود .

الثاني والاربعون بعد المائة مارواه السيد المرتضى في رسالة المحكم والمتشابه قال : قال أبو عبد الله محمد بن ابراهيم بن حفص النعماني في كتابه في تفسير القرآن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال : حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي عن اسمعيل بن مهران عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن اسمعيل بن جابر قال : سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول : ان الله بعث محمداً فحتم به الانبياء وأنزل عليه كتاباً فحتم به الكتب ؛ الى أن قال : ولقد سئل أمير المؤمنين عليه السلام شيعته عن هذا ؟ فقال : ان الله أنزل القرآن على سبعة أحرف ثم قال : وان في القرآن ناسخاً ومنسوخاً ومحكماً ومتشابهاً الى ان قال : ومنه رد على من أنكر الرجعة ثم قال : فكأنك الشيعة اذا تفرغت من تكاليفها فسأله عن قسم قسم منها فيخبرها الى أن قال : واما الرد على من أنكر الرجعة فقول الله عز وجل : «يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون» اي الى الدنيا فاما حشر الاخرة فقله تعالى : «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» وقوله عز وجل : «وحرام على قرية أهلكناها أنهم لا يرجعون»

صدوجهل ودوم : سيد مرتضى در رساله « محكم ومتشابه » از اسماعيل بن جابر نقل ميکند که گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) مي فرمود : خداوند محمد را فرستاد و پيبري را باو ختم کرد ، کتابي بر او نازل کرد و کتب آسماني را بآن خاتمه داد ، شيعيان اين مطلب را از امير المؤمنين (ع) پرسيدند ، فرمود : خدا قرآن را بهفت « حرف » (در تفسير هفت حرف خلاف است بعضي گویند مراد هفت معنی است) نازل کرد ، قرآن ناسخ و منسوخ دارد و محکم و متشابه . . . قسمتي از آن رد منکران رجعت است . . سپس سيد مرتضى مي فرمايد : . . شيعيان هر وقت فرصتي پيدا ميکردند هر يك از اقسام قرآن را از آنجناب مي پرسيدند (علي (ع) فرمود :) اما رد منکران رجعت ، اين آيه است : «روزي که ازهر جمعي دسته اي از آنان را که آيات ما را تکذيب مي کنند محشور کنيم و بازداشت شوند ، نمل ۸۳ » مراد برگشتن بدنيا است ، اما آيه قيامت ، اين است : « همه را محشور کنيم و احدي را وانگذاريم » و اين آيه : « هر قرپه اي که هلاک کرده ايم مقرر است که بر نبيگردند ، انبياء ، ۹۵ » مربوط بر رجعت است ، اما در

فی الرجعة فاما فی القيمة فانهم يرجعون ومثل قوله تعالى : فواذأخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه ، وهذا لا یكون الا فی الرجعة ، ومثله ما خاطب الله به الاثمة و وعدهم بالنصر والانتقام من أعدائهم فقال سبحانه : « وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم أمناً » وهذا یكون اذا رجعوا الی الدنیا ومثل قوله تعالى : « ونرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض » وقوله سبحانه : « ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاده ای رجعة الدنیا ومثله قوله تعالى : « الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم أئوف حضر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » ثم ماتوا وقوله تعالى : « فو اختار موسى قومه سبعین رجلاً لمیقاتنا » فردهم الله بعد الموت الی الدنیا فأكلوا و

قیامت ، همه برمی گردند ، و نیز این آیه : « آندم که خدا ازیبیران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی که بشما داده ام اگر پیغمبری آمد که آنچه باشماست تصدیق کرد باید باو ایمان آردید و بارش کنید ، آل عمران ؛ ۸۱ » در غیر رجعت نیست ، و همچنین آیه ای که با او وعده نصرت و انتقام از دشمن میدهد که میفرماید : « خدا بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده در زمین جانشینشان کند چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برای آنان پسندیده استقرار دهد ، و پس از ترس و خوف ایشان گرداند ، نور ، ۵۵ » این هم وقتی است که بدنبار گردند و همچنین این آیات که میفرماید : « میخواستیم بر آنان که روی زمین ناتوان شمرده شدند منت نهیم ، امام و وارثان قرار دهیم ، و در زمین استقرارشان دهیم ، قصص ، ۵۵ : « آنکس که این قرآن بعهده تو گذاشت ترا ببازگشتگاهی برگرداند ، قصص ، ۸۵ » که مراد بازگشت بدنیا است ، « مگر قصه آنان را ندانستی که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از دیار خویش بیرون رفتند خداوند بآنها فرمود ببیرید ، سپس زنده شان کرد ، بقره ، ۲۴۳ » و این وعده پس از زنده شدن باز مردند : « موسی هفتاد نفر از قومش را رای وعده گاه ما انتخاب کرد ، اعراف ۱۵۵ » اینها هم بعد از مرگ بامر خدا زنده شدند ، خوردند ، و نوشیدند ، و زن گرفتند ،

شربوا ونكحوا ومثله خبر العزيز .

الثالث والاربعون بعد المائة ما رواه سعد بن عبدالله في مختصر البصائر على ما نقل عنه الحسن بن سليمان بن خالد عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين عن البرزطي عن حماد بن عثمان عن بكير بن أعين قال : قال لي من لاشك فيه يعني أبا جعفر عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين (ع) سرجه ان .

الرابع والاربعون بعد المائة ما رواه فيه بالاسناد عن حماد عن الفضيل عن أبي جعفر عليه السلام قال : لاتقولوا الحبب والطاغوت ، لاتقولوا الرجعة فان قالوا لكم قد كنتم تقولون ذلك فقولوا أما اليوم فلا نقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد كان يتألف الناس بالمائة ألف درهم ليكفوا عنه فلاتألفونهم بالكلام .

الخامس والاربعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن الحسين بن أحمد

واذا ين قبيل است قصه «عزيز» ترجمه كچير بزرگوار

صد و چهل سوم : سعد بن عبدالله در كتاب «مختصر البصائر» از «بكير بن اعين» نقل مي كند كه گفت : كسي كه در صدق گفتارش شك ندارم - يعني حضرت باقر (ع) - فرمود : پيغمبر و امير المؤمنين عليهم السلام بر ميگردند .

صد و چهل چهارم : از فضيل نقل مي كند كه حضرت باقر (ع) فرمود : راجع بعبت و طاغوت (كه كناية از اول و دوم است) و رجعت (باستيان و مغالفتان) صحبت نكنيد و نام آنها را نبريد ، اگر گفتند : شما سابقاً راجع بآنها عقايد اظهار مي كرديد ، بگوئيد امروز ديگر نيمگوييم ، پيغمبر (ص) گاهي تا صد هزار درهم بمردم ميداد براي اينكه باوي مهربان شوند و آزارش ندهند ، شما حاضر نيستيد مردم را با حرف بخودتان نزديك كنيد (اين حديث سر مشق بسيار جامع و جالبي است كه مي فرمايد در برابر اشخاص سست عقيدة يا مغالط مطالبى را كه جز يا كدلان و نابتقدمان تاب تحملش رانداوند نبايد گفت ، و اشخاص را با گفتن اين مطالب نبايد از حريم دين راند ، مترجم) .

صد و چهل و پنجم : از يونس بن ظبيان نقل مي كند كه حضرت صادق (ع) فرمود :

المنقری عن یونس بن ظبیان عن أبی عبد الله علیه السلام قال : ان الذی یلی حساب الخلائق قبل یوم القیمة الحسین بن علی علیه السلام فأما یوم القیمة فانما هو بعث الی الجنة وبعث الی النار .

السادس والاربعون بعد المائة ما رواه فیہ ایضاً عن ابراهیم بن هاشم عن البرقی عن محمد بن سنان او غیره عن عبد الله بن سنان قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لقد اسری بی ربی عزوجل فاوحی الی من وراء حجاب ما أوحی ، وکلمنی بما کلمنی به و کان مما کلمنی به أن قال : یا محمد انی انا الله لا اله الا أنا عالم الغیب والشهادة الی أن قال : یا محمد ، علی أول من أخذ میثاقه من الائمة ، یا محمد علی آخر من أقبض روحه من الائمة وهو الدابة الی تکلمهم «الحديث» .

الحابع و الاربعون بعد المائة ما رواه العیاشی فی تفسیره علی ما نقله عنه بعض ثقات المعاصرين عن سلام بن المستنیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال : لقد تسموا باسم ماسمی الله به أحداً الا علی بن أبی طالب و ما جاء تأویلہ قلت : متى یجیء تأویلہ؟ قال : اذا جاء جمع الله امامه النبیین والعرسلین حتی ینصروه وهو قول الله : «و اذا أخذ الله

آنکه پیش از قیامت بحساب مردم میرسد حسین بن علی است ، اما روز قیامت یا بهشت است یا جهنم

صد و چهل و ششم : از عبد الله بن سنان از حضرت صادق (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص) فرمود : پروردگار مرا بر اعراج برد و از پس پرده ای بمن وحیها کرد و سخنانی فرمود ؛ از جمله فرمود : ای محمد ، منم خدائی که جز من خدائی نیست ، دانای نهان و عیانم . . . ای محمد ، نخستین امامی که برایش پیمان گرفته شد : علی است ، و آخر امامی که جانش را میگیرم علی است ، او است «جنبده» ای که بامردم سخن میگوید «تا آخر حدیث» .

صد و چهل و هفتم : «عیاشی» در تفسیرش از سلام بن مستنیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : نامی را بر خود نهادند که خدا بر غیر علی بن ابیطالب ننهاد و «تأویلش» (یعنی حقیقتش) هنوز نیامده (مراد لقب : امیر المؤمنین است) گفتیم تأویلش کی میآید؟ فرمود : هنگامی میآید که خدا پیمبران را حضور وی جمع کند و اورا باری

میثاق النبیین لما آتیتمکم من کتاب و حکمة الی قوله: «وانا معکم من الشاهدين» فیومئذ یدفع رسول الله ﷺ اللواء الی علی بن ابی طالب فیکون امیر الخلائق کلهم أجمعین یسکون الخلائق کلهم تحت لوائه ، و یسکون هو امیرهم فهذا تأویلہ .

الثامن والاربعون بعد المائة ما رواه أبو الفتح الکراجکی فی کنز الفوائد عن محمد بن العباس وهو ثقة ثقة عن أحمد بن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد عن ابن ابی نصر عن جمیل بن دراج عن ابی سلمة عن ابی جعفر عليه السلام فی قول الله تعالى: « قتل الانسان ما اکفره » قال: نزلت فی امیر المؤمنین عليه السلام « ما اکفره » یعنی بقتلکم اياه الی أن قال: « ثم أماته » مיתה الانبياء « فأقبره » ثم اذا شاء أنشره » قال: یمکث بعد قتله فی الرجعة فیقضي ما أمره .

التاسع والاربعون بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن الحسين عن عبد الله بن عبد الرحمن عن محمد بن عبد الحميد عن مفضل بن صالح عن جابر عن أبي عبد الله الجدلي قال: دخلت علی علی بن ابی طالب عليه السلام يوماً فقال: انا دابة الارض .

مرکز تحقیق و پژوهش اسلامی

کنند ، چنانکه در قرآن میفرماید: « آندم که خدا از پسران یمان گرفت . . . » تا آنجا که میفرماید: « من هم باشما از گواهانم » آتروز پیغمبر (ص) برجم را بدست علی سپارد وی امیر همه مردم باشد و مردم همه تحت فرمانش باشند این تأویل این نام (امیر المؤمنین) است .

صد و چهل و هشتم : « کراجکی » در کتاب کنز الفوائد از ابوسلمه نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تأویل این آیه : « قتل الانسان ما اکفره » فرمود در باره حضرت امیر المؤمنین (ع) است ، یعنی چه کرده بود که او را کشتید ؟ . . . بعد می فرماید : « سپس او را مانند پسران - میراند و بغا کش سپرد ، آنگاه هروقت بنخواهد زنده اش می کند ، سورة عیس ، ۸۰ » در رجعت مدتی میماند و دستورهای الهی را اجرا می کند .

صد و چهل و نهم : از ابو عبد الله جدلی نقل می کند که گفت : روزی خدمت علی (ع) رسیدم فرمود : « جنبندة زمین » منم .

الخمسون بعد المائة ما رواه عنه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن القاسم بن اسمعيل عن علي بن خالد العاقولي عن عبد الكريم الخثعمي عن سليمان بن خالد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة » قال الراجفة الحسين بن علي ؛ و الرادفة علي بن أبي طالب عليه السلام ، و اول من ينفض عن رأسه التراب الحسين بن علي في خمسة و سبعين ألفاً و هو قوله تعالى : « انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد »

الحادی و الخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « ان نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين » قال : تخضع لها رقاب بنی امیه ، قال : وذلك علي بن أبي طالب يبرز عند زوال الشمس علي رؤس الناس ساعة حتى يبرز وجهه يعرف الناس حسبته ونسبه ، ثم قال : اما ان بنی امیه ليضبین الرجل منهم الى جنب شجرة فيقول : هذا رجل من بنی امیه فاقتلوه .

صد و پنجاهم : از سلیمان بن خالد نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه : « روزی که لرزانند ، بلرزانند ، و لرزانند دیگر از پس آن آید ، نازعات ، ۷ » فرمود : اولی حسین (ع) ، و دومی امیر المؤمنین است ، اول کسی که گردد خاک از سر می فشاند حسین بن علی (ع) است که با هفتاد و پنج هزار نفر وارد می شود و این است تفسیر این آیه « ما یغیران خویش ، و آنها را که ایمان آوردند در این زندگی دنیا و روزی که گواهان بر خیزند باری کنیم ، غافر ؛ ۵۱ » .

صد و پنجاه و یکم : از ابو بصیر نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان برای آنان می فرستیم که گردنم ایشان در برابرش رام شود ، شعرا ، ۴ » فرمود : آن نشانه علی بن ابیطالب است که هنگام ظمر بالای سر مردم ظاهر شود ، بطوری که او را بحسب و نسب بشناسند و گردن بنی امیه در برابرش خاضع و رام گردد ، اگر یکی از آنان در پناه درختی مخفی شود عاقبت او را پیدا کنند و بکشند .

الثاني والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن علي بن أحمد بن حاتم عن اسمعيل بن اسحق عن خالد بن محمد عن عبد الكريم بن يعقوب عن جابر بن يزيد عن أبي عبدالله الجدلي عن أمير المؤمنين في حديث انه قال : انا دابة الارض انا أنف المهدي وعينه .

الثالث والخمسون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن العباس عن أحمد بن محمد بن سعيد عن الحسن السلمي عن أيوب بن نوح عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن عمران بن ميثم عن عباية قال : أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال : حدثني عن الدابة ؟ قال : هي دابة مؤمنة تقرأ القرآن و تؤمن بالرحمن ، و تأكل الطعام وتمشي في الاسواق .

الرابع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن أحمد عن محمد بن عيسى عن صفوان مثله وزاد في آخره قلت : ومن هو ؟ قال هو علي ثكلتك امك .

الخامس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن اسمعيل القاضي عن عبدالله بن أيوب المخزومي عن يحيى بن أبي بكر عن أبي حريز عن

صد و پنجاه و دوم : از ابو عبدالله جدلی نقل می کنند که امیر المؤمنین (ع) در حدیثی فرمود : من «جنبنده زمین» من بجای چشم و دماغ حضرت مهدی هشم (یعنی یثرب و یثرب و یثرب) .

صد و پنجاه و سوم : از «عبایة» نقل می کنند که مردی خدمت علی (ع) رسید و عرض کرد : مرا از «جنبنده زمین» خبر ده ، فرمود : جنبنده با ایمانی است ، قرآن میخواند و بخدای رحمان ایمان دارد ، غذا می خورد ، و در بازارها راه می رود .

صد و پنجاه و چهارم : حدیث سابق را از صفوان بهمان نحو نقل می کنند و در آخرش میگوید سائل گفت : او کیست ؟ فرمود : او علی است مادرت برایت بگریه صد و پنجاه و پنجم : از ابوهریره نقل میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : «جنبنده

علی بن زید عن خالد بن اوس عن ابي هريرة قال : قال رسول الله ﷺ : يخرج دابة الارض ومعها عصا موسى وخاتم سليمان ، تجلو وجه المؤمن بعصا موسى وتسم وجه الكافر بخاتم سليمان

الحادس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن احمد بن محمد عن احمد بن أبي عبيدة عن الحسين بن علوان عن سعد بن طريف عن الاصمغ بن نباتة قال : دخلت على أمير المؤمنين وهو يأكل خبزاً وخلاً وزيتاً فقلت : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم اخرجناهم دابة من الارض» ما هذه الدابة؟ فقال : دابة تأكل خبزاً وخلاً وزيتاً .

الحابع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبد الرحمن عن سماعة بن مهران عن الفضيل بن الزبير عن الاصمغ بن نباتة قال : قال لي معاوية ، يا معشر الشيعة تزعمون ان علياً دابة الارض؟ فقلت : نحن نقول بقول اليهود فارسل الى رأس الجالوت فقال : ويحك تجدون دابة الارض عندكم؟ فقال : نعم فقال : ما هي؟ فقال : رجل ، فقال : أتدرى ما اسمه؟ قال : نعم اسمه اليا ، قال : فالتفت اليّ فقال : ويلك يا اصمغ ما

زمین» در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان بدست دارد بیرون آید ، دوی مؤمنان را بعصای موسی جلو دهد و صورت کافران را با انگشتر سلیمان داغ زند .

صد و پنجاه و ششم : از اصمغ بن نباتة نقل میکنند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رفتم نان و سرکه و زیتون می خورد ، این آیه خواندم : «هنکامی که عذاب و اجشان شود «جنبده ای» از زمین بیرون آید ، نمل : ۸۳» و گفتم : این جنبده چیست ؟ فرمود : جنبده ای است که نان و سرکه و زیتون می خورد

صد و پنجاه و هفتم : باز از اصمغ نقل میکنند که معاویه بنی گفت : شما شیعیان گمان می کنید که «جنبده زمین» علی (ع) است گفتم : ما از یهودیان نقل میکنیم ، معاویه رئیس علمای یهود را حاضر کرد و گفت : در کتب شما نام «جنبده زمین» هست؟ گفت آری ، پرسیدن آن چیست ؟ گفت مردی است ، پرسید : اسمش را میدانی؟ گفت : آری ، نامش «الیا» ، معاویه بنی نگاه کرد و گفت : اصمغ ، وای بر تو «الیا» چه قدر

أقرب اليامن علياً .

الثامن والخمسون بعد المائة مارواه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» فقال هو أمير المؤمنين عليه السلام

التاسع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن الحسن عن الحسين بن الحسن عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن عبد الرحمن بن سيابة و يعقوب بن شعيب عن صالح بن ميثم عن أبيه انه سمعه يقول : ان علياً دابة الارض؛ وعرض الحديث على أبي جعفر عليه السلام فلم ينكره بل أقر به .

الستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن حميد بن زياد عن ابن نهيك عن عيسى بن هشام عن أبان عن عبد الرحمن بن سيابة عن صالح بن ميثم عن أبي جعفر عليه السلام في حديث ان علياً عليه السلام دابة الارض قال : وان علياً راجع الينا وقرء : «ان الذي فرض عليك القرآن لراك الي معاه» .

الحادي والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابراهيم بن عبد الحميد عن ابان الاحمر عن

بعلی نزدیک است ؟

صد و پنجاه و هشتم : از ابو بصیر نقل می کند که حضرت باقر (ع) در تفسیر «جنبنده

زمین» فرمود : مراد امیر المؤمنین (ع) است .

صد و پنجاه و نهم : از صالح بن ميثم نقل می کند که گفت : پدرم « ميثم »

میگفت : علی (ع) «جنبنده زمین» است ، من این حدیث را بر حضرت باقر (ع) عرضه کردم و نکر د بلکه تصدیق کرد .

صد و شصت : باز از صالح بن ميثم نقل میکند که حضرت باقر علیه السلام

در حدیثی فرمود : علی (ع) «جنبنده زمین» است بدینا بر میگردد و این آیه را خواند : «آنکس که این قرآن بمهد تو نهاد ترا بیاز گشتگاهی بر میگردد» ، قصص ، ۸۵ .

صد و شصت و یکم : از «ابان احمر» نقل می کند که حضرت باقر (ع) در

أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده» فقال أبو جعفر عليه السلام : ما حسب نبيكم الا سيطلع عليكم اطلاعة .

الثاني والستون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن الحسن بن علي بن مروان عن سعيد بن عمار عن أبي مروان قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده» فقال : لا والله لا تنقضي الدنيا ولا تذهب حتى يجتمع رسول الله و علي عليهما السلام بالثوية فيلنقيان ويبنيان بالثوية مسجداً له اثني عشر ألف باب ، يعني موضعاً بالكوفة

وعن أحمد بن هوزة عن ابراهيم بن اسحق عن عبد الله بن حماد عن أبي مريم الانصاري عن أبي عبد الله عليه السلام مثله .

الثالث والستون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن عيسى عن يونس عن الفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» : الرجعة .

الرابع والستون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن محمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن مفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبد الله

تفسير آية فوق فرمود در بارة پیغمبر (ص) گمانی ندارم جز اینکه ناگهان چشم بسوی شما بگشاید .

صد و شصت و دوم : از ابو مروان نقل می کند که گفت : تفسیر همان آیه سابق را از حضرت صادق (ع) پرسیدم فرمود : بغداد ؛ دنیا خاتمه نپذیرد تا پیغمبر و علی علیهما السلام در «نویه» - که موضعی است در کوفه - جمع شوند و مسجد بزرگی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد . این حدیث را بسند دیگری هم از حضرت صادق علیه السلام بهمین نحو روایت می کند .

صد و شصت و سوم : از «زید شحام» نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «عذاب کوچکتر را پیش از عذاب بزرگتر بآنان بچشانیم» فرمود : عذاب کوچکتر رجعت است .

صد و شصت و چهارم : باز از «زید شحام» از حضرت صادق (ع) نقل می کند که عذاب

قال : «العذاب الادنى» دابة الارض .

الخامس والستون بعد المائة ماروا فيه عنه عن هاشم بن أبي خلف عن ابراهيم بن اسمعيل عن يحيى بن مسلمة بن كهيل عن أبيه عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي ﷺ قال في خطبة خطبها في حجة الوداع : لا تفلن العمالقة في كتيبة فقال له جبرئيل : أو على فقال : أو على بن أبي طالب .

اقول : وقد نقل هذه الاحاديث كلها الحسن بن سليمان بن خالد البرقي عن محمد بن العباس ما نزل من كتاب تأويل ما نزل من القرآن وغيره في عهد و آله عليهم السلام .

السادس والستون بعد المائة ماروا جعفر بن محمد بن قولويه في المزار عن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن ابي الفضل عن ابن صدقة عن المفضل بن عمر عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كآني بسري من نور قد وضع وقد ضربت عليه قبة من ياقوتة حمراء مكللة بالجواهر وكانى بالحسين عليه السلام جالسا على ذلك السري وحوله تسعون ألف قبة خضراء وكانى بالمؤمنين يزورونه ويسلمون عليه ، فيقول الله عز وجل لهم : أوليائى مسلمون فظالمأ

کوچکتر «چندند زمین» است .

صد و شصت و پنجم : اذا بن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در خطبه ای در سفر «حجة الوداع» فرمود : من در میان سپاهی ، عمالقدا (یعنی ستمگرانی را که از بقیه قوم عاد در شام مانده بودند) می کشم ، جبرئیل گفت : بگو (من) یا علی (آنهارا میکشیم) فرمود : (من) یا علی بن ابیطالب .

مؤلف گوید : همه این حدیثها را حسن بن سلیمان از کتاب محمد بن عباس نقل میکند .

صد و شصت و ششم : «ابن قولویه» در کتاب «مزار» از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : گویا می بینم که تختی از نور نهاده اند و قبه ای از یاقوت سرخ جواهر نشان بر آن زده اند ، حسین (ع) روی آن نشسته و اطرافش قبه های سبزی زده اند ، مؤمنین او را زیارت میکنند و بر او سلام میکنند ، از جانب خدا خطاب میشود : دوستان من ! بسیار ذلت و آزار کشیدید و ستم دیدید ، این

اوذیتم وذللتکم واضطهدتکم فهذا یوم لاتسألون حاجة من حوائج الدنیا والاخرة الا قضیتها لکم ، فیکون أکلهم وشربهم من الجنة .

اقول : سؤال حوائج الدنیا یدل علی أن هذا فی الرجعة اذ هی لاتسأل فی الاخرة .
السابع والستون بعد المائة ما رواه النعمانی فی تفسیره علی ما نقل عنه عن ابن عباس فی قوله تعالى : « والنهار اذا جلیها » قال : یعنی الائمة هنا أهل البیت یملکون الارض فی آخر الزمان فیعلاها ونها عدلاً وقسطاً .

الثامن والستون بعد المائة ما رواه البرقی فی المعاصن عن أحمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن ابن سنان عن الفضل عن أبی عبد الله علیه السلام قال : قال امیر المؤمنین علیه السلام : انا صاحب العصا والمیسم .

التاسع والستون بعد المائة ما رواه محمد بن الحسن الصفار فی بصائر الدرجات عن عبد الله بن محمد عن ابراهیم بن محمد الثقفی رفعه عن أبی عبد الله علیه السلام قال : قال امیر المؤمنین علیه السلام : انا صاحب العصا والمیسم .

الاجعون بعد المائة ما رواه أيضاً فیہ بسنده عن سلمان الفارسی عن امیر

روزی است که هر حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت بخواهید بر آورم، آنگاه از خوراکیهای بهشتی میخورند و مینوشند .

مؤلف گوید : چون خواست حاجتهای دنیا در آخرت معنی ندارد پس حدیث مربوط بر جعت است .

صد و شصت و هفتم : «نعمانی» در تفسیرش از ابن عباس نقل میکند که در تفسیر این آیه : «قسم بربوبی آندم که زمین را روشن کند ، شمس ، ۳» گفت : مراد امامان از ما اهل بیت اند که در آخر الزمان حکومت کنند و زمین را از عدل و داد پر کنند .

صد و شصت و هشتم : «برقی» در کتاب «معاصن» از حضرت صادق (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من صاحب عصا و آهن داغ زننده هستم .

صد و شصت و نهم : «صفار» در «بصائر الدرجات» حدیث سابق را از حضرت امیر (ع) نقل میکند .

صد و هفتادم : از سلمان فارسی نقل میکند که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود

المؤمنين عليه السلام قال : أنا صاحب الميسم وأنا الفاروق الا كبر ، وأنا صاحب الكرات ودولة الدول «الحديث» .

الحادی والسبعون بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره علي ما نقل عنه عن رفاعه عن أبي عبد الله عليه السلام قال : اول من يكر الى الدنيا الحسين بن علي و أصحابه «الحديث» وقد مر .

الثاني والسبعون بعد المائة ما رواه ايضاً عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام ان علياً عليه السلام قال علي المنبر : انا سيد الشيب وفي سنة عن ايوب والله ليجمعن الله لي شملی كما جمعه لا يوب .

ورواه الكشي في كتاب الرجال كما مر .

الثالث والسبعون بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره علي ما نقل عنه عن صالح بن سهل عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « ثم رددنا لكم الكرة عليهم » قال : خروج الحسين عليه السلام في الكرة في سبعين من أصحابه الذين قتلوا معه «الحديث» .

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

من صاحب آهن داغ زننده ، «فاروق اکبر» ، و صاحب رجعتها ، و صاحب بهترين دولتهايه «تا آخر حديث» .

صدوهفتاد و یکم : «عياشي» در تفسيرش از «رفاعة» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که بدنيا بر ميگردد حسين بن علي (ع) و اصحاب او يند «تا آخر حديث» اين حديث قبلهم گذشت .

صدوهفتاد و دوم : از حضرت صادق (ع) نقل ميکند که علي (ع) بالاي منبر فرمود : من سرور موفيدام و در من نشانه ای از ايوب است ، بعد از قسم خداوند پراکنده گي مرا جمع کند چنانکه از ايوب راجع کرد . اين حديث را کشي هم در کتاب رجال نقل ميکند .

صدوهفتاد و سوم : از صالح بن سهل نقل ميکند که حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : « پس بر ضد آنها دولت بشما داديم » فرمود : درباره خروج حسين (ع) و آن هفتاد نفری است که در کابش شهيد شدند «تا آخر حديث» .

الرابع والسبعون بعد المائة ما رواه المفيد في إرشاده عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام قال أنا سيد الشيب وفي سنة من أيوب، وسيجمع الله لي أهلي كما جمعهم ليعقوب، وذلك إذا استدار الفلك وقلت (وقلتم ظ) مات أو هلك «الحديث» وفيه جملة من علامات آخر الزمان.

الخامس والسبعون بعد المائة ما رواه محمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم في كتاب علل الشرايع على ما نقل عنه قال: أخبر الله نبيه في كتابه يصيب أهل بيته بعده من القتل والغضب (الغضب) والبلاء ثم يردّهم ويقتلون أعدائهم ويملكهم الأرض وهو قوله تعالى: «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذّكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون» وقوله تعالى: «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات» الآية.

السادس والسبعون بعد المائة ما رواه صاحب كتاب المناقب عن الرضا عليه السلام في قوله تعالى: «أخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم» قال: علي عليه السلام.

صد و هفتاد و چهارم: شیخ مفید در کتاب (ارشاد حضرت صادق (ع) نقل میکنند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: من سرور (پیر مردان و) موسفیدانم، در من نشانه ای از ایوب است، خدا کسان مرا جمع آوری کند چنانکه فرزندان یعقوب را جمع کرد، و این موقعی است که فلك دور خود را بزند و شما گوئید: (مهدی امت) مرد یا هلاک شد تا آخر حدیث.

در این حدیث قسمتی از علامات آخر الزمان هم مذکور است.

صد و هفتاد و پنجم: محمد بن علی بن ابراهیم در کتاب «علل الشرايع» میگوید: خداوند در کتاب خود به پیغمبر خبر داد که پس از او اهلبیتش دچار کشتار و غصب حق و گرفتاری شوند، سپس برگردند و دشمنانشان را بکشند و پادشاه روی زمین گردند، آنجا که میفرماید: «در زبور از پس «ذکر» نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بارش میبرند، انبیا، ۱۰۵ و باز میفرماید: «خدا بآنها که ایمان آورده و عمل صالح کردند وعده داده (که در زمین جانشینان گرداند) . . . نور ۵۵»

صد و هفتاد و ششم: صاحب کتاب مناقب از حضرت رضا (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه: «جنبند ای از زمین بیرون آریم» فرمود: مراد علی (ع) است:

السابع والسبعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أمير المؤمنين عليه السلام في هذه الآية انه قال : انا دابة الارض .

الثامن والسبعون بعد المائة ما رواه فيه عن الباقر عليه السلام في شرح قول أمير المؤمنين عليه السلام : على يدى تقوم الساعة ؛ قال : يعنى الرجعة قبل القيمة ينصرنى و بذريتى المؤمنين .

اقول : فهذه جملة من الاحاديث التى حضرتنى فى هذا الوقت مع ضيق المجال عن التتبع التام . وقلة وجود الكتب التى يحتاج اليها فى هذا المرام ، ولا ريب فى تجاوزها حد التواتر المعنوى وقد تقدم فى غير هذا الباب ما يدل على ذلك ، ويأتى ما يدل عليه و العقل يجزم باستحالة اتفاق جميع هؤلاء الرواة على الكذب و الافتراء ، ووضع هذه الاحاديث الكثيرة جداً ولعل مالم يصل اليها فى هذا المعنى اكثر مما وصل اليها وليت شعري أى عاقل يجوز الكذب على جميع هؤلاء الرواة الذين رووا هذا المعنى ، ويرد شهادة المشايخ المؤلفين للكتب المعتبرة حيث شهدوا بصحة احاديثها ، أو يتعرض لتأويلها مع صراحتها جداً ، حتى انها أكثر من احاديث

صد وهفتاد وهفتم : از امير المؤمنين (ع) نقل ميکنند که فرمود : «جنبندہ زمين» من .

صد وهفتاد وهفتم : از حضرت باقر (ع) نقل ميکنند که در شرح اين کلام على (ع) بدست من قيامت بيا ميشود . فرمود : مراد رجعت است يعنى خدا بوسيلة من وفرزندانم مؤمنين را يارى ميکنند .

موافق گوید : اينها حدیثانی است که - با کمی فرصت و کسب کتابهای لازم - فعلا در دسترس من بود ، و بدون شك اينها از حد «تواتر معنوی» متجاوز است ، حدیثهای ابواب قبل و بعد هم دلالت بر مطلوب دارد ، و عقل محال ميداند که تمام روايان اين احاديث دروغ گفته باشند ، با اينکه شايد احاديثی که بنا نرسيده بيش از اينها باشد ، کدام عاقل است که احتمال بدهد همه اين روايان دروغ گفته اند ، و همه اين نويسندگان کتاب های معتبری که اين احاديث را صحيح دانسته اند ، اشتباه کرده اند ، با اينکه اين همه حدیثهای صريح را تأويل کند با اينکه اينها از اخباری که در تعيين هر يك از ائمه

النصوص على كل واحد من الاثمة عليهم السلام ؛ وأوضح دلالة و تصريحاً ، ولا يكاد يوجد في شيء من مسائل الاصول و الفروع اكثر مما وجد في هذه المسئلة من الادلة والایات والروایات والله الهادي .

الباب الحادی عشر

فی انه هل بعد دواة المهدي عليه السلام دولة ام لا

روی الشيخ الاجل أبو جعفر الكليني في باب تسمية من رآه عليه السلام باسناده الصحيح عن عبدالله بن جعفر الحميري انه سأل العمري رحمه الله فقال له : اني اريد ان اسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد ان أسالك منه ؛ فان اعتقادي ودينى ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً ، فاذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة فلم يلك ينفع نفساً ايما نها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، فاولئك شرار من خلق الله و هم الذين تقوم عليهم القيامة ؛ ولكنى أحببت أن ازداد يقيناً بالحديث عليه السلام

وارد شده زیادترو واضح تر و صریح تر است ، و در هیچ مسأله ای راجع باصول یا فروع دین بیش از این آیه و خبر وارد نشده ، البته رهبر و رهنا خدا است .

باب یازدهم

در اینکه آیا پس از دولت حضرت مهدی (ع) دولتی هست یا نه ؛ شیخ کلینی در باب «اسامی اشخاصی که خدمت امام زمان (ع) رسیده اند» از «حمیری» نقل میکند که به «عمری» (وکیل امام زمان (ع) گفت : من میخواهم چیزی از تو ببرسم با اینکه در آنچه میبرسم شک ندارم ، من معتقدم که زمین از حجت خالی نمیشاند ، مگر چهل روز پیش از قیامت که در آنوقت حجت از روی زمین برداشته شود و در توبه بسته گردد ، و هر کس تا آن وقت ایمان نیاورده باشد یاد ايمانش خیری کسب نکرده باشد دیگر ایمانش سود ندهد ، و اینان بدترین خلق خدا باند و اینها قیامت را درک میکنند ، عقیده من چنین است ، ولی میخواستم یقینم زیاد تر شود «تا آخر حدیث» ،

اقول : وقد روي هذا المعنى الشيخ وابن بابويه وغيرهما بطرق كثيرة .

وروى الشيخ في كتاب الغيبة في جملة الاحاديث التي رواها من طرق العامة في النص على الائمة عليهم السلام قال : أخبرنا جماعة عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البرزوفري عن علي بن سنان الموصلي العدل عن علي بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد البصري عن عمه الحسن بن علي عن أبيه عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : في الليلة التي كان فيها وفاته : يا أبا الحسن احضر دواة وصحيفة ، فأملى رسول الله صلى الله عليه وآله وصية حتى انتهى الى هذا الموضع فقال : يا أبا الحسن انه يكون بعدى اثني عشر اماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً ، فأنت يا علي أول الاثني عشر اماماً ، وذكر النص عليه السلام فقال : اذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد فذلك اثني عشر اماماً ، ثم يكون من بعدهم اثني عشر مهدياً فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه أول المقربين له ثلثة أسامي : اسم كاسمي ، واسم كاسم أبي وهو عبدالله وأحمد ، والثالث المهدي هو أول المؤمنين .

وروى الشيخ في كتاب الغيبة في آخره عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه

ابن مضمون را شيخ طوسي ، وصدوق وديكران هم بطريقهای بسیار روایت میکنند
شيخ طوسي در کتاب «غیبت» در حدیثهایی که از طریق سنیان در باره ائمه
علیهم السلام روایت میکند - از حضرت صادق از پدران بزرگوارش نقل میکند که یثرب
(س) - در شب آخر عمرش - بجلی (ع) فرمود : دوات و کاغذی بیاور و وصیت خویش را
بیان کرد و علی (ع) نوشت تا باینجا رسید که فرمود : ای ابوالحسن ، بعد از من دوازده
امام اند و بعد از آنها دوازده «مهدی» ، ای علی تو اول آن دوازده امامی چون او
(یعنی امام یازدهم) را مرگ فرا رسید ، امامت را بفرزندش : محمد - که در آل محمد مقام
نکبانی و محافظت دارد - واگذار ، این دوازده امام ، بعد از آنها دوازده مهدی اند
که چون وی را مرگد باید بایده ولایت را بفرزندش - اول مقربان که سه نام دارد : احمد ،
عبدالله ، مهدی ، واگذار .

شيخ طوسي در کتاب غیبت از ابو حمزه نقل میکند که حضرت صادق (ع) در

عن محمد بن عبدالحمید و محمد بن عیسی عن محمد بن الفضیل عن أبی حمزة عن أبی عبدالله علیه السلام فی حدیث طویل قال : یا با حمزة ان من بعد القائم اثنی عشر مهدیاً من ولدالحسین علیه السلام .

وروی الشیخ ایضاً فی المصباح الکبیر حیث آورد دعاء ذکرانه مروی عن صاحب الزمان خرج الی أبی الحسن الضراب الاصفهانی بمكة باسناد لم نذكره اختصاراً ثم آورد الدعاء بطوله الی أن قال : اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن الرضا و الحسین المصطفی و جمیع الاوصیاء مصابیح الدجی الی أن قال : وصل علی ولیک و ولاة أمرک و الائمة من ولده ، و معد فی أعمارهم وزد فی آجالهم و بلغهم أقصى آمالهم دیناً و دنیا و آخره ، انک علی کل شیء قدير .

وروی ایضاً فی المصباح بعده بغير فصل دعاء مروی عن الرضا علیه السلام فقال : روى عن یونس بن عبدالرحمن عن الرضا علیه السلام انه کان یأمر بالدعاء لصاحب الامر علیه السلام بهذا الدعاء اللهم ادفع عن ولیک و خلیفک الی أن قال : اللهم وصل علی ولاة عهده و الائمة من بعده وزد فی آجالهم و بلغهم آمالهم «الدعاء» وهو یشتمل علی أوصاف

حدیثی فرمود : بعد از حضرت قائم (ع) دوازده مهدی از فرزندان حسین (ع) میباشند
باز شیخ طوسی در کتاب مصباح دعائی طولانی از حضرت صاحب الزمان (ع) نقل میکند که در آخرش چنین میفرماید : خداوندا ! بر محمد مصطفی و علی مرتضی ، و فاطمة زهراء ، و حسن و حسین و همه اوصیا که چراغهای ظلمات (جهل و گمراهی) اند، درود فرست ... و بر ولی خود (امام زمان ع) و سایر اولیاء و امامانی که از نسل اویند درود فرست ، عمرشان را طولانی گردان ، و آنها را بیالانترین آرزوهای دنیا و آخرتشان برسان که تو بر هر چیز توانائی

باز در مصباح از حضرت رضا (ع) نقل میکند که در دستور دعای برای حضرت صاحب الامر (ع) چنین فرمود : خداوندا ! بر ولیعهد او امامان بعد از او درود فرست ، عمرشان دراز گردان و آنان را با آرزوهایشان برسان «تا آخر دعا» در این دعا اوصاف و

والقالب لا تكاد تستعمل في غير المهدي ﷺ .

وروى ابن بابويه في كتاب الخصال في باب الاثني عشر عن عبدالله بن محمد عن محمد بن سعيد عن الحسن بن علي عن أبي اسامة عن ابن هبارك عن معمر عن سمع وهب بن منبه يقول : يكون بعدى اثني عشر خليفة ثم يكون الهرج ، ثم يكون كذا وكذا .

وبالاسناد عن الحسن بن علي عن وليد بن مسلم عن صفوان بن عمرو عن شريح بن عبيد عن عمر والبكابي عن كعب الاحبار قال في الخلفاء : هم اثني عشر ، فاذا كان عند ائمة ضائهم واتي طائفة سالحة مداهه لهم في العمر ، كذلك وعد الله هذه الامة ، ثم قرء : « وعد الله الذين آمنوا يستخلفهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم » وكذلك فعل الله بنبي اسرائيل وليس بعزير ان يجمع الله هذه الامة يوماً أو نصف يوم ، « وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون » .

القابى ذكر شده كه در غير امام زمان (ع) استعمال نمیشود .

شیخ صدوق در کتاب خصال از وهب بن منبه نقل میکند كه گفت : بعد از من دوازده خلیفه است سپس هرج و مرج پدید آید و چنین و چنان شود

و از كعب الاحبار نقل میکند كه گفت : خلفا دوازده نفر اند و بعد از آنها طائفة شایسته ای آیند كه خدا عمر شان را طولانی كند ، خدا باین امت چنین وعده داده ، سپس این آیه خواند : « خدا بكسانی از شما كه ایمان آورده عمل صالح كردند وعده داده كه در زمین جانشینان گرداند » چنانكه در بنی اسرائيل هم این كار را كرد و بعد نیست كه خدا این امت را در يك روز یا نصف روز جمع كند « و يك روز نزد خدای تو باندازه هزار سالى است كه شما میسرید » (كعب الاحبار مردی یهودی است كه با اظهار اسلام بمنظورهای سیاسی مطالب خرافى تورات را بصورت حدیث و امثال آن بمردم القا میکرد و از این راه ضربت سختی بر تاریخ اسلام زد ، مطالب فوق را هم باید از جمله معمولات او شمرد چون آیه ای كه اول استشهاد كرده بنص حدیثهای سابق مربوط ، بوقت قیام امام زمان (ع) است و این مرد برای بعد از خلفای دوازده گانه گذاشته ، وشواهد كذب دیگری هم در این گفتارش هست كه بر اهلسیو شیده نیست ، علاوه كه كعب الاحبار عمر

و فی باب اتصال الوصیة من لدن آدم من کتاب کمال الدین لابن بابویه حدثنا بنی قال : حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر عن ایوب بن نوح عن الربیع بن عجم عن عبد الله بن سلیمان العامری عن ابی عبد الله علیه السلام قال : ما زالت الارض الا لله تعالى فیها حجة يعرف الحلال من الحرام ، ویدعو الی سبیل الله ، ولا تنقطع الحجة من الارض الا اربعین يوماً قبل القيمة ، واذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة ، فلا ینفع نفساً ایمانها لم تكن آمنت من قبل أو کسبت فی ایمانها خيراً أولئك شرار خلق الله وهم الذین يقوم علیهم القيمة .

ورواه البرقی فی المحاسن عن علی بن الحکم عن الربیع بن عجم مثله .
وقال الطبرسی فی کتاب اعلام الوری فی آخر الباب الرابع : قد جاءت الروایة الصحيحة انه لیس بعد دولة المهدي علیه السلام دولة الا ما ورد من قیام ولده مقامه الا ما شاء الله ولم ترد علی القطع والیقین ، ولا کثر الروایات انه لن یمضي من الدنيا الا قبل القيمة بأربعین يوماً یموت فیها الهرج ، وعلامة خروج الاموات وقیام الساعة والله اعلم «انتهی» .

مرکز تحقیق و پژوهش اسلامی

وابوبکر و عثمان را هم بخلافت می شناخت ، پس لابد مرادش دوازده خلیفه این طوری است .
باز هم شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از عبدالله بن سلیمان عامری نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : همیشه از طرف خدا حاجتی روی زمین هست که حلال و حرام را بشناسد و برای خدا دعوت کند ، زمین هرگز از حاجت خالی نماند مگر چهل روز پیش از قیامت ، و هنگامی که زمین از حاجت خالی ماند در توبه بسته شود و هر کس تا آن وقت ایمان نیاورده باشد یا در ایمانش خبری کسب نکرده باشد دیگر ایمانش سود ندهد اینان بدترین خلق خدا یند و اینها یند که قیامت بر آن ها قیام میکند این حدیث را «برقی» هم در کتاب محاسن بهمن نحو روایت میکند .

«طبرسی» در کتاب «اعلام الوری» میفرماید : روایت صحیحی وارد شده که بعد از دولت حضرت مهدی (ع) دولتی نیست مگر آنچه در بعض احادیث وارد شده که : فرزندان او بجایش می نشینند ، اما بطور قطع و یقین فرموده اند در بیشتر روایات هم نقل شده که آن جناب چهل روز با آخر دنیا وفات کند ، سپس هر ج و مرج شود ، و نشانه های زنده شدن مردگان و قیام قیامت پدید آید .

و قال المفيد فی الارشاد : ليس بعد دولة القائم لاحد دولة ثم ذكر مثل كلام الطبرسی .

و قال صاحب كتاب صراط المستقیم وهو الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملي ليس بعد المهدي ﷺ دولة واردة الافي رواية شاذة من قیام اولاده من بعده ، وهي ما روى عن ابن عباس من قول النبي ﷺ لن تهلك امة انا اولها و عيسى بن مريم آخرها والمهدي في وسطها .

ومثله روي عن انس وهاتان تدلان علي دولة بعد دولته ، وأكثر الروایات انه لا يمضي الا قبل القيمة بأربعين يوماً وهو زمان الهرج ؛ وعلامة خروج الاموات للحساب « انتهى » .

اقول : اما حديث وفاة المهدي ﷺ قبل القيامة بأربعين يوماً فقد ورد من طريق متعددة لا تحضرني الآن ، والاحاديث في ان الارض لا تخلو من حجة كثيرة ،

مرحوم مفيد در «ارشاد» فرمايد بعد از دولت حضرت قائم دواتي نيست ، سپس نظير كلمات «طبرسی» را ذكر ميکند .

علي بن يونس عاملي در كتاب صراط المستقیم می گوید : بعد از حضرت مهدي (ع) دولتي نيست فقط در روايت ضعيفي هست که فرزندانش بجايش مي نشينند ، اين روايت را ابن عباس نقل ميکند که پيغمبر (ص) فرمود : امتي که من اولش باشم ، و عيسى بن مريم آخرش و مهدي وسطش هرگز هلاک نشود نظير اين حديث از «انس» هم نقل شده و بقتضای اين دو حديث بعد از دولت آن جناب باز هم دولتي هست ، اما در بیشتر روايات است که حضرت مهدي (ع) تا چهل روز پيش قيامت نميرد ، و آن موقعي است که هرچ و مرج و نشانه های قيامت پيدا شود .

مؤلف گوید : حديث وفات حضرت مهدي (ع) چهل روز قبل از قيامت ، بسندهای متعدد نقل شده - که اکنون در دسترس من نيست - درباره خالي نماندن زمين از حجت هم حديث بسيار است ، و ادلة عقلی هم در کار هست ، حديثهای انحصار ائمه در دوازده نفر هم بسيار زياد است (بنابر اين اشکالي توليد مي شود که بقتضای اين چند دسته

والادلة العقلية على ذلك قائمة ، وأحاديث حصر الاثمة في الاثني عشر ايضاً كثيرة جداً ويحتمل هنا وجوه :

احد ها ان يكون خلو الارض من امام على ظاهره في هذه الاربعين ، ويكون موت الناس و جميع المكلفين قبل الامام ، وتكون في تلك المدة اليسيرة خالية من المكلفين ومن الامام ، ولا ينافي ذلك ما روى من خروج المهدي عليه السلام من الدنيا شهيداً ، لا يمكن ان يسقيه أحد السم أو يضربه بالسيف ونحوه ، ثم يموت القاتل وسائر المكلفين قبل الامام ، ويكون الرجعة بعد المدة المذكورة أو قبلها ، ولا يبعد كون أهل الرجعة غير مكلفين ، ويكون اغلاق باب التوبة لانتقطاع التكليف و موت المكلفين ، فلا ينفع نفساً ايمانها لانتقال النفوس من الدنيا التي هي دار التكليف الى البرزخ أو القيامة ، ويكون المشار اليه بأولئك هم الذين لم يؤمنوا

حديث: (۱) حضرت مهدي چهل روز پیش از قیامت وفات میکند (۲) و زمین هم هرگز از حجت خالی نمیشود (۳) و اینهم پیش از دوازده نفر نیستند این مطالب باذیل حدیث سابق که از مرحوم صدوق نقل شد که: هنگامی که زمین از حجت خالی ماند در توبه بسته می شود و ایمان کسی قبول نمیشود و اینان بدترین خلق اند و قیامت بر آنها قیام می کند، سازگار نیست ، زیرا اگر زمین از حجت خالی نشود پس بعد از حضرت مهدي کسی نباید باشد که توبه اش قبول نشود یا ایمانش سود ندهد و امام دیگری هم که نیست چون آمده دوازده نفر اند و همچنین کلمات طبرسی و احادیثی که میفرماید بعد از حضرت مهدي (ع) دوازده مهدي دیگر هست با این سه دسته حدیث موافقت ندارد ، لذا برای حل اشکال مرحوم مؤلف می فرماید : (در اینجا چند احتمال هست :

اول در مدت این چهل روز هیچکس روی زمین نباشد و همه مردم پیش از امام مرده باشند ، و این با احادیثی که می فرماید امام شهید میشود منافات ندارد چون ممکن است کسی آن جناب را مسموم کند یا شمشیری بوی بزند و خود قبل از امام بسیرد ، رجعت هم ممکن است بعد از این مدت یا قبل باشد و شاید اهل رجعت مکلف نباشند و از این جهت البته راه توبه هم باز نیست ، چون مکلفی در کار نیست ، و این که در آخر حدیث می فرماید: اینها نیستند

أولم يكسبوا في إيمانهم خيراً ، وذلك غير بعيد لقرب المشار اليهم في الذكر ، و يكون قيام القيامة عليهم اشارة الى انها عليهم لالهم ، بخلاف غيرهم فانها لهم أو عليهم أولهم ونحوه : « لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت » والحاصل انه لا يلزم حملاه على بقاء المحجوج بعد فناء الحجة .

و ثانيها ان يكون اشارة الى قوم لا يموتون عند موت صاحب الزمان ، بل يصيرون في حكم الاموات و بمنزلة المعدومين لارتفاع التكليف عنهم لفقدهم العقل أو غير ذلك ، كافتضاء الحكمة الالهية انتضاء مدة التكليف وقيام الساعة ولعل هؤلاء الجماعة المشار اليهم بقوله تعالى : « ونفخ في الصور فصعق من في السموات والارض الا من شاء » وحينئذ تنعصص الاحاديث المعارضة المشار اليها بزمان التكليف أو يحمل الحجة فيها على ما هو أهم من الامام و العقل مواروا الكليتي و غيره عنهم عليهم السلام ان الله على الناس حجتين ظاهرة وباطنة ، والظاهرة الانبياء والائمة ، والباطنة العقل.

۱- (که قیامت بر آنها قیام می کند) مراد کسانی اند که آیهان نبی آورده اند یا در ایمان نشان خبری کسب نکرده اند ، یعنی قیام قیامت بضرر اینها است ، برخلاف دیگران که قیامت غالباً بنفع آن ها است یا نفع و ضررشان باهم است ، زیرا کلمه (علی) گاهی برای افاده ضرر استعمال می شود مثل این آیه : « لها ما کسبت وعليها ما اكتسبت » (یعنی اگر خوبی کرده بنفع او است و اگر بدی کرده بضررش) بهر حال لازم نیست حدیث را حمل کنیم بر این که بعد از وفات حجت وقت ، مکلفی روی زمین باشد .

۲- اینکه اشخاصی که در آن چهل روز باقی میمانند در حکم مرده باشند ، زیرا شرائط تکلیف از قبیل عقل در آن ها نباشد و یا حکمت خداوندی اقتضا کند که مدت تکلیف سر آید و قیامت بر پا شود و شاید این عدم همان ها باشند که خدا میفرماید : در « صور » دمیده شود و هر که در آسمان ها و زمین است - جز آن که خدا خواهد - بیهوش شود ، زمر ، ۶۸ بنا بر این حدیثهایی که میفرماید : زمین از حجت خالی نمیماند اختصاص بزمان تکلیف پیدا میکند ، یعنی تا مکلف در عالم هست حجت هم هست ، شاید هم مراد از حجت عقل باشد که حجت باطن است ، و پیغمبران و ائمه حجت ظاهرند (این احتمال فسادش ظاهر است ، اگر این احتمال را بابت احادیث امامت مورد اشکال میشود و برای دشمنان میدان باز میگردد)

وثالثها أن يكون المراد بالاربعين يوماً مدة الرجعة و يكون ذلك إشارة الى قلنها ، فانه يعبر بالسبعين عن الكثرة ؛ و بما دونها عن القلة ، او إشارة الى ما عرفى هذه الاحاديث من قوله في هذا المقام «وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون» و يكون وفاة جميع المكلفين قبل المهدي عليه السلام ، و يكون أهل الرجعة غير مكلفين ؛ و يأتي ان شاء الله تمام الكلام .

ورابعها أن يكون القيامة التي أخبر بوقوعها بعد الاربعين يوماً هي قيام الاموات وحيوتهم بعد الموت ، و يكون المراد الرجعة التي هي القيامة الصغرى ، ثم القيامة الكبرى ، و لا ريب في جواز استعمال القيامة فيما يشمل القيامة الصغرى و الكبرى بل قد تقدم اطلاق الاخرة في القرآن على الرجعة ، و ورد الحديث بذلك .

وخامسها أن يكون المراد ليس بعد دولة المهدي عليه السلام دولة مبتدئة فلا ينافي الرجعة لانها دولة ثانية ، و الاربعون يوماً يحتمل كونها فاصلة بين الدولتين .

وسادسها أن يكون المراد بعون المهدي عليه السلام الذي لا يتاخر القيمة عنه الاربعين

سوم: شاید چهل روز ایام رجعت باشد و این عدد اشاره بکمی دورانش باشد ، چون مقدار زیاد را بعد هفتاد معرفی می کنند و کم را با اعداد کمتر و یا اینکه هر روزی هزار سال باشد چنانکه می فرماید : « يك روز نزد پرورد گار مثل هزار سالی است كه شما ميشريد » ، بنابر این حضرت مهدی پس از تمام مكلفین وفات میکند و مردم رجعت تكلیف ندارند .

چهارم: شاید مراد از قیامت در حدیث مزبور قیامت صغری یعنی رجعت باشد و البتة اطلاق قیامت بر رجعت مانعی ندارد و ممکن است قیامت بر هر دو اطلاق شود ، چنانکه قبلاً گفتیم که در قرآن اطلاق « آخرت » بر آن شده ، و در احادیث هم وارد است .

پنجم: شاید مراد از حدیثی که میفرماید: بعد از دولت مهدی دولتی نیست ، دولت ابتدائی باشد ، اما رجعت دولت دوباره گذشتگان است ، پس منافاتی باهم ندارند ، آن چهل روز هم شاید فاصله بین دو دولت باشد .

ششم: شاید مراد از مرگ حضرت مهدی که چهل روز پیش از قیامت است : مردن

یوماً الموت الثاني بعد رجعتہ ﷺ ، وقد ذکر بعض المحققین من المعاصرين وأورد
أحاديث متعددة دالة على رجعتہ ﷺ ، وذكر انه نقلها من كتب المتقدمين و الله
أعلم ، وأما أحاديث الاثنى عشر فلا يخفى انها غير موجبة للمقطع أو اليقين لذورها
وقلتها وكثرة معارضتها كما أشرنا الى بعضه ، وقد تواترت الاحاديث بان الائمة
اثنى عشر ، وان دولتهم ممدودة الى يوم القيامة ، و ان الثاني عشر خاتم
الانبياء والائمة والخلف ؛ و ان الائمة من ولد الحسين الى يوم القيامة ، و نعوذك
من العبارات ، فلو كان تجب علينا الاقرار با مائة اثنى عشر بعدهم لوصل اليها
نصوص متواترة تقاوم تلك النصوص ، لينظر في الجمع بينهما .

وقد نقل عن السيد المرتضى انه جوز ذلك على وجه الامكان والاحتمال ، و قال :
لا تقطع بزوال التكليف عند موت المهدي ﷺ ، بل يجوز أن يبقى بعده ائمة
يقومون بحفظ الدين و مصالح أهله ؛ ولا يخرجوا ذلك عن التسمية بالاثني عشرية ؛
لانا كلفنا أن نعلم امامتهم وقد بينا ذلك بياناً شافياً ، فانقرضنا بذلك من غيرنا
« انتهى » .

دوباره باشد ، چنانکه یکی از علمای عصر ما حدیثهایی نقل کرده که آنجناب هم رجعت
دارد، والله اعلم.

اماراجع بعدیتهایی که میفرماید بعد از مهدی دوازده نفر امام دیگرند ، روایاتی
که در این زمینه وارد شده دلالت قطعی ندارد در روایات بسیاری هم وارد شده که ائمه
دوازده نفر اند و دولتشان تا قیامت ادامه دارد ، و دوازدهمین آخر اوصیا ، و امامها ، و جانشینان
است ، و ائمه تا قیامت از اولاد حسین (ع) اند و اگر بر ما لازم بود که با امامت دوازده نفر
بعد از آنها (که در روایات دیگری وارد شده) اقرار کنیم باید حدیثهای متواتری هم در این
باره باشد که در برابر حدیثهای معارض بتواند مقاومت کند و ملاحظه جمع بین آنها بشود .
از سید مرتضی هم نقل است که فرموده : شاید بعد از حضرت حجت (ع) خلفایی باشند ؛ و بر طرف
شدن تکلیف بعد از آنجناب حتمی نیست ، ممکن است پس از او امامانی باشند که دین و مصالح
مؤمنین را حفظ کنند ، و این دوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد ، زیرا آنها که ما باید بشناسیم
همین دوازده نفر اند ، و ما کتاب مستقلی در این زمینه نوشته ایم « پایان کلام سید مرتضی »

و یؤیدہ عدم الدلیل العقلی القطعی علی النفی ، وقبول الادلة النقلیة للتقید والتخصیص ونحوهما لو حصل ، و لا یخفی ان الحدیث المنقول أولاً من کتاب الغیبة من طرق العامة ، فلا حجة فیہ فی هذا المعنی ، وانما هو حجة فی النص علی الاثنی عشر ؛ لموافقتہ لروایات الخاصة ، و قد ذکر الشیخ بعدہ وبعد عدة احادیث انه من روایات العامة ، والباقی لیس بصریح ، وقد تقدم فی الحدیث السادس و التسعمین من الباب السابق ما هو صریح فی ان المهدي عليه السلام له عقب ، و هی هنا احتمالات :

«اولها» ان يكون البعدیة غیر زمانیة بل هی مثل قوله تعالى : فمن یهدیه من بعد الله فیجوز کون المذكورین فی زمن المهدي عليه السلام ، و یكونوا نواباً له ، کل واحد نایب فی جهة ، أوفی مدة .
«وثانیها» ان قوله : من بعدہ ، لا ید فیہ من تقدیر مضاف ، فیمکن من بعد ولادته أو من بعد غیبتہ و یكون اشارة الى السفر أو الوجود کلاله (النفر أو الوجود کلاله) علی الانس والجن أو الی اعیان علماء شیعتہ فی مدة غیبتہ ؛ و یمکن ان یقدر من

مؤید کلام مرحوم سید این است کہ دلیل عقلی قطعی نداریم کہ بعد از امام دوازدهم خلیفہ ای نیست ، دلایلہای نقلی ہم قابل تصرف است - البتہ اگر حدیث معتبری در مقابل باشد - اما آن حدیث اول کہ از کتاب «غیبت» شیخ طوسی نقل کردیم چون از طریق سنیان نقل میکند برای حاجت نیست ، فقط در تعیین عدد دوازده امام کہ با ما موافقت دارد حجت است ، مرحوم طوسی ہم پس از چند حدیث دیگر میفرماید این حدیث از حدیثهای سنیان است ، سایر احادیث ہم صراحتی ندارد ، باقی میماند حدیث نود و ششم باب سابق کہ صریحاً میفرماید : بعد از حضرت مهدی (ع) جانشینانش هستند ، اما این حدیث هم چند احتمال دارد :

یکی اینکه مراد بعد زمانی نیست بلکه رتبہ ای است - نظیر اینکه در قرآن میفرماید : « بعد از خدا کہ او را هدایت میکند ؛ » یعنی فرزندان تحت نظر او حکومت میکنند و نایب او هستند ، و در رتبہ بعداند .

دوم اینکه مراد بعد از تولد یا غیبتش باشد ، و اشارة بو کلاه و نمایندگان یا علمای شیعه باشد کہ در زمان غیبت نایب اماماند یا بعد از خروج کہ ممکن است آن موقع نیز

بعد خروجه ؛ فيكونون نواباً له كما مر .

وقد روى الصدوق في كتاب كمال الدين وتمام النعمة عن علي بن أحمد بن موسى الدقاق عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبيه قال : قلت للصادق عليه السلام : سمعت من أبيك انه قال : يكون من بعد القائم اثني عشر مهدياً ؛ فقال : قد قال : اثني عشر مهدياً ولم يقل اثني عشر اماماً ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس الى ولايتنا ومعرفة فضلنا .

اقول : فهذا الحديث يناسب الوجوه المذكورة ؛ ويوافق ما يأتي ايضاً على وجه ، على أنه يحتمل الحمل على التقية على تقدير أن يراد منه نفى الرجعة ، كما حمّله بعض المحققين .

« و ثالثها » أن يكون ذلك محمولاً على الرجعة ، فقد عرفت جملة من الاحاديث الواردة في الاخبار برجعتهم عليهم السلام على وجه الخصوص ، وعرفت جملة من الاحاديث الواردة في صحة الرجعة على وجه العموم في كل من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً ، وكل واحد من القسمين قد تجاوز حد

نيابت داشته باشند . مرحوم صدوق هم در کتاب « اكمال » از ابو حمزه نقل میسکند که گفت : حضرت صادق (ع) عرض کردم : من از پدرتان شنیدم که : بعد از قائم دوازده مهدي هست ، فرمود : دوازده « مهدي » فرموده اند نه دوازده امام ، اینان عده ای از شیعیان ما هستند که مردم را بولایت و معرفت ما میخوانند .

على انه گوید ، این حدیث با این چند وجهی که اخیراً ذکر شد مناسب است ، و شاید با حدیثهای آینده هم موافق باشد ، علاوه که ممکن است - اگر مراد حضرت صادق (ع) نفی رجعت باشد - از باب تقیه فرموده باشد ، چنانکه بعضی از محققان هم همینطور فهمیده اند .

صوم اینکه مربوط بر رجعت باشد ، چنانکه در بسیاری از روایات بود که ائمه علیهم السلام بر میگردند و در قسمتی از احادیث هم بود که هر مؤمن خالص یا کافر خالصی بر میگردد

التواتر المعنوی بمراتب ، كما رأيت في الابواب السابقة ، وعلى هذا فالائمة من بعده هم الائمة من قبله قد رجعوا بعد موتهم ، فلا ينافي ما ثبت من أن الائمة اثني عشر ؛ لان العدد لا يزيد بالرجعة ، وهذا الوجه يحصل به الجمع بين رواية اثني عشر و رواية أحد عشر ، فان الاولى محمول على دخول المهدي او النبي ﷺ والثانية لم يلاحظ فيها دخول أحد منهما بالحكمة اخرى ، ومثل هذا في المحاورات كثير ، والتخصيص بالذكر لا يدل على التخصيص بالحكم ، وليس بصريح في الحصر و ما تضمنه الحديث المروي في كتاب الغيبة أو على تقدير تسليمه في خصوص الائمة اثني عشر بعد المهدي ﷺ لا ينافي هذا الوجه ، لاحتمال أن يكون لفظ ابنه تصحيفاً أو اصله أبيه بالياء آخر الحروف ، ويراد به الحسين ﷺ لما روي سابقاً في أحاديث كثيرة من رجعة الحسين ﷺ عند وفاة المهدي ﷺ ، ولا ينافي ذلك الا سماء الثلاثة لاحتمال تعدد الاسماء واللقاب لكل واحد منهم عليهم السلام ، وان ظهر بعضها ولم يظهر

بنا براین امامهای بعد از او همان ائمه سابق اند ، پس این دوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد و باین وجه بین روایتی که میفرماید : ائمه دوازده نفر اند و آنکه میفرماید دوازده نفر اند جمع میشود ، چون اگر خود آنجناب یا پیغمبر (ص) را هم حساب کنیم دوازده نفر میشود ، اگر حساب نکنیم دوازده نفر میشود ، منتهی يك نفر آنها نام برده نشده چنانکه در مکالمات معمولی هم گاهی از بین عده ای چند نفر را نام میبرند و از بقیه صحبتی نمیکنند ، و این دلیل بر انحصار نیست .

اما اینکه در حدیث کتاب غیبت میگوید : دوازده نفر از فرزندان او . . . بر فرض که حدیث صحیح باشد - باین مطلب منافات ندارد ، چون ممکن است کلمه «ابنه» (یعنی ولایت را به پدرش و امیگذاارد) غلط باشد و اصلش «ابیه» باشد (یعنی پیدرش و امیگذاارد) که مراد حضرت امام حسین (ع) باشد ، چون روایات بسیاری سابقاً نقل کردیم که میفرماید حضرت امام حسین (ع) بر میگردد و پس از وفات حضرت مهدی وی را غسل میدهد ، اما اینکه در حدیث کتاب غیبت میفرماید : جانشین او سه نام دارد : احمد ، عبدالله ، و مهدی ، آنها هم باین مطلب منافاتی ندارد ، چون ممکن است هر يك از ائمه چند نام

الباقی ولا حتمال تجدد وضع الاسماء فی ذلك الزمان له ﷺ ، لاجل اقتضاء
الحكمة الالهية ، وقوله ﷺ فی حدیث ابي حمزة : اثني عشر مهدياً من ولد
الحسين لا یبعد تقدير شيء له يتم به الكلام بأن يقال أكثرهم من ولد الحسين ولا
یخفى انه قد یننی المتكلم كلامه علی الاكثر الا غلب عند ظهور الامر ، أو ارادة
الا جمال ، ومما یقرب بذلك ویزیل استبعاد ماورد فی احادیث النص علی الاثمة الاثني
عشر علیهم السلام انهم من ولد علی وفاطمة ، والحديث موجود فی أصول الكلینی ، ولا بد
من حمله علی ما قلناه لخروج امیر المؤمنین ﷺ هذا الحكم ، ودخوله فی الاثني
عشر علیهم السلام والضمایر فی الدعائین یحتمل عودها الی الرسول والی الحسين ﷺ ،
ویحتمل الحمل علی الرجعة كما مر لكن فی الدعاء الثاني لافى الاول هو وجود لفظ
ولده فيه ، وحديث كعب ووهب یحتملان بعض ما مروهما الی الرجعة اقرب علی ان
قولهما ليس بحجة ، لكن الظاهر انهما راویان لهذا المعنى عن بعض أهل العصمة
علیهم السلام ویأتی زیادة تحقیق لبعض مضمون هذا الفصل ان شاء الله تعالی .

مرکز تحقیقات و پژوهش های اسلامی

وچند لقب داشته باشد ، اگر چه بعضی اظهار شده باشد ، و بعضی نشده باشد ، علاوه ممکن
است این نامها - بحسب حکمت الهی - آن وقت جعل شود ، اما اینکه در حدیث ابو
حمزه میفرماید : دوازده مهدی از نسل حسین ع ، شاید مراد این باشد که اکثرشان از
نسل اویند ، چنانکه غالباً وقتی که مطلب معلوم باشد یا بخواهند مجمل گوئی کنند ،
حکم مربوط باکثر را بجهت نسبت میدهند ، نظیر اینکه مرحوم کلینی در بارة تعیین
دوازده امام حدیثی نقل میکند که میفرماید : دوازده امام از نسل علی و فاطمه سلام الله علیها
هستند ، با اینکه بازده نفرشان از نسل آنهاست ، اما اینکه در آن دو دعائی که از کتاب
«مصباح» نقل کردیم ، میفرماید : بر امامان از نسل او ، یا امامان بعد از او درود فرست
شاید مراد ائمه از نسل پیغمبر ص یا حسین ع باشد ، دعای دوم احتمال دیگری هم دارد که
مراد امامان هنگام رجعت باشد ، حدیث و هب بن منبه و کعب الاحبار هم قابل همین تاویلها
هست اما بار رجعت مناسب تر است ، با اینکه اصلاً گفتار آنها حجت نیست ، ولی ظاهر آن
چه گفته اند از بعضی منصومین نقل کرده اند .

الباب الثاني عشر

في ذكر شبهة منكر الرجعة والجواب عنها

لا يخفى انه لا يكاد يوجد حقاً خالياً من شبهة تعارضه ، فان الجهل أكثر من العلم في هذه النقطة ، وشياطين الانس والجن يجهلون في ترويح الشبهات وتكثيرها ، وقد قال الله سبحانه : « هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب وأخر متشابهات » و معلوم انه لا بد من حكمة في خلق الشهوات ونصب الشبهات ، و انزال المتشابهات ، و مما ظهر لنا من الحكمة في ذلك ارادة امتحان العقول ، وتشديد التكليف والتعريض لزيادة الثواب والعوض على تحصيل الحق والعمل به ، ومع ذلك فمن أخلص نيته وأراد الحصول الى الحق من كلام الله وكلام نبيه وأوصيائه عليهم السلام ، وجدوا راجحاً على الشبهات جداً .

اذ عرفت هذا فنقول : قد ثبت ان الرجعة حق بتصريح الايات الكثيرة وتصريحات

مرآة العقول في شرح الآثار

باب دوازدهم در شبهة منكرين رجعت وجواب آن اين مطلب معلوم است

که هیچ حقی نیست که پیرامونش شبهه‌ای نباشد ، زیرا در این جهان جهل و نادانی بر علم و دانش غلبه دارد ، و شیطان‌های انس و جن می‌کوشند که شبهات را زیاد کنند و بازار اینگونه مطالب را رواج دهند ، خداوند می‌فرماید : « او است که این قرآن بر تو نازل کرد ، قسمتی آیه‌های محکم (و واضح) است ، اینها اصل و مرجع کتاب است ، و قسمتهای دیگر «متشابهات» است ، آل عمران ، ۷ » و البته در خلقت شهوات و ایجاد شبهه‌ها ، و نازل کردن «متشابهات» حکمتی نهفته است ، و از جمله اینکه وسیله آزمایش عقول ، و سنگین شدن بار تکلیف است ، تا اگر وثواب در پیدا کردن راه حق و عمل با احکام زیاد تر گردد ، و البته هر کس نیت خویش خالص کند و بخواهد از راه قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام بحق برسد دامادی بابد و شبهه‌ها برایش حل میشود و حق در نظرش واضح میگردد .

اینک می‌گوییم : که حقانیت رجعت بصریح آیات بسیار و حدیثهای متواتر - بلکه

الا حادیث المتواترة ، بل المتجاوز حد التواتر ، وباجماع الامامية ، حتی انا لم نجد أحداً من علمائهم خرج بانکار الرجعة ولا تعرض لتضعیف حدیث واحد من أحادیثها ولا لتأویل شيء منها ، وأکثرها كما رأيت لا تناله يد التأویل ؛ وكل منصف يحصل له من أدلة الرجعة اليقین وحينئذ يمكنه دفع كل شبهة بجواب اجمالی بأن يقول هذا معارض لليقین وكل ما كان كذلك فهو باطل ، وأنا أذكر ما يعطري من الشبهات التي استند اليها منكرها ، واجيب عنها تفصيلاً فأقول :

الشبهة الاولى الاستبعاد وهذا كان اصل انكار من أنكرها ، وذلك ان كثيراً من العقول الضعيفة لانجور ذلك ولا تقبله ، وخصوصاً ما روي في بعض الاحادیث السابقة مما ظاهره ان مدة رجعة آل محمد عليهم السلام ثمانون ألف سنة ، الى غير ذلك من الامور البليغة الهائلة .

فالجواب اولاً : ان خصوص هذا التحديد لم يحصل به اليقین ، ولا وصل الى حد التواتر ، وكل من جزم بالرجعة لا يلزمه الجزم بهذه المدة .

متجاوز از تواتر - و اجماع اماميه ثابت است ، ناآنجا که ما احدي از علمای اماميه را سراغ نداريم که رجعت را انکار کرده باشد ، يا حتی یکی از احادیث را رد یا تأویل کرده باشد ، و چنانکه دیدیم غالب احادیث قابل تأویل نیست ، و هر با انصافی با مطالعه این ادله یقین پیدا میکند ، و میتواند بنحو اجمال از هر شبهه ای جواب دهد که برخلاف یقین است و هر چه با یقین یا مطالب یقینی معارضه کند باطل است ، اکنون شبهه هایی که از منکرین رجعت در نظر است ذکر میکنیم و تفصیلاً جواب میدهیم .

شبهة اول - استبعاد است ، و ریشه انکار منکرین همین است ، چون بسیاری از عقلهای ضعیف از پذیرفتن اینگونه مطالب عاجز است ، مخصوصاً بلعاط شاخ و برگهایی که در بعض احادیث اضافه شده ، نظیر حدیثی که مدت رجعت آل محمد عليهم السلام هشتاد هزار سال معرفی میکند ، و سایر مطالب وحشت آور دیگر .

اما جواب ، اولاً خصوص این مدت مزبور دلیل حتی ندارد و جزء معنای رجعت نیست ، ممکن است کسی بر رجعت معتقد باشد و اینگونه مطالب را معتقد نباشد .

وثانياً : ان الاستبعاد ليس بحجة ولا دليل شرعى ، فلا يجوز الالتفات اليه .
وثالثاً ان هذا لا يصل الى حد الامتناع ؛ بل هو ممكن لايجوز الجزم بنفيه ،
لانه يستلزم دعوى علم الغيب .

ورابعاً انه لا يوجد له معارض صريح بعد التتبع التام فلا يجوز ردّه .

وخامساً انه يحتمل حمله على المبالغة ، وأن يكون مثل قوله تعالى : «و
ان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدّون» وقوله تعالى : «ويوم كان مقداره
خمسین ألف سنة» كما ذكر بعض المفسرين ان المراد ما يقضى فى ذلك اليوم و
يفصل ، ويقع من الامور العظيمة يحتاج الى مثل هذه المدة من السنين فى الدنيا .
وسادساً ان ذلك ان كان المراد منه ظاهره فهو بالنسبة الى فضل الائمة عليهم السلام
قليل ، وبالنسبة الى قدرة الله تعالى سبحانه وكرمه أقل ، وما أحسن ما قاله فى
هذا المقام رجب البرسى فى كتابه بعدما اورد حديثاً عجيباً فى فضلهم عليهم
السلام فى أوایل كتابه وقال بعده ما هذا لفظه : أنكر هذا الحديث من فى قلبه مرض ،

مكتبة كهنه

ثانياً استبعاد حجت ودليل شرعى نیست ، وبالدليل تاب مقاومت ندارد .
ثالثاً مطلب محال نیست ، وچون ممکن است ، احتمال وقوع دارد ، و علم غیب
میخواهد که کسی بگوید : حتماً رجعتی نیست (بنابر این کسی نباید انکار رجعت کند بلکه
حداکثر اگر دلیلی پیدا نکند باید بطورشک وتردید تلقی کند ، نه بنحود و انکار) .
رابعاً پس از اینکه ممکن شد و دلیلی هم بر ردش نبود ، انکارش جایز نیست ،
خامساً شاید مدت مشارالیه از باب مبالغه باشد نظیر اینکه خدا میفرماید : «يك
روز نزد پروردگارت بمقدار هزار سال از سالهاى است که شما میشارید» و یا آیه دیگر :
«روزی که بمقدار پنجاه هزار سال است» که بعضی از مفسرین گویند مراد این است که بمقدار
هزار ، یا پنجاه هزار سال کار در آن انجام میشود .

سادساً اینگونه مطالب نسبت بفضل ائمه علیهم السلام چیزی نیست ، و نسبت بقدرت
و کرم خدا بمقدار تراست ، «حافظ رجب برسى» اول کتابش حدیث عجیب و غریبی در
فضل ائمه نقل میکند و بعد (چون خودش می فهمد اینگونه احادیث مورد قبول عموم

فقلت له: تنكر القدرة أم النعمة [أم] ترد على المؤيدين بالعصمة، فإن أنكرت قدرة الرحمن فانظر الى ما روى عن سليمان ان سماطه كان كل يوم ملحمة سبعة اكراد . فخرجت دابة من دواب البحر وقالت : يا سليمان اضفنى ذلك اليوم ، فأمر أن يجمع لها مقدار سماطه شهراً ؛ فلما اجتمع ذلك على ساحل البحر وصار كالجبل العظيم أخرجت المحوت رأسها وابتلعتة وقالت : يا سليمان أين تمام قوتى اليوم فان هذا بعض طعامى ، فتعجب سليمان فقال لها : هل فى البحر دابة مثلك؟ فقالت : ألف ألفا . فقال سليمان : سبحان الله الملك العظيم ويخلق ما لا تعلمون ، واما نعمته الواسعة فقد قال الله سبحانه لداود : وعزتى وجلالى لو أن أهل سماواتى وأرضى أمثلونى فأعطيت كل مؤمل أملة ، وبقدر دنياكم سبعين ضعفاً لم يكن ذلك الا كما يدمس أحدكم ابرء فى البحر ويرفعها ، فكيف ينقص شىء أناقيه ، وانتهى كلام الحافظ البرسى ثم ذكر أحاديث فى كثرة العوالم الموجودة الآن وراء هذا العالم .

الثانية أن أحاديث الرجعة لم تثبت فى كتب معتدة ، ولا وصلت الى حد يوجب

بطلانها

نیست (میگوید : شخصی که دلش ریش بود این حدیث را منکر شد ، گفتم قدرت خدا را انکار می کنی یا نعمتش را ، یا امامان و معصوم را در می کنی ؟ اگر قدرت را منکرى بنگر که چگونه يك نهنك عظیم دریا غذایى را كه يك ماه حضرت سلیمان در سفره مینهاد به بعد و گفت این قسمتى از خوراك دوازده من بود ، حضرت سلیمان با تعجب پرسید : دریا جانور دیگری نظیر توداد ؟ گفت : هزارها مثل من هستند ، حضرت سلیمان فرمود : خداوند پادشاه عظیم الشأن منزّه است ، چیزهاى می آفریند كه مردم خبر ندارند ، اما دستگاه نعمتش بقدرى وسیع است كه حضرت داود خطاب شد : بعزت و جلالم ! اگر همه خواسته ها و آرزوهای اهل آسمانها و زمین را بدهم و هفتاد برابر این دنیا بآنها عطا كنم (در جنب كرم من) بقدرى است كه شما سوزنى را در دریا فرو برید و برون آرید ، چیزی كه وجودش بدست من است چگونه كم میشود ؟ « پایان كلام حافظ رجب » سپس حدیثهاى درباره عوالم زیادى كه خدا آفریده نقل میکند .

شبیه دوم : اینکه حدیثهای رجعت نه در کتابهای معتبر ثبت شده و نه بعدی است

العلم ، وذلك ان رسالة الترجمة التي جمعها بعض المعاصرين ووصلت الي هذه البلاد اشتملت على أحاديث كثيرة ذكر في اولها انه نقلها من كتب المتقدمين ولم يذكر في كل حديث من أي كتاب نقله فكان ذلك ايضاً شبهة وسبباً لانكار ، وظن بعضهم ان ذلك لم يوجد في الكتب المعتمدة والاصول الصحيحة ، الا أن يكون بطريق الاحاد ، ولذلك لم أنقل عنها من تلك الرسالة شيئاً مع أن احاديثها لا تنقص عن الاحاديث التي جاء عنها في العدد والاعتماد .

والجواب قد عرفت ان كتب الحديث و المصنفات المعتمدة معلومة من ذلك وقد ذكرنا اسماء الكتب التي نقلنا منها ، مع اننا لم نتمكن من مطالعة الجميع لضيق الوقت وكثرة الموانع ولا حضرنا جميع ما هو بأيدي الناس الان من الكتب المستعملة على ذلك ؛ فضلاً عن كتب المتقدمين التي ألفوها في ذلك ، وغيره مما هو أهم منه وقد عرفت ثبوت أحاديث الترجمة في الكتب المعتمدة ، وانه لا يخلو كتاب منها الا نادراً ، فبطلت الشبهة ولا وجه للتوقف بعد ذلك .

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

که موجب قطع و یقین شود ، منشأ این شبهه این است که یکی از علمای عصر ما رساله ای درباره رجعت منتشر کرده و حدیثهای زیادی در آن نوشته و اولش میگوید : این احادیث را از كتب متقدمین نقل میکنم اما هر حدیثی را با مدرك ذکر نمیکند و این سبب شبهه و انکار شده بطوری که بعضی گمان کرده اند این احادیث در کتابهای معتبر نیست و از اعتبار ساقط است ، از این جهت من هم در این کتاب اصلاً از آن رساله چیزی نقل نکردم با اینکه احادیثش از نظر عدد و اعتبار از احادیثی که ما جمع کردیم کمتر نیست .

اما جواب ، اینکه كتب حديث و مؤلفات معتبر علماء از احادیث رجعت پر است ، چنانکه نام کتابهایی را که از آن نقل کردیم اول کتاب تذکر دادیم ، با اینکه تنگی وقت و زیادی موانع اجازه مطالعه تمام كتب را نداد ، و همه کتابهایی هم که اکنون در دست مردم است در اختیار من نیست ، تاچه رسد کتابهای پیشینیان ، و نیز قبلاً تذکر دادیم که احادیث رجعت در کتابهای معتبر ثبت است ؛ و کمتر کتاب حدیثی است که از این حدیثها خالی باشد ، با این بیان دیگر جای برای شبهه نیماند .

الثالثة ما ورد فی بعض أحادیث المتلقین عند وضوح المیت فی القبر انه ینبغی ان یقال له هذا أول يوم من ایام الاخرة ؛ و آخر يوم من ایام الدنيا ، فهذا یدل علی نفی الرجعة .

الجواب اولاً : ان الرجعة غیر عامة لكل أحد و انما ینبغی تلقین المیت بذلك لعدم العلم بأنه من أهل الرجعة قطعاً ، و الاصل عدم كونه منهم ان یتحقق و یثبت . و ثانیاً ان الرجعة واسطة بین الدنيا و الاخرة ، فیمجوز أن یطلق علیها كل واحد منهما ، و قد عرفت اطلاق أهل اللغة اسم الدنيا علیها ؛ و رأیت للاحادیث التي تفید اطلاق كل واحد من اللفظین علیها باعتبارین ، و تقدم حدیث صریح فی اطلاق اسم الاخرة علیها .

وثالثاً ان أهل الرجعة یحتمل كونهم غیر مكلفین ، والمراد بالدنيا فی حدیث التلقین دار التكلیف كما یفهم منه بالقرينة .

ورابعاً ان الحیوة الاولى بالنسبة الی الثانية یجوز ان یطلق علیها اسم الدنيا بحسب وضع اللغة بأن یكون وضعه للاولی خاصة ، اما من الدنوا و من الدناوة ،

شبهه سوم : در بعضی از احادیث تلقین میت است که چون میت را در قبر گذارند بگویند : این اولین روز از روزهای آخرت ، و آخرین روز از روزهای دنیا است ، از اینجا معلوم میشود این مرده دیگر دنیا بر نمیکرد و عمر دنیایش تمام شد

جواب اینکه : اولاً رجعت عمومی نیست و مادامی که نمیدانیم کسی از اهل رجعت است یا نه مستحب است این دعا را در تلقینش بخوانیم

ثانیاً رجعت واسطه بین دنیا و آخرت است ، هم ممکن است آنرا دنیا نامید هم آخرت اهل لغت دنیا بش گویند ، و در احادیث گاهی دنیا گفته شده و گاهی آخرت ، و در حدیثی که سابقاً گذشت صریحاً نام آخرت بر آن نهاده شده .

ثالثاً : شاید اهل رجعت مکلف نباشند و مراد از دنیا در حدیث تلقین دار تکلیف باشد .

رابعاً : زندگی پیش از مرگ نسبت بزندگی بعد از آن بحسب وضع لغوی دنیا است ، چون دنیا بامشتق از « دنو » (بمعنی نزدیک) با از « دنائت » (بمعنی پستی) است ،

و يكون اطلاقها علي الحيوة الثانية محتاجاً الى القرينة ، لانه انما يصدق عليها ذلك المعنى بالنسبة الى القيمة الكبرى لامطلقاً

وخامساً ان الحديث المشار اليه غير متواتر ؛ فلا يقاوم أحاديث الرجعة و أدلتها لو كان صريحاً في المعارض ، فكيف واحتمالاته كثيرة .

الرابعة الادلة العقلية والنقلية الدالة على امتناع خلوت الارض من امام طرفه عين ، و امتناع تقدم المفضول على الفاضل ، مع الاحاديث الصريحة في حصر الائمة في اثني عشر ، وان الامامة في ولد الحسين الى يوم القيمة ، وقولهم عليهم السلام في وصف الامام الامام واحد دهره ، لا يدانيه عالم ؛ و لا يوجد له مثل ولا نظير ، وما تقرّ من ان الامامة رياسة عامة ، وان المهدي عليه السلام خاتم الاوصياء والائمة ، فلا يجوز ان تكون الرجعة في زمان المهدي عليه السلام ولا بعده ، لانه يلزم اما عزله عليه السلام وقد ثبت استمرار امامته الى يوم القيمة ، واما تقديم المفضول على الفاضل أو زيادة الائمة على اثني عشر ، وعدم عموم رياسة الامام ، وهذه أقوى شبهات منكر الرجعة .

مكتبة كبرى

اما اطلاق آن بر زندقه دوم محتاج بقرينه است ، زیرا اگرچه در مقابل قیامت کبری رجعت را میتوان دنیا گفت ، اما بطور اطلاق نمیتوان نام دنیا بر آن نهاد .

خامساً: حدیث مزبور متواتر نیست ، و اگر صریح در معارضه و مخالفت هم بود با دله رجعت تاب مقاومت نداشت ، تا چه رسد که صریح هم نیست .

شبهه چهارم: باده عقلی و نقلی اثبات شده که : ممکن نیست یک چشم بهم زدن زمین از جهت خالی بیاند ، و ممکن نیست غیر افضل بر افضل مقدم شود ، حدیثهای صریحی هم دلالت دارد که ائمه و ائمه نفراند و امامت تاقیامت در نسل حسین (ع) است ، و نیز در وصف امام رسیده که : بگانه روزگار است ، در علم و فضل مثل و مانند ندارد ، و امامت ریاست بر عموم مردم است ، با این مقدمات رجعت معنی ندارد ، چون لازم آید یا او از امامت عزل شود در صورتی که بر حسب ادله امامت او تاقیامت ادامه دارد - یا غیر افضل (یعنی امام زمان ع) بر افضل (یعنی حضرت امیر ع) یا حضرت امام حسین ع) مقدم باشد ، و یا عدد امامان از دوازده نفر زیادتر باشد ، و ریاست امام عمومی نباشد ، این قوی ترین شبهه منکرین رجعت است .

والجواب من وجوه احدها انه يحتمل كون أهل الرجعة غیر مكلفین كما يفهم من بعض الاحادیث السابقة و انهم انما يرجعون الى حصل الفرج و السرور للمؤمنین و ينتقم من اعدائهم و يظهر تمككهم و تسلطهم ، و يحصل الغم و الذل للكافرين و أعداء الدين . و ليس عندنا دليل قطعی علی كونهم مكلفین ، و الالباز ان يتوب كل واحد من أعداء الدیر ، لاطلاء علی جملة من أحوال الآخرة و الادلة الدالة علی انقطاع التكلیف بالموت بل قبله عند المعاینة كثيرة فی الكتاب و السنة ، فمن ادعی تكلیفاً بعد الموت فعليه الدلیل ، و لا سبیل اليه ، و عمومات الخطاب قابلة للتخصیص ، علی انها لم تتناول جميع الازمان بالاجماع و ليس هنا جماع ، و كونهم يجاهدون و يفعلون أفعالا كثيرة لا يدل علی انهم مكافون بها ، كما انهم فی الآخرة يفعلون اشياء كثيرة جداً لا يمكن عدّها من المشی الی موقف الحساب ؛ و أخذ الكتاب باليمين و الشمال ، و الجواب عن كل ما یسئلون عنه ، و من المرور علی الحوض و سقى من سقى و طرد من بطره ، و من حمل اللواء و تمییز أهل الجنة و النار ، و سوفهم الی منازلهم و الشفاعة و عبة بعضهم حسناته لبعض ، و غرض أبصارهم عند

جواب این شبهه چند چیز است : اول اینکه شاید اهل رجعت مكلف نباشند چنانکه از بعض احادیث گذشته هم استفاده میشود ، بنا بر این برگشتن آنها فقط برای شادمانی مؤمنان و انتقام از دشمنان و ظهور دولت و سلطنت اهل ایمان ، و غصه و خواری کافران است ، دلیل قطعی هم نداریم که حتماً تكلیف دارند ، و گرنه ممکن بود هربك از دشمنان دین - چون عذاب آخرت را چشیده اند - توبه کنند ، ادله زیادی هم در قرآن و احادیث هست که بریدن تكلیف منقطع میگردد ، اگر کسی دعوی تكلیف تازه کند باید دلیل آورد ، در صورتی که دلیلی در کار نیست ، ادله عمومی تكالیف هم قابل تخصیص است ، علاوه که باتفاق علماء ادله تكالیف شامل همه زمانها نیست و اجماعی هم بر تكلیف آن دوره نداریم جهاد و سایر کارهای آنان هم (که در اخبار گفته شده) دلیل تكلیف نیست ، چنانکه در آخرت هم مردم کارهای زیادی میکنند - از قبیل : حرکت بموقف حساب ، گرفتن نامه عمل بدست راست یا چپ ، جواب پرسشها ، رفتن بر سر حوض ، آب دادن بعضی و رد کردن بعضی ، حمل و نقل پرچم ، جدا کردن بهشتی و جهنمی ، جادادن هر دسته ای در منزل خویش ، شفاعت ، بخشیدن عده ای حسنات خود را ببعضی ،

مرور فاطمة وركوب بعضهم ، و مشى الباقيين ، و فسحة الجنة و النار ، و الجشوة على الركب تارة و القيام اخرى ؛ و دخول الجنة و النار و النزول بمنزل خاص ، و ما يصدر من الكلام الطويل بينهم و من الاكل و الشرب و الجماع و النوم و الجلوس و المشى و زيارة بعضهم بعضاً ، و من التحميد و التسبيح و غير ذلك مما هو كثير جداً و ليسوا مكلفين بشيء من ذلك ، و قد ذكر هذا الوجه صاحب كتاب الصراط المستقيم فقال : بعد ما ذكر بعض الآيات و الاخبار في رجوع الائمة الاطهار :

« فان قيل » : فيكون على في دولة المهدي و هو افضل منه ؛ قلنا » قد قيل : ان التكليف يسقط عنهم ، و انما يحيبهم الله ليريهما واعداهم ، و بهذا يسقطما خيلوا به من جواز رجوع معاوية و ابن ملجم و شمر و يزيد و غيرهم ، فيطيعون الامام و ينقلون من العقاب الى الثواب ، و هو ينقض مذهبكم من انهم ينشرون لمعاقبهم و الشفاعة فيهم ، قلنا اولاً لا تكليف يومئذ ولا توبة ، و ثانياً قد ورد السمع بخلاودهم في النيران و تبرئ الائمة منهم و لعنهم الى آخر الزمان ، فقطعنا بانهم لا يختارون الايمان و

چشم پوشیدن هنگام عبور حضرت زهرا سلام الله عليها ، سوار شدن جمعی و پیاده رفتن دیگران ، گاهی بزانو در آمدن و گاهی ایستادن ، ورود در بهشت و جهنم ، گفتگوهای فراوان ، خوردن و خوراك ، جماع ، خواب ، نشستن و برخاستن ، ذکر خدا ، و غیره در صورتیکه تکلیفی در کار نیست ، این جواب را صاحب کتاب صراط المستقیم ذکر میکند ، وی پس از بیان آیات و اخبار مربوط بر جنت ، میگوید : اگر گویند بنا بر این حضرت امیر (ع) با اینکه افضل است باید در حکومت حضرت مهدی باشد ، جواب گوئیم : بقول بعضی تکلیف از آنها ساقط است ، فقط زنده میشوند تا وعده های خدا را به بینند ، این مطلب جواب شبهه دیگری را هم میدهد که گویند : اگر رجعتی باشد ممکن است معاویه و ابن ملجم و شمر ؛ و یزید و دیگران برگردند و اطاعت امام کنند و عذابشان بشواب مبدل شود ، و این مخالف با عقیده شیعه است که میگویند اینها که برگردند برای انتقام و عقاب است ؟ جواب اینکه اولاً آنروز نه تکلیفی هست و نه توبه ای ثانیاً بر حسب دلیلهای نقلی این عده نالابد در آتش اند ، و الله علیهم السلام از آنان بیزار است و لعنتشان کرده اند ، از اینجا میفهمیم که هرگز ایمان نیاورند و

لوردوا لعادوا المانها عنه ، ولانه اذا نشرهم الانتقام منهم فلا يقبل توبتهم كما وقعت في الآخرة ، وقد تظافرت الاحاديث عنهم عليهم السلام بمنع التوبة عند خروج المهدي عليه السلام « انتهى » واذا كانوا غير مكلفين فلا حرج في اجتماعهم كما في القيامة.

وثالثها انه يمكن أن يكونوا مكلفين بتكليف خاص لا بنبوة وامة بعد الموت والرجعة ، لما روى في الاحاديث من أن الله أوحى الى نبيه في آخر عمره انه قد انقضت نبوتك وانقطع اكلك فاجعل العلم والايمان وميراث النبوة في العقب من ذريتك وغير ذلك .

وثالثها انه يمكن كون الرجعة للامة عليهم السلام كلها بعد موت المهدي عليه السلام وهو الظاهر ، لما روى من طرق كثيرة ان اول من يرجع الى الدنيا الحسين عليه السلام في آخر عمر المهدي ، فاذا عرفه الناس مات المهدي وغسله الحسين عليه السلام وتلك المدة اليسيرة جداً تكون مستثناة للضرورة او لخروج المهدي عليه السلام عن التكليف

اگر هم برگردند بکارهای دشت خویش خود میکنند ، و نیز در جامی که اینها را بمنظور انتقام زنده میکنند هرگز توبه شان رانمی پذیرند چنانکه در آخرت هم نپذیرند روایات بسیاری هم رسیده که هنگام خروج حضرت مهدی (ع) توبه مقبول نیست « پایان کلام صاحب صراط المستقیم » پس اگر مکلف نباشند جمع شدن ائمه در يك زمان مانعی ندارد .

دوم - اینکه ممکن است مکلف باشند اما بتکلیف مخصوصی نه بنبوت و امامت . زیرا در احادیثی رسیده که خداوند به پیغمبر (ص) در آخر عمر وحی کرد : دوران پیغمبریت پایان یافت ، و مدت تمام شد ، علم و ایمان و میراث نبوت را در نسلت قرارده . **سوم** - اینکه شاید رجعت ائمه بعد از وفات حضرت مهدی (ع) باشد ، و ظاهر هم همین است ، زیرا در حدیثهای زیادی وارد شده که اول کسی که بدنیا بر میگردد ، حسین (ع) است ، که در آخر عمر حضرت مهدی بیاید و هنگامی که مردم او را شناختند و حضرت مهدی از دنیا رفت غسلش میدهد ، و این مدت ناچیز (که هر دو امام در دنیا هستند) - به جهت ضرورت یا بسبب انقطاع تکلیف حضرت مهدی (ع) در وقت احتضار -

ساعة الاحتضار لكن لابد من رجعة المهدي عليه السلام بعد ذلك في وقت آخر كما يفهم من الاحاديث ، ووقع التصريح به في احاديث نقلت من كتب المتقدمين ولم نقلها ههنا لما مر ، و رجعة الرعية يحتمل التقدم والتأخر و التعدد ولا مفسدة فيها أصلاً فلذلك أقر بها منكر رجعة الاثمة عليهم السلام ، مع ان النصوص على الثانية اعني رجعة النبي و الاثمة عليهم السلام أكثر مما دل على الاولى ، واما ما دل على ان المهدي خاتم الاوصياء وانه ليس بعده دولة فلا ينافي لما تقدم بيانه

ورايها انه يمكن اجتماعهم في زمن المهدي عليه السلام ولا يكونون من رعيته لعدم احتياجهم الى امام لمصحتهم ، فان سبب الاحتياج الى الامام عدم العصمة ، والا لاحتاج الامام الى امام ويلزم التسلسل ؛ و اذا لم يكونوا من رعية المهدي عليه السلام لا يلزم تقديم المفضل على الفاضل كما هو ظاهر ، و يكون الامام على الاحياء والاموات الذين رجعوا هو المهدي عليه السلام ، فان الامام يجب ان يكون افضل من رعيته ، ولا يلزم ان يكون افضل من جميع الموجودات و أشرف من سائر المخلوقات و ان كان ائمتنا عليهم السلام كذلك بالنسبة الي من عداهم و معلوم

مستثنى است ولي البتة حضرت مهدي (ع) در موقع ديگر زنده خواهد شد ، چنانکه در احاديثي که از کتابهاي متقدمين نقل شده صريحاً مذکور است ، رجوع مردم عادي هم ممکن است مقدم باشد يا مؤخراً در چند نوبت انجام گیرد ، و اشکالي هم لازم نمي آيد از اين دو منکر رجعت ائمه ، رجعت مردم را انکار ندارد ؛ باینکه روايات رجعت انبياء و ائمه بيش از روايات رجعت ديگران است اما احاديثي که مبني بر مايد حضرت مهدي خاتم اوصياست ، و پس از او دولتي نيست ، جوابش مفصلاً معلوم شد .

چهارم - اينکه شايد در زمان حضرت مهدي (ع) همه ائمه مجتمع شوند ولي حضرت مهدي امام آنها نباشد ، زيرا آنان در ان عصمت احتياج با امام ندارند ، و گرنه بايد هر امامي امامي داشته باشد و عدد امامان نامتناهي گردد ، بنا بر اين تقديم غير افضل بر افضل نيز لازم نيابد و امام همه مردم حضرت مهدي (ع) است ، امام هم بايد از تمام مردم عادي افضل باشد ، نه اينکه از همه موجودات افضل و اشرف باشد هر چند ائمه ماهمينه طور بودند - خلاصه اينکه ائمه ديگر در اثر اينکه جهل ندارند ، و ممکن نيست فسادي از آنان سرزند ، و با

انهم اذا اجتمعوا لا يحتاج أحد منهم الى الآخر لعدم جهلهم ، و استحالة صدور فساد منهم وعدم جواز الاختلاف عليهم ، ومعارضة بعضهم بعضاً ؛ ويؤيده الاحاديث الدالة على انه لا يكون امامان الا واحد هما صامت ، و لا يلزم كون حكم الرجعة موافقاً لما قبلها ؛ اذ ليس على ذلك دليل قطعي .

وخامسها انه يمكن اجتماع اثنين منهم فصاعداً و يكون كل واحد اماماً لجماعة مخصوصين او أهل بلاد منفردين ، او كل واحد امام أهل زمانه الذين رجعوا معه بعد موتهم ولا يكون أحد منهم اماماً للآخر ولا احد من الرعية مشتركاً بينه وبين غيره ؛ وهذا الوجه ربما يفهم من بعض الاحاديث السابقة ، ويؤيده الاحاديث الكثيرة في ان كل ما كان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والفذة بالفذة ، وقد كان تجتمع في الامم السابقة حجتان فصاعداً من الانبياء والاولياء ، بل مئات والوف في وقت واحد كما ذكرنا لاشخص واحد بان يكون رعية لنبيين او امامين ، وحينئذ يتم توجيه الظواهر المشار اليها سابقاً كما لا يخفى

وسادسها ان احاديث الرجعة صريحة غير قابلة للتأويل بوجه كما عرفت.

اختلافی در آنان پیدا شود و بسایک دیگر معارضه کنند احتیاج بسامام ندارند شاهد این مدعاهم احادیثی است که می فرماید : در يك وقت دو امام نیست مگر اینکه یکی ساکت (و بدون مأموریت تبلیغ) باشد .

پنجم اینکه در صورت رجعت بعضی از آنها دیگر در زمان حضرت مهدی (ع) ممکن است هر کدام امام عده مخصوص با ناحیه خاصی باشند ، یا هر کدام امام اهل زمان خود باشند که با او برگشته اند ، و هیچیک برد دیگری امام نباشد ، و پیروان هر يك هم از پیروان دیگری جدا باشند . چنانکه در بعض احادیث سابق هم اشاره ای باین معنی بود ، و شاهد آن هم احادیثی است که می فرماید هر چه در سایر امتها بود بدون کم و زیاد در این امت هم هست ، در امتهای گذشته گاهی چند پیغمبر یا چند وصی در يك زمان بودند و هر يك مأمور عده ای بودند .

ششم اینکه احادیث رجعت صریح و غیر قابل تأویل است ، معارض صریحی هم ندارد ،

ولا وجد لها معارض صريح أصلا ، و الاحاديث المشار اليها في هذه الشبهة ظواهر
 ليس دلالتها قطعية بل لها احتمالات متعددة ، اما ما دل على حصر الاثمة في اثني
 عشر فظاهره انه بالرجعة لا يزيد العدد ، فان من مات ثم عاش لا يصير اثنين ؛ وما الموت
 الا بمنزلة النوم في مثل ذلك ، واما ما دل على ان الامامة في ولد الحسين عليه السلام الى
 يوم القيمة فلا ينافي الرجعة على جملة من الوجوه السابقة مع احتمال حمل القيمة على ما
 يشمل الرجعة كما مر ، و احتمال استثناء مدة الرجعة بدليل خاص قد تقدم ومعلوم انه يمكن
 الاستثناء من هذه المدة ، ولاتناقض أصلا ، لانها تدل على شمول اجزائها بطريق العموم ؛
 وهو قابل للتخصيص ؛ الا ترى انه يجوز ان يقال يجب الصوم في شهر رمضان من اوله الى
 آخره الا لليل ، ويجوز صوم ذى الحجة من اوله الى آخره الا العيد و ايام التشريق ، وقولهم
 عليهم السلام الامام واحد دهره محمول اما على ما عدم مدة الرجعة فانه يوجد فيها
 من يعاثره وليس من رعيته ، أو على اراده تفضيله على جميع رعيته بقرينة قوله عليه
 السلام لا يدانيه عالم ، وان جبرئيل أعلم منه وعن الانبياء ، ولا أقل من المساوات
 ، فان علمهم وصل اليهم بواسطة فكيف يصدق انه لا يدانيه عالم ، و الحاصل انه

اما احاديثي که در این شبهه اشاره شده ظواهری است که دلالتش قطعی نیست ،
 و احتمالهای متعدد دارد

اما اخباری که عدد ائمه را منحصر دوازده میکنند ، با رجعت ائمه منافی نیست ،
 چون همان ائمه سابق اند زنده میشوند ، نظیر اینکه خوابیده باشند و بیدار
 شوند .

اما اخباری که میفرماید امامت تا روز قیامت در نسل حسین علیه السلام است ، با بعضی
 از وجوهی که ذکر شد منافات ندارد ، با اینکه ممکن است مراد قیامت صغری یعنی
 همان رجعت باشد ، و نیز ممکن است مدت رجعت را بحکم ادله از آن اخبار استثناء کرد
 چنانکه اگر بگوئیم : از اول تا آخر ماه رمضان باید روزه گرفت بجز شبها ، و روزه
 ماه ذی الحجة از اول تا آخر جایز است بجز روز عید و سه روز بعد از آن ؛ صحیح
 است .

و اما اینکه گویند امام یگانه روزگار است ، یا مقصود غیر از مدت رجعت است
 - که آن زمان نظیر او در غیر بیروانش پیدا میشود - و یا مراد این است که از همه بیروانش
 افضل است ، بقرینه اینکه میفرماید : هیچ عالمی با او برابری نکند ، و نیز بقرینه اینکه

ظاهر لآنص^۱ فهو محتمل للتخصیص والتقیید و غیرهما ، وعموم ریاسة الامام لیس علیها دلیل عقلی لانهم قد تعددوا فی الامم السابقة ، والظواهر لاتمنع من العمل بمعارضها الخاص لو ثبت التعارض ، فان ادلة الرجعة خاصة ، والخاص مقدم علی العام ، والعجب ممن یأتی تخصیص العام وینکر تقیید المطلق و یجتری علی رد الدلیل الخاص أو تأویل بعضه ورد الباقي ، ویقدم ما یحتمل التأویل علی ما لا یحتمله ، مع أن احادیث الرجعة کما عرفت لیس لها معارض صریح .

وسابقتها ان ما ذکر فی الشبهة معارض بما تقدّم اثباته من وقوع الرجعة فی الانبیاء والاولیاء السابقین فی بنی اسرائیل و غیرهم فان کل نبی افضل من وصیه قطعاً و کذا کل وصی^۲ افضل ممن بعده ایضاً لامتناع تقدیم المفضول علی الفاضل ، و کل وصی^۳ کان النمس علیه مقیداً بمدة ، اما خروج نبی آخر اوموت ذلك و قیام غیره مقامه ، فلما رجع من رجع الی الانبیاء والاولیاء السابقین لم یلزم فساد ولا بطلان تدبیر ، ومهما أحببت هذا فهو جوابنا هناك .

مرکز تحقیقات کامیونرس علمی

جبریل از او واذ انبیا اعلم ، یا با آنها مساوی است ، زیرا علم آنان بوسیلة اورسیده با این حال چگونه میتوان گفت : هیچ عالمی با او برابری نکند ، خلاصه اینکه چون این اخبار صریح نیست قابل تصرف و تأویل است ، و دلیل عقلی هم بر ریاست امام بر کلیة افراد نیست که قابل تصرف نباشد ، در سایر امتهای هم در یک وقت پیبران متعددی بوده اند ، پس ادلة رجعت که صراحت دارد بر آنها مقدم است ، و عجب از کسانی است که تخصیص عام را جایز میدانند و تقیید مطلق را انکار میکنند ، و دلیل خاص دارد و تأویل میکنند .

هفتم اینکه این شبهه مغالطه مطلبی است که قبل از اثبات کردیم که انبیاء و اولیای گذشته هم رجوع کرده اند ، با اینکه قطعاً هر پیغمبری از وصیش و هر وصی از وصی بعدی افضل بوده زیرا تقدیم غیر افضل بر افضل ممکن نیست ، و خلافت هر وصی هم مدت معینی داشته - پس در صورتی که رجعت انبیای سابق باشکالی برنخورده ، رجعت ائمه هم اشکالی ندارد ، و هر جوابی شما آنجا دادید ما هم اینجا میبیم .

و بالجمله الأدلة القطعية لاتنا في الرجعة . والظواهر محتمل لوجود متعددة ؛ فلا تعارض الدليل الخاص اصلاً ، و ناهيك أن جميع علماء الامامية قدروا واحاديث الرجعة المتواترة الصريحة ، و ماضعاً فواشياً منها ولا تعرضوا بتأويله ، بل صرحوا باعتقاد صحتها ؛ فكيف يظن أنه ينافي اعتقاد الامامية .

وثامنها انه معارض بمادل على رجعة النبي والائمة عليهم السلام في هذه الامة وحيوتهم بعد موتهم خصوصاً حياة الرسول ﷺ بعد تفسيله وتكفينه قبل الدفن ، وعند كلام لابي بكر ، فقد روى ان الرسول ﷺ دفن يوم الرابع من موته وقيل الثالث وبعتمل كون رجعته ثلاثة ايام و ثلث ليال او اقل او اكثر وعلى كل حال فقد كان امير المؤمنين ﷺ امامة وحجة وخليفة ولم يلزم من ذلك عزله ولا عدم عموم رياسته ، ولا تقدم المفضل على الفضل ، لان الرسول لم يكن من رعية أمير المؤمنين ﷺ ، ومهما أجبتكم به فهو جوابنا ، والامكان لازم للوقوع

وتاسعها انه معارض بالمعراج ؛ بيانه ان الاحاديث الكثيرة دالة على ان

مرکز تحقیق کتب و اسناد اسلامی

بهر حال دليل قطعی صریحی با رجعت مخالف نیست ، فقط ظواهری است که احتمالهای متعدد دارد ، و با دليل صریح ناب مقاومت ندارد ، بدليل اینکه همه علمای امامیه احادیث رجعت را نقل کرده اند و نه هیچیک را ضعیف دانسته ، نه تأویل کرده اند ، بلکه با کمال صراحت بصحتش اقرار دارند ، پس چگونه میتوان گفت رجعت با عقیده امامیه مخالف است ؟

هشتم اینکه این شبهه مخالف احادیثی است که میفرماید: پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام پس از مرگ زنده شده اند ، مخصوصاً راجع به پیغمبر (ص) که میگوید بعد از غسل و کفن و پیش از دفن ، و در موقع گفتگوی با ابو بکر زنده شد زیرا بر حسب روایتی آنجناب را روز چهارم و بقول دیگر سوم دفن کردند ، با اینکه بعد از رحلت او حضرت امیر المؤمنین (ع) امام بود نه معزول شد ، نه بریاست عمومیش ضرری وارد شد ، هر جوابی معترض آنجا گفت ما هم اینجا میگوییم .

نهم اینکه با حدیث معراج هم مخالف است ، توضیح آنکه احادیث بسیاری دلالت

الارض لاتخلو من حجة طرفه عين ، ولو خلعت لساخت بأهلها ، والادلة العقلية دالة على ذلك وثبوت المعراج لاشك فيه وقد نطق به القرآن ، وقد روى الكليني انه عرج برسول الله ﷺ مرتين . وروى ابن بابويه في الخصال انه عرج به مائة وعشرين مرة ، ولا شك ان المرة الواحدة متواترة مجمع عليها ففي الحال المعراج اما ان يكون الارض خالية من امام و حجة فيلزم تخصيص تلك الاحاديث ، و الادلة والقول بان أمير المؤمنين عليه السلام كان يومئذ اماماً ، فان كان الاول فيمكن التخصيص بمدة الرجعة ايضاً ، وان كان الثاني انتفت المفسدة التي ادعيتها وما في اجتماعهم ، و الاحاديث الدالة على أن أمير المؤمنين عليه السلام اماماً وخليفة في زمن الرسول ﷺ و بعده كثير ومن جعلتها احاديث وفاة فاطمة بنت اسد أم علي عليه السلام و تلقين الرسول ﷺ لها ، وانها سئلت عن امامها فقال لها الرسول ﷺ : ابنك ابنك ، فلا مفسدة ، و الحاصل انك لاترى في شيء من الشبهات المذكورة ما هو صريح في المنافاة أصلاً بل يمكن توجيه الجمع بوجوه قريبة قد ذكرنا جملة منها .

مرکزیت شیعیان در علوم اسلامی

دادد که يك چشم بهم زدن زمین از حجت خالی نیباند ، و اگر خالی ماند اهلش دافرو میبرد ، این مطلب بادل عقلی و نقلی ثابت است ، چنانکه در معراج پیغمبر (ص) هم شکی نیست ، قرآن شهادت میدهد ، و در حدیث کافی است که او را دونوبت بمعراج بردند ، و صدوق در خصال نقل میکند که صد و بیست نوبت بمعراج رفت ، و يك نوبتش باجماع و تواتر ثابت است ، بنا براین در موقع معراج یا باید بگوئید زمین از حجت خالی مانده و ادله ای را که میفرماید هیچگاه زمین خالی نیباند بدلیل معراج که قطعی است تخصیص زنید ، یا بگوئید موقتاً امیر المؤمنین (ع) امام بوده ، اگر حرف اول را انتخاب کردید معلوم میشود آن احادیث قابل تخصیص است ، پس در باره رجعت هم تخصیص ممکن است ، اگر حرف دوم را پذیرفتید معلوم میشود ممکن است در يك زمان دو حجت از جانب خدا باشد ، پس در رجعت هم جایز است ، احادیثی هم که بر امامت امیر المؤمنین (ع) در زمان پیغمبر (ص) دلالت دارد بسیار است ، از جمله اخباری که در وفات مادر حضرت امیر (ع) وارد شده که در موقع تلقین پیغمبر (ص) پرسید : امامت کیست ؟ فرمود : پسرت ، پسرت ، پس ممکن است در يك زمان دو حجت باشد ، خلاصه اینکه رجعت با هیچیک از مطالبی که در شبهه بیان شده منافات ندارد ، و همه قابل توجیه است .

الخامسة قوله تعالى : «حتى اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلي أعمل صالحاً فيما تركت كلاً انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون »
والجواب من وجوه احدها انه ليس فيها شيء من الفاظ العموم ، فلعل المشار اليهم لا يرجع أحد منهم ، لان الرجعة خاصة كما عرفت .
وثانيها انه على تقدير ارادة ظاهرها غير شاملة لاهل العصمة عليهم السلام قطعاً ، لانه لا يقول أحد منهم ذلك ، فلا يصح الاستدلال بها على نفى رجعتهم .
وثالثها ان الذي يفهم منها ان المذكورين طلبوا الرجعة قبل الموت لا بعده ، والمدعى هو الرجعة بعده ، فلا تنافي صحة الرجعة بهذا المعنى .
ورابعها ان الآية تحتل ارادة الرجعة مع التكليف بل هو الظاهر منها ، بل يكاد يكون صريح معناها ، ونعم لا تجزم بوقوع التكليف في الرجعة فان اريد منها نفى فلا فساد فيه



شبهه پنجم : در قرآن میفرماید : «تا چون مرگ یسکی از آنان برسد، گوید: پرورد گادا ! مرا برگردان تا در آنچه ترك کرده ام عمل شایسته ای کنم ، هرگز ، این کلامه ای است که وی میگوید و در جلوشان برزخی است تا روزی که بموت شوند ، مؤمنون ١٠٠ » (ظاهر آیه این است که هر که مرد بر نیگردد و تنای برگشتن کاملاً بی مورد است) .

جواب این شبهه چند چیز است **اول :** اینکه آیه دلالت ندارد که هیچکس بر نیگردد ، شاید اشاره بکسانی باشد که بر نیگرددند (زیرا رجعت عمومی نیست) .
دوم اینکه بر فرض هم که آیه مربوط به همه مردم باشد قطعاً شامل معصومین نمیشود زیرا هیچیک آنان آرزوی برگشتن بدنيا نمیکنند ، لذا رجعت آنها را نفی نمیکند .
سوم اینکه آیه باز گشت پیش از مرگ را نفی میکند (یعنی این عده آرزو میکنند که مرگشان تأخیر بیفتد) و رجعت مربوط ببعد از مرگ است .
چهارم اینکه این اشخاص تقاضا میکنند که برگردند و عمل از سر گیرند و گذشته را جبران کنند ، و این رجعت باتکلیف است ، اما رجعت معهود ممکن است بدون تکلیف

و خامسها ان الرجعة التي يقول واقعة في مدة البرزخ ، فلا ينافي مع دخول الآیة ، ولعلمهم طلبوا رجعة العمر الاول بعينه وسائراً حواله .

وسادسها ان البعث أعم من الرجعة فلعل المراد بالبعث فيها الرجعة ثم القيامة ؛ وانهم طلبوا الرجعة عاجلة قبل حضور وقتها ، فلم يجابوا اليها .

السادسة مارواه الصدوق في معاني الاخبار عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الصفار عن احمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن صالح بن هيثم عن عباية الاسدي قال : سمعت امير المؤمنين عليه السلام و هو مشتكى وانا قائم عليه : لا بنين بمصر منبراً ؛ ولا نقض دمشق حجراً حجراً ، ولا خرجن اليهود والنصارى من كل كور العرب ، ولا سوقن العرب بعصاي هذه ، فقلت له . يا امير المؤمنين كانك تعبر اذك تحيي بعد ما تموت ؟ فقال : هيهات يا عباية ذهبت في غير منذهب يفعل رجلاً مني .

اقول : روى الصدوق قبله حديثاً عن ابن الكوا وقد تقدم في آخر الباب التاسع ، ثم قال : ان امير المؤمنين اتقى عباية الاسدي في هذا الحديث ، واتقى

مركزية تكوین بر روی

باشد و برای توبه و عمل صالح معلى نباشد .
پنجم اینکه رجعت در مدت زندگانی برزخی است ، و شاید تقاضای اینها چنین بوده که هر دنیا را از سر گیرند نه اینکه از عالم برزخ بدینا برگردند .

ششم اینکه شاید مراد از روزی که مبعوث میشوند همان رجعت باشد و بعد از رجعت هم قیامت ، زیرا احتمال دارد اینها بازگشت فوری را میخواستند و این تقاضا رد شده .
شبهه ششم اینکه شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» از «عبایة اسدی» نقل میکند که گفت حضرت امیر المؤمنین (ع) مریض بود ، من بالای سرش ایستاده بودم فرمود : منبری - در مصر بسازم و شهر دمشق را سنگ بسنگ خراب کنم و یهود و نصاری را از شهرستانهای عرب دور کنم و عرب را با این عصا برانم ، گفتم : یا امیر المؤمنین ، گویا شما از زنده شدن بعد از مرگ خبر میدیدید ؟ فرمود : هیهات بخطا رفتی ، یکی از فرزندان من چنین میکند .

مؤلف گوید : مرحوم صدوق پس از نقل این حدیث و حدیث «ابن کوا» که در آخر باب نهم گذشت میفرماید : حضرت امیر (ع) در این دو حدیث از «ابن کوا» و «عبایه»

ابن الكوافی حدیث الاول، لانہما کانا غیر محتملین لاسرار آل محمد علیہم السلام «انتهی» .
 ولا ینفی انہ لا ینافی رجعتہ علیہ السلام بل یدل علی ان الفاعل لهذه الافعال
 غیرہ ؛ ولم یرد فی احادیث الرجعة ان امیر المؤمنین علیہ السلام هو الذی یفعلها ، فظهر عن
 هذه الشبهة جوابان صحیحان ، وليس الحدیث بصریح فی نفیہ رجعتہ علیہ السلام كما لا
 ینفی علی منصف وأما التعرض لتأویل الرجعة برجوع الدولة و خروج المهدي
علیہ السلام فلا ینفی علی منصف بطلانہ وفسادہ لوجوه اثنی عشر .
الاول : انه خلاف الا جماع الذی نقله جماعة من الا عیان ، ولم یظهر فیہ
 ما ینافی فیہ أصلاً .

الثانی انه خلاف المتبادر من معنی الرجعة ؛ والتبادر علامة الحقيقة .
والثالث ما استفاد من تتبع مواقع استعمالها ، و القرائن الكثيرة الدالة علی
 المعنی المراد منها .

الرابع ما عرفت سابقاً من نص علماء اللغة علی تفسیر معناها ، و التصریح
 بحقیقتها ، و ان المراد بها الرجوع الی الدنیا بعد الموت ، ذکره صاحب القاموس

تقیہ فرموده ، چون تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشته اند .

ولی ابن حدیث بارجعت آنجناب منافات ندارد ، فقط میفرماید: این کارها بدست
 من انجام نمیگیرد ، در احادیث رجعت هم نیست که حضرت امیر (ع) این کارها را میکند ،
 خلاصه اینکه حدیث رجعت او را انکار نمیکند پس در جواب صحیح از شبهه داده شد .
 اما اینکه بعضی گویند مراد از رجعت : خروج حضرت مهدی (ع) و بر گشتن دولت
 بدست آل محمد علیہم السلام است ، این شبهه بدو اذده دلیل باطل است :

اول : برخلاف اجماعی است که معنی از بزرگان نقل کرده اند ، و دلیل معارضی هم ندارد .
دوم : خلاف ظاهر اولی معنای رجعت است ، و هر معنایی که ابتداء آبدن آید
 معنای حقیقی لفظ است .

سوم : از مراجعه بوارد استعمال کلمه رجعت و ملاحظه شواهد بسیاری معلوم می
 شود مقصود زنده شدن بعد از مرگ است .

چهارم : تصریح علمای لغت با اینکه مراد از رجعت زنده شدن و بر گشتن

والصحيح وغيرهما .

الخامس ما تقدم من التصريحات الكثيرة التي لا تحتمل التأويل بوجه .
السادس ان الاحاديث اشتملت على الفاظ كثيرة غير الرجعة كلها دال على
معناها ، ولا سبيل الى تأويل الجميع .

السابع لا يمهّد إطلاق الرجعة على خروج المهدى ^{عليه السلام} في النصوص أصلاً ، وعلى
تقدير وجود شيء نادر فكيف يجوز الالتفات اليه بعد ما تقدم .
الثامن اعترفهم بأنه تأويل ، وقد عرفت سابقاً ما دل على عدم جواز التأويل
بغير نص ودليل ، ومعلوم انه لا يجوز ما دام الحمل على الظاهر ممكناً ، وقد عرفت
انه لا ضرورة اليه هنا .

والثاسع ان العامة لا تنكر الرجعة بهذا المعنى ، ولا يختص الشيعة
بالاقرار به ؛ بل لا ينكره أحد وقد عرفت اجماع الامامية على الاقرار بها واجماع
المخالفين على انكارها ولا وجه لهذا التأويل .

بدنيا است ، چنانکه از صاحب قاموس وصحاح و دیگران نقل کردیم

پنجم : تصریحات بسیاری که هرگز قابل تأویل و توجیه نیست .

ششم : احادیثی که لفظ رجعت را ندارد و الفاظ دیگری ذکر کرده که تأویل پذیر

نیست .

هفتم : در هیچ حدیثی سابقه ندارد که ظهور حضرت مهدی (ع) را رجعت نامیده
باشند اگر هم باشد بقدری نادرست است که با این همه شواهد مخالف ، قابل توجیه
نیست .

هشتم : خود این آقایان قبول دارند که این « تأویل » است ، و قبلاً ثابت
کردیم که بدون دلیل معتبر و صریح تأویل کلمات جایز نیست ، اینجا هم که الزامی
بتأویل نیست .

نهم : رجعت بمعنای ظهور حضرت مهدی (ع) را سنیان منکر نیستند و اختصاصی
بشیعه ندارد ، در صورتی که در اول کتاب گفتیم رجعت را امامیه باتفاق قبول
دارند و سنیان باتفاق منکر اند پس این رجعت غیر از خروج آنجناب است .

العاشر ان الطبرسی صرح بان من تأولها بذلك ظن انها تنافي التكليف ؛ وذلك ظن فاسد فانه لا يلزم عدم تكليف أهل الرجعة ولا تكليفهم ؛ بل يحتمل الامرین والتبعیض ، وربما يستفاد الاخير من بعض ما مر كما أشرنا اليه في محله .
الحادي عشر انه يلزم عدم مساواة أحوال هذه الامة للامة السابقة حذو العمل بالنعل والقذة بالقذة ، لعدم الرجعة في هذه الامة ، و كثرة وجودها في الامة السابقة كما عرفت .
الثاني عشر ان بعض المعاصرين قد تقل حديثاً في الرجعة عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في انكار من تأول الرجعة بر جوع الدولة في زمان المهدي عليه السلام والتصريح بفساده ، وهو طويل يشتمل على مبالغه زائدة في الانكار لهذا التأويل ، وقد ذكرنا بعض هذا الحديث سابقاً .

واما تأويل الرجعة بالحمل على العمود بالبدن المثالي فهو ايضاً باطل فاسد لا وجه له .



مرآتية تكوین حرم حرم

دهم : مرحوم طبرسی تصریح میکند که سبب تأویل رجعت این است که آقایان خیال کرده اند رجعت با تکلیف سازگار نیست ، در صورتی که این اشتباه است ، ممکن است اهل رجعت همه مکلف باشند ، یا هیچکدام نباشند ، یا بعضی باشند ، و بعضی نباشند ، و قبلاً اشاره کردیم که بعضی احادیث بر وجه سوم دلالت دارد .

یازدهم : لازم آید این امت با سایر امتها مساوی نباشند ، زیرا در آنها رجعت بسیار بوده ، و این امت هم باید موبوراء آنان را به پیمايد .

دوازدهم : یکی از علمای این عصر حدیثی طولانی از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق (ع) تأویل مزبور را شدیداً رد میکند و تصریح میفرماید که این تأویل فاسد است ، قسمتی از این حدیث را هم قبلانقل کردیم .

اما : تأویل رجعت با یشکه مراد بر گشتن روح پیدن مثالی است (یعنی پیدنی که در صورت شبیه همین بدن است ، اما در حقیقت غیر از اینست) این هم از چند جهت باطل است .

اما اولاً فلانه تناسخ فان التناسخ هو تعلق الروح ببدن آخر فی الدنيا ، و قد دلت النصوص المتواترة و الاجماع علی بطلانه ، و العجب ان منکر الرجعة تخیل انها تستلزم التناسخ ثم وقع فيه .

واما ثانياً فللتصریحات الكثيرة السابقة بأنهم يخرجون من قبورهم ، و انهم ینفضون التراب عن رؤسهم و غیر ذلك .

واما ثالثاً فلانه خلاف الظاهر ، و لا موجب للعدول عنه .

واما رابعاً فلان الانسان عند تعلق روحه بذلك البدن اما أن يكون ذلك الانسان الاول اولاً ، فان كان الاول لزم ماتقدم من المفسد التي ادعوها ، و ان كان غیره لم یجز عقوبته بالضرب و القتل و الاهانة و الصلب و الاحراق و نحو ذلك ، لان هذا البدن لم یذنب ، و ایضاً یلزم علی قولکم أن يكون مكلفاً اذ ارجع الی الدنيا و تعود المفسد ، و اذا کان الانسان الثاني غیر الاول لم تصدق أحادیث الرجعة ، و اما عذاب البرزخ فلانسبة له الی عذاب الرجعة ، و انما هو عذاب للروح .

مرکز تحقیق و پژوهش اسلامی

اول : اینکه عقیده « تناسخ » است چون تناسخ عبارت از تعلق روح ببدن دیگری در همین دنیا است ، و این عقیده بحکم روایات متواتر ، و اجماع علماء باطل است ، و عجب اینجا است که منکر رجعت بنیال اینکه رجعت سراز « تناسخ » در میآورد این تاویل را کرده و خود گرفتار تناسخ شده .

دوم : اینکه صریح حدیثهای بسیاری است که عده ای از قبرها بیرون آیند و خاک از سریفشانند (و این تعبیر و امثال آن هرگز با این تاویل سازگار نیست) .
سوم : اینکه بر خلاف ظاهر است ، و صرف نظراً از ظواهر احادیث سبب ندارد .

چهارم اینکه اگر روح بدن دیگر تعلق گیرد ، اگر این انسان همان انسان اول باشد همان مفسدی که برای فرار از آن دست بتاویل زدند ، لازم آید ، و اگر شخصی دیگری باشد انتقام از او - بزدن و کشتن ، و اهانت ، و دار کشیدن و سوزاندن - جایز نیست چون این بدن گناهی نکرده اما عذاب برزخ ، مربوط بروح است ، نه جسم (تا اشکال

واما خامساً فلا نهم هربوا من لزوم عود التكليف لوحكم و ابرجوع الروح الى البدن الاول، وقد عرفت انه غير لازم بل يحتمل الامرين .
واما سادساً فلما مر من الاحاديث الدالة على انه يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السابقة حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة ومعلوم ان الرجعة التي وقعت في تلك الامم مراراً كثيرة جداً لم تكن بالبدن المثالي قطعاً فهذا ما خطر بالبال واقتضاء الحال من الكلام في اثبات الرجعة ودفع شبهاتها على ضعفها وعدم صحتها في ابطال الرجعة وقوة احاديث الرجعة وادلتها كما رأيت ، فانها وصلت الى حد التواتر ، بل تجاوزت بمراتب ، فأوجب القطع واليقين بل كل حديث منها موجب لذلك لكثرة القرائن القطعية من موافقة القرآن والادلة و السنة النبوية

شود: آنجا هم بدن برزخی گناهی نکرده که عذابش کنند و نیز اگر در قالب دیگری هم باشد باز لابد وقتی که بدنیا می آید تکلیف دارد ، و دوباره همان مفسد پیش می آید که ممکن است امثال عمر و یزید و غیره توبه کنند ؛ و بحق گرایند) و باز اگر بدن دوم غیر از اول باشد آمدنش بدنیا رجعت نخواهد بود .

پنجم اینکه سبب این تأویل این است که خیال کرده اند اگر روح بدن اول بر گردد باید تکلیف هم دوباره بیاید ، ولی گفتیم که تکلیف در رجعت حتمی نیست ، ممکن است باشد ممکن است نباشد .

ششم همان که در جواب تأویل سابق گفتیم که این مطالب خلاف احادیثی است که میفرماید هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم هست ، و قطعاً در آنها رجعت مکرر بوده ، و باین « مثالی » هم نبوده .

این مطالبی بود که درباره اثبات رجعت و دفع شبهات - بشناسب حال بنظر رسید - با اینکه شبهه ها خود ضعیف است ، و در رد رجعت صریح نیست ، و احادیث و ادله رجعت - چنانکه معلوم شد - در کمال قوت بلکه بعد توانر یا بدرجانی بالاتر از تواتر است ، از این جهت موجب قطع و یقین است ، بلکه میتوان گفت هر يك از این احادیث بلعاضه خواهد قطعی زیادی که دارد موجب یقین است ، زیرا باقر آن و ادله و سنت پیغمبر (ص) موافق است ،

وتعاضدها ، و کثرتها ، و صراحتها ، و اشتغالها علی ضرب من التأکیدات ، و موافقتها
 لأجماع الامامية و اطباق جميع الرواة و المحدثين علی نقلها ، و وجودها فی جميع
 الكتب المعتمدة ، و المصنفات المشهورة المذکورة سابقاً و غيرها ، و عدم وجود معارض
 صریح لها أصلاً ، و عدم احتمالها للثبوت ، و استحالة اتفاق رواةها علی الکذب ، و لعدم قول
 أحد من العامة المخالفين للإمامية بها ، و لعدالة أكثر رواةها و جلالتهم ؛ و لصحة طرق
 كثيرة من أحاديثها ، و لكون أكثر رواةها من أصحاب الأجماع الذين اجتمعت الإمامية علی
 تصحيح ما یصح عنهم ، و تصديقهم و أقر بهم بالعلم و الفقه ؛ و للعلم القطعی بان كثيراً
 من هذه الأحادیث كانت مروية فی الأصول المجمع علی صحتها ، التي عرضت علی
 الأئمة علیهم السلام فصحتحوها و أمروا بالعمل بها ، و لكثرة تصانیف علماء الإمامية
 فی اثبات الرجعة ، و لم یبلغنا ان أحداً منهم صرح بردها و انکارها فضلاً عن تألیف
 شیء فی ذلك ؛ و انی مع قلة تنبهي لو اردت الآن لأضفت الی أحادیث هذه الرسالة ما
 یزید علیها فی العدد ، فتضاعف الأحادیث ، لانی لم أنقل من رسائل المتأخرين

عزیز الله تعالی

در معنای خود صریح و مشتمل بر انواع تأکید است ، باتفاق امامیه و اجماع اهل حدیث موافق
 است ، در کتابهای معتبر و مشهوری که سابقاً اشاره شد تبیین است ، معارض صریحی ندارد ،
 احتمال ثبوتیه ندارد ، محال است این همه راوی دروغ گفته باشند ، هیچیک از سنیان و مخالفین
 امامیه با آنها موافق نیستند ؛ بیشتر ادوایانش عادل و عالیقدر اند ، بسیاری از اسنادش
 صحیح است ، بسیاری از روایاتش کسانی هستند که باتفاق همه علمای شیعه سند یا آنها
 که رسید مورد قبول است ، و همه بعلم و فقهانشان اقرار دارند ، بطور قطع میدانیم که
 بسیاری از آنها در کتابهایی ثبت شده که صحتش اتفاق است ، چون برائمه علیهم السلام
 عرضه شده و صحتش را تعدیق فرموده اند ، باینکه کتابهای زیادی در این باره نوشته
 شده نشیده ایم که کسی آنها را رد یا انکار کرده باشد تاچه رسد که کتابی در این
 زمینه نوشته باشد ، و من باینکه تنوع و تفحصی ندارم اگر بخواهم ممکن است بقدر احادیثی
 که در این کتاب نوشتم یا بیشتر اضافه کنم که احادیث دو برابر شود ، اما از کتابهای
 علمای اخیر چیزی نقل نکردم در صورتی که سه رساله از آنها در اختیارم بود ، امید

شيئاً؛ مع انه حضرني منها ثلاث رسائل ، وفيما ذكرنا بل في بعضه كفاية ان شاء الله تعالى ، فقد ذكرنا في هذه الرسالة من الاحاديث والايات والادلة ما يزيد على ستة مائة وعشرين ، ولا اظن شيئاً من مسائل الاصول والفروع يوجد فيه من النصوص اكثر من هذه المسئلة ، والله الموفق

وكان الفراغ من تأليفه يوم العشرين من شهر ربيع الاول سنة ١٠٧٩ من الهجرة

وقد فرغت من تصحيحه في ثلاث ليال بدين من شعبان سنة ١٢٨١
من الهجرة النبوية على هاجرها ألف سلام وتحية وأنا العبد
المذنب الفاني السيد هاشم بن السيد حميد
الرسولي المحلالي

است آنچه نقل شد کفایت کند چون متجاوز از شصت و بیست آیه و حدیث آوردم ، و
کیان ندارم هیچ مسأله ای از اصول یا فروع دین بیش از این مدرك داشته باشد .
روز بیستم ربیع الاول هزار و هفتاد و نه این رساله پایان یافت

فهرست موضوعات

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۲	مقدمه کتاب
۶	باب اول: در مقدمات، که دوازده مقدمه است
۶	اول - در وجوب تسلیم در برابر آنچه از ائمه علیهم السلام وارد شده است
۸	دوم - در اینکه حدیثهای اهل بیت سخت و دشوار است
۱۱	سوم - در اینکه تاویل مطالب دین بدون دلیل محکمی جایز نیست
۱۳	چهارم - در اینکه تعمق و موشکافی بحدی که منافی تسلیم باشد، جایز نیست
۱۴	پنجم - در وجوب رجوع در همه احکام به اهل عصمت (ع)
۱۵	ششم - در وجوب عمل بحدیثهایی که احتمال تقیه ندارد
۱۷	هفتم - اینکه در همه احکام باید بر اوایان حدیث رجوع کرد
۲۰	هشتم - اینکه اگر حدیثی مورد شک شد، یا دو حدیث مخالف نقل شد باید آنها را به قرآن عرضه کرد
۲۱	نهم - اینکه در دو حدیث مخالف، آنرا که موافق اجماع شیعه و یا مشهور بین آنها است باید گرفت

موضوع	صفحه
دهم - اینکه در مورد معارضه و مخالفت دو حدیث	۲۲
یازدهم - در وجوب رجوع به چهار کتاب معتبر	۲۳
دوازدهم - در ذکر کتابهای معتبری که دلایلها و حدیثها	
و مقدمات رجعت را از آنها نقل میکنیم	۲۶
باب دوم: در استدلال بر صحت، و امکان، و وقوع رجعت	۲۹
اول - دلیلی که بر صحت معاد به آن استدلال کرده‌اند	۳۰
دوم - آیات بسیاری که به صراحت یا یکمک حدیثهای معتبری	
که در تفسیرش وارد شده	۳۱
سوم - حدیثهای متواتری که در کتابهای معتبر از پیغمبر (ص)	
و ائمه علیهم السلام نقل شده	۳۱
چهارم - اجماع و اتفاق همه شیعیان دوازده امامی بر صحت	
رجعت که در پیغمبر و ائمه است	۳۳
پنجم - ضرورت است.	۶۰
ششم - اینکه رجعت در بنی اسرائیل و امت‌های گذشته در میان	
پیغمبران و اوصیاء و مردم عادی اتفاق افتاده	۶۸
هفتم - اینکه: ائمه علیهم السلام همه با اتفاق به صحت و ثبوت	
رجعت معتقد بوده‌اند	۶۹
هشتم - اینکه: ما مأموریم که به رجعت اقرار کنیم	
در دعاها و زیارت‌ها	۶۹
نهم - اینکه هیچیک از سنیان به رجعت عقیده ندارند	۶۹
دهم - اینکه دعای امام مستجاب است	۷۱
یازدهم - اینکه: خداوند هیچ فضیلت و علمی به پیغمبری	
نداده	۷۱

موضوع	صفحه
دوازدهم - اینکه : امام (ع) اسم اعظم را میداند و اگر خدا را به آن بخواند مردگان را زنده کند	۷۱
باب سوم : در قسمتی از آیات قرآن که ولو بضمیمه حدیثهایی که در تفسیرش وارد شده بر صحت رجعت دلالت میکند	۷۲
اول - روزی که از هر گروهی دسته‌ای از آنان را که آیات ما را تکذیب میکنند	۷۳
دوم - خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینانش کند	۷۴
سوم - میخواهیم بر آنان که در زمین ضعیفشان کرده‌اند منت نهیم	۷۵
چهارم - هنگامی که عذاب بر آنان واجب میشود	۷۶
پنجم - بخدا قسم غورزدند ، قسمهای مؤکد	۷۶
ششم - خدا بر همه چیز توانا است	۷۷
هفتم - مگر این خدا قدرت ندارد که مردگان را زنده کند ؟	۷۷
هشتم - مگر آنکه آسمانها و زمین را آفرید نمیتواند امثال ایمان را بیافریند	۷۷
نهم - مثلی برای ما زد ، و آفرینش خویش را فراموش کرد	۷۸
دهم - مگر قه‌آنان را ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند	۷۸
یازدهم - یا مثل آنکه به قریه‌ای - که همه سقهایش روی هم ریخته بود - گذر کرد	۷۸
دوازدهم - آندم که خدا به عیسی فرماید : نعمت من بادآور	۷۹
سیزدهم - آندم که ملائکه گفتند	۸۰

موضوع	صفحه
چهاردهم - ای پسران اسرائیل نعمت مرا که به شما دادم یاد آرید .	۸۵
پانزدهم - آندم که ابراهیم گفت : پروردگارا	۸۱
شانزدهم - آندم که موسی به قومش گفت :	۸۱
هفدهم - مگر قصه آنرا ندانستی که درباره خدایش که سلطنت بوی داده بود	۸۲
هیجدهم - سیصد سال در نعرشان ماندند	۸۲
نوزدهم - ما پیغمبران خود و مؤمنان را در این زندگی نصرت دهیم	۸۲
بیستم - از آن پیغمبران ما که پیش از تو فرستادیم	۸۳
بیست و یکم - آندم که خدا از پیغمبران پیمان گرفت	۸۳
بیست و دوم - پروردگارا :	۸۴
بیست و سوم ، چگونه خدا کافر می نویسد	۸۴
بیست و چهارم - درباره حضرت عیسی میفرماید	۸۴
بیست و پنجم - از قول حضرت عیسی نقل میکند	۸۶
بیست و ششم - موسی هفتاد تن از قوم خویش را برای وعده گاه انتخاب کرد	۸۶
بیست و هفتم - اگر قرآنی باشد که بوسیله آن کوهها حرکت کند	۸۶
بیست و هشتم - در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم	۸۷
بیست و نهم - ترا از ذوالقرنین پرسند	۸۷
سی ام - و ایوب را یاد کن که پروردگار خویش را ندا کرد	۸۹
سی و یک - بر قریه ای که هلاک کرده ایم	۸۹
سی و دوم - آنکه این قرآن بر عهده تو نهاد به بازگشتگاهت بر میگرددند	۸۹

موضوع	صفحه
سی و سه - هیچیک از اهل کتاب نیست	۹۰
سی و چهارم - خداوند قدرت دارد که نشانه‌ای فرود آورد	۹۰
سی و پنجم - یا قسمتی از آنچه با آنان وعده می‌دهیم بتو می‌نمایانیم	۹۰
سی و ششم - آیا پس از وقوع عذاب بآن ایمان می‌آورید	۹۰
سی و هفتم - اگر هرکس ستم کرده همه روی زمین را داشته باشد	۹۱
سی و هشتم - اگر راجع به آنچه بر تو نازل کرده ایم	۹۱
سی و نهم - آنان که به آخرت ایمان نیاورند	۹۱
چهل - آنگاه سزای کارهای بدشان بایشان رسید	۹۱
چهل و یکم - روزی که هر عده‌ای را به پیشوایشان بخوانیم	۹۲
چهل و دوم - هر که از یاد من اعراض کند	۹۲
چهل و سوم - داود را از جانب خویش فضیلتی دادیم	۹۲
چهل و چهارم - در روز پس از ذکر نوشتیم	۹۲
چهل و پنجم - مگر ندیده‌اید که ما آبرا بر زمین بی گیاه می‌فرستیم	۹۳
چهل و ششم - مگر در زمین نگشته‌اید	۹۳
چهل و هفتم - آیات خویش بشما بنمایاند	۹۳
چهل و هشتم - ستمگران را ببینی که چون عذاب را ببینند	۹۳
چهل و نهم - یکتاپرستی را در نسل خویش سخنی پاینده کرد	۹۴
پنجاهم - منتظر آن روز باش که آسمان دودی آشکارا آورد	۹۴
پنجاه و یکم - به انسان سفارش کردیم که باید رومادرش نیکی کند	۹۴
پنجاه و دوم - روزی که صبحرا بحق بشنوند	۹۴
پنجاه و سوم - روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود	۹۵
پنجاه و چهارم - روزی که چیزی که بشما وعده می‌دهند	
در آسمان است	۹۵
پنجاه و پنجم - برای آنان که ستم کردند عذابی نزدیکتر از این	
هست	۹۵

موضوع	صفحه
پنجاه و شش - شتابان بسوی دعوتگر روند	۹۵
پنجاه و هفت - بزودی بر بینی او داغ نهم	۹۵
پنجاه و هشت - تا چون وعده‌ای که به آنان میدهند	۹۶
پنجاه و نهم - بگو نمیدانم وعده‌ای که همشا میدهند نزدیک است	۹۶
شصت - غیبت‌دان است	۹۶
شصت و یکم - مرگ بر این انسان که چه نمک‌شناس است	۹۶
شصت و دوم - خدا بر بازگرداندنش توانا است	۹۷
شصت و سوم - آنان را بروزهای عذاب خدا متذکر کن	۹۷
شصت و چهارم - هر که در این جهان کور دل باشد	۹۷
باب چهارم: در اثبات اینکه هر چه در امت‌های سابق واقع شده در این امت هم خواهد شد، شامل ۲۶ حدیث	۹۸
باب پنجم: در اثبات اینکه رجعت در امت‌های گذشته بوده شامل ۶۰ حدیث	۱۱۲
باب ششم: در اثبات وقوع رجعت در انبیاء و اوصیای گذشته شامل ۴۷ حدیث	۱۵۷
باب هفتم: در اثبات اینکه در این امت هم اجمالا "رجعت واقع شده، تا آن رجعتی را که در آخر الزمان وعده داده‌اند بعید نشمارند، دلیل این موضوع هم حدیث‌هایی است شامل ۲۹ حدیث	۱۹۰
باب هشتم: در اثبات اینکه اجمالا "رجعت انبیاء و ائمه در این امت هم بوده، شامل ۴۰ حدیث	۲۰۸

موضوع

صفحه

باب نهم: در قسمتی از حدیثهای معتبر راجع به وقوع رجعت برای جمعی از شیعیان و غیر شیعیان شامل ۱۳۱ حدیث
۲۳۳

باب دهم: در قسمتی از اخبار معتبر راجع به رجعت جمعی از انبیاء و ائمه (ع) شامل ۱۷۸ حدیث
۲۰۰

باب یازدهم: در اینکه آیا پس از دولت حضرت مهدی (عج) دولتی هست یا نه؟
۲۹۲

باب دوازدهم: در شبهه منکرین رجعت و جواب آن
۲۰۶

مَجَالِسُ زُمَرٍ طَرَلَتْ



سری کتابهای منتشر شده

تألیف
شیخ مفید محمد بن محمد بن النعمان

النَّحْوُ الْوَالِدُ
فِي قَوَاعِدِ اللَّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ

ترجمه
اقا جمال محمد بن اقا حسین محقق خراسانی

بتصحیح و ایتام
خانبا با مشق

لمدارس المجتاهة الأولى

تفسير شامي
أو

آيات الأحكام

للعلامة المحقق المتكلم الفقيه السيد الأمير أبو الفتح

الحسيني جرجاني المتوفى ٩٧٦هـ

مع

توضيح آيات الأحكام

لسماعه العليم المحقق محمد بن الحاج الميرزا ولي الله

الأشراقي مد ظله